

تاریخ معاصر

۲

حیات یحیی

جلد دوم

تألیف یحیی دولت آبادی

تهران - ۱۳۶۱



خیابان انقلاب، خیابان اردیبهشت، تلفن، ۶۴۹۳۲۳

---



خیابان مجاهدین، شماره ۲۴۲ - تلفن، ۳۶۰۲۳۳

---

حیات یحیی (جلد دوم)

تألیف یحیی دولت آبادی

چاپ اول: ۱۳۳۸ - تهران کتابخانه ابن سینا

چاپ دوم: ۱۳۶۱ تهران

چاپ سوم: ۱۳۶۱ - تهران

چاپ: چاپخانه رودکی - تهران

تیراژ ۳۰۰۰ دوره

همه حقوق محفوظ است.

## بنام ایزد مهربان

اکنون که پس از گذشتن ده سال از رحلت پدر بزرگوارم بفضل الهی و مجاهدت و اراده نخستگی ناپذیر مادر فداکارم که پس از فوت شوهر ارجمند خود دقیقه‌یی از خیالی طبع کتب و آثار او نیاورد و همچنین سعی و جدیت و علاقه بی‌حد و حصر یکی از جوانان دانشمند و فعال خانواده، آقای ناصر دولت‌آبادی که چه در زمان حیات و چه پس از مرگ پدرم عشق و علاقه بی‌پایانی بجمع‌آوری و نشر آثار او ابراز و اکنون در فراهم آوردن وسایل چاپ کتاب حیات یحیی بیش از هر کس جدیت و مساعدت نموده‌اند، موفن بتقدیم این اثر نفیس به هموطنان گرامی می‌شویم. نگارنده بسی سرشار است که با قلم ناتوان و شخصیت ناچیز خود در مقابل عظمت این کتاب و نویسنده آن بخویش اجازه نوشتن مقدمه بدهد ولی چون شوق ولذت اینکه می‌بینم با چاپ این اثر یکی از آرزوهای پدرم برآورده شده به من جرأت این جسارت را داده، امیدوارم خوانندگان گرامی هم عذر مرا از این نظر که محرکم مهر فرزندی است نه حس خودنمایی بپذیرند.

پدرم مرحوم حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی که هشتاد سال عمر گرانمایه خود را صرف خدمت به ملت و مملکت نموده و حیات خویش را سراسر در راه نشر معارف و تنویر افکار عمومی و قارع از منافع وطن و مبارزه با بیگانگان و بیگانان پرستان سپری ساخت خوشبختانه معروف‌تر از آنست که من در اینجا نیازمند بمعرفی و شناساندن او باشم خصوصاً که او خود با قلم شیوای حق نویسنده، داستان زندگی پرافتخار خویش را در چهار جلد بنام حیات یحیی برشته نگارش در آورده که کتاب حاضر جلد دوم آنست و امید است بحسن توجه و استقبال عامه به چاپ و نشر مجلدات دیگر این اثر نفیس نیز توفیق بیابیم.

اما علت آنکه چاپ این جلد را مقدم داشتیم این بود که در سالهای اخیر دیده شد هموطنان عزیز علاقه مخصوصی بدانستن تاریخ صدر مشروطیت ایران و چگونگی این انقلاب تاریخی ابراز و به نوشته‌جات و کتب مربوط بآن توجه خاصی مبذول میدارند و چون در این جلد نویسنده آن که خود یکی از اعضاء فعال حوزه مرکزی انقلاب بوده، مشهودات روزانه خویش را بتفصیل نگاشته، بر آن شدیم که این مجلد را مقدمتاً بعنوان نمونه تقدیم علاقمندان نموده سپس بطبع جلدهای دیگر کتاب پردازیم. ضمناً در اینجا بطور اجمال یادآور

می‌شود که جلد اول حیات یحیی یک قسمت مشتمل است بر گزارش ایام شباب و دوران تحصیل نویسنده و بقیه آن تاریخ گویای تأسیس و ایجاد فرهنگ نوین ایران است و جلد سوم آن دنباله حوادث مربوط به مشروطیت راجحی است و جلد چهارم بمهاجرت ملیون در اوایل جنگ بین‌المللی اول آغاز و تا انقراض سلطنت قاجاریه و دوران پادشاهی رضاخان امتداد دارد و بدین ترتیب چهار جلد کتاب مزبور یک دوره کامل تاریخ سیاسی ایران در نیم قرن اخیر بشمار می‌رود و در اینجا بمناسبت آثار دیگر پدر بزرگوارم راهم فهرست وار نام می‌برم که آنچه از قلم شیوای او بیادگار مانده کتاب علمی اولین کتاب کلاسی است که در ایران برای تدریس در مدارس جدید در ۵۳ سال پیش نوشته شده و طبع و نشر گردیده؛ دوره زندگانی یاغصب حق اطفال - ارمغان یحیی - نهال ادب ایران حقیقی بزبان فرانسه - راهنمای انتخاب حقایق - تذکر حقیقت - داستان شهر ناز - سرگذشت درویش چخته - لبخند فردوسی - کنگره نژادی - کتاب اردیبهشت در دو جلد - شرح احوال قائم مقام فراهانی - شرح حال میرزا تقی خان امیر کبیر - اصفهان و بیگانگان - مکتوب به آکادمی تربیت - اراده - روان نامه ( دو کتاب اخیر از کتب فلسفی است که بتقاضای وزارت فرهنگ از فرانسه بفراسی ترجمه کرده‌اند ) آئین در ایران و زندگانی علی ابن ابیطالب که تا روز آخر عمر بنگارش آن اشتغال داشته و ناتمام ماند.

از آثار مزبور کتابهای سرگذشت درویش چخته - لبخند فردوسی - جلد دوم اردیبهشت اصفهان و بیگانگان - تربیت اراده - روان نامه - آئین در ایران - زندگانی علی ابن ابیطالب تا کنون بچاپ نرسیده و بقیه هم که چاپ شده نسخه‌های آنها اینک کمیاب گردیده.

اما برای چاپ کتاب حاضر پدرم عکسهای تاریخی گرد آورده بود لکن چون سه سال پیش که برادر ناگام مرحوم مهندس علی اکبر دولت آبادی به اروپا رفت بعزم چاپ این کتاب آنها را همراه خود برده و متأسفانه در همان روز ورود به بروکسل غفلتاً بدرود حیات گفت ؛ عکسهای مزبور از بین رفت و ناگزیر بگراور کردن عکس بعضی از رجال عهد مشروطیت که در دسترس عموم است در این جلد اکتفا گردید و هم در غلط گیری چاپ کتاب چون دقت کافی بعمل آمده دیگر برای اغلاطی که باز در آن راه یافته و همه چیزی است و هیچیک معنی را تغییر نمی‌دهد غلطنامه تنظیم نشد .

در پایان سخن، آرزومی کنم هموطنان گرامی و خصوصاً جوانان ایران از شرح زندگی و خلوص نیت و وطن پرستی نویسنده این کتاب سرمشق گرفته هر يك بنوبه خود کوشش کنند با عملیات مثبت و از خود گذشته‌گیهای روز افزون خدمات شایسته به بهین عزیز کرده نام خود را در دفتر خدمتگزاران مملکت بنیکی ثبت نمایند .

فروش دولت آبادی



## فهرست مطالب جلد دوم

۱	ریشه‌های انقلاب سیاسی	فصل اول:
۱۰	واقعه گرانى قند و فتنه مسجدشاه طهران	فصل دوم:
۲۲	اقدام و خطر	فصل سوم:
۳۴	سکوت دولت و مطالبه ملت	فصل چهارم:
۴۱	نقشه تازه دولتيان	فصل پنجم:
۵۲	مجلس، دربار و اختلاف کلمه رجال دولت	فصل ششم:
۶۵	مقدمات بلوا و عزل عين الدوله	فصل هفتم:
۷۹	صدارت ميرزا نصرالله خان مشير الدوله و مقدمات تأسيس مجلس	فصل هشتم:
۸۶	مقدمات مجلس شورای ملی و مرگ شاه	فصل نهم:
۹۹	سلطنت محمدعليشاه قاجار	فصل دهم:
۱۱۰	فتنه مدرسه سادات و احوال مجلس و دربار	فصل يازدهم:
۱۱۸	عزل ميرزا نصرالله خان مشير الدوله و نصب امين السلطان	فصل دو ازدهم:
۱۲۹	شيخ نوري در حضرت عبدالعظيم و وقايع ديگر	فصل سيزدهم:
۱۳۲	وقايع بمداز قتل امين السلطان	فصل چهاردهم:
۱۵۱	مطالبه متمم قانون اساسی و وقايع ديگر	فصل پانزدهم:
۱۵۲	نقشه سعد الدوله و اختلال امور	فصل شانزدهم:
۱۶۲	فتنه ميدان توپخانه طهران	فصل هفدهم:
۱۸۰	وقايع بمدا از صلح بی اساس	فصل هجدهم:

۱۸۹	مجازات اشراق و حوادث دیگر	فصل نوزدهم:
۱۹۹	بمب اندازی برای شاه	فصل بیستم:
۲۰۷	احوال معارف و اوضاع حکومت ملی	فصل بیست و یکم:
۲۱۹	تغییر رییس و تبدل احوال	فصل بیست و دوم:
۲۲۸	مذاکرات صلح و نتیجه معکوس	فصل بیست و سوم:
۲۳۶	تصمیم شاه و درباریان بحرایی مجلس	فصل بیست و چهارم:
۲۴۴	مقدمه اجتماع در خانه عضد الملك	فصل بیست و پنجم:
۲۵۲	تشکیل باغشاه در مقابل مجلس	فصل بیست و ششم:
۲۶۱	گرفتاری امراء و بی احترامی به عضد الملك	فصل بیست و هفتم:
۲۷۰	مبادلای مجلس و تفاوت احوال	فصل بیست و هشتم:
۲۷۸	طرفداری صلح و سختی احوال	فصل بیست و نهم:
۲۸۵	تدبیر و کلاء و تهدید بامدت	فصل سی ام:
۲۹۲	تفرقه ملیون و عریضه مجلس بشاه و جواب آن	فصل سی و یکم:
۳۰۰	تحصن در بهارستان و وخامت عاقبت آن	فصل سی و دوم:
۳۰۷	قطع روابط و تصمیم بجنگ	فصل سی و سوم:
۳۱۷	جنگ و غارت و بدبختی	فصل سی و چهارم:
۳۲۵	قتل حاج میرزا ابراهیم تبریزی و اسدالله خان جهانگیر و دیگران	فصل سی و پنجم:
۳۳۵	قتل ملك و جهانگیر خان و قاضی قزوینی در باغشاه	فصل سی و ششم:
۳۴۸	در ولایات بعد از خرابی مجلس	فصل سی و هفتم:
۳۵۵	تأثیر خرابی مجلس در دربار باغشاه و دول همجوار ایران	فصل سی و هشتم:
۳۶۴	تعرضات بشاه و قتل دو آزادیخواه	فصل سی و نهم:
۳۷۴	شرح حال نگارنده در مدت ۷۵ روز	فصل چهلم:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

## فصل یکم

### ریشه‌های انقلاب سیاسی

بمناسبت آغاز انقلاب سیاسی مملکت بهتر چنان دیدم جلد اول کتاب خود را پایان داده بنگارش جلد دوم پردازم از اینجهت بتاریخ اول شوال هزار و سیصد و بیست و سه (۱۳۲۳) هجری بنگارش این جلد شروع نموده از خداوند متعال در اتمام آن توفیق و سعادت میطلبم و برای روشن نمودن ذهن خوانندگان در موجبات تغییر اوضاع سیاسی ایران لازم است در مقدمه بیان نمایم:

مقدمه اول - بعد از آنکه از دولت جوان ژاپون در سنه ۱۳۲۲ هـ شکستهای فاحش در بر و بحر بدولت روس رسید هیجانی در آن ملت هویدا گشت و آن هیجان از شاگردان مدارس بود که بر ضد استبداد دولت سخن میگفتند و بر ترقیات معیر العقول دولت ژاپون حسد میبردند هیجان مزبور روز افزون گشته دولت با تمام قوای خود بر ضد محصلین ایستادگی کرد و هرچه بر مقاومت دولت افزوده شد هیجان ملت بر زیادت گشت و هرچه خون جوانان بیشتر ریخته شد قوه منور الفکر مملکت بیشتر بهیجان آمد و کار انقلاب در سر تاسر مملکت وسیع روسیه بجهائی رسید که دولت مجبور شد تسلیم ملت شده تا یک اندازه مطالب او را بپذیرد اما وقتی دولت برای قبول مطالب ملت حاضر شد که کار انقلاب بالا گرفته بود و دیگر ملیون برای صلح و سازش بادولت حاضر نمیشدند.

چون این هیجان از قوه جوانان منور الفکر ناشی بود دولتیان دهاتیان و عوام

## فصل اول

بی خبر از دنیا را و داشتند بحمايت شاه علم سياه بر افراشته بر ضد هيچان هنوز افكاران قيام نمايند در اين حال ناپره جدال سه شعبه پيدا كرد و در هيئت مجموعه دولت و ملت روس صورت ميبی نمودار گردید كه کمتر دیده شده بود و بالاخره با تلفات جانی و مالی بسیار شعله آتش این غائله عظیم موقتاً فرو نشست

و هم پیش از این انقلاب بتحریرك دولتيان میان مسلمانان فقار و ارامنه چندین مرتبه زد و خورد سخت واقع شده جمعی از مسلمانان و ارامنه كشته شدند و خانه های بسیار از طرفین غارت شد و در یکی از واقعه ها ارامنه بر حمانه بمدارس مسلمانان رفته جمعی از اطفال كوچك مكشورا گوشه ریزی بریده بانواع شناعت بقتل رسانیدند و فوج این وقایع جانگداز در همسایگی مملكت ما و متعاقب شدن آنها بواقعه شكست روس از ژاپون و انقلاب شدید در روسیه بافكار منجمد شده ایرانیان تكانی داده ترس ملت از دولت خرد و از دولتی كه حامی استبداد او شمرده میشود ضعیف میگردد زبانها با انتقاد از عملیات جابرانه دولت تايك اندازه گشوده میشود نویسندگان آشكارا تعریف قانون میکنند خوانندگان میخوانند و میشنوند و میپسندند

اگرچه از سی سال پیش در میان خواص ملت ما بواسطه نگارشهای خصوصی چند تن از دانشمندان از قبیل ملكم خان، میرزا علیخان امین الدوله، بدرش میرزا محمد خان، سید جمال الدین اسدآبادی، میرزا آقاخان کرمانی، میرزا یوسف خان مستشار الدوله تبریزی و بعضی دیگر از این قبیل سخنان گفته و شنیده میشده اما در زیر پرده و بطور مخفی اكثرین آشكار شده با بیاباز نهاده است، بلی چنانكه بلوای عام روسیه و ضدیت آن ملت با دولت خود بنظر میآید سی چهار سال طول داشته باشد تا صورت بگیرد و شكستهای بی دری روس از دولت جوان ژاپون آن مدت را نزدیک كرد در ایران هم حوادث داخلی و نشر اخبار خارجی خصوصاً باشاخ و برگهایی كه جراید فارسی زبان طبع شده در ممالك خارجه مانند اختر استانبول، حبل المتین كلكته و تریا و پرورش مصریان اخبار میگذارند بهیچان افكار ملت ایران كمك کرده راه دور آنها را بمقصد نزدیک نمود. از يك طرف رسیدن این اخبار بگوش مردم و از طرف دیگر دامن زدن اشخاصی

## ریشه‌های انقلاب سیاسی

از ملیون که در تحت فشار ستمکاری دولتیان و روحانی نمایان ستمگر بودند بآتش ضدیت ملت با دولت زمینه‌هایی برای انقلاب فکری ملت مهیا ساخت .

مقدمهٔ دوم - بعد از عزل میرزا علی اصغر خان امین‌السمطان صدراعظم و اشتغال سلطان عبدالمجید میرزا عین‌الدوله بشغل صدارت میان رؤسای روحانی طهران خلف شدید حاصل شد و سببش این بود که در زمان حکومت عین‌الدوله در تهران چند نفر از روحانیان که از جمله آنهاست حاج میرزا ابوالقاسم امام جمعهٔ طهران و حاجی شیخ فضل‌الله نوری با او همدست بودند و عزل میرزا علی اصغر خان و صدارت عین‌الدوله به‌مراهی آنها شد وقتی عین‌الدوله صدراعظم میگردد این دو نفر ملا و دوستان آنها نزد او منزلتی پیدا میکنند مقاصدشان قرین انجام شده بر روحانیانیکه با میرزا علی اصغر خان مربوط بودند اعتنائی نمیشود و مقاصد آنها انجام نمیگیرد آنجماعت هم بر ضد او کار میکنند و سر دستهٔ آنها آقا سید عبدالله بهبهانی است که بیشتر از دیگران از پیش افتادن امام جمعه و حاجی شیخ فضل‌الله دلتنگ است و بر علیه آنها و صدراعظم حامی ایشان میکوشد یکی بواسطهٔ رقابت او با همکارانش و دیگر بسبب خصوصیت او با میرزا علی اصغر خان امین‌السلطان .

عین‌الدوله برای آسایش از جنجال روحانیان مخالف خود آقا سید علی اکبر تفرشی را که مسرتراز دیگر روحانیان طهران است بهر وسیله بوده با خود همراه کرده بواسطهٔ همراهی او کارشکنی مخالفینش را کم اثر میسازد این کشمکش طول میکشد تا ماه ذی‌الحجه هزار و سیصد و بیست و دو هجری که در آن ماه آقا سید علی اکبر تفرشی وفات میکند بعد از فوت او میان آقا سید عبدالله و حاجی شیخ فضل‌الله رقابت شدید میشود و هر یک از این دو نفر میخواهند شخص اول روحانیان طهران بوده باشند آقا سید عبدالله بملاحظهٔ سیادت و پیشقدمی که همه وقت از شیخ فضل‌الله داشته خود را مقدم میدانسته و شیخ فضل‌الله بملاحظهٔ اتحاد با صدارت و همراه بودن دولت با او اسباب ریاست روحانی را برای خود فراهم تر میبیند اهل منبر و خطباهم یکدسته در مجامع عمومی آقا سید عبدالله را شخص اول میخواهند و دستهٔ دیگر شیخ فضل‌الله را مقدم داشته ستایش

## فصل اول

میکنند، شیخ فضل الله از روی زیرکی امام جمعه را که در رفاقت با صدارت شریک او است و بستگی تام بدولت دارد در ظاهر بر خود مقدم داشته مقاصد خویش را بدست او اجرا میکند امام جمعه هم که جوان و جویای نام میباشد فریب او را میخورد و نصیحت هشفتمینش باو اثر نمیکند چه روحانیاش و ریاست طلب است و اظهار زهدیکه در اول ورودش از جنف بطهران مینموده ساختگی و بی اساس بوده چنانکه بزودی پرده بالا رفته حقیقت احوال او آشکار میگردد

امام جمعه اوایل ورود از اعتبار بطهران در شکه سوار نمیشد با دیوانیان کمتر معاشرت میکرد صورت ظاهر ملائی خود را حفظ مینمود ولی بعد از فوت پدرش بهمه آن کارها که در ظاهر نمیکرد اقدام کرده و بعد از عزل میرزا علی اصغر خان اتابک اعظم کمال همراهی را با عین الدوله نمود و در همه کار با حاج شیخ فضل الله همراهی وهم خیال بود تا ماه محرم هزار و سیصد و بیست و سه (۱۳۲۳) آقاسید عبدالله و جمعی از روحانیان که هر یک بغرضی با او همراه شده اند دسته بندی کرده بر ضد عین الدوله و روحانیانیکه با او همراهند صحبت میداشتند و از طرف بعضی از رجال دولت که طرفدار میرزا علی اصغر خان بودند حوزه آنها ماده و مهناً تأیید میشد.

در موقع عاشورا که نفوس مهبیای شورش و بلوا است این جمع از روحانیان موقع را مغتنم شمرده میخراهند طبل مخالفت بکوبند و چون هیچ بهانه در دست ندارند عکسی از سیونوز باجیکی رئیس گمرکات که چند سال است جزو رجال ایران میباشد در حالتیکه در یک مهمانی رقص (بال ماسکه) ناشناس بلباس عبا و عمامه در آغوش خود را بصورت آخوندی در آورده بدست میآورند و آنرا متعدد نموده انتشار میدهند و میگویند قصد این اروپائی توهین نمودن با اسلام بوده است جمعی از طلاب علوم دینی را و میدارند این عکس را بدست گرفته در مجالس روضه خوانی ورود کرده داد و فریاد نمایند که ای وای دین از دست رقت مسلمانان تمام شد اسلام پایمال گشت روضه برای چه میخوانید و مجالس را برهم میزنند آقایانی هم که اصحاب حوزه مخالف دولتند با ناله و امجد با آنها اظهار همدردی مینمایند مخصوصاً در خانه آقا

## ریشه‌های انقلاب سیاسی

سید عبدالله و در مجلس روضه خوانی او فریاد طلاب در این موضوع بلندتر است و دولت هیچ اعتنا نمی‌کند بلکه تصور مینماید به بی‌اعتنائی بهتر می‌گذرد تا شب عاشورا میشود و شاه بمصلحت دستخط مهر آمیزی به آقا سید عبدالله کرده وعده میدهد مقاصد او را انجام نماید و آن هنگامه موقتاً آرام می‌گیرد اما بعد از چند روز که از وعده شاه خبری نمیشود محرکین باز دست بکار زده چرخ فتنه را براه انداخته در مجالس و محافل حکایت نوز و تعدیات گمرک را عنوان کرده و پای کسبه و تجار را هم باین عنوان در میان می‌آوردند تا آن هنگام که مسافرت مظفرالدین‌شاه بسفر سیم فرنگ نزدیک میشود حوزه مزبور اسباب فراهم می‌آورد که جمع کثیر از تجار و محترمین بعنوان تعدیات گمرک بحضرت عبدالعظیم رفته آنجا متحصن شوند رئیس تجارت در این وقت میرزا جوادخان سعدالدوله است که با میو نوز میانه ندارد و بدش نیاید و هنی باو برسد تجار هم این مطلب را دانسته با کمال اطمینان چند روز آنجا توقف میکنند و چون ایام مسافرت شاه میرسد ناچار بدست محمدعلی میرزای ولیعهد که از تبریز برای نیابت سلطنت در ایام غیبت شاه بهر آن آمده تجار را اطمینان داده از تحصن در آورده قصه در ظاهر کوتاه میشود شاه و صدر اعظم میروند و ولیعهد نایب السلطنه می‌گردد و بعضی از رجال دولت روی کار می‌آیند که با آقا سید عبدالله خصوصیت دارند و ولیعهد هم در ظاهر با سید مهربانی میکند و تقاضا مینماید تا موقع مراجعت شاه صدائی بلند نشود حضرات هم ساکت شده انتظار مراجعت شاه را میکشند در هنگام مراجعت شاه مخالفین در صدد میشوند اسبابی فراهم بیاورند بلکه نگذارند عین الدوله با شغل صدارت بسرحد ایران وارد شود از آن طرف هم عین الدوله هر چه توانسته اسباب چینی کرده تا از بعضی روحانیان نوشته و تلگراف تبریک ورود برای او بسرحد فرستاده شود و بی‌جه اظهار مهربانی نموده است با این تفصیل بعد از ورود او بطهران از حوزه مخالفین هیچ کس بدیدن او نمی‌رود و هم پس از ورود بطهران و استقرار در کار خود بنای بی‌اعتنائی را بمخالفین می‌گذارد - فقط برای رفع فتنه مسیونوز را مأموریتی بفرنگ داده روانه میکند رفتن مسیونوز از طهران خاصه که قبالی را هم میبرد بهانه را از دست مخالفین میگیرد و ناچار چندی

## فصل اول

سکوت مینمایند تا ماه رمضان میرسد و اجتماعات در مساجد زیاد میگردد سید جمال الدین صدرالمحققین اصفهانی در این ماه رمضان بمناسبت توجه خاطر خلق بوقایع روسیه و هیجان ملت روس و آزادیخواهی آنها و وقایع دیگر دنیا که اشاره شد در منبر بیشتر مطالب سیاسی میگوید و مردم را از خواب بیدار کرده تا يك اندازه بحقوق ملی خود آگاه میگرداند سید جمال الدین (۱) در کمال بیناکی نسبت بر رجال مستبد دولت و روحانی نمایان سخن میگوید و دست رد بسینه احدی نمیگذارد حتی مساری اعمال امام جمعه را هم که همه روزه پای منبر وی نشسته میگوید و او را ملامت میکند امام جمعه از یکطرف خوش ندارد در مجلس او این درجه هتاک از رجال دولت بشود و از طرفی ملاحظه میکند اگر سید را منع نماید مردم متفرق میگرددند و حوزه ریاست او در ماه رمضان از رونق میافتد یکی دو مرتبه در مقام نصیحت با او میگوید این درجه تند نروید زیرا من بعد از ماه رمضان نمیتوانم از شما نگاهداری نمایم ولی سید باشوریکه در سر دارد اعتنا نمیکند و حرف خود را میزنند و تا آخر ماه رمضان ولوله در میان خلق افتاده عموماً از خرابی کار دولت سخن میگویند و در حقیقت سید جمال الدین زبان مخالفین دولت شناخته شده است

روحانیان مخالف دولت هم از این تنفر عمومی استفاده نموده باهم اتفاق کرده در اواخر ماه رمضان در مساجد خود پرده را از روی کار برداشته هر يك بنوبه خود بالای منبر رفته از ظلم و ستم دولتیان و بی قانونی مملکت شکایت میکنند در این اثنا از کرمان خبر میرسد که شاهزاده ظفر السلطنه حاکم کرمان میرزا رضای کرمانی که از علمای محترم آن بلد است بواسطه مخالفتی که از او بروز کرده چوب زده اخراج بلد نموده است و هم اخبار ظالم و تعدی حکام دیگر از ولایات پی در پی بطهران میرسد و عسکر

---

( ۱ ) سید جمال الدین واعظی است که بزبان عوام صحبت میدارد مذاکرات منبری او مطلوب خاص و عام شده و اعظم مخصوص مسجد شاه طهران است و اجماع پای منبر او زیادت میشود سید چنانکه در چند اول آن کتاب در فصل دهم گفته شده شاگرد شیخ محمد واعظ یزدی و پیرو سبک و سلیقه اوست



## ریشه‌های انقلاب سیاسی

نام گاریچی که راه شوشه قم بطهران بدست اوست در راه قم مست بوده بزن عقیقه ای که مسافرت هینموده بیحرمتی میکند پیرمرد محترمی که جزو مسافرین بوده او را نهی میکند عسکر سیدرا آزار نموده ریشش را میبرد این خبر بروحانیان قم میرسد اجماع کرده عرایض شکایت آمیز بدوات مینویسند ولی دولتپان گوش به حرف آنها نمیدهند این وقایع هم مزید بر علت شده روحانیان مخالف را جرئت میدهد که علناً با دولت طرف شوند.

در این وقت رؤسای حوزه روحانی مخالف چهار نفرند آقا سید عبدالله بهبهانی آقا سید احمد طباطبائی میرزا محمد جعفر صدر العلماء شیخ مرتضی آشتیانی جمعی هم از درجه دوم رسوم روحانیان با آنها همراه میشوند و بنمعیتهشان زیاد میگردد و این جمعیت قوت میگیرد وقتی که آقا سید محمد طباطبائی هم داخل این حوزه میشود.

وارد شدن آقا سید محمد که از جمله رؤسای محترم روحانی است و مرد خارجه دیده تا یک درجه آگاه باوضاع روزگار است موجب قوت مخالفین میشود روزیکه آقا سید محمد در مسجد خود بالای منبر رفته داد و فریاد میکند در ضمن اشاره مینماید که خرابیها همه بواسطه استبداد دولت است اگر امر دولت در تحت قاعده و قانونی بود البته اینطور نمیشد این سخن در دهان مردم افتاده شاخ و برگها بر او نهاده عنوان میکنند که آقا سید محمد گفته است دولت باید مشروطه باشد یکی دو روز بعد از این مذاکره واعظ آن مسجد بالای منبر میروید و میگوید ایها الناس میان شما معروف است که آقا گفته اند دولت باید مشروطه باشد خیر آقا چنین حرفی نزده اند بلکه گفته اند دولت باید مشروطه باشد

از طرف دیگر در این ایام واقعه بانک روس اتفاق میافتد و شرح آن این است که اداره بانک استقراضی روسی بخیال افتاده در مرکز بازار طهران عمارت ملکی داشته باشد قبرستانی کهنه در وسط بازار امیر که از بازارهای معروف طهران است میباشد آن قبرستان را در زمان حیات حاجی میرزا حسن آشتیانی شخص دلالی بعنوان مجهول الممالک از میرزای آشتیانی خریداری نموده بیانک روس میفروشد بانک روس هم

## فصل اول

اراضی دیگر بر آن ضمیمه نموده میگذارد که در موقع خود بنا نماید بعد از فوت حاج میرزا حسن نوشته خرید زمین قبرستان را برای اینکه مجتهد زنده‌ای هم امضا کرده باشد با دادن هفتصد تومان وجه نقد میدهند حاج شیخ فضل‌الله نوری امضاء مینماید در ایام وبائی سنه (۱۳۲۲) هزار و سیصد و بیست و دو هجری با اینکه از جانب حکومت غدغن بود جنازه در شهر دفن نکنند همسایگان آن قبرستان شبانه چند جنازه در آن زمین دفن میکنند و کسی آگاه نمیشود در این ایام که اداره بانک روس در آن فضا بنایی میکند اتفاقاً در موقع کندن يك پی جنازه هائیکه هنوز متلاشی نشده پیدا میشود و آنها را بطور بی‌اعتنائی در چاهی میریزند این خبر بحوزه مخالف دولت میرسد و می‌بینند که از این راه میشود ضربتی بحاج شیخ فضل‌الله زد که پول گرفته قبالة فروش قبرستان را امضا کرده است از این روح حاج شیخ محمد واعظ طهرانی را که شخصاً بحاج شیخ فضل‌الله طرفیت دارد و در این موقع جزو حوزه مخالفین دولت است و میدارند سر منبر در ضمن موعظه از حاج شیخ فضل‌الله بدگویی کرده مردم را بر ضد او تهییج نماید واعظ مزبور هم قصه قبرهای نبش شده را بهانه این مذاکره قرار داده يك روز با آخر ماه رمضان مانده بعنوان مشاهده کردن جنازه های تازه از قبور در آمده مردم را وادار میکند بروند عمارت‌های ساخته شده در آن فضا را خراب نمایند، مستمعین از پای منبر واعظ برخاسته مردم بازاری هم بواسطه اتصال محل بیازار اجماع نموده چند هزار نفر میریزند بفاصله يك ساعت تمام آن بناها را خراب کرده با زمین برابر مینمایند و هر چه مصالح و آلات در آنها است به یغما میبرند با فحاشی بسیار که نسبت بحاج شیخ فضل‌الله و نسبت بدولت مینمایند بانک روس بدولت عارض شده خساراتیکه بر او وارد شده میگیرد و ساکت میشود اولیای دوات میخواهند حاج شیخ محمد و یکی دوتنفر از ملازادگان و حواشی آقاییان را در این مقدمه متعرض شوند که حفظ صورتی کرده باشند چند روزی هم بتوسط علاءالدوله که حاکم طهران است جواب و سؤال میشود ولیکن احتیاط میکنند و اقدامی مینمایند روز عید قربان آقا سید عبدالله بعد از نماز عید در حالتیکه کفن بگردن کرده بالای منبر رفته از عین الدوله

بد گوئی مینماید دولتیان میشنوند و باز اعتنا نمیکند تنها اقدامی که برای رفع این غائله مینمایند این است که عضدالملک قاجار را که محترمترین رجال دولت است و با آقایان روحانی هم الفتی دارد واسطه قرار میدهند که با آقا سید عبدالله و آقا سید محمد و سایر آقایان مذاکرات اصلاح آمیز بنماید آقا سید عبدالله عضدالملک را وکالت میدهد که هر طور صلاح میداند کار اصلاح را تمام کند روی این اساس که دولت در اجرای مقاصد خصوصی سید و رفقایش مساعد باشد و برای حفظ صورت معزول بودن مسیو نوز را اعلام کند عضدالملک آقا سید عبدالله را باین ترتیب راضی میکند چون بسراغ آقا سید محمد طباطبائی میرود او میگوید مقصود من حصول امنیت است برای خلق بصلح و جنگ کسی کار ندارم این تجافی آقا سید محمد از اصلاح با عین الدوله ساخته های عضدالملک را خراب میکند و زحمات او بی نتیجه میماند اینجاست که تفاوت نظر دو سید محترم بهبهانی و طباطبائی نیکو هویدا میشود بهبهانی عزل عین الدوله و آوردن میرزا علی اصغر خان اتابک و پیشرفت کار ریاست خود و غلبه نمودن بر رقیب روحانی خویش حاج شیخ فضل الله نوری را میخواهد و طباطبائی در ضمن هر چه بخواهد عقیده آزادیخواهی خود را هم آشکار میسازد.

## فصل دوم

### واقعه قند و قندها و قندها مسجده شاه طهران

در خلال این احوال بواسطه انقلابات روسیه مسئله گرانی قند روی میدهد که بدو برابر قیمت معمولی میرسد چند نفر از دلایلی بازار با هم شریک شده قراردادی با بانک روس می بندند و این قرار دادهم در گرانی قند مداخلت مییابد اولیای دولت فکر میکنند که چون مردم عموماً بارزانی قند علاقه دارند بعنوان جلوگیری از قرارداد مزبور و سیاست نمودن بمر تکمین آب چشمی از حوزه آقایان مخالف و تجاریکه با آنها همراهند بگیرند و پای بعضی از تجار را هم که در موقع مسافرت شاه بفرنگ در حضرت عبدالعظیم تحصن یافته بودند بمیان آورده آنها باین بهانه تنبیه بشوند و مقرر میشود این کار بدست علاءالدوله اجرا بگردد علاءالدوله که روحاً برای اینگونه کارها حاضر است روز سه شنبه پانزدهم شهر شوال هزار و سیصد و بیست و دو (۱۳۲۲) میفرستد جمعی از تجار را که داد و ستد قند دارند و جمعی از دلایلی بازار سقط فروشان را با بعضی از تجار که هیچ رابطه با کار قند ندارند احضار کرده بمحض ورود آنها بدار الحکومه رجواب و سؤال مختصری هر دو نفرشان را بفلک بسته بقدریکه انصاف او حکم میکرده خوب میزنند در صورتیکه میان آنها سید محترم و اشخاص آبرو مند متعدد هستند پسر جوان سیدی هفتاد ساله که پدرش زیر چوب غش کرده نزد حاکم استغاثه میکند علاءالدوله حکم میکند پدر را باز کنند و پسر را بچوب ببندند و پاهای جوانرا بجرم شفاعت از پدر مجروح میسازند بالجمله حاکم بعد از سیاست شدید و تشفی خاطر مضر و بین را که اغلب در حال ضعف هستند در محضر خود آورده تکلیف ناهار خوردن بآنها میکند و چون حاضر نمیشوند و یا نمیتوانند حاضر شوند با شتم و ضرب آنها را بصرف ناهار مجبور میسازد خلاصه جماعت مضر و بین طرف عصر مرخص میشوند غوغا در بازار

### واقعه قندرفتنه مسجد شاه طهران

افتاده بستگان آنها و تجار دیگر بشورش آمده دستهای غیبی بلوا طلب هم جنبش کرده زمینه انقلاب حاضر میگردد آقایان مخالف دولت هم باآتش بلوا دامن میزنند خیر خواهان عین الدوله باو میگویند مگذار شب بر سر اینکار بگذرد و بهر صورت هست امشب آتش فتنه را خاموش کن مضر و بین و لا اقل اشخاص بی تقصیر را استمالت کن اعتنا نمیکند تا صبح روز چهارشنبه شانزدهم شوال هزار و سیصد و بیست و دو (۱۳۲۲) که خیالات شبانه بلوا طلبان را بموقع اجرا میرسد مضر و بین در مسجد شاه جمع شده با امام جمعه متظلم میگردد امام جمعه دفع الوقت میکند ولی حوزه آقایان مخالف باین دست آویز قیام کرده یکدسته به پیشوائی آقا سید عبدالله بهبانی در مدرسه خان مروی جمع میشوند و دسته دیگر بواسطه نبودن نقشه در کار آنها به پیشوائی صدر العلماء بمسجد شاه میروند در صورتیکه صلاح آنها نبوده است آنجا رفته باشند بواسطه انتساب این مسجد با امام جمعه که رفیق دوانیسانست ولی ملتفت این نکته نشده میفرستند خواه و ناخواه آقا سید عبدالله را هم از مدرسه مروی بمسجد شاه میآورند بازارها بسته میشود و مسجد شاه مرکز بلوا و اجتماع مردم میگردد و جمعیت میروند آقا سید محمد طباطبائی را هم بمسجد شاه میآورند امام جمعه هم خود را داخل کرده در مجمع آقایان می نشیند در صورتیکه باطناً با آنها مخالف است آقایان زبان اعتراض بدولت میکشایند و صدای خلق رفته رفته بلند میشود و از طرف دوات پیغام میآورند که خواسته ایم قند را ارزان کنیم این داد و فریاد برای چیست کسی گوش نمیدهد چونکه مقصد حقیقی دولت آشکار شده است خلاصه چند مرتبه از طرف دولت آمد و رفت میشود که بنصیحت اجماع را بر همزنند صورت نمیگیرد عاقبت تدبیری میکنند و آن این است که امام جمعه این جمع را معطل کند تا شب در رسد اول شب چراغهای مسجد را روشن نمایند و بیک بهانه امام جمعه خود را از جمع خارج کند در آنحال نوکرهای علاء الدوله بصورت آدمهای امام جمعه که باچوب و قداره در خانه امام جمعه حاضرند بمسجد ریخته مردم و آقایان را زده از مسجد خارج نمایند امام جمعه هم از علاء الدوله فریب خورده برای اجرای این تدبیر حاضر میشود امام جمعه ملاحظه

نمیکند که مسجد شاه علاوه بر اینکه بست است در واقع خانه او است و آباء و اجداد او این مسجد را محترم نگاه میداشته پناهگاه شرافت و سیادت خود قرار میداده اند نباید مردم را از آنجا با ضرب چوب و قداره بیرون کرد بهر صورت بی تجربگی و حجب جاه و مغرور شدن بنویدهای اولیای دولت امام جمعه را از دایره وظیفه شناسی بیرون میبرد خصوصاً که مدتی است در صدر گرفتن مدرسه خان مروی است از دست اولاد حاجی میرزا حسن آشتیانی دولتیمانم این نوید را باو داده اند خلاصه امام جمعه که در باطن با دولتیمان همخیاال است در ظاهر با آقایان گرم گرفته حتی آنها را وقت عصر از مسجد بخانه خود که جنب مسجد است برده جای داده مهربانی کرده انتظار وقت و فرصت را میکشد در موقعیکه آقایان یعنی آقا سید عبداللّه و آقا سید محمد در خانه امام جمعه جای میخورند آقا سید محمد بد خیالی امام جمعه را حس کرده برفقای خود که در مسجد هستند پیغام میدهد من از اوضاع این خانه پاره مطالب استنباط میکنم و گمان ندارم این شخص با ما همراه باشد بهتر این است من از اینطرف بمنزل خود بروم و دیگر بمسجد نیایم جوانان بی تجربه باین پیغام وقتی ننهاده اصرار مینمایند که حتماً باید حاضر شوید آقا سید محمد هم نمیتواند مخالفت کند ناچار حاضر میگردد ساعتی بروز باقیمانده امام جمعه بمسجد آمده در مشورت آقایان حاضر و اظهار کمال مساعدت را بآنها مینماید و طوری خیالات باطنی خود را مستور میدارد که مخالفتش احساس نمیشود جمعیت بسیار از آقایان تجار و کسبه و طلاب در شبستانی نشسته اند و جمعی در صحن مسجد گردش میکنند نزدیک غروب آفتاب آقایان رؤساء و غیره از شبستان بیرون آمده در مجمع عام مینشینند و یک نفر از واعظ بمنبر رفته موعظه میکند و میگوید بهتر این است مردم امشب بخانه های خود بروند و فردا دوباره جمع شوند تا کار آنها اصلاح شود و هم اظهار میکند که قصد گرانی و ارزانی فتنه نیست بلکه مقصود عمده کندن ریشه ظلم و ستم و استدعای حکومت عادلانه است بعد از او سید جمال الدین واعظ دائمی مسجد شاه بالای منبر رفته قبلا امام جمعه آهسته باو میگوید شاه را دعا کن از صدر اعظم حرفی مزن و نسبت بعلاء الدوله هر چه میخواهی بگو و

سید جمال الدین میگوید اطاعت دارم در اینحال سخن مسجد شاه پر است از جمعیت و همه سلاکت میشوند که صدای سید را بشنوند سید بعد از حمد و ثنای الهی این آیه را از قرآن میخواند اقمین یهدی الی الحق احق ان بتبع امن لایهدی الا ان یهدی در معنی این آیه قدری صحبت داشته تعریفی از شاه میکند و بعد شروع مینماید بشمردن کارهای بد علماءالدوله حکمران و بد گویی بسیار از او میکند و در ضمن غمخواری برای اسلام و اهل اسلام و شکوه بیعد از ظلم و ستم اهل جور میگوید حکومت شرع و عرف هر دو باید تابع قانون اسلام باشد هر کس در هر لباس از این حوزه مقدس که مجمع علمای اعلام است خارج باشد و برضد این حوزه قدم بر دارد از ربه اسلام خارج است ما تابع کسی هستیم که او تابع اسلام باشد اگر پادشاه هم تابع اسلام نباشد ما تابع او نخواهیم بود سخن سید باین مقام که میرسد پانه بدست امام جمعه میآید از پای منبر صدا میزند سید فضولی مکن سید جواب میدهد آخر شما درس خوانده اید سواد دارید من قضیه شرطیه گفتم از قبیل لئن اشرکت لیهبطن املك که خداوند به پیغمبرش میفرماید امام جمعه باین جواب مقرون بصواب سید اعتنا نکرده فحاشی شدید نسبت باو میکند و برخاسته روانه میشود آنچه آقایان میخواهند او را آرام نمایند نمیشود هر چه التماس میکنند که آقا القای کلمه خلاف مکن و بجای خود بنشین اعتنا نمینماید و چون روانه میشود امر میکند واعظ از منبر فرود آید ولی آقایان واعظ را از فرود آمدن نهی نموده میگویند سخن خود را تمام کن امام جمعه چند قدم رفته بر میگردد نگاه میکند میبیند سید هنوز بالای منبر است فریاد میزند سید بایی را از منبر بکشید باقداره بد هانش بزید با طپانچه او را بکشید سید ناچار از منبر فرود آمده مجلس بهم میخورد مسجد تاریک است تمام خلق در حال تحیرند چه بود چه شد واعظ بیچاره چه حرف بیحساب زد امام جمعه مقدس این چه رفتاری بود با او کرد و هیچکس از حقیقت امر خبردار نیست امام جمعه میرسد بقداره بندان علماءالدوله و جو بدارها که منتظر امر او هستند آنها را امر میکند بمسجد ریخته مردم را بزنند از آنها بیرون نمایند آنها هم میریزند و بهر کس میروند میزنند جمعی

## فصل دوم

هجروح میشوند سرودستهایمشکند از سر باهپای مسجدچند نفر فریاد میکنند و ژاندارم با تفنگ میرسد و یکی دو تیرهوائی هم خالی مینمایند که مردم را بترسانند مردم طوری مضطرب میشوند که نمیدانند از کدام در فرار کنند علمای روحانی هم هر يك از راهی بمنزلهای خود روانه میشوند سید جمال الدین را هم انبوه خلق احاطه کرده او را بخانه آقا سید محمد طباطبائی میرسانند مسجد خالی میشود امام جمعه بخیال خود قطع کرده به علاءالدوله اطلاع میدهد و او بانابك و شاه میرساند مردم و آقایان و علماء درجه دوم بعد از واقعه مسجد شاه بعضی بخانههای خود میروند و بعضی در خانه آقا سید محمد و آقا سید عبدالله جمع میشوند و بالاخره دو ساعت از شب رفته همه در مدرسه خان مروی تجمع مینمایند یکی دو ساعت آنجا مشورت نموده قرار میگذارند پیش از طلوع آفتاب روز یکشنبه بیستم شوال ۱۳۲۲ اجماعاً بروند بحضرت عبدالعظیم آنجا بمانند که هم در شهر فتنه نشود و هم مقاصد خود را در محل امن انجام بدهند سید جمال الدین هم احتیاط میکند در خانه طباطبائی بماند و معلوم باشد کجا است لهذا شب بعد در آخر شب با لباس مبدل از آنجا خارج شده در منزل نگارنده مخفی میگردد تا وقتی که حوزه آقایان در حضرت عبدالعظیم گرم میشود و سید هم خود را بآن حوزه میرساند. صبح فردا آقایان دسته دسته روانه حضرت عبدالعظیم میشوند خیر بامام جمعه میرسد برای جلوگیری از اجتماع مردم در زاویه مقاصد از حکومت استمداد مینماید و جمعی از مأمورین حکومتی و از نوکرهای امام جمعه بدم دروازه فرستاده میشوند که از مردم جلوگیری نمایند مأمورین شرع و عرف هم مشغول انجام خدمت شده متعرض مردم میگرددند از جمله آقا سید جمال الدین افجه که پیر مرد عالم محترمی است از کالسکه بیرون آورده باو بی احترامی میکنند و این جلوگیری از مردم بیشتر تهییج فتنه مینماید به عین الدوله خیر میدهند که اوضاع دم دروازه حضرت عبدالعظیم بتدبیر حکومت مشترك علاء الدوله و امام جمعه عاقبت وخیم خواهد داشت عین الدوله میفرستد نزد امام جمعه و او را از این اقدام منع مینماید مأمورین از دروازه شهر برداشته میشوند و مردم فوج فوج روانه حضرت عبدالعظیم میگرددند از طرف دیگر علاءالدوله تمام همش مصروف



## واقعه فتنه مسجد شاه طهران

است که روز پنجشنبه بازار طهران باز باشد حتی آنکه از کدخدایان و رؤسای اصناف التزام میگیرد و خود صبح پنجشنبه به بازار آمده خواه ناخواه و امیدارد مردم کاکین را باز کنند روز جمعه هم که معمول است بازار بسته باشد حکومت نمیگذارد بسته شود هبادا مردم در حضرت عبدالعظیم اجتماع زیاد بنمایند ولی بازاری که بر ضد خیال مردم بقوه جبریه باز باشد پیدا است حالش چگونه است.

امام جمعه در این قضیه آن اعتماد را که مردم بیبیانت او داشتند از دست میدهد و عملیات او باسید و اعظ در مسجد شاه بیش از هر کار او را در نظر خاص و عام منفور میسازد اما او باین اندازه اهانت که بر خود وارد میآورد قناعت نکرده در صدد میشود بر حسب وعده که دولتیان باو داده اند در این موقع ریاست مدرسه خان مروی را برای خود از دولت بگیرد ریاست این مدرسه همه وقت با اعلم علمای طهران بوده است و در زمان ناصرالدینشاه بر خلاف ترتیب پجاج میرزا زین العابدین امام جمعه داده شده بمناسبت آنکه دامادشاه است و هر کس ریاست آن مدرسه را دارد طلاب علوم دینی اطراف او هستند و حوزه ریاستش گرم میشود بعلاوه فواید مادی هم دارد که همه آنرا طالبند.

در اوایل سلطنت مظفرالدینشاه در ایام ریاست امین السلطان بواسطه کدورتی که او از امام جمعه حاصل کرده بود و بواسطه خصوصیتی که با حاج میرزا حسن آشتیانی داشت مدرسه را از امام جمعه گرفته پجاج میرزا حسن داده است و بعد از مردن حاج میرزا حسن در دست اولاد او مانده تا این زمان که باز بواسطه مساعدتی که امام جمعه کنونی در قضیه مسجد شاه با دولت کرده پیدایش آن این ریاست را باو میدهند امام جمعه در هفدهم شوال در مسجد شاه مجلسی منعقد میسازد حاج شیخ فضل الله نوری را که طرف حقیقی قضیه است یعنی دعوی اعلم العلمائی دارد و چنانکه گفتیم امام جمعه را آلت اجرای مقاصد خویش قرار داده با چند نفر دیگر از ملاحا که با او همراه هستند بآن مجلس دعوت کرده جمعی از طلاب را هم خبر مینماید و یکی از وعاظ را بالای منبر نموده اظهار میکند جمعی از منتسبین بلباس

## فصل دوم

روحانیت بنای فساد را داشتند ما نگذاریم مردم آسوده باشند و بشل و کار خود پردازند مجلس ختم میشود و جمعی قلیل از مردم که حاضرند سخریه و استهزاکنان روانه میشوند فردای آنروز باز در مدرسه خان مروی مجلس فراهم میآوردند طلاب مدرسه سپهسالار ناصری را که ریاست آن اخیراً از طرف شاه به حاج سید جواد ظهیر الاسلام برادر امام جمعه واگذار شده بآن مجلس دعوت میکنند و هر قدر بتوانند از طلاب و پیش نمازها و غیره آنجا جمع کرده یکی از معاریف و اعظین منبر رفته بتقویت دولت و طرفداران آن برضد متحصنین حضرت عبدالعظیم سخن میرانند و عنوان این مجلس تصرف نمودن در مدرسه خان مروی است از طرف امام جمعه بر ضد آقایان آشتیانی امام جمعه باین کار هم قناعت نکرده مسجد خازن الملك را که شیخ مرتضی آشتیانی امام جماعت آنجا است و ملا محمد آملی یکی از روحانیان مقدس خود را اولی با امامت آن مسجد میدانسته علی رغم آشتیانی تصرف کرده مدعی مزبور را با مأمورین دولت با امامت آن مسجد منصوب میسازد و هم موقوفات را که بدست هر یک از روحانیان مهاجر بوده است ضبط میکند و مساجد آنها را میان اشخاص مخالف ایشان تقسیم مینماید بدیهی است هر چه از این کارها بیشتر میکند برانزجار خاطر خلق از این دسته روحانی نما و دولتیان حامی آنها افزوده میشود اما حال و کار آقایان مهاجر بعد از رفتن بحضرت عبدالعظیم در ظرف دوسه روز جمعی از تبعه ولحقه ایشان بآنها پیوسته و کمی از تجار هم بآنها همراهی میکنند روزها در صحن و در مسجد آنجا جمع شده واعظها بمنبر رفته تظلم و طلب یاری از مردم مینمایند خاصه در شب و روز جمعه که موقع ازدحام زوار طهرانی است که فریاد و دادها بر زیادت است و انتظار میکشند خلق طهران بآنها همراهی کامل بنمایند اما مردم طهران از طرفی بواسطه سردی زمستان و از طرف دیگر بواسطه منع حکومت از اجتماع نمودن در آن مکان مقدس از یاری کردن آنها خود داری میکنند خصوصاً که چندان دلخوشی هم از آقایان مهاجر ندارند و فقط از قصه بیرون کردن آنها از مسجد دلشکسته بطرف مقابل آنها بد میگویند ولی چیزیکه بجان آنها میرسد این است که

## واقعه قندو فتنه مسجد شاه طهران

بیداران طهران موقع رامقطنی دانسته در زیر پرده نازکی با آنها همراهی میکنند اوراق و کتابچه ها نوشته میرسند و تأکید میکنند جز صحبت عدل و امنیت و قانون صحبتی ندارند که پشیمانی دارد و وجوه نقدی هم از طرف بعضی اشخاص بآنها میرسد که ایشانرا مجبور میکند بافکار صاحبان آن وجوه همراهی نمایند و رضای خاطر آنها را منظور دارند بعلاوه شبها در شهر حوزه های متعدد از اشخاص منورالفکر منعقد میشود و از قول آقایان عریضه ها بشاه مینویسند و منتشر میسازند بطوریکه بدست آقایانهم رسیده بخوانند و تکلیف خود را در مذاکرات بدانند از جمله در یکی از آن عرایض بشاه مینویسند ما پاره سئوالات داریم که جوابهای آنها مقدر است از روزیکه سلطنت بقاجاریه رسیده تا کنون در این یکصد و چند سال چند نفر صدر اعظم روی کار آمده است و هر يك که بمسند صدارت رسیده است روز اول چه مبلغ دارائی داشته و از دولت چه مواجب گرفته مدت صدارتش چقدر بوده در این مدت مخارج چه داشته و روزیکه معزول شده دارای چه اندازه مکتب بوده است و اگر اضافه داشته این اضافه از کجا آمده است بدیهی است این اقدامات بر اهمیت متحصنین در انظار مردم میافزاید زیرا که توجه داشتن آنها را بمصالح مملکت میفهماند خلاصه دوروز بعد از رفتن آقایان بحضرت عبدالعظیم نگارنده بمنزل امام جمعه میروم بلکه اورا نصیحت کنم با اینکه احتمال میدهم بی ثمر بوده باشد قبلا با برادرش ظهیر الاسلام ملاقات میکنم در اول ملاقات میگوید آقا ملاحظه میکنید با يك مشت ملت بیچاره چه میکنند و کجا رامیزند برای ما که بد نشد بلکه بهتر شد ولی آنها بملت خیانت کردند پیش از آنکه نگارنده جواب بدهد شیخ محمد علی طهرانی از آقا زادگان منورالفکر طهران حاضر است میگوید برای شما هم خوب نشد مردم بشما خوب نمیگویند ظهیر الاسلام از من میبرد آیا اینطور است میگویم بلی میل نداشتم این حرف را در غیر مجلس خلوت بگویم ولی حالا که اظهار شد میگویم مردم بشما بسیار بد میگویند و تصور میکنند شما خانواده چند صد ساله خود را بیاد دادید که خلق را از مسجد شاه که بست دولت و ملت است با ضرب چوب و چماق بیرون کردید ظهیر الاسلام از شنیدن این

## فصل دوم

حرفها پریشان حال میشود شیخ طهرانی از تصدیق من جری شده میگوید آقا چه خبر دارید مردم برای کشتن برادر شما کمر بسته اند ظهیرالاسلام میگوید موت و حیات بدست خداست دیگر برای شنیدن این حرف حاضر نمیباشم و از نگارنده می پرسد حالا ما چه باید بکنیم میگویم با اعتقاد من باید فردا صبح شما و برادران بحضرت عبدالعظیم رفته در حوزه آقایان بنشینید و بگردید ما از شما ایم و شما از ما هستید هرگز. راضی نمیشویم و هنی بر شما وارد شود و اگر قصه مسجد را دیدید پیش آمد در ظاهر باشما مخالفت کردیم برای این بود که خون مردم بیگناه ریخته نشود ارباب غرض مقاصد شخصیة خود را انجام ندهند حالا که آن خطر گذشته ما در مقاصد ملی باشما شرکت داریم و هر قدر هم که بشما بی اعتنائی نمایند تحمل کنید و در صدد اصلاح کار آنها بر آمده این بیحرمتی را که بدست خود بر خود وارد کردید باز بدست خود جبران نمایند میگوید من حاضرم ولی گمان ندارم امام جمعه حاضر بوده باشد و راست گفت چه در ملاقات امام جمعه میبینم بقدری او را غرور گرفته است که جای نصیحت دادن نمیباشد باید گذارد تا روزگار کار خود را انجام دهد در عمین شب در خانه میرزا اسمعیل خان ثقة الملك کیلانی که یکی از اشخاص وطن خواه است جمعی از دوستان و تجدد خواهان جمعند برای استفاده نمودن از موقع و کمک کردن با آقایان صحبت سید جمال الدین واعظ بمیان میآید میگویند بیچاره مخفی شده جرئت ندارد از خانه ای که هست بیرون بیاید و معلوم نیست کجا است و بهر صورت آیا صلاحش این است که برود بحضرت عبدالعظیم با آقایان ملحق شود یا همینطور مخفی باشد تا عاقبت امر دیده شود نگارنده با آنها مژده میدهد که سید را میدانم کجا است و در ظرف امشب و فردا میرود بحضرت عبدالعظیم همه مشغوف میگرددند و قرار میشود از جانب آن جمع مساعدتی بخانواده او بشود و آنها را نگاهداری نمایند چونکه دارای درستی ندارند و هم از کیفیت استفاده نمودن از موقع برای انجام يك کار اساسی مذاکره میشود و برای هر يك تکلیفی همین میگردد دیگر يك مجلس خصوصی داریم که از اعضای آن حاجی میرزا نصرالله واعظ اصفهانی ملك المتکلمین است که شخص وطن

### واقعه قتل و شکنجه مسجد شاه طهران

دوست با غیرتی است و سالها است در بلاد ایران در ترویج معارف و خدمت بملت و غمخواری وطن داد مردانگی داده و میرزا محمد علی خان نصره السلطان است پسر مرحوم میرزا حسینخان مصباح السلطنه که هم پدرش مزد غیور و وطن پرست ملت خواه بوده و هم خودش دارای این صفات و با فضل و کمال است و برادرم حاجی میرزا علی محمد است که شخص معتقد وطن دوست میباشد مقصود ما این است بلکه بتوان بزبان این جمع و بتوسط آنها کاری که موجب آسایش خلق باشد فراهم آورده حرف حقی گفته شود که ریشه استبداد کننده شده نور عدل اگر چه بظلم بالسویه باشد تابش نماید اتفاقاً میان نگارنده و اغلب رؤسای حوزه آقایان بواسطه کار معارف جدید و مخالفت سلیقه و یا بواسطه حسادت بعضی از آنها کدورت حاصل است از این جهت سه نفر سابق الذکر هر یک بنوبه خود میروند صحبت میدارند آقایان را تشویق و راهنمایی مینمایند و بر میگردند در مجمع خصوصی مذاکره مینمائیم و بمجامع دیگر اطلاع میدهیم و نگارنده از رفتن بحضرت عبدالعظیم خود داری مینماید تا کم کم آقایان بفهمند در کارهای عمومی خصوصیت یا خصوصتهای شخصی را نباید دخالت داد و بعلاوه موقع مناسبی برای ورود نگارنده در جریان کار بدست آید یک روز سید عبدالوهاب اصفهانی ملقب بمصین العلماء که از بستگان من است و با خانواده آقا سید محمد طباطبائی هم الفت دارد میروند بحضرت عبدالعظیم و با بعضی از آقایان صحبت داشته میگوید یکی از اشخاصی که میتواند کاری بکند و حاضر است اگر شما مطلب صحیح تقرر بحسابی داشته باشید که بحال ملت مفید باشد بهر وسیله هست بشاه برساند اگر چه او نام مرا نمیرد ولی آنها ملتفت میشوند و میگویند اگر بتواند سفیر کبیر عثمانی را دوستانه حاضر کند که او من غیر رسم در صدد اصلاح اینکار بر آید میتوان اطمینان حاصل نمود نگارنده برای مذاکره نمودن با سفیر کبیر حاضر میگردد چون خصوصیت و الفت با یکدیگر داریم سفیر کبیر شمس الدین بیگ از مردمان آگاه خبر خواه است سالها است مأمور سیاسی دولت عثمانی است در ایران و در این مدت که در طهران است هر وقت خدمتی بدولت و مالت ایران از دستش بر آمده دوستانه اقدام کرده

بعضی تهرانی‌ها رسیده‌اند اما بجاییکه در دستار همیشه ایشان دراز است  
 هست بعد از کرام و حافظه بیک دوستی و محبت قدیم با جنبه مستطاب  
 شریفان آنکسید عباده بسیار که سینه‌ها به ناله دارم در سعادت  
 بعد از عصر آمدن با جنب و بر در حق مجاد درین کرام بمقام شاه  
 عبدالعظیم مذاکرات توسط کارانه وقوع یافت در نتیجه آثار کمال  
 همراهی و مساعدت من آمده نموده خوشحال شدم از تأملات واقعه  
 مستبان است که برابر تشریف فرمایان کرام با کمال توقیر و احترام  
 بیشتر هر چه لازم است در آن اقدام خواهد شد بنا بر این خدیع مأمول  
 و متعنا است که از آن طرف هم معامله مجامله مساعدتکارانه ارزانی  
 داشته‌اند امر بحکم که سیدالاحکام است فتوی کرده‌اند مسکنی الحاق  
 بشود چون در دستار آن رات فضائل بسیار عالی از سعادت  
 اصرار رات ابین می‌دانم از کیفیت مستحضر می‌کنم تا هر چه  
 لازم آن است مجرب فرمایند زانچه شرف می‌دهد ایام آقبال مستدام

بستبیره زرنقده کسب  
 محمد علی

گراور نامه شمس الدین بیک بخط خود او

### واقعه قند و فته مسجد شاه طهران

انجام داده است از سفیر مزبور میپرسم شما برای اصلاح کار آقایان اقدامی مینمائید یا خیر میگوید آقا سید عبدالله شرحی بمن نوشته و یکی از کتاب خود را نزد من فرستاده است ولی چون اقدام در این کار خارج از وظیفه مأموریتم میباشد اقدام نکردم میگویم چون آن جماعت اگر شما واسطه باشید اطمینان حاصل کرده اقدام باصلاح مینمایند شاید دولتیانهم مضایقه نداشته باشند شما واسطه اصلاح ذات البین بگردید از وزارت خارجه استیذان نمائید اگر اذن دادند منم با آن طرف صحبت داشته آنها را راضی میکنم که اقدام باصلاح بنمایند و تمام قصد من اینست که بتوسط سفیر کبیر عثمانی چند کلمه که برای آسایش عموم مفید باشد بشاه گفته شود سفیر کبیر این ترتیب را قبول نموده قرار میشود برود اذن بگیرد و اطلاع بدهد سفیر کبیر همان روز وزیر خارجه را ملاقات کرده رخصت حاصل مینماید و خطی بمضمون ذیل بنکارنده مینویسد:

« از آنجائیکه دوستدار همیشه اخلاص و ارادت نسبت بعلمای گرام و خاصه یک دوستی و مناسبت قدیمه با جناب مستطاب شریعتدار آقا سید عبدالله سلمه الله تعالی دارم در ملاقات بعد العصر امروز با جناب وزیر در حق مجاورین گرام بمقام شاه عبدالعظیم مذاکرات توسط کارانه وقوع یافت در نتیجه آثار کمال همراهی و مساعدت مشاهده نموده خوشحال شدم از تأمینات واقعه مستبان است که برای تشریف فرمائی آقایان گرام بشهر هرچه لازم است در آن اقدام خواهد شد بنابراین خیلی مأمول و مستحسن است که از آن طرفهم معامله محابیه مساعدت کارانه ارزانی داشته امر بحکمی که سید الاحکام است منتهی گردیده مسکی الختام بشود چون دوستدار ذات فضایل سمات عالی را از سعاة اصلاح ذات البین میدانم از کیفیت مستحضر میکنم تا هرچه لازمه آنست مجری بفرمائید زیاده زحمت نمیدهم فی سبت غره ذیقعده ۱۳۲۳ شمس الدین این خط که میرسد مشعوف میشوم که راهی برای وارد شدن در اینکار بدست آمده باشد که بتوانم برای سعادت آتیه مملکت قدمی بردارم .

## فصل سوم

### اقدام و خطر

خط سفیر کبیر را بتوسط برادریم بحضرت عبدالعظیم میفرستم بر رؤسای حوزه و مخصوصاً آقایان بهیبانی و طباطبائی نشان داده مذاکرات بسیار بمیان میآیند آقایان اطمینان حاصل میکنند که نگارنده صمیمانه برای آنها کار میکند و از گذشته‌ها صرف نظر نموده است برادر من صورت مطالب آقایان را مسوده کرده برای من میآورد عیینم چندمطلب نوشته‌اند: اول عزل علاءالدوله از حکومت طهران - دوم عزل نوز از ریاست گمرکات و غیره - سوم امنیت دادن بهمراهان ایشان بعد از آمدن بشهر - چهارم بر گردانیدن مدرسه خان مروی باولاد حاجی میرزا حسن آشتیانی - پنجم سیاست نمودن از عسکر نام کاریچی را مقم بواسطه شرارتی که در راه کرده - ششم تجلیل نمودن از میرزا محمد رضا یکی از علمای کرمان که از طرف حکومت کرمان باو بی احترامی شده است - هفتم برداشتن قیمت تمبر دولتی از مستمریات روحانیان چونکه معمول شده است قبض مستمریها را تمبر کرده و مختصری بعنوان پول تمبر از آنها بصرفه دولت کسر مینمایند دیدن مطالب آقایان نگارنده را به حیرت فرو میبرد یکی بواسطه بی فکری و کوتاه نظری ایشان و دیگر متحیر میمانم که من بسفیر کبیر گفته‌ام مطالب آقایان نوعی است و همه در راه اصلاح حال عامه و صلاح ملک و ملت است چگونه میشود این مطالب را باو گفت و از او مساعدت خواست که بشاه برساند اما ناچار بودم نتیجه اقدام خود را بسفیر اطلاع بدهم میروم بر او وارد میشوم بعد از تعارف معمولی سفیر میپرسد جواب رسید میگویم بلی و میخواهم ورقه را باو بدهم وزیر مختار ایتالیا وارد میشود سفیر احتراماً از من اجازه میخواهد که او را پذیرفته روانه کند و بعد با هم



## اقدام وخطر

صحبت بداریم در اینحال بخاطر نگارنده میرسد چه بهتر که این ورقه را عوض نموده يك مطلب نوعی هم در آن بگنجانم از طرفی اندیشه میکنم مبادا آقایان پس از اطلاع انکار کنند و برای من خطرناک باشد باز توکل بر خدا کرده کاغذی از روی میز سفیر برداشته يك يك مطالب را روی آن کاغذ بهمان صورت که هست مسوده مینمایم مگر مطلب هفتم را که تغییر داده بصورت ذیل مینویسم قراردادی در اصلاح کلیه امور با رعایت حقوق علما وپیش خود خیال میکنم این جمله مجمل است و لابد توضیح خواهند خواست آنوقت در موقع توضیح هرچه باید گفته شود خواهد شد ورقه بسفیر داده میشود که صحبت بدارد و نتیجه را اطلاع بدهد فردای آنروز سفیر کبیر مرا میطلبد و میگوید جواب این است علاءالدوله را معزول میکنند درباب عزل نوزهدتی است آقایان در این موضوع حرف میزنند و دولت تکلیف ندارد قبول کند امنیت با آقایان داده میشود و در ورود آنها بشهر تجلیل کرده میشوند بر گردانیدن مدرسه مروی با آقایان آشتیانی را گفتند صورت نمیگیرد ولی من گفتم چون در عنوان مکافات از آنها گرفته شده حالا وقت مرحمت است باید رد شود قبول کردند عسگر گاریجی تنبیه میشود از عالم کرمانی تجلیل بعمل میآید اما هفتم اگر مراد قرارداد در اصلاح کار علماء است که میشود و اگر مراد اصلاح کار عموم است یعنی دوات و ملت این کلمه بزرگ است و توضیح لازم دارد جواب چه خواهد بود نگارنده میگوید مذاکره میکنم و جواب میدهم در صورتیکه نگران هستم با آقایان چه بگویم و آنها چه جواب بدهند بالاخره صورت جواب و سؤال را نوشته بتوسط برادرم بحضرت عبدالعظیم میفرستم و میگویم چون سفیر کبیر بعنوان مصالح عمومی در اینکار دخالت کرده صلاح ندیدم عین آن صورت را بدهم چونکه مطالب آن اغلب شخصی بود لهذا در ماده هفتم تغییری داده شد شما هم اگر توضیحی ندهید که عام المنفعه باشد مناسب نخواهد بود و موجب پشیمانی است وهم در مجلس مشورت صورت توضیحی که باید بدهند بخط ملك المتكلمين بصورت ذیل نوشته میشود :

مراد از قرارداد در اصلاح کلیه امور تأسیس دیوان عدالتی است بر طبق شرع مقدس

## فصل سوم

اسلام از روی کتاب و تشکیل يك مجلس مشورتخانه ملی برای اجرای قانون مساوات در تمام بلاد ایران که فرق فیما بین وضع و شریف گذارده نشود و هر ذیحق بحق خود برسد آن صورت را هم برادرم بحضرت عبدالعظیم میبرد. بلکه آقایان را راضی کند. بهمان صورت توضیح بدهند برادرم میرود صحبت میدارد و کامیاب مراجعت مینماید چه بخط آقا سید محمد پسر آقا سید عبدالله در زیر هر يك از مواد شرحی نوشته شده و در ذیل ماده هفتم تقریباً همان صورت که یاد داشت شده نوشته میشود و با مرو تا کید آقا سید عبدالله مسئله الغای تمیر از اوراق مستمری آقایان روحانیان بر ماده هفتم افزوده میگردد و بهر حال نگارنده را نگرانی از تصرفی که نموده است رفع گشته آسوده خاطر میشوم غافل از اینکه بواسطه تدبیری که دوستان عین الدوله میکنند حقیقت امر آشکار میشود و میفهمند مطلب هفتم آقایان که بصراقت طبع نوشته بودند غیر از آنچه بود که بتوسط سفیر عثمانی بدوالت رسیده و از لحاظ همایونی گذشته است و هم از سفیر کبیر تحقیق کرده میفهمند کی نزد او آمدن و شنیدند در چنانکه سفیر مزبور از نگارنده در این موضوع عذرخواهی کرد که نمیتوانسته است پنهان نماید خلاصه فردای آن روز میروم سفیر را ملاقات نموده جوابها را برای او میخوانم همینکه بتوضیح مطلب هفتم میرسد تعجب کرده میگوید گمان نمیکردم در این جماعت کسی باشد که این سخنان را بگوید مطلب همین است و هر چه هست در کتاب و قانون است پیغمبر فرموده خافوا الکتاب ولا تخافونی محال است ملتی زندگانی با شرف نماید مگر آنکه عهدی داشته باشد چنانکه خدا با بندگانش عهد مینماید قدرت کامله خود را محدود میسازد عقل کل محمد مصطفی (ص) با امت خود عهد مینماید و از آنجا عهد میگیرد پس چگونه میشود مابین دولت و ملتی عهد نباشد که هیچیک از حدود آن تجاوز نکنند بالجمله بعد از صحبت زیاد قرار بر این میشود که سفیر کبیر آن صورت توضیح شده را جوف خط خود بگذارد و بوزارت خارجه بفرستد که بر حسب مرسوم وزیر خارجه آن خط را در حضور شاه بخواند و جواب بگیرد سفیر کبیر این اقدام را میکند و کاغذ را میفرستد و در روز جواب نیاید ولی از حضرت عبدالعظیم خبر میرسد که از طرف عین الدوله کسی آمده یکی از

## اقدام و خطر

آقایان درجه دوم از متحصنین را ( آقا سید احمد طباطبائی ) به باغ دوشان تپه نزد اتابک میرد آقای بیخبر هم مسوده از مطالب آقایان را که همراه داشته برطبق صورت سابق به اتابک میدهد نگارنده بی اطلاع از تدبیری که دولت برای کشف حقیقت امر نموده است شرحی بسفیر کبیر مینویسد اگر جوابی رسیده باشد مرقوم دارید تا برای آقایان فرستاده شود سفیر کبیر در جواب من مینویسد مطالب بمقام بابعالی رسیده است و جواب داده اند که آقایان متحصنین بطریق دیگر هم عرایض خود را فرستاده اند منحصر بطریق شما نیست و ما بهمان طریق جواب آنها را داده ایم و بعد مینویسد که در اینجا وظیفه ما علی الرسول الاالبلاغ باتها رسید .

از جواب سفیر معلوم میشود که او را جواب داده در صد تدبیر دیگر بر آمده اند بهر حال نگارنده کاغذ سفیر را برداشته بحضرت عبدالعظیم میروم آقا سید عبدالله را ملاقات مینمایم پیش از آنکه از من اظهاری بشود میگوید سفیر را که جواب دادند میبرسم از کجا خبر دارید میگوید از وزارت خارجه اطلاع حاصل نمودم کاغذ سفیر را میخواند و صحبت بسیار میشود عاقبت تقاضا میکند یک بار دیگر سفیر را ملاقات کنم و حقیقت حال را از زبان خودش بشنوم در این روز ها آقایان صبح و عصر در صحن مقدس مجلس منعقد مینمایند چون امروز روز جمعه است بهلاوه از متحصنین دستجات مخصوص هم از طهران برای شنیدن مذاکرات آقایان جمع شده اند در هر مجلس چند هزار نفر حاضر میشوند واعظها منبر رفته از دولتیان شکایت و تظلم بسیار مینمایند طرف عصر بعد از ختم مجلس آقا سید عبدالله در رواق و حرم محترم گریه و زاری واستغاثه غریبی میکند که مردم را منقلب میسازد این خبر ها پی در پی بشاه و صدراعظم و رجال دولت میرسد احتمال میدهند اگر یک جمعه دیگر آنها در حضرت عبدالعظیم بماتند شاید مفسده بزرگ شود و نتوانند جلوی گیری نمایند از این جهت شاه باتابک اعظم حکم میکند که باید آقایان را دلجوئی کرده بشهر برگردانی اگر چه شاه بواسطه رفتاری که آقایان با امیر بها در جنگ فرستاده او نموده بودند و ذیلا شرح داده میشود از آقایان بسیار مکدر است اما در این مقام چاره ندارد مگر از آنها دلجوئی کرده قضیه تحسن

## فصل سوم

را پایان بخشید . و اما شرح رفتن امیر بهادر وزیر دربار به حضرت عبدالعظیم چون يك هفته از توقف آقایان در زاویه مقدسه میگذرد از طرف دولت امیر بها در مأمور میشود برود آقایان را تهدید نماید و بهر وسیله هست جمعیت را متفرق کرده آقایانرا بشهر بیاورد امیر بهادر جمعی از سوارهای کشیکخانه را برداشته به حضرت عبدالعظیم میرود و جمعی از همراهان خود را هم برخلاف معمول با تفنگ وارد صحن میکنند آنها اطراف صحن میایستند و او خود میرود در مقبره امینه اقدس که جنب کفش کن ایوان جنوبی واقع است با آقایان مجلس کرده بمذاکره میپردازد در این صحبت امیر بهادر تند روی کرده خشونت میکند سید جمال الدین انچه که از همه آقایان پیرتر است بر آشفته نسبت بدولت و اتابك و وزیر دربار هتاکي نموده نام شاهرا هم به خفت میرد وزیر دربار متوحش شده دست و پای خود را گم میکند اگر چه تفنگچیان او در اطراف صحن تفنگها را سر دست گرفته و انمود میکنند که منتظر رسیدن فرمان شلیک نمودن بطرف آقایان هستند ولی از طرف دیگر زنهای حضرت عبدالعظیم با سنگ بالای بامهای صحن رفته انتظار دارند اگر بخواهند شلیک کنند چون بی احترامی بمرقد مقدس شده است تفنگچیان را سنگ باران نمایند امیر بهادر میبیند چاره ندارد مگر غش کند و بگوید چون اسم مبارک شاه را آنطور که باید با احترام ببرند نبرند لهذا من تاب نیاورده در عالم شاه پرستی از خود بیخود شده غش کردم آب یخ میآورند بصورتش میپاشند و او را مالش میدهند تا سردار نامدار ایران را بحال میآورند امیر بها در پس از بهوش آمدن باز اصرار میکند که آقا سید محمد و آقا سید عبدالله را در کالسکه نشانده بشهر بیاورد اما آنها قبول نمیکنند وزیر دربار با حال پریشان نا امید از انجام مأموریت بشهر مراجعت مینماید آقایان بعد از این واقعه بتصور اینکه کار سخت شود همه از خانههای متفرقه که هستند خارج شده در خانههای داخل بست منزل میکنند و با احتیاط حرکت مینمایند و بعلاوه هم قسم میشوند که تا آخر نفس ایستادگی نمایند و از هم مخالفت نکنند و در واقع بعد از این واقعه کار تحسن آقایان سخت تر میشود و آشکارا بادولت طرفیت مینمایند .

## اقدام و خطر

برگردیم بحال و کار خود روز جمعه دوازدهم ماه ذی القعدة الحرام ۱۳۲۳ نزدیک غروب آفتاب است نگارنده از حضرت عبدالعظیم بشهر میآیم و میبینم در این وقت ملاقات سفیر کبیر مشکل است همان بهتر که مشیرالدوله وزیر خارجه را ملاقات کنم بفهمم او در چه خیال است و از اقدامات من راجع بسفیر چه میگوید و دولتیان از من چه اندازه دلتنگ شده اند مطلبی را هم که میخواهم از سفیر تحقیق کنم از مشیرالدوله تحقیق نمایم خصوصاً که حدس میزنم مشیرالدوله با طناً با آقایان همراه باشد و زمینهٔ صدارت خود را بعد از عین الدوله دارد حاضر میکند و نظر بارتباط او با میرزا علی اصغر خان انابک و غایب بودن وی از مملکت مخالفین عین الدوله و مؤالفین میرزا علی اصغر خان عمه با صدارت او موافق بوده باشند خلاصه بهر ملاحظه هست میروم بمنزل مشیرالدوله یکساعت از شب گذشته است مشیرالدوله و علاءالدوله و یکی دو نفر دیگر نشسته اند مشیرالدوله بطور خصوصی میگوید سفیر کبیر چنین و چنان اقدام کرد اینطور جواب دادیم و او اظهار مینمورد که شما در کار بوده اید میگویم بلی صحیح گفته است و بهتر این بود دست او را هم بکلی کوتاه نمیکردید چون خودتان رخصت داد بودید او دوستانه واسطهٔ اصلاح باشد و فایده اش این بود که آنها بهر وعده ای که بتوسط سفیر کبیر میدادید مطمئن میشدند و کار زودتر انجام میگرفت مشیرالدوله علاءالدوله را صدا میکند که در این مذاکره شرکت داشته باشد چونکه علاءالدوله با وجود اینکه با مشیرالدوله منسوب است در سیاست با عین الدوله همراه میباشد و باک قسمت از مخالفت آقایان با دولت بواسطهٔ دلتنگی از اوست مشیرالدوله هم از او ملاحظه دارد مشیرالدوله میگوید فلانی از حضرت عبدالعظیم میآید و شاهد وقایع امروز بوده است خواستم شما هم باشید صحبت بنمایم نگارنده شرح اجماع و هیجان مردم و مذاکرات آقایان را نقل میکند علاءالدوله میگوید دولت باید اقدام کند بزند و ببندد اخراج کند و بقوة قهریه این غائله را رفع نماید میگویم اینطور نیست امروز هر اقدام از طرف دولت بر ضد این اجماع بشود موجب مزید علت میشود هیجان خلق امروز محض

## فصل سوم

هر گاه جاهلانۀ امیر بپا در است که چند روز پیش شدیک اقدام دیگر اگر بشود کار سختتر خواهد گشت و خونریزی شده عاقبت کار وخیم میگردد علاء الدوله میگوید عقیده شما اینست دولت باید هر چه چهار نفر آخوند میگویند بشنود جواب میبدهم خیر بلکه میگویم روزگار تغییر کرده است و این ملت ملت سابق نیست و تا يك اندازه چشم و گوش مردم باز شده امنیت و عدالت میخواهند دولت هم ضعیف است در اینصورت صلاح اینست با ملت ملایمت کند و هر قدر از خواهشهای مشروع او که قابل قبول باشد بپذیرد غائله بملازمت بر طرف گردد علاء الدوله میگوید خواهش آنها یکی عزل من است من خود استعفا میدهم میگویم خیر گمان ندارم عقلای قوم چندان نظری بعزل شما داشته باشند میگوید پس مقصود عزل میونوز است میگویم خیر آنها بهانه است پس مطلب چیست میگویم مطلب تأسیس عدالت خانه جواب میدهد این حرف را شما میزنید آنها خودشان مختل عدل و امنیت هستند ما هر وقت بخواهیم دست باینکار بزنیم همین اشخاص مانع خواهند بود حالا خودشان عدالت خواه شده اند میگویم بلی روزگار آنها را مجبور کرده است عدل و داد بخواهند میگویند دروغ میگویند جوانهای آنها دلشان میخواهد پیش پایشان مانند زمان امین السلطان تا محضراتابك اعظم صاف باشد هر ساعت بخواهند بروند روزی چند توسط بکنند و مبلهی قایده ببرند عدل کدام است حساب و کتاب چیست میگویم تصدیق دارم اکنون که مجبور شده اند این حرف را بزنند چه ضرر دارد دوات حرف آنها را بگیرد عدالتخانه قانونی تأسیس نماید و شر هر صاحب شری را دفع نماید مشیرالدوله در تمام این مدت سکوت کرده سخن باینجا که میرسد حرف نگارنده را تصدیق کرده میگوید البته اگر بشود خوب است شاه هم برای اینکار حاضر است اتابك اعظم هم گمان ندارم مخالف باشد منبهم اعتقادم این است که نباید با قوه قهریه در مقام رفع این غائله بر آمد یکی از وزرای خارجه سابق ما در موقعی که شاه با بعضی از روحانیان اظهار بیمبری داشت و میخواست آنها را گوشمال بدهد در موقع توسط نمودن از آنها بشاه گفت ما هر کار که صلاحمان نباشد بکنیم و فرنگیها از ما بخواهند میگوئیم علماء مانند ما اگر دیدند ما میتوانیم علماء را بقوه قهریه ساکت نمایم هر وقت بخواهیم

## اقدام و خطر

باین بیجاست در برابر خارچه توسط بجویم جواب میدهند چرا در فلان قضیه توانستید آنها را ساکت کنید حالا هم همان کار را بکنید علاء الدوله میگوید اگر راحت میگوید و جز عدالت چیزی نمیخواهند این مطلب را بنویسند تا بپریم اتابک اعظم را با خود همراه نمایم و با بفاق بشاه عرض کرده انجام بدهیم میگویم گمان ندارم از نوشتن مضایقه نمایند میگوید بروید صحبت بدارید و جواب بیاورید فردای آن روز میروم بحضرت عبدالعظیم میبینم امیرخان (۱) سردار و سروجه الله میرزا برادر زادهٔ عین الدوله را حاکم حضرت عبدالعظیم نموده اند او هم با جمعی سوار و سرباز ابو اجمعی خودش وارد شده از آقایان دیدن کرده جوانها را بمنزل خویش دعوت ناهار نموده است و بدست آنها دارد در افکار آقایان نفوذ حاصل میکند ملتفت میشوم عین الدوله با انتخاب این مأمور از دخالت نمودن مشیر الدوله و دیگران جلوگیری کرده و اختیار را بدست خود گرفته و برای اینکار شخص خوبی را انتخاب نموده است چونکه از یکطرف جوانی بی باک و مورد ملاحظه آقایانست و از طرف دیگر با جوانهای آقایان میسازد آنها را تطبیع مینماید چنانکه آنروز تا عصر معطل شدم که جوانهای آقایان را ملاقات کنم نشد و حاکم جدید آنها را رهان کرده گذاشت با دیگری ملاقات نمایند خلاصه آقا سید عبدالله را در خلوت دیده بهر عنوان بوده است نوشته مختصری بخط پسرش از او بگیرم حاصل مطلبش اینکه حاجز عدالتخانه مطلب دیگر نداریم آن شب نمیتوانم مشیر الدوله را ملاقات کنم فردا شب بمنزل او رفته نوشته را میدهم اظهار مسرت میکند و میگوید حالا دیگر امید است بشود قدمی رو بسعادت برداشت در اینوقت که چهار ساعت از شب گذشته است مشیر الدوله بفوریت از طرف عین الدوله احضار میشود مشیر الدوله بانگرانی میرود و فردا صبح زود بنگارنده مینویسد دیشب امیرخان سردار چهار نفر از آقازادگان را با خود بشهر آورده بمنزل اتابک اعظم وارد نموده است تا در باب اصلاح کار و آمدن آقایان بشهر صحبت بدارند و قراری بدهند در اینصورت دیگر رفتن شما امروز بحضرت عبدالعظیم لازم نیست و آن

---

(۱) - امیرخان سردار جوانیست پدرمردی بدولت رسیده با جوانهای آقایان ارتباط

و خصوصیت دارد.

## فصل سوم

چهار نفر میرزا مصطفی آشتیانی میرزا ابوالقاسم طباطبائی سید علاء الدین بهبهانی و آقا میرزا محسن برادر صدر العلماء هستند .

امیرخان سردار این چند نفر را بخانه اتابك اعظم وارد کرده تا عنوان مطلب را منتقل نمایند و بگویند آقایان پسران و کسان خود را بخانه اتابك فرستادند و از او تقاضای اصلاح کار را نمودند دولت هم بصرافت طبع با آنها همراهی کرده مقاصد شان را هر طور خودش خواست پذیرفت نگارنده از شنیدن این خبر متالم میشوم زیرا که از یکطرف از روحیات آقازادگان بیخبر نیستم و از طرف دیگر عین الدوله را میشناسم که مرد زیرک کارکن است و راه کار را نیکو بدست آورده آقازادگان را که رام و موافق گرد کار آقایان را ساخته و دیگر نه از امیرالدوله ها کاری ساخته است و نه از کسانی که برای مصالح مملکتی و تحصیل قانون میخواهند از این اوضاع استفاده کرده باشند تنها يك چیز موجب امیدواری است و آن این است که کم کم مردمیکه در حضرت عبدالعظیم هستند و جمعی از کسانی که در شهر میباشند در این کشمکشها با حرف قانون و عدل و مساوات گوششان آشنا شده شیرینی این کلمات را احساس نموده اشتباهی کاذبی هم باشد بهم رسانیده اند و اقبالی هم که با آقایان از طرف مردم شده برای این بوده است که آنها حرف قانون و عدالت زده اند در این صورت اگر برای حفظ ظاهر هم باشد ناچارند مسئله تاسیس عدالتخانه را هم تا يك اندازه تعقیب نمایند خلاصه آقازادگان شب را در خانه اتابك میمانند و پذیرایی کامل از آنها میشود اتابك که سابق زیر چشمی هم با آنها نگاه ندید کرد حالا دوستانه در کمال خوشروئی و رفاقت با آنها سلوک میکند و از تعلق گویی هم دریغ ندارد معلوم است چقدر موجب خوشحالی آنها است فردای آنروز اتابك میرود بدربار برای گرفتن دستخط شاه و انجام مقاصد آقایان خبر آمدن آقازادگان بخانه اتابك در شهر منتشر میشود برای اینکه در ورود آقایان تعطیل عمومی بشود جمعی زن و مرد میریزند بی بازار و شهرت میدهند که آقازادگان را در خانه اتابك توقیف کرده اند و با هیاهوی بسیار بازار را تعطیل میکنند در صورتیکه توقیفی در کار نبوده است اتابك اعظم از بسته شدن بازار متوحشی



## اقدام و خطر

شده با تلفون از دربار با آقا زادگان صحبت داشته اظهار مهربانی میکند و میگوید دستخط همایون را فوراً خواهم آورد و بعد از ساعتی آمده دستخطی از شاه میآورد که حاصل آن اجازه تأسیس دیوان عدالت دولتی برای احقاق حقوق ملت است. آقا زادگان بدون اینکه ملتفت نکته مطلب بوده باشند قبول کرده میگیرند و میروند بحضرت عبدالعظیم و آقایان میگویند کار تمام شد باید فردا شهر رفت اما در همان شب که فردای آن بنا است کالسکه شاهی را ببرند و آقایان را با سلام و صلوة بشهر بیاورند مجمع خصوصی مادرخانه نصره السلطان است در آن مجمع رأی داده میشود که دو نفر شبانه بحضرت عبدالعظیم رفته آقا سید محمد طباطبائی را که پیش از رفتن دیگرش طرفدار کارهای ملی و قانون است ملاقات کرده حیلہ دولتیانرا در خصوص عدالتخانه دولتی حالی نمایند تا دولتیان دستخط را عوض کرده دستخطی که مطلوب است صادر نمایند و مذاکره میشود که توقف آقایان دو روز دیگر وقتی عملی میشود که مخارج دو روزه آن جمعیت که لااقل پانصد تومانست بآنها داده شود این مبلغ در اینوقت شب از کجا تهیه میگردد ملك المتكلمين دست در جیب خود برده يك اسکناس پانصد تومانی در آورده میگوید این پول را روز گذشته سالارالدوله فرستاده است که بمصرف اینگونه کارها برسد بهتر این است همین وجه بآنها داده شود برای تعیین دو نفر که بروند بحضرت عبدالعظیم قرعه کشیده میشود بنام ملك المتكلمين و نصره السلطان در میآید بیدرنگ در حالیکه برف شدت میبارد يك درشکه کرایه پیدا کرده میروند بحضرت عبدالعظیم آقا سید محمد طباطبائی را از خواب بیدار نموده پیغام حوزه را با اسکناس پانصد تومانی باو میدهند و قول میگیرند که نگذارد فردا آقایان بشهر بیایند بلکه دو روز دیگر بماتند و آن دستخط را رد کنند تا دستخط مطلوب صادر گردد نوشته هم از آقا سید محمد میگیرند مشعر باین قول و قرار داد و تزويك صحیح مراجعت مینمایند موفقیت آنها موجب خوشحالی رفقا شده مشعوف میشویم. فردا همه انتظار دارند که آقایان بشهر بیایند دولتیانهم تدارك استقبال میکنند که خبر میرسد آقایان این دستخط را قبول نکرده تا دستخط مطلوب صادر نشود بشهر نخواهند آمد و در این قضیه تنها ایستادگی و مخالفت آقا سید محمد طباطبائی مؤثر

## فصل سوم

واقع گشته نظریات او بر نظریات آقابان دیگر و آقا زادگان غالب میشود.

خلاصه دولت مجبور میشود دستخط مفصلی بصورت ذیل صادر نماید:

جناب اشرف اقبال اعظم چنانکه مکرر این نیت خودمانرا اظهار فرموده ایم ترتیب و تأسیس عدالتخانه دولتی برای اجرای احکام شرع مطاع و آسایش رعیت از هر مقصود مهمی واجبتراست و اینست که بالصراحه مقرر میفرماییم برای اجرای این نیت مقدس قانون ممدلت اسلامی که عبارت از تعیین حدود و اجرای احکام شریعت مطهره است باید در تمام ممالک محروسه ایران عاجلا دایر شود و بروجیه که میان هیچیک از طبقات رعیت

مطلقاً فرقی گذاشته نشود و در اجرای

عدل و سیاسیات بطوریکه در نظامنامه

این قانون اشاره خواهیم فرمود

ملاحظه اشخاص و طرفداربهای بیوجه

جدا ممنوع باشد البته بهمین ترتیب

کتابچه نوشته مطابقت قوانین شرع

مطاع فصول آنرا مرتب و بعرض

پرساتند تا در تمام ولایات دائر و

ترتیبات مجلس آنهم بر وجه صحیح

داده شود البته این قبیل مستدعیات

علمای اعلام که باعث مزید دعاگوئی

است همه وقت معمول خواهد بود

این دستخط ما را هم بعموم ولایات

ابلاغ کنید شهر ذی قعدة ۱۳۲۳ دستخط



رامیبرند بحضرت عبدالعظیم جمعیت زیاد از اهل طهران آنجا جمع میشوند دستخط برای مردم

خوانده میشود همه اظهار خوشحالی میکنند روز جمعه شانزدهم شهر ذی قعدة جمعی از رجال

دولت از طرف شاه با کالسکه مخصوص میروند بحضرت عبدالعظیم مردم بطیب خاطر

## اقدام و خطر

تعطیل عمومی کرده آقایان را با نهایت احترام بشهر میآوردند مردم همی اندازه مسرورند و یکدیگر مبارکباد میگویند ولی اغلب از روی تقلید بدون اینکه بدانند این خوشحالی برای چیست آقایان میل دارند بخانه های خود بروند و بدروازه طهران که رسیدند سوار اسب و استر شده مردم تماشائی و استقبال کنندگان اطراف آنها جمع شوند و بجلال ملای معمولی مملکت و دست بوس و پا بوس وارد شوند ولی دیوانیان تدبیری کرده نمیگذارند مقصود ایشان حاصل شود و آن تدبیر اینست که نزدیک دروازه شهر بکالسکیان امر میرسد سرعت حرکت کنند خاصه که امیر بهادر هم در کالسگه شاه پیش روی آقا سید عبدالله و آقا سید محمد نشسته وارد دروازه که میشوند مردم ورود آنها را از خط بازار انتظار دارند ولی امیر بهادر بکالسکی فرمان میدهد از خط خیابان برود و یکسرایشان را بدربار باطاق عین الدوله ورود داده بعد حضور شاه رفته مورد مرخصت شده و از آنجا هر يك با جمعیت بخانه های خود میروند.

## فصل چهارم

### صکوت دولت و مطالبه ملت

بعد از مراجعت آقایان از حضرت عبدالعظیم تا مدتی عموم آقایان مورد توجه زیاد از طرف مردم هستند و آنها هم بر شئون خویشتن میافزایند مخصوصاً آقا سید عبدالله



مرحوم آقای میرزا سید محمد طباطبائی

که فوق العاده خود را بالا گرفته و ضاع ریاست را وسعت میدهد آقا سید عبدالله تا اینوقت در واقع ریاست عامه نداشت و مردم از او بواسطه مداخله بی ترتیبی که در امور شرعیه میکرد راضی نبوده اند طلاب و اهل علم هم با سبب چینی نزد او آمد و شد داشته اند ولی در اینوقت که شیخ فضل الله نوری از مقامی که داشته بواسطه مخالفت با

## سکوت دولت و مطالبه ملت

هیجان ملی و طرفداری از اتابک اعظم تنزل نموده و امام جمعه بواسطه قصه مسجد شاه و مخالفت با اصلاح خواهان خفیف شده زمینه ریاست شرعی برای آقا سید عبدالله مهیا است و خود را شخص اول میداند اگرچه در ظاهر از آقا سید محمد طباطبائی احترام زیاد میکند ولی باو هم در باطن اعتنائی ندارد تمام علماء و اعیان و رجال دولت و عموم



شیخ فضل الله نوری. آقا سید عبدالله بهبهانی

طبقات خلق باین دو نفر روحانی اقبال کرده خانه آنها مرجع عامه شده ببرکت اظهار عدالتخواهی سیدین سندین میشوند کدورتی هم که میان نگارنده و هریک از دو سید محترم بوده است در این موقع بظاهر بر طرف میگردد و آمدوشد دوستانه مینمائیم بالجمله آقایان مشغول دید و بازدید میشوند اتابک اعظم بیده آقایان اظهار مهر بانی مینماید امیر خان سردار سر آقازادگان را بمهمانی و خصوصیت زیاد گرم میکند بحدی که بفکر اجرای دستخط همایون و تأسیس عدالتخانه هم نمیافتند و اگر گاهی

مذاکره از این مطالب در میان میآید دولتیان وعده میدهند که مشغول انجام مقدماتش هستیم آقایان هم قانع میشوند و دنبال نمینمایند کم کم مردمیکه یا خود بحالت انتظار بوده اند و یا اصلاح خواهان آنها را تکان میدادند بنا میکنند بشب نامه نوشتن و از آقایان بدگویی نمودن که عدالتخواهی شما چه شد مجلس خواهی شما کجا رفت پس شما ما را فریب دادید که اسباب ریاست برای خود فراهم کنید حالا که ریاست رسیدید ما را فراموش کردید آقایان مینند مردم دست بر نمیدارند ناچار

## فصل چهارم

بخيال میافتند که مسئله را دنبال کنند از شیخ فضل الله و امام جمعه هم ملاحظه دارند و تصور میکنند اگر مردم روی دلشان از اینها برگردد آنها شاید با مساعدت اتابك اعظم پیش یفتند این است که حوزه‌ای تشکیل میدهند بنام حوزه اسلامی و جمعی از درجه دوم ملاحا را در آن حوزه شریک نموده در باب گرفتن عدالتخانه و اجرای دستخط شاه مذاکره میکنند عین الدوله قدری بدست و پا افتاده هر چه میخواهد این حوزه را برهمزند صورت نمیگیرد آقازادگانرا در خلوت میخواهد نوازش میکند پول میدهد اما کار تا يك اندازه از تحت قدرت آنها خارج است و اصلاح خواهان بوسیله دیگر نمیگذارند آقایان از این خط خارج شده گوش بحرف اتابك و اتابکیان بدهند بقیه ذی القعدة و ماه ذی الحجه بهمین منوال میگذرد روزی در خانه نشسته ام شیخ سیف الدین میرزا که شاهزاده آخوندی است از بستگان مخصوص اتابك بر من وارد شده میگوید نمیدانم چه کرده اید اتابك اعظم بینهایت از شما دلشک است و تصور میکند تمام اینکارها که شده با اقدام یکی دوسه نفر بوده و شما را از آن دوسه نفر میداند خوبست بهتر ترتیب ممکن باشد کدورت او را رفع نمایند بگویم من کاریکه خلاف مصلحت دولت و ملت باشد نکرده ام نمیدانم دلتگی اتابك اعظم از چه راه است شما هر طور مرا شناخته اید یاو حالی کنید که من اهل غرض نیستم و اگر کاری کرده ام برای خدمت بملت بوده است از جاهای دیگر هم مکرر خبر میرسد که اتابك از من بینهایت رنجیده خاطر گشته و من به بی اعتنائی میگذرانم فقط کاری که میکنم بدو ملاحظه داخل حوزه اسلامی نمیشوم یکی اینکه مخلوط است بهوای ریاست و مداخل و من چون در خط هیچکدام نیستم نمیخواهم دامانم آلوده گردد دوم آنکه بدگمانی اتابك اعظم از من بعد کمال است و برای من آشکارا داخل کار آقایان شدن خطرناک میباشد در اینصورت بهتر این است اگر خدمتی از دستم بر آید در خفا بنمایم و در ظاهر وظائف معارفی خود را انجام میدهم و در باطن برای مقصد سیاسی قدم برمیدارم و از بی نتیجه ماندن اقدامات افسرده خاطر هستم بخيال میافتم حوزه تشکیل داده شود مرکب از اصلاح خواهان حقیقی مملکت که غرض و مرضی ندارند و جز استقبال سعادت آتی ملت قصدی در وجود

## سکوت دولت و مطالبه ملت

آنها نیست همان شب نظامنامه آنرا در سی و شش ماده نوشته آقا سید محمد طباطبائی را برای ریاست آن جمعیت در نظر میگیرم و مینویسم وارد شوندگان این جمعیت باید آقا سید محمد را رئیس روحانی خود بدانند و نزد او قسم یاد نمایند که از مواد نظامنامه تخلف نمایند در دفتری که نزد آقای سابق الذکر است نام خود را قید نمایند فردای آنروز برای ملك المتكلمين میخوانم پسند میکند و میگوید خوبست بپریم بنظر آقا سید محمد برسانم بلکه بتوان جمعی از وطنخواهان را باینوسیله جمع کرده کاری از پیش ببریم ملك میرود آقا سید محمد را ملاقات میکند او هم تصرفات مختصری در نظامنامه کرده چند روز بانجام اینکار میپردازیم ولی نتیجه گرفته نمیشود چونکه رشته امور در واقع بدست آقا سید محمد نیست و آقا سید عبدالله و کسان او او را بازی میدهند و او هم کمال ملاحظه را از آنها دارد و نمیخواهد کار خصوصی کرده باشد و هم در این ایام رساله‌ای بنام راز نهانی بصورت سرگذشت مینویسم و از عملیات آقایان و دولتیان هر دو تنقید مینمایم و نسخه متعدد از آن نوشته شده منتشر میگردد بهر حال اتابك اعظم در کمال جد و جهد با آقایان معارضة باطنی میکند و خیال مینماید میتواند آنها را راضی کرده دیوان عدالت مختصری مرتب کند که دستخط شاه اجرا شده باشد بی آنکه در اساس دولت تغییری داده شود ولی اصلاح خواهان آرام نمیگیرند کسانی هم که یگانه مقصدشان بر همزدن عین الدوله است آنها را آرام نمیگذارند و بی دربی از طرف حوزه اسلامی تأسیس عدالتخانه و اجرای دستخط همایون جداً مطالبه میشود عین الدوله ناچار شده چند نفر را معین میکند بروند بخانه نظام الملك وزیر عدلیه بنشینند و در باب قانون عدالت صحبت بدارند آن چند نفر صنیع الدوله و مخبر السلطنه و مشیر الملك و مؤتمن الملك هستند این جمع چند روز میروند و مینشینند گفتگو میکنند صورتی نوشته با اتابك اعظم میدهند نتیجه این مجلس این میشود که اتابك بحوزه اسلامی پیغام میدهد که ما بنوشتن نظامنامه عدلیه شروع کرده‌ایم رسیده است بفصل قضاوت در امور شرعیه این فصل نگارشش در عهده علمای اعلام است اتابك میداند در این موضوع مابین علماء گفتگو در خواهد گرفت و بسزوی

## فصل چهارم

نمی‌توانند قرار قطعی بدهند در این صورت تعویق در اصلاح کار از جانب آنها شده تا مدتی خیال دولتیان آسوده خواهد بود حوزه اسلامی جواب میدهند شما معطل این فصل نشوید باقی مطالب را تمام کنید ما خود قرار این فصل را خواهیم گذارد اگر چه نمیتوانستند بزودی قراری بگذارند ولی تدبیر اتابک را رد کرده از خود دور مینمایند چند روز باین منوال میگذرد تا ماه محرم میرسد اتابک برای جلب قلب مردم در خانه خود روضه خوانی مفصلی میکند هر شب جمع کثیر از طلاب علوم دینی را دعوت کرده هر نفری را پنجقران پول داده آتش و بلوی مفصلی میخوراند معلوم است معممین طهران هم چه اندازه اقبال بورود اینگونه عزابخانه‌ها دارند رجال دولت و اعیان شهر هر شب در خانه اتابک جمعند این مرادیه زیاد طلاب و غیره بخانه اتابک قدری اهمیت حوزه اسلامی را کم میکند ولی رؤسای آنها قرار میدهند بروضه خوانی اتابک نروند شیخ فضل الله و امام جمعه رئیس دسته مخالف بموضع آنها مکرر میروند و خصوصیت زیاد میکنند یکی دو روز از انقاد این مجلس گذشته است بشرتی که دارند يك عده بلیت برای من میفرستند که بدهم بطلاب و آنها راهمراه خود ببرم بمجلس سوریا سوگواری میپرسم اتابک اعظم خود در مجلس حاضر است میگویند خیر بواسطه نقرس پا که دارد حاضر نمیشود نگارنده بلیتها را بطلاب میدهد که بروند خودم نمیروم چند روز میگذرد یکی از دوستان میآید مرا ملامت میکند که از یکطرف خود را از حوزه آقا دور میگیری با آنها خلطه و آمیزش نمیکنی از اینطرف هم هیچ ملاحظه از این آقا ، حال مصدر کار است نداری با اینهمه دشمن که دارای این شرط عقل نیست لااقل یکدفعه بروضه خوانی او برو که قدری آتش کینه اش ساکت شود دو شب است باحالت کسالت خودش هم در مجلس حاضر میشود نصیحت دوست مشفق را شنیده همانشب میروم میبینم اتابک در رختخواب خوابیده روحانیان درجه دوم و رجال و غیره جمعی نشسته اند او هم اعتنائی بکسی ندارد رجال بزرگ دولت میآیند تعظیم میکنند بگوشه چشم اظهار مرحمتی بآنها میکند با اشاره اذن جلوس میدهد با نگارنده هم مانند دیگران رفتار میکند مینشینم و هیچ باو توجه نمیکنم چای میآورند نمیخورم بکوقت میبینم



## سکوت دولت و مطالبه ملت

اتابك متوجه من است نگاه میکند تبسم مینماید که من از این حالت بی‌اعتنائی بیرون بیایم باز اعتنا نمیکنم تا خبر میکنند وقت شام است همه بر میخیزند بروند سرشام من نمیروم اتابك میگوید چرا سرشام نمیروید میگویم میل بشام ندارم میگوید شام نخوردن بد است میگویم برای من امشب شام خوردن بد است و کنار بستر او مینشینم و میرسم بشیخ سیف‌الدین میرزا در باره من چه گفته بودید میگویند در این اطاق خلوت یکی من بر سر شما میزنم یکی شما بر سر من اما بیرون اطاق نباید کسی بداند ما چه کرده‌ایم میگویم ظاهراً قصه سفارت عثمانی است و مطالب آقایان جواب میدهد بلی چرا باید پای سفارت خارج در کار آمده باشد میگویم مداخله سفیر کبیر دوستانه و برای اصلاح بوده تصور نمیشده که توسط او مضرتی داشته باشد بهر صورت من بقصد خدمت بدولت و ملت اقدام باینکار کرده‌ام اگر خطا بوده عمداً نشده میگوید حالا که بحمدالله کار اصلاح شده گذشت میگویم اگر ناتمامی هم داشته باشد بتوجه شما تمام خواهد شد مدتی بملازمت صحبت میدارد و اظهار مهربانی میکند و پیش از آنکه مهمانها برگردند و موقع بول دادن برسد معذرت خواسته روانه میشوم و روضه خوانی اتابك تمام میشود و هیچیک از آقایان حوزه اسلامی بآن مجلس نمیروند کدورت افزوده میشود بطوریکه در مجالس عمومی علناً آقایان و اتباع آنها از استبداد دولتیان شکایت و از آنها بدگویی مینمایند نگارنده هم در يك مجلس عمومی که صحبت میداشتم میگویم .

یک نفر که خیانت بوطن کرد ضرر این خیانت بتمام اهل وطن میخورد مانند بدن انسان که یکی از اعضای آن اگر خیانت کند تمام بدن دچار زحمت میگردد مثلاً چشم برای دیدن خلق شده اگر چشم بیش بای خود را ندید و بدن در جاه افتاد آنچه بر تمام بدن وارد شده بواسطه خیانت چشم است فردای آن روز بatabك میگویند چون عین الدوله هستی نظر گوینده بشما بوده است که خیانت تو بدولت و ملت سبب خرابی کار مملکت است این تفتین هم بر کدورت او از من میافزاید از گوشه و کنار خبر میرسد هر وقت نزد اتابك از آقایان و از عدالت خواهی آنها صحبت میشود از من

## فصل چهارم

دلتنگی مینماید و میرساند که من و امثال من آنها را تحریک مینمایم عین الدوله این مطلب رامیگوید و اما نمیخواهد بروی خود بیارود که بیشتر تحریکات از طرف کسانی است که مدعی صدارت او هستند بهر صورت نگارنده هم با او متار که کرده برای اجرای دستخط شاه و تأسیس عدالتخانه علناً اقدامات نموده مخصوصاً بعضی از خلوتیان شاه را مانند شکرالله خان معتمدخاقان که جوان وطنخواهی است و غیر او را و ادار میکنم شاه را برای دادن مجلس عدالت و قانون ترغیب نموده محضات اینکار را باو حالی کنند آنها هم بهیچوجه کوتاهی نمیکنند تا کار بجالی میرسد که شاه از اتابک اعظم مؤاخذنه میکند که چرا در اجرای دستخط کوتاهی داری اتابک میگوید مشغول اقدامات آن هستم یکروز شاه بتندی بلو میگوید تأخیر در اینکار صحیح نیست و عاجلاً باید در تمام ولایات عدالتخانه تأسیس شود عرض میکند اگر صلاح میدانید در پنج مرکز از ولایات بزرگ ابتدا تأسیس نمایم و بعد بجای دیگر بپردازیم شاه هم سکوت مینماید اتابک اعظم از اصرار شاه تمجب دارد حدس میزند که چون خبر متار که کردن آقایان با دولت و داد و فریاد نمودن آنها در راه اجرای دستخط عدالتخانه بشمار سیده است خیال میکند اگر تأخیر شود باز اسباب زحمتی فراهم گردد اما واقع امر این نیست بلکه خلوتیان شاه از روی مقاصد خود و تحریک اصلاح خواهان او را آسوده نمیگذارند کم کم عین الدوله میفهمد در خلوت هم از این صحبتها هست بعضی از روی وطنخواهی بعضی از روی ضدیت با او بعضی بخصوصیت با میرزا علی اصفرخان امین السلطان که میخواهند او را بایران بیاورند و عین الدوله مدعی بزرگ اینکار است شاه را آسوده نمیگذارند لذا معتمدخاقان و نظام السلطان را که با اصلاح خواهان از دیگران مربوط ترند بهپانه ای خوب زده تبعید میکند بعضی دیگر را هم از خلوت اخراج مینماید بخیال خود از فساد دربار و خلوت شاه جلوگیری میکند در صورتیکه این اقدامات آتش کینه بدخواهان او را شعله ور تر میسازد و بر ضدیت خود میافزایند.

## فصل پنجم

### نقشه تازه دولتیان

در این ایام میرزا محمودخان احتشام السلطنه (۱) از سفر مراجعت میکند و بتوسط غیرالدوله که با او نسبت دارد و تازه حکومت طهران را باو داده اند با عین الدوله مربوط میشود احتشام السلطنه وجهه ملی دارد و با نگارنده هم نظر بخصوصیت سابق مربوط است تصور میکنم بدست او میشود رو بمقصد قدمی برداشت در صورتیکه زمینه مساعدی دیده نمیشود.

دیگر از اشخاصی که در کار تأسیس عدالتخانه و وضع قانون با اصلاح خواهان اظهار همدردی میکنند حاجی حسین آقا امین الضرب است که از تجار درجه اول شمرده میشود و بسامیرزا علی اصغر خان رابطه خصوصی دارد و تازه از سفر آمده در ضمن صحبت بنگارنده میگوید امین السلطان برای انجام مقاصد ما از همه کس بهتر است میگویم باور ندارم زیرا مذاق او را مخالف با این ترقیبات میدانم و گمان نمیکنم در این مسافرت هم تغییر حالی برای او حاصل شده باشد زیرا مخبر السلطنه همسفر او برای من نقل کرد بعد از دیدن اوضاع زاپون و ترقیبات فوق العاده آن ملت و دیدن مکاتب و مدارس آنجا خواستم بینم آیا امین السلطان اعتقادی بمکتب و مدرسه پیدا کرده است یا باز مثل ایامیکه در ایران بود بی اعتقاد است باو گفتم راستی هرچه خیر است از مدرسه بیرون میآید گفت بلی هرچه شرهم هست از مدرسه بیرون میآید معلوم شد با دیدن آن اوضاع هنوز تغییر اعتقادی نداده است در این صورت او چگونه حاضر خواهد شد با ملت مساعدت

۱ - در جلد اول این کتاب در قسمت معارف مکرر نام برده شده است.

### فصل پنجم

کند و بساط عدل و داد بگستراندامین الضرب میگوید چون من او را تازه در لندن دیده‌ام و از عقایدش نیکی مطلع شده‌ام میدانم بالمره نظریات او بر خلاف سابق است صریح میگوید من يك خبط کردم که جزء خطاهای بزرگ من شمرده میشود و آن اینست که در گذشته شدن ناصرالدین شاه ملترا و ادار نکردم مظفرالدین شاه را با اساس مشروطیت و قانون اساسی بسطنت قبول نمایند در صورتیکه اینکار در آنوقت در کمال آسانی صورت میگرفت امروز هم بقای استقلال مملکت در این است که مشروطه بوده باشد میگویم گمان میکنم آب و هوای لندن اقتضای این سخنانرا کرده باشد در اینصورت اگر از آن آب و هوا خارج شد و در ایران بمسند ریاست رسید همه را فراموش خواهد کرد میگوید یقین بدانید که تغییر حال پیدا کرده است - معلوم شد میخواهد برای آوردن امین السلطان زمینه سازی کند .

و هم در این ایام محمدعلی میرزا ولیعهد از تبریز تلگراف سختی بعین الدوله نموده او را تهدید کرده از اینکه باخیالات اصلاح خواهان و حوزه اسلامی همراهی کند بعضی میگویند عین الدوله اصلاح خواه است و دلش میخواهد يك کار اساسی بکند اما از ولیعهد ملاحظه دارد زیرا ولیعهد بی اندازه از او مکدر است بعضی میگویند شاه بااصلاحات رضایت دارد اما عین الدوله راضی نیست و این تلگراف ولیعهد را هم بهانه کرده است که بزودی اقدام نکند و نزد شاه عذر داشته باشد بعضی میگویند امیر بهادر و حاجب الدوله و بعضی دیگر از درباریان مانعند و نمیگذارند او اقدام نماید چیزیکه مسلم است این است که ولیعهد جداً با اجرای این دستخط شاه مخالف است عین الدوله نگرانی خود را از طرف ولیعهد ببعضی محارمش گفته است و هم اظهار داشته که بتوسط روحانیان اقدام کردن باینکار صلاح نیست چه اگر بتوسط آنها بشود دخالتهای بیمعنی میکنند و موجب سلب قدرت دوات شده هرج و مرج در مملکت روی میدهد اصلاح خواهان تصور میکنند اگر شخص شاه جداً اصلاحات ملکی را بخواهد و امر کند از عقلا و دانشمندان مملکت جمعی انتخاب شده مجلسی برپا نموده قانون اساسی برای مملکت بنویسند و وزارتخانه ها را از روی قانون مرتب نمایند و حدود دولت و ملت را معین نموده مالیه مملکت در تحت نظارت مخصوص آن مجلس

## هفته تازه دولتیان

قرار گیرد و قشون مکفی نگاهدارد و صحیه مملکت را منظم دارد دایره معارف را وسعت کامل بدهد کم کم خرابی مملکت با آبادی مبدل گشته حیات ملیت و قومیت ما که بموتی آویخته شده مستحکم میشود هیچکس هم از هر طبقه باشد چون شخص پادشاه میخواهد جرئت مخالفت نخواهد کرد خارجه هاهم غیر از منافع شخصی خود منظوری ندارند والبته در آبادی و امنیت مملکت بهتر میتوانند از تجارت خود فایده ببرند اما اینها تصوراتست شاه با این کسالت مزاج و بیحالی فطری که دارد باتسلطی که درباریان و خلوتیان بر او دارند کی و کجا میتواند اینگونه اقدامات را بنماید و اگر صدراعظمی بخواهد اقدام فوق العادای بکند کدام اطمینان را بشاه دارد که از سر مخالفین خود ایمن خواهد بود درست است که عین الدوله اختیار دربار را بقبضه قدرت خود در آورده میتواند هر مطلب مهم را که روی دهد مدتی بر شاه مخفی بدارد حتی آنکه بعضی از دستخطها را از طرف شاه مینویسد و خود صحه مینماید بمنوان اینکه مزاج شاه علیل است و ملاحظه اش لازم است ولی باوجود این در خلوت مدعیانی دارد که هر وقت باشد و بهر زبان بعضی مطالب را برضد او گوشزد شاه میکنند و با اینکه میدانند بقدری شاه کم ظرف است که بمحض ملاقات هر چه شنیده است باو میگوید اعتنائی ندارند و اتابک نمیتواند مدعیان خود را در خلوت شاه بکلی قلع و قمع نماید این است که از این دربار و این دولت انتظار اصلاح امور مملکت داشتن بطور عادی بیجا است چه رسد که توقع اصلاح امور اساسی فوق العاده بوده باشد خلاصه او آخر ماه صفر ۱۳۲۴ یکروز بنیال میافتم احتشام السلطنه را ملاقات نموده بما هم درد دل نمایم اتفاقاً اوهم در اینوقت ملاقات مرا تقاضا مینماید احتشام السلطنه از نگارنده میپرسد کار آقایان بکجا رسید میگویم جوانهای آنها بمقصود خود رسیدند با اتابک اعظم راه پیدا کردند و اسباب دخل برای آنها فراهم شد پیر مرد ها را هم بازی میدهند و هر وقت کاری مخالف میل آنها بشود حوزه مقدس اسلامی را که بمنزله مترسی است برای دولت تشکیل داده مقصود خودشانرا حاصل مینمایند و ساکت میشوند.

احتشام السلطنه میگوید حال احرف بزرگتر داریم و آن اینست که بدانیم حقیقتاً

## فصل پنجم

اصلاح طلبان کیانند آنها را پیدا کرده دست بدست هم داده کاری از پیش ببریم من این مطلب را که بشما میگویم با حدی نگفته ام مگر بکنفر که آنهم رفیق شما است و او ملك المتكلمين است شما دونفر ناخوش نیستید دلتان میخواهد کار اساسی بشود ولی باید بدانید که اگر موفقیتی حاصل گردد فقط بدست اشخاص صحیح با اطلاع ممکن است بشود و گرنه بدست چهار نفر محرم از همه جا بیخبر چه طرفی بسته میشود باید همه دست دولت شد و بار رجال دولتی که هواخواه عدل و دادند مساعدت کرده آنها را از علت مطمئن ساخته دست بکار زد. در اینحال ملك المتكلمين هم وارد شده صحبت ما طولانی میگردد و باینجاست منتهی میشود که باید میان آقا سید محمد طباطبائی و اتابك اعظم الفت و ادب بتوان نتیجه گرفت و مقرر میگردد که ملك المتكلمين واسطه حصول این مقصود بوده باشد و او سید را برای ملاقات عین الدوله حاضر نماید و باید دانست که در این ایام اتابك حاضر شده است مجلسی در دربار اعظم منعقد ساخته از تمام علمای طهران و رجال دولت دعوت نموده در آن مجلس تأسیس عدالتخانه را عنوان نماید و بواسطه خلف شدید که میانه امام جمعه و شیخ فضل الله با حوزه اسلامی هست جمع میان این دو دسته ممکن نمیشود آقایان حوزه اسلامی تصور میکنند این تدبیری است از طرف دولتیان میخواهند این مجلس را منعقد کنند و همرا دعوت نمایند اگر یکطرف نیایند بگویند چون یکطرف حاضر نمیشود دولت ناچار است ملاحظه آنها را هم داشته باشد و اگر هر دو دسته آمدند لابد در مجلس میان آنها نزاع میشود آنها بجان یکدیگر میافتند و دولتیان آسوده میگردند بهر صورت اتابك اعظم با آقا سید عبدالله و آقا سید محمد پیغام میدهد در این مجلس باید همه علما حاضر باشند آقایان جداً انکار کرده و میگویند اگر مخالفین بیایند ما نخواهیم آمد چند روز این کشمکش طول میکشد و آقا سید محمد کمال ضدیت را با اتابك اظهار میدارد آنچه خواسته اند او را ساکت کنند صورت نگرفته است حتی آنکه یکروز شعاع السلطنه پسر شاه از آقا سید محمد بخانه خود دعوت کرده و قرار داده است اتابك اعظم بیاید آنجا او را ملاقات کند آقا سید محمد بخانه شعاع السلطنه میرود میفهمد مقصود از این دعوت چیست پیش از آمدن اتابك روانه میگردد و اصرار شعاع السلطنه

## نقشه تازه دولتیان

فایده نصیبخشد اتابك و اردمیشود از رفتن سید دلتنگ شده میپرسد که چارفت میگویند بمنزل کامران میرزا برادرشاه (کامران میرزا تازه سپهسالار شده است) اتابك بینفاصله بمنزل سپهسالار میرود که سید را آنجا ملاقات کند و باینکه بهم برمیخورند سید برای صحبت داشتن با او حاضر نمیشود در اینحال احتشام السلطنه دامن بر کمر زده میخواست بتوسط نگارنده و ملك المتكلمين اتابك و طباطبائی را صلح بدهد و خدمت بزرگی بatabك نموده باشد و هم باید دانست که در این ایام اغتشاش مرکز حواس رجال دولت را مختل ساخته خصوصاً که بواسطه بی پولی کار دولت بسختی کشیده و راه چاره از تمام جهات بسته شده است خواسته اند مجدداً از دولت روس قرضی بنمایند صورت نگرفته خواسته اند از انگلیس بگیرند آنها هم بعد از اطمینان از اینکه روسها قرض نخواهند داد جواب یأس داده اند از بعضی دول دیگر خواسته اند قرض کنند آنها هم بملاحظه روس و انگلیس نداده اند از یکطرف دولت عثمانی در سرحد آذربایجان پیشقدمی کرده آنچه میخواستند او را رد کنند نمیشود ناچار بروس و انگلیس متوسل میشوند که آنها اقدام کرده او را عقب بنشانند آنها هم مسلم است در این وساطت استفاده خواهند کرد و همه بر ضرر حال و استقبال مملکت تمام میشود سرحدات دیگر بواسطه انقلاب مرکز و گرفتاری دولت بکشمکش با ملت همه جا در حال اغتشاش است انگلیسها در سرحد سیستان و در خلیج فارس خود را قادر مطلق دانسته هر چه میخواستند میکنند روسها از سرحدات گرفته تا مرکز همه جا فعال مایشاء هستند داخله مملکت بواسطه تعدی حکام و نبودن قانون مجازات در حال انقلابست روزنامه های فارسی مخصوصاً حبل المتین هر هفته داد سخن میدهند و راجع بلزوم قبول نمودن دولت مقاصد ملی را از اجرای قانون مساوات و تأسیس عدالتخانه آنچه لازمه نگارش است مینگارند در شهر طهران شبها اوراق زیاد منتشر میشود پر از نکوهش رجال دولت و روحانیان که چرا در مقام اجرای قانون مساوات که حیات ملت و دولت بآن بسته است مسامحه دارند بعضی از اشخاص منور الفکر تصور میکنند جلو گیری نکردن اتابك از روزنامه ها باینکه میتوانند جلو گیری کنند دلیل است که او شخصاً مایل است پای عدالت و قانون در میان بیاید ولی بجهاتی

خودداری میکند:

۱- آنکه جمعی از رجال دولت که ولیعهد مملکت در رأس آنها واقع است با او غرض شخصی دارند و حرف آنها در وجود شاه اثر دارد میترسد که آنها خاطر شاه را آزرده کرده صدارتش از دستش برود.

۲- آنکه ملتفت شده است در این پیش آمدها دست طرفداران میرزا علی اصغر خان داخل است چه از وزراء و چه از علماء و چه از تجار و با اقدام کردن او با اجرای دستخط شاه آنها دست بر نمیدارند و مقصد خود را که بر هم زدن صدارت او و آوردن امین السلطانست بهر بیانه باشد تعقیب خواهند کرد.

۳- آنکه اختلاف کلمه روحانیان را در مرکز و ولایات با جهل ملت و ضعف دولت مشاهده نموده میترسد اگر سست شده تسلیم یکدسته از روحانیان بشود نتواند از هیجان مخالفین آنها جلوگیری کند کار بهرج و مرج بکشد و بیگانگان استفاده نمایند و البته این عقیده اشخاصی است که بانابك اعظم خوش بین هستند و او را مرد عاقل و وطن دوست تصور مینمایند.

اینک برگردیم برشته مصاحبه با احتشام السلطنه بدیبهی است احتشام السلطنه بهیچ عنوان نمیتواند مقصدی را که دارد بدست نگارنده و ملك المتكلمين اجرا کند مگر آنکه ما را اطمینان بدهد که با این اقدام بمقصد اصلی خواهیم رسید او هم در این زمینه هر چه میتواند صحبت میدارد و وعده میدهد در پایان مجلس از نگارنده میخواهد ملاقاتی از نیرالدوله بنمایم میگویم برای چه میگوید چون حاکم شهر است با ما در اینکار همراه باشد بهتر است من با او و بلکه بانابك اعظم گفته ام که با شما و ملك المتكلمين در اجرای این مقصود همدست خواهیم شد از این بیان معلوم میشود نقشه تازه کشیده شده تا بدست آزادیخواهان از طرفیت طباطبائی با اتابك جلوگیری شود بلکه او را بجانب خود ببرند و سایر اعضای حوزه اسلامی را که کمتر مقصد آزادیخواهی دارند بهر صورت ممکن باشد مقهور بسازند ولی نظر بسابقه آزادیخواهی احتشام السلطنه در دخالت او در کار این نقشه دیده نمیشود بلکه فقط نظر او در ظاهر لزوم تفكیک



## نقشه تازه دولتیان

آزادبخواهان حقیقی است از روحانی نمایان که دخالت آنها در امر سیاست بعقیده عموم آزادبخواهان مضر است و اگر مساعدتی بآنها میشود برای پیشرفت مقصد میباشد تاوقت معین بهر صورت قرار میشود ملاقاتی از نیرالدوله بشود در صورتیکه نگرانی دارم و حیرت میکنم که شاهزاده نیرالدوله آزادبخواه و عدالت پرور شده باشد گاهی تصور میکنم احتشام السلطنه را فریب داده باشند و میخواهند بدست او اقدامات مآرایی نمایند و یا آنکه مآرا از اقدامات برضد دولتیان باز دارند خصوصاً که یکدفعه از دست احتشام السلطنه و عملیات او در کار معارف صدمه خورده ام و نمیباید احتیاط را از دست بدهم ولی علاقمندی رسیدن بمقصد این اندیشهها را عقیم میگذارد بهر حال عصر آن روز نیرالدوله را ملاقات میکنم میپرسد از آقایان چه خبر دارید کار عدالتخانه بکجا انجامید میگویم عادل عدل میخواهد ما هنوز عادل نیستیم چگونه میشود هوس عدالتخانه داشته باشیم میگوید پس این حرفها کدام است که میزنند میگویم اشتباهی کاذبست ولی خیال نکنید همه اینطور هستیم خیر در میان ما هم اشخاصی هستند که برآستی هواخواه عدل و دادند میگوید آقا سید محمد اینطور است ولی ریش او هم بدست اولاد او است که آنها هم از جنس دیگرانند و این برای او عیب بزرگی است بعد از آن راجع باوضاع دولت و ملت و مقتضیات وقت در اصلاح امور مملکت مذاکره طولانی میشود در نتیجه مقرر میگردد نگارنده بعضی از آقایان را ملاقات کرده راضی نمایم با اتابك اعظم همخیال شوند و متفقاً باصلاح کار پیگردارند بعد از این مجلس نگارنده میرزا محمد جعفر صدر العلماء را که از دیگران سلیم النفس تر است ملاقات نموده در این زمینه صحبت میدارم صدر العلماء میپذیرد ولی میرزا حسن برادر وی که از کارکنان حوزه اسلامی و داماد آقا سید عبدالله بهمبانیست بعلاوه از طرفداران میرزا علی اصغر خان است و مقصد عمده اش عزل عینالدوله و آوردن امین السلطان میباشد مخالفت نموده میگوید اتابك اعظم برضد ما است و آنچه میگوید از اصلاح خواهی و حاضر بودن برای تأسیس عدالتخانه دروغ است اگر راست میگوید و حقیقتاً میخواهد دستخط شاه را اجرا کند چه اصراریست که او در حاضر بودن مخالفین ما

## فصل پنجم

در مجلس دربار میکنند پس تعلیق میکنند بر کاریکه میداند صورت نمیگیرد میگویم برای شما بودن آنها مخالف مقصود است ولی برای اصل کار البته اگر مخالفین هم همراه باشند بهتر خواهد بود پس این رأی اتابك دلیل نخواستن او نیست بلکه دلیل خواستن است که نمیخواهد اینکار اساسی داخل کشمکش شما روحانیان با یکدیگر شده زیر دست و پای اغراض اشخاص نساخته خراب گردد.

خلاصه فردای آنروز بعد از مشورتی که میشود احتشام السلطنه و ملك المتكلمین میروند آقا سید محمد طباطبائی را ملاقات نموده باو اظهار میکنند که اگر شما با اتابك اعظم اتفاق نمائید و این بینوینتی برطرف شده از همدگر اطمینان حاصل نمائید بدست اتابك مجلس ملی تشکیل میگردد و بتدریج هر طور وقت و زمان اقتضا کرد پیش میرویم بعد از گفتگوی بسیار از او قول میگیرند که يك جمعیت مخفی از اشخاص هوا خواه عدل و داد و اصلاح طلب حقیقی از رجال دولت و ملت تشکیل داده شود و او هم عضویت این جمعیت را قبول نماید در ظاهر هم با حوزه اسلامی مخالفت نکند بلکه صلحای آنها را هم بتدریج داخل این جمعیت نموده بد هزارا طرد نماید و بر این ترتیب احدی حتی پسرهای او آگاه نگردند و هم او را حاضر میکنند که در باغ نیرالدوله ملاقات محرمانه با اتابك اعظم نموده در آن مجلس از یکدیگر اطمینان حاصل نمایند و قرار بر این میدهند که اول شب آقا سید محمد بعنوان مهمانی بیاید بخانه احتشام السلطنه و چون قدری از شب گذشت محرمانه بانفاق صاحبخانه بروند بملاقات اتابك اعظم احتشام السلطنه از این قرارداد بسیار مسرور است اتابك هم که مطلع میشود خوشحال میگردد و احتشام السلطنه را تمجید مینماید احتشام السلطنه دو مجلس با اتابك اعظم در تشویش او با اقدام در گذاردن قانون اساسی صحبت میدارد آنچه لازمه ترغیب است بجامعاً آورد اتابك هم باو وعده صریح میدهد که با آزادیخواهان مساعدت نماید و مقاصد آنها را انجام دهد از این پیش آمد ما هر سه نفر مسروریم فقط نگرانی که داریم این است که چون آقا سید محمد حالت تلون مزاج دارد مبادا رأی او برگردد و جرئت با اقدام در اینکار نکند و از رفقای خود ملاحظه بنماید و از این سبب

### نقشه تازه دولتیان

ملك المتكلمين را مراقب حال او میکنیم که نگذارد او از وعده که داده نکول نماید ملك المتكلمين از صبح رفته که مراقب سید بوده باشد سید او را در خلوت میخواند و میگوید من از آمدن آنجا منصرف شدم و صلاح خود را نمیدانم بآن وعده و فایده ما را با التماس میافتد ای آقا برای رضای خدا مگر باز بچه است صدر اعظم دولت را با این مقدمات با انتظار گذاردن احتشام السلطنه را در این میان مفتضح نمودن مرا و رفقای مرا خجل و شرمنده کردن چه صورت دارد میخواستید دیروز وعده ندهید و حالا که وعده داده اید حق خلف کردن ندارید آنقدر میگوید که سید راضی میشود به مهمانی احتشام السلطنه بیاید و آنجا تجدید مذاکره بشود دو ساعت از شب گذشته بر حسب قرار داد ملك المتكلمين بمنزل نگارنده آمده واقعه خانه احتشام السلطنه را نقل کرده میگوید اول شب سید وارد شد بعد از تعارفات رسمی از یکطرف من و از طرف دیگر احتشام السلطنه او را بر رفتن بملاقات اتابك اعظم ترغیب کردیم و گفتیم رشته حیات ملی ما مثل موباریک شده اگر امشب شما مخالفت نمائید و بایک ملاقات با اتابك اعظم آنرا محکم نسازید گسسته خواهد شد و در تاریخ این مملکت شما را خود خواه یاد خواهند کرد و اگر خلاف نفس کرده بروید این شخص را با خود همراه نمائید و با هم بسازید مردم صالح را دور خود جمع کنید و متفقاً رو با صلاح امور جامعه قدم بردارید روح ملت را از خود شاد کرده نام نیک خود را پایدار مینمائید.

بالاخره سید راضی میشود که با قرآن استخاره کند اگر مساعدت کرد برود و اگر مساعدت نکرد منصرف گردد قبول کردیم مشغول نماز شد بعد از نماز سجده طولانی نمود و گریه کرده بعد استخاره نمود آیه مناسبی آمد این استخاره سید را منقلب کرده حاضر نمود از همه چیز چشم پوشیده روانه خانه اتابك بشود اما خالی از ترس و راهمه نبود که مبادا او را تنها بدست آورده کارش را بسازند و یا تبعیدش نمایند فقط اطمینانش بواسطه بودن احتشام السلطنه بود و توکل بر خدا کرده بی اطلاع نوکر هایش که در بیرون انتظار او را دارند از در دیگر رفتند بملاقات اتابك و من آمدم بشما اطلاع بدهم از این خبر بینهایت مسرور گشته او را دعا کردم فردا صبح زود هر دو میرویم احتشام السلطنه

فصل پنجم

را خیلی تردماغ ملاقات مینمائیم میگردد مجلس دیشب بخوشی گذشت و هیچکس ملتفت نشد اتابك اعظم و آقا سید محمد از یکدیگر اطمینان حاصل کردند و رقه از طرف



اجتنام السلطان

اتابك اعظم بعنوان دعوت از علما و رجال واعیان نوشته میشود آن ورقه را میفرستند ما بخوانیم آقا سید محمد ملاحظه کند اگر پسند شد طبع شده برای رجال دولت

## نقشه تازة دولتیان

و علماء و تجار فرستاده شود که روز معین بدر بار بیایند و از میان آن مجلس چند تن از دانشمندان از رجال دولت و ملت که از اوضاع عالم باخبر باشند منتخب شده بنشینند مطابق شرع اسلام با رعایت ملاحظات زمان و مصادقات دول قانونی مرتب نمایند بسخه همایون برسد و اجرا گردد فردای آنروز نوشته مزبور از طرف اتابك اعظم میرسد متضمن اظهار شکر گذاری خداوند بر موفقیت خود بانجام این کار خیر تمجید زیاد از شاه و بیان نمره عدل و داد در مملکت و عاقبت دعوت نمودن بحضور در مجلس دربار و ترغیب زیاد بحسن موافقت ملت بادولت نوشته را میخوانیم و مقرر میشود پس از آنکه از نظر سیدهم گذشت و اصلاحاتی در آن شد بعلبع برسد ولی این رقعہ از جانب اتابك اعظم برای دعوت فرستاده نشود بلکه رقعہ مختصر بعنوان ذیل نوشته و ارسال گردد .

(بر حسب امر قدر قدرت ملوکانه روز فلان ساعت فلان در دربار معدلت مدار حاضر شده او امر ملوکانه را اصفا نمایند) و بعد از انعقاد مجلس آن ورقه از جانب شاه خطاب باتابك اعظم و عموم ملت در مجلس خوانده شود و هم مقرر میگردد که احتشام السلطنه از سایر آقایان اعضای حوزه اسلامی هم ملاقاتی کرده باشد که اگر معلوم شد با طباطبائی مذاکراتی هست تصور نکنند اختصاصی در میان است و این واقعه روز شنبه سوم شهر ربیع الاول ۱۳۲۴ است .

## فصل ششم

### مجلس دربار و اختلاف گلبه رجال دولت

روز یکشنبه چهارم ربیع الاول ۱۳۲۴ تمام روز انتظار میکشیم که رقه دعوت برای انعقاد مجلس اول تأسیس عدالتخانه برای رجال دولت و ملت برود تا شب خبری نمیشود شب دو شنبه با احتشام السلطنه ملاقات میشود میگویید اتابک اعظم صلاح میداند قبل از انعقاد مجلس عمومی مجلسی از وزراء و امراء منعقد ساخته آنگاه با خود همراه کند و فردا این مجلس منعقد خواهد شد مجلس مزبور منعقد میشود مرکب از چهارده نفر عین الدوله اتابک اعظم - امیر بهادر جنگ وزیر دربار - ناصر الملك وزیر مالیه - مشیر الدوله وزیر خارجه - حاجب الدوله فرشباشی شاه - علاء السلطنه وزیر مختار لندن - مشیر الملک - احتشام السلطنه - محتشم السلطنه - اقبال الدوله و یکی دو نفر دیگر.

اتابک اعظم رو به حاضرین کرده میگویید خیال داریم مجلسی تشکیل بدهیم برای اصلاح عدلیه و اجرای دستخط همایون شرحی در این باب نوشته شده باید بخوانید و هر کس رأی خود را بیان نماید ورقه که نوشته شده و انتظار طبع آن میرود بتوسط محتشم السلطنه خوانده میشود امیر بهادر وزیر دربار میگویید رأی شاه باید بر همه این مطالب مقدم باشد اگر بفرمایند فلان شهر را بچاپید یا فلان آدم را بکشید نباید گفت این خلاف قانون است زیرا امر شاه بر همه چیز مقدم است این حرف را که وزیر دربار میزند سکوت طولانی در مجلس حکمفرما میگردد زیرا اگر بخواهند رد کنند با نوکری آنها منافات دارد بخواهند قبول کنند خلاف حس و وجدان آنها است در اینحال

## مجلس دربار و اختلاف کلمه رجال دولت

احتشام السلطنه میگوید آقای وزیر دربار بچه میفرمائید همه حرفها بر سر همین يك کلمه است که باید شاه نتواند برخلاف قانونی که خودشان میگذارند رفتار کنند وزیر درباری که اگر اسم شاه را کسی به بی احترامی ببرد غش میکند چگونه بشود بگویند اختیارات شاه باید محدود گردد اینست که با احتشام السلطنه مواجهه و مکابره سخت میکند احتشام السلطنه هم سخت جواب میدهد وزیر دربار میخواهد بعنوان قهر از مجلس برود نمیگذارند وزیر دربار میگوید احتشام السلطنه شما قجر هستی حمایت شاه با شما است نه اینکه خودت بگویی قدرت شاه را باید محدود کرد احتشام السلطنه جواب میدهد بلی من قجرم و حمایت شاه با من است فرق من و شما این است که من میخواهم شاه امپراطور آلمان باشد شما میخواهید او امیر بخارا بشود حاجب الدوله بحمايت وزیر دربار در آمده میگوید احتشام السلطنه شما میگوئید دولت باید هر چه چهار نفر آخوند رشوه خوار میگویند قبول کند احتشام السلطنه - خیر من میگویم دولت باید کار خود را بسازد و این بنا را که روی خاکستر گذارده شده روی اساس محکم بگذارد چهار نفر آخوند هم اگر بهوای نفس خواستند حرفی بزنند قدرت داشته باشند از آنها جلوگیری کنند آقای حاجب الدوله آخوند اگر رشوه میخورد دو تومان و سه تومان است دعوا بر سر این دوسه تومان نیست بلکه دعوا بر سر سی چهل هزار تومان گرفتن ماه است سخن که باین مقام میرسد اتابك اعظم میگوید بس است باید رأی هر کس در این باب معلوم شود رأی وزیر در بار معلوم شد حاجب الدوله رأی شما چیست میگوید رأی منم رأی وزیر در بار است این دو نفر که رأی خود را میگویند اتابك میگوید رأی من اینست که باید بشود و تشکیل این مجلس صلاح دولت و ملت است میرزا نصر الله خان مشیر الدوله هم با او همراهی میکند سایر اعضای مجلس هم با اتابك همراهی میکنند و از رجال دانشمند يك نفر با وزیر در بار همراهی میشود و او میرزا ابوالقاسم خان ناصر الملك همدانی وزیر مالیه است .

ناصر الملك در میان رجال دولت ما اول عالم معلوم جدید و اول باخبر از اوضاع

### فصل ششم

عالم است ناصر الملك در مدارس عالی انگلستان همدرس درجال نامی دنیا است و برای هر کار از وزارت خارجه و داخله و مالیه و معارف که سر اغ مرد گرفته میشود قلم از ناصر الملك تجاوز



نمیکنند در این صورت نمیشود گفت ناصر الملك با قانون و عدالت و حساب و کتاب مخالف بوده باشد پس چه مصلحت اقتضا کرده است که در این مجلس همراهی امیر بهادر



## مجلس دربار و اختلاف کلمه رجال دولت

جنگ میشود و با تأسیس عدالتخانه و نوشتن قانون مخالفت مینماید معلوم نیست .  
چند سال پیش با یکی از باخبران در ملک صحبت بودم و از ناصر الملك تعریف نمودم گفت درست است این شخص عالم و با اطلاع است ولی بقدری جبون میباشد که نهایت ندارد از این جهت هر وقت حرف اصلاح احوال ایران بمیان میآید میگوید نمیشود این مملکت قابل اصلاح نیست کارش گذشته است .

این صحبت رفیق با اطلاع من موجب حیرت شد چه از یکطرف باو اعتقاد داشتم و از طرف دیگر بناصر الملك بی اعتقاد نبودم از آنوقت گاهی که او را ملاقات میکردم در ضمن صحبت امتحانش مینمودم هر چه امتحان کردم دیدم حق بجانب رفیق من بوده است بواسطه جبن ذاتی که دارد زیاد اظهار یأس میکند و یأس او مضر است زیرا که مردم همینکه از زبان مثل ناصر الملك کسی سخن نو میدی شنیدند قهر آنا امید میگردند از طرف دیگر وقتی رجال دولت و اتابك اعظم مشاهده نمایند ناصر الملك میگوید تشکیل مشورتخانه ملی صلاح مملکت نیست بر این حرف اثر مترتب مینمایند و حرف او غیر از حرف زید و عمر و است و بهر حال هم رأی شدن ناصر الملك در این مجلس با امیر بهادر از روی هر سبب و بواسطه هر صفت بوده باشد دلیل است که او احساس کرده این مجلس و این مذاکرات مواضعه است و حقیقت ندارد یعنی دانسته است که اتابك اعظم برای مصلحت رأی موافق داده است از این جهت صلاح خود را چنان دیده که هم رأی امیر بهادر گردد و البته اگر آن جبن ذاتی را نداشت عقیده خود را اظهار میکرد و صلاح ملک و ملت را بیان مینمود و از هر ضرری که بر اظهار حقیقت تصور میشد باو برسد نحاشی نمیکرد مگر آنکه بگوئیم حقیقتاً این مردم را لایق این صحبتها نمیداند .

بالجمله برویم بر سر اصل مطلب مجلس دربار برهم میخورد وزیر دربار خبر مجلس را بشاه میدهد شب آنروز با احتشام السلطنه ملاقات میشود او را میبینم با صورت بر افروخته گویا چشمهایش میخوهد از کاسه سر بیرون بیاید میگوید رفقا امروز گفتم هر چه باید بگویم امروز حرفی را که پنجاه هزار نفر باید پشت سر یکدیگر

## فصل ششم

بایستند و بگویند من تنها گفتم هر چه بادا باد و بعد شرح مجلس را نقل میکنند.  
نگارنده بنخاطر میآوردم مجلس معارف را در سنه هزار و سیصد و شانزده (۱۳۱۶)  
و آن تهوریرا که از این شخص در آن مجلس ظاهر شد و نزدیک بود جمعی را گرفتار  
نماید فرقی که هست این است که آنروز بانیرالملک وزیر علوم پیرمرد کم حال طرف  
شد و امروز با استبداد دولت طرف گشته است تا عاقبتش برای او و کسانی که با او کار  
میکند چه بوده باشد.

خلاصه فردای آنروز مذاکرات مجلس دربار در تمام شهر شایع شده مردم  
از اتابك اعظم و احتشام السلطنه تمجید میکنند و باهیر بهادر جنگ و همراهای او بد  
میکویند روز بعد از این مجلس نگارنده و جمعی از رفقا در باغ امان الله خان ضیاء السلطان  
مهمان هستیم حاضرین تصور میکنند در حقیقت شاه و اتابك اعظم با تأسیس مشورتخانه  
موافقت و مخالف فقط بعضی از رجال دولت هستند و از روی این تصور حاضر میشوند  
بولی جمع کرده مجسمه شاه را بسازند تا تشویق گردد و بهتر با مقاصد ملت همراهی  
کند طرف عصر بخانه میآیم یکی از همراهان میگوید من میروم از باطن کار آگاه شده  
خبرش را میآورم میروم و بر میگردم و میگوید عجب فریبی خورده اید این خبر هائست  
شاه تغیر بسیار نموده و گفته است کی و کجا این حرفها بوده من گفتم دیوانخانه عدلیه  
منظمی درست نمائید این صحبتها کدام است رفیق من میگوید صحبتهای مجلس دربار  
هم تمام مواضع بوده است که مطلب را عنوان نمایند اتابك اعظم موافق رأی بدهد و  
وزیر دربار مخالف زیرا اگر غیر از این باشد اتابك اعظم مخالفت کند ملتیان با او  
طرف میشوند و کسی نیست او را نگاهداری نماید اما وزیر دربار یادگیری اگر مخالف  
شد اتابك اعظم او را حفظ میکند.

شنیدن این مطالب ما را نگران و پریشان میسازد در ملاقات احتشام السلطنه  
میینم او هم پریشان حال است اگر چه بطور قطع میگوید مواضع در کار نبوده است  
ولی پیدا است که فوق العاده نگرانی دارد در این دو روز مکرر از هر کسی تحقیق میکنم  
که بدانم آیا حقیقتاً شاه و اتابك موافقت یا مخالف از جمله از یکی از خواص

## مجلس دربار و اختلاف کلمه رجال دولت

در باربان بطور خصوصی استفسار میکنم جواب میدهد البته مخالفند و اگر مخالف نبودند نه امیر بها در و نه هیچ کس از هم رأیهای او جرئت مخالفت نمیکردند بالاخره میگوید احتشام السلطنه راهم در سر این کار از طهران دور خواهند کرد اگر اینطور شد آنوقت تصدیق خواهید نمود که موافقی در کار نمیباشد در همین روز با احتشام السلطنه ملاقات میشود و میگوید من رفتنی شدم - بکجا؟ بریاست کمیسیون سرحدی آذربایجان برای رفع اختلاف با عثمانیان از شنیدن این سخن پریشان حال شده میگویم دیدید شما را هم فریب داده بودند و مجلس دربار هم دروغ و مواضعه بود میگوید خیر دور نروید یقین بدانید مواضعه نبوده و این مأموریت با وقوع این واقعه تصادف کرده است آسوده خاطر باشید و دنبال خیالات خود را بگیرید.

در اینحال یاد میآورم سنه هزار و سیصد و شانزده (۱۳۱۶) را که احتشام السلطنه را از کار مجلس معارف خارج کردند و بحکومت کردستان فرستادند در همین خانه از برهم خوردن مجلس معارف دلنگیها کردیم و از یکدیگر مفارقت نمودیم.

خلاصه یکی دو روز با فسرده گی میگذرد یکروز ملك المتکلفین میآید و میگوید احتشام السلطنه را دیدم اظهار بشاشت میکرد و میگفت آثار خوش نمایان است و قرار شده امشب برویم نزد اتابک اعظم حضوراً جواب سؤال نمایم.

و در این ملاقات اتابک طوری صحبت میکند که ملك المتکلفین میگوید دلم بحالت سوخت و یقین کردم بیچاره دلت میخواهد برای مملکت کاری بکند ولی میترسد مفسده بشود و نتواند از عهده رفش بر آید ملك میگوید اتابک اعظم در آخر مجلس مرا اطمینان داد که با خیالات ما همراه است قرار شد باشما و آقا سید محمد هم صحبت بداریم و با هم کار بکنیم تا نتیجه بدست آید این ملاقات و این مذاکرات باز رایحه امیدواری بهشام من میرساند و اندکی از حال نا امیدگی که بودم خارج میگردم.

یکروز با احتشام السلطنه میگویم میل دارید سفیر کبیر عثمانی را دوستانه ملاقات کرده رشته الفت میان شما و او را محکم نمایم که در این سفر باطناً با شما

همراه باشد میگوید البته خوب است برای اینکار بمنزل سفیر کبیر میرویم آقا سید حسن شوشتری را آنجا میبینیم .

آقا سید حسن از سادات شوشتر است سالها پدرش در طهران اقامت داشته او هم طهرانی شده خود را از علمای روحانی می‌شمارد با سفیر کبیر عثمانی اظهار خصوصیت مینماید در این حال بهاء الدین بیك مستشار سفارت که مردی متعصب و خود خواه است وارد میشود سفیر کبیر میپرسد مأموریت خود را بانجام رسانیدید یا خیر ؟ میگوید بلی خانه آقا سید عبدالله بهبهانی و صدرالعلماء رفتم جای دیگر فرصت نشد بروم سفیر کبیر میگوید منزل این آقایانم نتوانستید بروید جواب میدهد خیر آفندم مجال نشد فردا خواهم رفت سفیر میگوید حالا اینجا مطلب را عنوان بنمائید حس کنجکاو من مرا و میدارد خوب توجه کرده بدانم سفیر کبیر باروسای روحانی چه مطلب داشته که توسط مستشار سفارت در آن کار ضرورت یافته مستشار کاغذی را از پاکت در آورده میگوید استفتائی است از علمای طهران شده باین مضمون چه میفرمائید علمای اعلام اگر طایفه از مسالین قومی را که عناد و اجاج آنها با مسلمین محقق باشد تحریک نمایند که با طایفه دیگر از مسلمین جنگ کنند و یا طلیعه جنگ واقع گردند آیا این کار جایز است یا خیر ؟ در ذیل این ورقه آقا سید عبدالله نوشته است جایز نیست و این اوضاع افراد سیل کافر بر مسلم است بحکم لن یجعل الله للکافرین علی المسلمین سیلا .

این عمل حرام است صدرالعلماء هم این نوشته را امضاء نموده است آقا سید حسن بیدرنگ جواب را تصدیق کرده میگوید بلی همین طور است که نوشته اند و من مفصل تر خواهم نوشت نگارنده بی نهایت از این استفتاء و جواب در حیرت می‌شوم تصور میکنم مطلب مهمی است و در این موقع اختلاف مابین دولتین ایران و عثمانی در سرحد این سؤال و جواب مضر خواهد بود این است که از یکطرف به آقا سید حسن اشاره میکنم تأمل کنید ببینیم مطلب چیست و از طرفی سفیر رو کرده میگوید اولاً موضوع مطلب باید معین باشد تا حکم مسئله معلوم شود میگوید موضوع معین است

## مجلس دربار و اختلاف کلمه رجال دولت

و بمستشار خطاب میکند تلگراف را بخوانید وزارت خارجه عثمانی تلگراف میکند بمضمون ذیل :

بشوت پیوسته دولت ایران طایفه ارمنه را که دشمن مسلمانان هستند تحریک کرده است که در این اختلاف سرحدی آنها را طلیعه جنگ خود قرار بدهد و با ما بجنگند شما از علمای ایران استفتاء نمائید که اینکار جایز است یاخیر؟  
تلگراف که خوانده میشود سید را آهسته در بی تأمل تصدیق کردن جواب ملامت کرده بسفیر میگویم این مطلب حقیقت ندارد سفیر کبیر میگوید بلی اتابک اعظم وزیر خارجه تکذیب کرده اند من تکذیب آنها را بیاعالی تلگراف کرده ام جواب میدهند مطلب طوری در استانبول انتشار دارد که قابل انکار نیست و امر شده این استفتاء بشود ناچار اقدام شده است.

آقا سید حسن انکار مرا هم از بطلان موضوع تصدیق میکند ولی آیه شریفه ان طائفان من المسلمین اقتلا را تا آخر میخواند .

نگارنده رشته سخن را از دست سید گرفته بسفیر میگوید اولاً قضیه بی اساس است و اگر حقیقت داشته باشد هم جواب استفتاء این نیست که آقایان نوشته اند زیرا اگر طایفه از مسلمین بر طایفه دیگر بغی کنند آن طایفه نتواند دفاع نماید آیا باید القای نفس در تهلکه کند یا میتواند از بابت الغریق یتشبت بکل حشیش بهر کس و بهر چیز متوسل شده از خود دفع شر نماید سخن نگارنده باینجا که میرسد مستشار کاغذها را در پاکت و در بغل میگذارد چه مایوس میشود که من بگذارم اینجا در این ورقه چیزی که موافق میل اوست نوشته شود .

بعد بسفیر میگویم شما چند سال در این شهر زحمت کشیده حتی در مجالس روضه خوانی حاضر شده اید برای اینکه رشته الفت ما بین دو دولت اسلامی را محکم نمائید تا یکدرجه موفقیت هم حاصل کرده اید چه دلیل دارد بسبب القای مغرضانه که از دشمنان دو دولت شده است اسباب کدورت فراهم شود مؤالفت بمخالفت مبدل گردد و زحمات چندین ساله شما هدر برود سفیر کبیر تصدیق میکند و میگوید شما خیر خواه دولت

## فصل ششم

و ملت هستید که این حرف را میزنید اما آنها خودشان ملتفت این مطلب نیستند اول این حرف را گفتند که ما را بترسانند بعد دیدند عاقبت خوش ندارد حالا انکار مینمایند. این مجلس تمام میشود چون از سفارتخانه با اتفاق سید خارج میشود با او میگویم آمدن ما باین مجلس از اسباب الهی بود میگوید بلی ولی خوب است مستور بماند از این سخن میفهمم سید باطناً با ما همراه نیست و حفظ ظاهر کرده است خاصه که دیدم در مجلس بمستشار سفارت گفت فردا بعد از ظهر در خانه هستم اگر بخواهید بیایید مرا ملاقات نماید.

شب این روز احتشام السلطنه از مذاکرات مجلس سفارت آگاه شده با اتابك اعظم صحبت میدارد اتابك میبیند وسیله خوبی است برای تاخت آوردن به آقاسید عید الله بهبهانی از این جهت احتشام السلطنه را تشجیع میکند که بر ضد او قیام نماید.

خلاصه فردای آن روز احتشام السلطنه در حال عصبانی ما را ملاقات میکند و میگوید باید طباطبائی را دید و از این خیانت که آقاسید عبدالله بهبهانی کرده است آگاه ساخت و خیانتکار را رسوا نمود آنقدر حرارت بخرج میدهد که نگارنده و ملك راهم تحريك مینماید بر ضد آقاسید عبدالله اقدام نمائیم خود میرود بملاقات طباطبائی و ماهم هر يك دنبال کاری میرویم اما من با احتیاط قدم بر میدارم چونکه زحمت پیروی خیالات تند او را دیده ام و بعلاوه غرض اتابك را به بهبهانی میدانم و صلاح نمیدانم در این وقت او مقهور سیاست اتابك بگردد اینست که برادرم را میفرستم آقاسید عبدالله را ملاقات کرده او را بر جوائی که غفلتاً در استفتای عثمانیان نوشته ملامت کند و تهدید نماید که اگر او خود این قضیه را جبران ننماید حربه بزرگی بدست دشمنان داده است برادرم میرود و میبیند و هر چه باید بگوید میگوید و در نتیجه مقرر میگردد آقاسید عبدالله بسفارت عثمانی رفته نوشته خود را پس بگیرد و این کار در همان روز انجام داده میشود بعد از پس گرفتن نوشته معلوم میشود در ظرف همان روز مستشار سفارت نوشته را داده است آقاسید حسن شوشتری و حاج میرزا ابوطالب

### مجلس دربار و اختلاف کلمه رجال

زنجانى که جزو روحانیان تهران است هر يك شرح مفصلى مطابق میل عثمانیان جواب نوشته اند نگارنده این اقدام خود را بر فقا نمیگوید و بعد از دو روز مطلع میشود که موضوع از میان رفته است .

خلاصه عصر همان روز احتشام السلطنه بمن اطلاع میدهد که امشب باید اتابك اعظم را در مجلس خلوت ملاقات نمائیم وقت مغرب احتشام السلطنه و ملك المتكلمين و نگارنده میرویم بمنزل اتابك اعظم اتابك با نیرالدوله حاکم تهران در وسط خیابان باغ بی چراغ نشسته اند می نشینیم و اتابك مهربانی زیاد مینماید مدتی صحبت میداریم اتابك قضیه جواب نوشتن بهبهانی را از استفتای عثمانیان عنوان کرده بدگویی مینماید و ما را تحریك مینماید بضدیت نمودن با بهبهانی و او را خیانتکار بدولت و ملت شناختن در صورتیکه نمیداند موضوع از میان رفته و نوشته را مسترد داشته اند اتابك اعظم مدتی هم از دیوانخانه عدلیه و مجلس عدالت مذاکره میکند و اظهار مینماید که عنقریب مجلس منعقد خواهد شد اتابك طوری صحبت میدهد که تصور میشود حقیقتاً میخواهند کاری بکنند و تنها مانع غرض شخصی آقایان است اگر آنها باهم اسلح کنند دیگر محذوری نخواهد بود اتابك شخص بهبهانی را بیشتر مخمل کار میداند و میگوید او غرض شخصی دارد میخواهد مرا معزول کند و کسی را روی کار بیاورد که از او حرف شنوی داشته باشد در آخر این مجلس باز بخاطر نگارنده میرسد که تمام این مذاکرات برای اغفال ما و اغفال طباطبائی است که از روی ایمان و عقیده قدم بر میداریم میخواهند ما را ساکت نگاهدارند و کسانی را که اغراض دیگر دارند مضمحل سازند ولی بروی خود نیاروده بر احتیاط خود بعد از این مجلس میفزاییم .

در خلال این احوال مظفر الدین شاه سکتة ناقص نموده يك شق بدنش سست میشود تمام حواس دولتیان بمعالجه شاه مشغول میشود احتشام السلطنه هم با کمال نا امیدى بسرحد آذربایجان روانه میشود بعد از رفتن احتشام السلطنه آقاسید محمد طباطبائی هییند که احتشام السلطنه رفت و اتابك پورنده خود وفانکرد عصبانی شده کاغذ سختی با اتابك مینویسد و دیوان عدالت را مطالبه میکند اتابك اعظم جواب کاغذ

## فصل ششم

اورا نداده زبانی پیغام میدهد من صاحب مملکت نیستم مملکت پادشاه دارد هر طور فرمودند آنطور باید کرد آقا سید محمد از این جواب بی نهایت متغیر شده سواد کاغذ تهیدید آمیز را که باتابك نوشته است بدست مردم میدهد و هم حوزه اسلامی مجلس کرده قرار میدهند وقت خواسته بعنوان عیادت نزد شاه رفته در خصوص عدالتخانه حضوراً با شاه مذاکره نمایند اتابك اعظم خبردار شده پیش دستی مینماید و قبل از آنکه آنها وقت بخواهند آقا سید عبدالله را برای تشریف بحضور همایونی دعوت مینمایند آقای سید عبدالله با وجود قرار دادی که در حوزه اسلامی شده صلاح نمیداند تنها برود تقاضا میکند حوزه اسلامی همه شرفیاب گردند جواب می آید چند نفر بیایند و این چند نفر را خود دعوت میکنند و از دعوت نمودن طباطبائی خود داری مینمایند مبادا بواسطه صراحت لهجه که دارد در حضور شاه بر ضد اتابك سخن بگوید یا بملاحظه اینکه باین وسیله میان او و بهبهانی القای خلاف نمایند آقا سید محمد را دعوت نکرده باو بی اعتنائی مینمایند .

بهر حال آقا سید عبدالله و سه نفر دیگر از آقایان بحضور شاه میروند آقا سید عبدالله در این مجلس دل شاه را بدست آورده باو دعا میکند در ضمن دعا گریه میکند شاه بواسطه عارضه کسالت و رقت قلبی که دارد متأثر شده باو اظهار مهربانی مینماید.

آقا سید عبدالله از آن مجلس بیرون میآید در حالی که یقین دارد شاه با او همراه است و اتابك اعظم مخمل است و نمیگذارد جداً در صدد مخالفت با اتابك برمی آید آقا سید محمد هم که کتباً مخالفت خود را با اتابك اظهار کرده بود حوزه اسلامی متفق الکلمه بر ضد اتابك اعظم قیام مینمایند .

در این حال نگارنده چنان بهتر دیدم که بعد از مجلس دربار و دور شدن احتشام السلطنه و عانی شدن مخالفت آقایان با اتابك اعظم بطور خصوصی از او ملاقات کرده او را هم نصیحت بنمایم و تخویف کنم بوخامت عاقبت امر و ضمناً حال او را نسبت بخود بدانم وقت میخواهم بین الظلوعین را معین میکند هوا تاریك است میروم قدم میزنیم و صحبت میداریم تا پاسی از روز بر میآید میگویم صورت حاضر عاقبت خوشی ندارد زیرا که روز بروز خیالات مردم قوت میگردد و از این طرف ضعف حاصل میشود چرا



## مجلس دربار و اختلاف کلمه رجال دولت

زود تر اقدام در اصلاح کارها نمینمائید میگوید چهل سال است رو بهر کاری رفته ام موفقیت دیده ام نمیدانم چه سری است که در اینکار هر اقدام که میکنم نتیجه نمیدهد میگویم مردم بیچاره شده روزگار بر آنها سخت است چاره به حال و کار مردم باید کرد مردم از شدت ظلم و بی اعتدالی بدرخانه زید و عمر میروند میگویند بلی ظلم من است که مردم را در خانه آقایان میکشاند با اینکه اعتقادی بآنها ندارند و از اعمال آنها خشنود نیستند میگویم این ملت ززر و وبال بسیار دارد شما چرا وزر ملت را بدوش خود نش نمیگذارید میگوید امروز نمیشود مداخله بملت داد کاری که میتوان کرد همان اصلاح دیوانخانه عدلیه است میگویم تصور میفرمائید با این دیوانخانه میتوان رفع ظلمی کرد در زمان ناصرالدینشاه دیوانخانه تأسیس شد بدست عضد الملك رئیس ایل قاجار شاه محکوم واقع شد و بدیوانخانه احضار گشت اما برای اصلاحات مملکت و آسایش ملت آن دیوانخانه با عظمت چه نتیجه داد نام شاهزادگان بزرگ را برده میگویم ما مورین عدالتخانه در مراکز حکومت آنها چه خواهند کرد الا اینکه در عداد نوکر های ایشان ایستاده تعظیم نمایند پس چاره نیست مگر آنکه قوت ملت در کار بوده باشد باید از تمام طبقات خلق جمعی را خودشان انتخاب نموده به مجلس معدلت بفرستند میگوید خیال داریم بهر وزارتخانه بسپاریم دوسه نفر را روانه کنند میگویم تجار از میان خود چند نفر انتخاب کرده بفرستند میگوید بلی اما بتوسط وزیر تجارت هر چه نگارنده صحبت از انتخاب ملت میکنم او بدولت و وزارتخانه ها بر میگرداند صحبت علمای روحانی میشود میگوید حرف آنها را مزید چند نفر قاضی معین مینمائیم در مسائل شرعی تضاروت کنند و احکام آنها در عدلیه اجرا گردد بالاخره میگویم اعتقاد من اینست که شما خیر خواه ملت و طالب آسایش رعیت هستید باین جهت همراهی باشما را بر خود لازم میدانم ولی آن ساعت که بدانم شما دارای این عقیده نیستید و همراهی در اصلاح حال ملت ندارید اول دشمن شما من خواهم بود اوضاع کنونی خطرناک است میگوید بلی خطرناک است و اشخاص مغرض دارند آن خطر را بدست خود نزدیک مینمایند میگویم همه قسم اشخاص یافت میشوند مردمی هستند که مقصودی جز خدمت بدولت و ملت ندارند

## فصل ششم

میگوید خدا نیاورد کسی را که این ملت را باین روز نشاند همه را گدا و پریشان کرد مرادش امین السلطان است همه کارهایش مانند قرضی است که برای دولت کرد قرض کردن بد نیست ولی قرضیکه صحیح باشد نه اینطور قرض که حالا دست مرا روی دستم گذارده باشد نتوانم هیچ کار بکنم مرادش شرط نتوانستن قرض کردن از دولت دیگر است مادام که این قرض ادا نشده باشد که این شرط در ضمن قرض ایران از روس شده است باز رشته صحبت را میآورد بحوزه اسلامی و میگوید دولت سالی سه کرویر تومان کسر محل دارد و باز هم دست بر نمیدارند هر چه از هر جا میرسد میگویند بما بدهید و حرف پنجشاهی پول تمبر را میزنند مرادش تقاضای آقایان است که از مستمریات آنها چیزی کسر نشود چنانکه سابق نوشته شد میگویم اذن بدهید جواب بدهم اولاً چرا جمع و خرج دولت را چاپ نمیکنید و بدست مردم نمیدهید تا دیگر کسی توقع زیادی نداشته باشد و همه کس بدانند چه خبر است آقایان حرفشان این است که سید دعا گو ماهی سه چهار تومان وظیفه میخواستند نه سالی هفتاد هشتاد هزار تومان مرادم سید سحرینی است که از دعاگویان شاه است سالی صد هزار تومان فایده میبرد و یک دینار وجودش برای ملت ثمر ندارد آقایان نمیگویند صد تومان بما بدهید بلکه میگویند از آن صد هزار تومان صد تومانش را بما بدهید - اتابک را شنیدن این حرف خوش نمیآید و اندکی درهم و برهم میشود اما اظهار نمیکند میگویم در صورتیکه من وظیفه و مستمری از دولت ندارم حاضر هستم عباي خود را بفروشم بدولت بدهم ولی میخواهم بدانم بچه مصرف رسیده است میگوید افسوس میخورم که مثل شما کم است خلاصه مجلس طولانی میشود و باز تا کبد میکنم که هر چه زود تر اصلاحات شروع شود و اسباب آسایش خلق فراهم آید میگویند تند نمیشود رفت جواب میدهم کندهم نمیشود رفت میگوید بلی من معتقدم که ما امروز باید یا کار بکنیم یا بهیریم امروز غیر از روزهای گذشته است سخن باینجا قطع شده روانه میشوم و تا یکدرجه اطمینان حاصل بینمایم که از طرف من نگرانی ندارد و خیال بدی در باره من نخواهد کرد و بعد از رفتن احتشام السلطنه نگارنده و ملک المتکلمین هر دو در خانه نشسته کمتر آمد و شد نموده انتظار نتیجه عملیات خود را میکشیم .

## فصل هفتم

### مقدمات بلوا و عزل عین الدوله

اواسط ماه ربیع الثانی هزار و سیصد و بیست و چهار (۱۳۲۴) روزی از طرف دولت چار میزنند که از امشب هر کس ساعت چهار از شب گذشته از منزل خود بیرون بیاید پاسبانان شهر او را با گلوله خواهند زد سوار و پیاده زیاد در شهر میگذارند که تا صبح در کوچه و بازار گردش میکنند و مسلم است که این اقدام برای دو چیز است یکی جلوگیری از شبنامهای بسیار که شبها بر ضد دولت منتشر میشود و دیگر آنکه اگر بخواهند کسی را دستگیر نمایند از طرف مردم مزاحمتی نشود يك شب مأمورین دولت سه نفر را از خانه های خود بوضع بد دستگیر نموده بکلات تبعد میکنند بجرم شبنامه نویسی و آن سه نفر مجدداً اسلام کرمانی است مدیر روزنامه ادب که سر پرشوری دارد میرزا آقا تاجر اصفهانی است و حاجی میرزا حسن مدیر سابق رشديه که هر سه نفر با حوزه آقایان مربوطند شب دیگر از دیوارخانه یکی از بستگان آقا سید عبدالله بالا رفته او را دستگیر نمایند و در گرفتن او بخانواده و همسایگانش آزار میرسانند برای ترسانیدن آقایان و آنها هم تا یکدرجه ترسناک میشوند در خلال این احوال امام جمعه و شیخ فضل الله بواسطه قضایای خصوصی از اتابك اعظم کدورت یافته با آقایان مخالف نزدیک میشوند و بنای بدگوئیرا باتابك میکنند اتابك اعظم هر قدر سعی میکند با آنها صلح نماید نمیشود و او هم اعتنالی بمخالفت آنها نکرده خیالات و عملیات خود را تعقیب مینماید شاه بواسطه کسالت مزاج از تمام قضایا بیخبر است و اتابك هر چه میخواهد میکند و در حقیقت تمام کارها با خود اتابك است .

## فصل هفتم

ایام وفات صدیقه طاهره میرسد چون قوت و قدرت روحانیون با اجتماع عوام و عوام بغیر از عنوان روضه خوانی کمتر جمع میشوند از این جهت آقابان رسیدن ایام وفات زهرا را وسیله نموده در خانه آقاسید عبدالله و آقاسید محمد مجلس روضه خوانی برپا میشود و روضه خوانها هر چه میتوانند بر ضد دولت صحبت میدارند آقایانهم هر کدام میتوانند بمنبر رفته مانعین اجرای عدل و داد را عموماً و شخص اتابك اعظم را خصوصاً امن و طعن مینمایند تا شب چهارشنبه هیجدهم جمادی الاولی هزار و سیصد و بیست و چهار (۱۳۲۴) که از طرف دولت حکم میشود دو نفر از اهل منبر را شبانه دستگیر نمایند.

یکی حاج شیخ محمد واعظ که محترمترین واعظ تهران است و دیگری حاج میرزا نصرالله ملك المتكلمين نگارنده بیخبر از صدور این حکم تقاضای ملاقاتی از عین الدوله کرده ام صبح چهارشنبه هیجدهم جمادی الاولی را معین نموده است که برای ملاقات او بمبارك آباد بروم (مبارك آباد عمارت بیلاقی عین الدوله است در جنوب شمیران واقع و دو فرسخ از شهر طهران دور است) روز مزبور وقتیکه مصمم رفتن بمبارك آباد هستم خبردار میشوم دیشب ساعت شش از شب گذشته ریخته اند بخانه ملك المتكلمين که در همسایگی ما واقع است برای گرفتن او خودش در خانه نبوده دو پسر او را گرفته باده نظمی برده اند. این خبر مرا پریشان میکند معاهدات چه شد آنهمه خصوصیت اتابك اعظم با من و ملك المتكلمين کجا رفت معلوم است هیچیک واقعت نداشته والا چگونه متعرض ملك المتكلمين میشدند دیگر چگونه من اطینان بحرفهای اتابك اعظم داشته باشم در این حال مردد میشوم بمبارك آباد بروم یا بروم بالاخره مصمم میشوم بروم و بخود میگویم مرا در خارج شهر بگیرند بهتر از این است که شب بخانه من بریزند اولاد کوچکم ترسناک شوند و تا این وقت خبر ندارم حکم دستگیری در باره ملك و حاج شیخ محمد هر دو صادر شده است بهر حال بمبارك آباد روانه میشوم عین الدوله را میبینم در ایوانی نشسته مشغول کاغذ خوانی است و چند ذرع فاصله يك صندلی رو بروی او گذارده اند وارد میشوم مینشینم بی آنکه اندك احترامی از من

## مقدمات بلوا و عزل عین الدوله

بنماید شروع میکند بیدگویی کردن نسبت با آقایان و میگوید ما مثل یهودی شدیم ( مرادش اینست که ملتی که با دولت خود مخالفت کند مثل این است که بی دولت باشد و ملت بیدولت یهود است ) دولت برای حرف چهار نفر آخوند دست از حکومت خود برنمیذارد من نمیخواهم پاره‌تی اقدامات بکنم والا میزدم میکشتم میبستم بعد بنگارنده باعتبار میگوید آرام نمیگیرید و مرا تهدید میکند مثل اینکه سابقه عهد و پیمانی در میان نبوده است میبینم جای سکوت نیست میگویم وقتی دولت با ملت خود اینطور رفتار کرد آنوقت چه میشود اگر در يك خانه هر کس هست در خواب باشد يك طفل دوازده ساله میتواند اسباب آنخانه را بباد فنا بدهد یعنی از دیوار فرود آمده درخانه را بگشاید دزدان وارد شده هر چه هست ببردولی اگر در آنخانه طفل دوساله بیدار باشد دزدان نمیتوانند دستبردی با آنخانه بزنند زیرا که آن طفل گریه میکند از گریه او خوابها بیدار میشوند و اسباب خانه را محافظت مینمایند آقای اتابك اعظم اگر اعتقاد شما این است که در تمام ایران يك طفل دو ساله هم بیدار نیست اشتباه کرده‌اید و اگر احتمال میدهید يك طفل دو ساله بیدار باشد بیداری او را رعایت نماید این سخن در وجود او سخت اثر میکند و مثل این است که در صندلی خود فرو رفته باشد انگشت خود را به پیشانی نهاده در سکوت عمیقی فرو میرود نگارنده هم قوای خود را جمع کرده برای هر پیش آمد ناگوار حاضر میگردم در این اثنا صدای زنگ تاقن که در راهرو همین عمارت است بلند شده پیشخدمت وارد شده میگوید از دربار (یعنی دربار بیلاقی نیاوران) میگویند بدربار بیایید و بعد با آنجا که مهمان هستید بروید اتابك هنوز در حال تفکر است سر را بلند کرده میگوید پیرس چه تازه روی داده بنا نبود من امروز به نیاوران بینم جواب می‌آورد که بتعجیل بیایید اتابك مضطرب شده کالسکه خود را بغوریت طلب میکند بعد از چند دقیقه پیشخدمت خبر حاضر بودن کالسکه را میدهد و در این چند دقیقه اتابك اضطراب خاطر خود را مخفی نگاهداشته با نگارنده با آرامی و ملایمت صحبت‌های نصیحت آمیز میکند چون باتفاق از باغ بیرون رفته میخواهیم از یکدیگر جدا شویم میگوید حرف من با شما تمام نشد فردا صبح زود

## فصل هفتم

باز بمبارك آباد بیاید انابك می رود و نگارنده بطرف زرگنده روانه می گردد در راه سردار اسعد بختیاری علیقلیخان رسیده خبر شهر را میدهد و میگوید مأمورین گرفتن حاج شیخ محمد مانند مأمورین گرفتن ملك المتكلمین در شب آنها را پیدا نکردند اما مأمورین دستگیری حاج شیخ محمد ساعتی پیش او را در کوچه دیدند که سواره میگذشت اطراف مرکب او را گرفته خواستند بدار الحکومه اش ببرند صدا بلند شد مردم اجماع کردند طلاب مدرسه حاج ابوالحسن (یکی از مدارس طلبه نشین طهران است) در آمده ممانعت کردند که مأمورین واعظ را جلب نمایند مأمورین شیخ را از قاطر فرود آورده در قراولخانه حبس نمودند مردم و طلاب هجوم آورده در اطاقی را که حاج شیخ محمد آنجا حبس بود شکسته او را بیرون آورده بودند در این حال مأمورین حکومت دوسه تیر تفنگ شلیک نموده سید طلبه می کشته شد چند نفر مجروح شدند مردم نعش سید را به مدرسه حاج ابوالحسن بردند خبر بخانه علماء رسید همه بهیجان آمدند.

میرزا جعفر صدرالعلماء با جمعی کثیر از خانه خود به مدرسه حاجی ابوالحسن رفت طلاب نعش سید را برداشته پیراهن خون آلود او را سرچوب کرده قرآن بالای آن بستند چندین هزار نفر دنبال نعش اجتماع کرده گریه کنان و گاه بر سر ریزان در کوچه و بازار طهران گشتند دکانها بسته شدند نعش را بمسجد جامع بردند آقا سید عبدالله و آقا سید محمد و دیگر آقایان همه در آنجا اجتماع کردند و بلوا بزرگ شد از شنیدن این خبر دانستم کار انابك اعظام گذشت و دیگر او را در صدارت نخواهم دید فوراً خود را بشهر رسانیده شاهد و شریک در قضایا می شوم و اما عملیات دواتیان در فرونشاندن آتش بلوا - انابك اعظام و رجال دولت که در نیاوران جمع شده بودند همه بشهر می آیند. محمد ولیخان نصر السلطنه که در اینوقت سپه دار است مداخله تام در کارها دارد از طرف دولت مأمور میشود مردم را متفرق کند و بلوا را بخواباند آن روز کاری از دولتیان پیشرفت نمیکند دکانها بسته مردم دسته دسته بمسجد میروند علماء مردم را تهییج میکنند که دست از کارها کشیده حاضر شوند تا کاری از پیش برده تکلیف خود را با دولت معین نمایند.

## مقدمت بلوا و عزل عین الدوله

روز پنجشنبه نوزدهم شهر جمادی الاوی بازهنگامه شورش گرم است نعش سید مقتول را در مسجد جامع امانت سپرده مردم خاصه زنها که رقت قلب دارند و بعلاوه دستور هم بآنها داده میشود صدای خود را بگریه و زاری در اطراف نعش سید طوری بلند کرده اند که تمام مردم را متأثر میسازند شب جمعه باز اوضاع بهمین منوال است دولتیان چند فوج سوار و سرباز را که در خارج شهر ذخیره دارند وارد شهر نموده تمام معبرها را میگیرند و صبح جمعه بملاحظه اینکه اجتماع زیادتر نشود بر محاصره اطراف مسجد میافزایند سپهدار سربازها دستور میدهد اگر جماعت خواستند بطور اجماع از مسجد بیرون بروند شلیک نمایند دو ساعت از روز بر آمده مسجد جامع و بازارها و کوچههای اطراف آن بر است از جمعیت سر چهارسوق شهر که معروف است بچهارسوق بزرگ سر باز و مستحفظ زیاد ایستاده يك وقت دسته با جمعیت میخواهند از مسجد خارج شده برای تهییج خلق در خیابانها گردش نمایند سربازها با سرنیزه و چوب آنها را مانع میشوند ایندفعه جمعیت زیاد شده دوسه هزار نفر مهابت حرکت میشوند جمعی از سادات را طایفه دسته قرار داده هر يك را قرآنی بدست میدهند بخيال آنکه بسید قرآن بدست گرفته کسی شلیک نخواهد کرد از مسجد خارج میشوند نزدیک چهارسوق صدای صاحب منصب سربازان بلند میشود که نیاید میز نیم جماعت اعتنا نکرده روانه میشوند صاحب منصبان امر بشلیک میدهند سربازها تیرها را بطاق بازار میزنند ولی جمعیت اعتنا نکرده میخواهند بگذرند که رو بجمعیت شلیک میشود اول کسی که کشته میشود حاج سید ح-ین مجرب که پیر مرد فقیری است و خالی از هنگامه طلبی نمیباشد تیر بر گلویش رسیده از پا در میآید بلوائیان نعش او را بمسجد میبرند شصت نفر تقریباً از تماشاچی و بلوا طلب کشته و مجروح میگردند سربازها نعش کشتگانرا در سرداب محبس سر چهارسوق و مسجد خرابهائی که نزدیک است میبرند که بدست بلوائیان نیفتد مردمیکه جنگ ندیده صدای توپ و تفنگ کمتر شنیده اند فرار مینمایند دولتیان محاصره مسجد را سخت میکنند هر کس بخواند بیرون برود میگذارند و هر کس بخواند وارد شود مانع میگردند.

## فصل هفتم

بلواییان نعش حاج سید حسین را آورده پهلوی نعش سید مقتول اول میگذارند خون از اطرافش جاریست صدای ضجه وزاری زن و مرد با آسمان میروند. در اینحال علماء باهم نشسته مشورت میکنند و بالاخره رأی آنها بر این قرار میگیرد که بالای منبر رفته مردم را امر کنند از مسجد يك يك خارج شده بر سرشغل و کار خود بروند و آنها خود در مسجد بمانند بهر طریق که میدانند با دولت جواب و سؤال نمایند.

آقاسید عبدالله و آقاسید محمد منبر میروند و بقرآن و بهر چه مقدس است مردم را سوگند میدهند که از مسجد بیرون بروند حاج شیخ فضل الله نوری را هم مردم رفته بمسجد آورده اند که اختلافی کلمه در میان روحانیون نباشد او هم در ظاهر با آقایان همراهی کرده و این چند روزه در مسجد جامع میماند ولی در باطن موافقتی با آنها ندارد شیخ نوری هم در این موقع منبر رفته حرف آقایان را تعقیب مینماید مردم متفرق میشوند.

روز شنبه دوازدهم شهر جمادی الاولی بازارها باز میشود ولی علماء بزور مسجد جمع هستند و در این چند روزه معلوم نیست تا چه اندازه شرح وقایع بشاه عرض شده است.

دیوانیان تدبیری بنظرشان میرسد که دایره محاصره مسجد را تنگ نمایند که آمدوشد خانی بدانجا قطع گردد روز یکشنبه دایره محاصره را بقدری تنگ میکنند که نظامیان بدرهای مسجد و باغهای آنجا میرسند در این حال از طرف دولت پیغامهای تهدید آمیز به علماء داده میشود که برای اصلاح با دولت حاضر گردند و آنها نمیپذیرند بالاخره جواب میدهند اگر دولت خواستههای ما را اجابت کند چه بهتر والا اذن بدهد ما همگی بقتبات عالیات برویم جواب از طرف دولت میآورند که راه باز است کسی متعرض شما نخواهد بود.

روز دوشنبه بیست و سیم شهر جمادی الاولی هزار و سیصد و بیست و چهار (۱۳۲۴) تمام آقایان باین بابویه که چند میل راه در جنوب طهران است میروند که از آنجا بقم روانه گردند مگر شیخ فضل الله که بخانه خود رفته و یکصورتی با دولتیا محفوظ



مقدمات بلوا و عزل عین الدوله

میدارد و بعد از دوزخ روانه شده با آقایان ملحق میگردد.

علماء در این مقام بحضرت عبدالعظیم نمیروند برای اینکه تصور نشود میخواهند آنجا مانده اوضاع سابق را برپا کنند خلاصه آقایان یکروز در این بابویه مانده از آنجا بقم روانه میگردد دولتیان میخواهند نگذارند شیخ فضل الله با آنها ملحق شود او خود نمیپذیرد چونکه در نظر عوام برای او بدنام است.

بعد از مسافرت روحانیان از طهران عین الدوله و کارکنانش تصور میکنند کار اصلاح شد و راحت شدند همه از شهر بعمارت ییلاقی خود میروند و از رؤسای اصناف التزام میگیرند دکان خود را نبندند و خیالشان بکلی راحت میشود ولی مسلم است که این آسایش موقتی است و عنقریب صدا بلند خواهد شد.

چند کلامه از شرح حال خود بنویسم در این موقع برهن کار سخت شده زیرا که از یکطرف بملاحظه مدرسه ها نمیتوانم خود را یک جهت جزو مهاجرین قرار داده با دولتیان که مساعدتشان برای حفظ مدارس از مرض روحانی نمایان لازم است صریحاً مخالفت نمایم بهلاوه در حوزه آقایان هم اشخاصی هستند که با آنها دمخور نیستم و بودن در سلك صحبت آنها را خوش ندارم از طرف دیگر از روی آزادیخواهی نمیخواهم خود را دور بگیرم این است که برادرم حاج میرزا علی محمد را روانه قم مینمایم که به علماء ملحق شود و خود در طهران توقف مینمایم بی آنکه ملاقاتی از انابك اعظم بنمایم روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه شهر طهران آرام است و دکانین باز روز پنجشنبه طرف عصر کم کم دکان بسته میشود.

شب جمعه چند نفر از کسبه و طلاب سفارتخانه انگلیس رفته متحصن میشوند. شنیده میشود که آقا سید عبدالله به بعضی از خواص خود دستور میداده است که بعد از رفتن ما بقم باید در سفارت انگلیس متحصن شد و بدیهی است که این دستور بی سابقه قراردادی با کسانی از رجال دولت که در خفا با او کار میکنند و بالاخره با کارکنان سفارت نبوده است تا عصر جمعه پانصد نفر تقریباً از طلاب و کسبه در سفارتخانه مزبور جمع شده بشکایت از تعدیات دولت آغاز سخن مینمایند.

## فصل هفتم

اجزای سفارت هم خالی از انتظار ورود جمعیت نبوده اند و باین سبب حسن قبول از آنها ظاهر شده نیکو پذیرایی مینمایند خبر در شهر منتشر میشود که در سفارت انگلیس بروی واردین بازا است از آنها پذیرایی میکنند و بآنها امنیت میدهند بدیهی است انتشار این خبر در میان مردمیکه مدتی است رنگ آسایش و امنیت را ندیده شبها خواب راحت نموده اند چه اثر میبخشد خصوصاً که جمعی از آنها بیگناه کشته شده اند. محاکم شرعی که محل حاجت مردم است بواسطه مسافرت آقایان تعطیل شده تحریکات و تبلیغاتهم از چند راه میشود این است که مردم تحصن در سفارت را فرج بعد از شدت و از وظائف ایمانی دانسته صنف صنف و دسته دسته راه سفارت انگلیس را پیش گرفته باغ سفارت که یکی از باغهای بزرگ تهران است پر میشود از تجار و کسبه و طالب و غیره اداره ماکول و مشروب این جمعیت و هر قدر جمعیت که در این فضا بگنجد منظم است از طرف يك کمپانی مجهول اگر چه اشخاص مباشر معلومند و عمده آنها دو نفر تاجر درجه سیم هستند حاج محمد تقی و حاج محمد حسن معروف به بنکدار که در ایام توقف آقایان در حضرت عبدالعظیم با زمین دو نفر ناظر و وکیل خرج بوده طوری اداره را بزرگ گرفته بودند که اگر بیست هزار نفر هم آنجا جمع میشد میتوانستند از عهده خرج آنها بر آیند بدیهی است این خرج گزاف محل معین و قابل لازم دارد عجاناً که آن محل بنگارنده مجهول است بعد از این اگر معلوم شد خواهم نوشت بعضی معتقدند که دست سیاست خارجی کمک می مادی هم مینماید تا چه اندازه صحیح باشد. (۱)

بالجمله اجزای سفارت هر چه بتوانند از واردین دلربایی کرده نوح خواهی و رأفت خود را نسبت به مردم حالی مینمایند.

---

(۱) - تحقیقات بعد بنگارنده محقق داشت که هیچگونه کمک مادی از خارج نمیشده است و قسمت عمده این مخارج را رؤسا و تجار طرفداران و کارکنان امین السلطان میداده اند برای بر سر کار آوردن او و شاید از پول خود امین السلطان هم بوده است دیگران هم بمقاصد مختلف کومکهایی میکردند.

## مقدمات بلوا و عزل عین الدوله

گراندوف شارژدافر انگلیس که در این وقت بجای وزیر مختار است روز اول آمده خلق را مخاطب کرده میگوید :

تشکر میکنم از دولت متبوع خودم که در فاصله سه ماه راه خیر ورود شما را بسفارتخانه باتلگراف بلندن دادم بفاصله شش ساعت جواب گرفتم که کمال پذیرائی را از شما بنمایم .

بعد میگوید از مسجد جمعه تهران تارک همایونی سیصد قدم زیاده فاصله نیست شش روز خلق آنجا متحصن بودند و جوابی از دربار عمایون نشنیدند .

خلاصه هر دسته از طلاب و کسبه وارد میشدند بکدستگاه چادر مخصوص از طرف سفارت برای آنها سرپا میشود و از آنها انواع پذیرائی بعمل میآید و چون چادر در سفارت یافت نمیشود هر دسته که میآیند چادری همراه خود میآورند و روی هر چادر نوشته میشود که متعلق بکدام صنف است تا روز شنبه هفتم شهر جمادی الاخر که عده متحصنین به بیست هزار نفر میرسد .

اگرچه کار گذاران سفارت آنقدر که ممکن است در انتظام داخل سفارت سعی میکنند ولی مردم هم گویا روح تازه در آنها حلول کرده مختصر کار بقاء عده از ایشان سر نمیزند نماز جماعت میخوانند مجلس شوراتی که از هر صنف چند نفر در آن باشند تشکیل داده مقررات آن مجلس را همه اطاعت میکنند اینجا سه مطلب را باید دانست یکی آنکه متحصنین سفارت انگلیس بدولت چه میگویند و از او چه جواب میشوند دیگر آنکه دولت در رفع این غائله چه اقدام میکند سیم آنکه اشخاص آزادیخواه خارج از حوزه از این اجتماع چه استفاده مینمایند و عاقبت امر بکجا میانجامد .

این جماعت بعد از ورود بسفارت بتوسط شارژدافر سفارت گراندوف عرضحالی بدولت میدهند مشتمل بر سه مطلب :

یکی آنکه تمام کار زندگانی و دادرستی که داریم از روی شرع اسلام است و در نبودن علماء که زمام امور شرع بدست آنهاست امور زندگانی ما مختل است از

## فصل هفتم

اینجهت تا علمای روحانی ما مراجعت نکنند بکاروشغلی دست نمی‌زنیم .  
دوم آنکه مجلس عدالت که شاه در چند ماه پیش دستخط آن را بما داده  
چرا اجرا نشده است

سوم آنکه ما امنیت مالی و جانی نداریم و امنیت میخواهیم .  
این عریضه بتوسط گراندوف بمشیرالدوله وزیر خارجه داده میشود و او میفرستد  
نزد اتابك اعظم که اگر اذن میدهد عریضه را بحضور شاه بفرستد بدیبهی است اتابك  
دیگر اینجا نمیتواند رخصت ندهد این است که اجازه میدهد و اطمینان دارد که جواب  
عین مسوده‌ئی خواهد بود که بقلم او نوشته میشود بعد از دو روز جواب عریضه بدست  
گراندوف میرسد بمضمون ذیل :

خطاب بمشیرالدوله که در جواب متحصنین بگوید :

ما علمای شمارا نگفته‌ایم بروند بلکه خودشان رفته‌اند و خواهند برگشت بعلاوه  
تمام علماء رفته‌اند و بقدریکه کارشراعیات شما مختل نماید در شهر هستند اما دستخط  
عدالتخانه که اجرای آنرا خواسته‌اید آنهم نظامنامه اش نوشته شده است در صدد  
تشکیل مجلس عدالت هستیم و اما امنیت که خواسته‌اید بحمدالله شهر طهران امن  
است و ما هم که سرباز و مستحفظ در شهر گذارده بودیم برداشتیم که شما آسوده باشید .  
این جوابها غیر از خندیدن متحصنین نفعی نمیکند و فرستادنش بسفارت جز اینکه  
مزید هیجان شورشیان بشود فایده‌ئی نمیبخشند .

اما اقدامات آزادیخواهان - آزادیخواهان که حوزه های متعدد دارند بیشتر  
افراد آنها بعنوان تماشاچی در جزو متحصنین سفارت دیده میشوند و مراقب هستند  
که این دواى سعوى يعنى توسل به بیگانه بقدر حاجت استعمال شود دست آخر هم  
کار خود را کرده نگذارند آنطور که انگلیسان میخواهند (از این التجای خلق بسفارتخانه  
آنها استفاده کنند) کامیاب گردند .

و اما اقدامات دولت در رفع غائله از طرف دولت حاج میرزا حسنخان  
محتشم السلطنه رئیس وزارت خارجه بسفارتخانه میرود و دستخطی از شاه میبرد برای  
مردم بخواند اما هیچکس حاضر نمیشود او را ملاقات کند فقط یک نفر میآید باو میگردد

### مقدمات بلوا و هزل عین الدوله

ما شکایتهای خود را بتوسط شارژدافر گفته ایم جوابی دارید باو بگوئید او بما خواهد گفت محتشم السلطنه ما یوس مراجعت مینماید .

بعد از این جمعی از رؤسای تجار را که سفارت نرفته اند و در امر بازار و دادوستد مرجعیت دارند از قبیل حاج حسین آقامین دارالضرب حاج محمد اسمعیل آقا تبریزی حاج محمدعلی شالچی حاج عبدالرزاق اسکویی حاج محمد تقی شاهرودی حاج سید محمد صراف حاج آقا محمد معین التجار بوشهری آقاسید محمد باقر کاشانی بصاحبقرانیه احضار کرده آنها را بحضور شاه میبرند شاه اولاً خطاب عتاب آمیز میکند که این ارادل چرا حرکات وحشیانه میکنند این اشخاص ورشکسته بی سرو پا کیستند بسفارتخانه انگلیس رفته اند .

تجار همه ساکت میمانند مگر امین الضرب که میگردد ما هر چه داریم از دولت است جان و مال ما متعلق پیاوشاه است .

بعد از این سخن شاه ملایمت کرده اظهار مرحمت بتجار مینماید و از آنها میخواهد بروند آن جمع را از سفارتخانه متفرق نمایند .

تجار هم بظاهر اظهار اطاعت میکنند و خارج میگردند .

اتابك اعظم تصور میکند کار گذشت این جمع میروند مردم را متفرق مینمایند مراجعت دادن علماء هم مال المصالحه خواهد شد خونهای بناحق ریخته شده از میان میروند مردم از گفتن حرف مشروع خود منصرف میشوند و باز ایشان اتابك اعظم خواهند بود .

خلاصه تجار از حضور شاه برگشته اتابك و مشیر الدوله را دیده دستور العملهایی گرفته میآیند و میروند بسفارتخانه هر چه میخواهند رؤسای متحصنین را جمع کرده با آنها صحبتی ندارند نمیشود و آنها برای ملاقات حاجیها حاضر نمیگردند تجار هم که روحاً با مقاصد متحصنین موافقند و از روی مصلحت خود داخل آنها نشده اند بی آنکه کلمه ای با کسی صحبت داشته باشند برگشته یکسر میروند بمبارك آباد عمارت بیلاقی عین الدوله خبر شکست خود را باو میدهند و او پینهایت افسرده خاطر میشود عین الدوله در این

### فصل هفتم

مجلس با تبحر صحبت بسیار مینماید و میگوید این مردم چه میخواهند و چه میگویند. تبحر هم چون از سطوت او اندیشه دارند در جواب خود داری میکنند او جواب میخواهد حاج آقا محمد معین التبحر بوشهری میگوید من از این جماعت نیستم و حرف را پوست کنده میزنم این جماعت که شما با آنها حرف میزنید جسمشان خدمت شما و روحشان نزد متحصنین است با آنها همخیال و هم رأی هستند مجلس میخواهند عین الدوله میگوید ما که قرار مجلس عدالت را دادیم حاج معین میگوید آنها مجلس مبعوثان ملی میخواهند از آن مجلسها که در تمام دنیا معمول است عین الدوله از شنیدن این سخن بسیار در هم شده سکوت مینماید و مجلس را خاتمه داده قرار صحبت را بمجلس دیگر میگذارد که چند نفر از میان همین جمع آمده با آنها صحبت بدارد تبحر میروند و فردا صبح چند نفر که معین شده اند حاضر میشوند.

در این مجلس خصوصی عین الدوله با تبحر اظهار همدردی و مجلس شورایی خواهی میکند دستخطی هم که از شاه برای نشان دادن بتبحر و افعال نمودن آنها گرفته است نشان میدهد مفادش قبول نمودن شاه است مجلس شورایی را. عین الدوله بتبحر میگوید من از خدا میخواهم اینکار صورت بگیرد ولی از مآلها اندیشه دارم که مبادا خود را داخل کنند و چون بیشتر آنها اهل غرض و طمع هستند کار را خراب نمایند اینکار باید صورت بگیرد ولی بدست شما تبحر نه بدست علماء روحانی.

تبحر که این مطلب را میشنوند دستخط شاه را هم دیده اند فریب خورده یقین میکنند او در باطن با آنها همراه است و راه اصلاح کار این است که دست علماء کوتاه شود و بدست تبحر مجلس شورایی تأسیس گردد و حاضر میشوند که خود بقم رفته علماء را برگردانند و متحصنین را اطمینان داده از سفارت بیرون بیاورند.

مقرر میشود که مشیرالدوله با جمعی از رؤسای تبحر روانه قم شده علماء را برگردانند و بمشیرالدوله و کالت تام میدهند که از طرف دولت هرقراری که صلاح بداند با علماء بدهد و هرگونه اقدامی لازم باشد بنماید.

## مقدمات بلوا و عزل عین الدوله

عین الدوله مخالفت باطنی مشیرالدوله را باخود و ربط باطنی او را با علماء و آزادیخواهان میداند در این انتخاب میخواهد او را دچار محذور شدید کند و بالاخره نزد شاه او را متهم سازد و تنها حریفی را که در مقابل خود میبیند از میان بردارد مشیرالدوله نیکو میداند علت انتخاب او برای این مسافرت چیست این است که دست بهم مالیده منتظر است کار عین الدوله ساخته شود و بآرزوی خود برسد.

### مشیرالدوله باصرار

عین الدوله در ظاهر تدارک رفتنش را بقم میبیند و از شمیران بشهر آمده تجارهم در شرف حرکت هستند و از طرف دولت بقم و سایر ولایات تلگراف میشود که مشیرالدوله مأمور رفتن بقم گشت برای مراجعت دادن علماء ولی دشمنان اتابک وقت را غنیمت دانسته نزد شاه سخت برای او کارشکنی میکنند مشیرالدوله هم



عین الدوله

البته برای خلاص شدن از محذور رفتن بقم هرچه از دستش برمیآید کوتاهی نمیکند و

## فصل هفتم

بحسن اتفاق یا بحسن تدبیر کارکنان مخالف دولت تلگراف مفصلی از تبریز از طرف ولیعهد بتوسط مشیرالدوله بشاه میشود حاصلش آنکه برای خاطر یکنفر نمیشود چشم از سلطنت پوشید در اینحال تیرهای هدف میخورد و شاه برای عزل اتابك حاضر میشود روز یکشنبه هفتم شهر جمادی الاولی هزار و سیصد و بیست و چهار (۱۳۲۴) اتابك اعظم را و امیدارند از مقام صدارت استعفا نماید و بمشیرالدوله اطلاع میدهند از خیال رفتن قم منصرف گردد و رئیس الوزراء بوده باشد همانروز دستخط ریاست وزرائی او صادر و روز بعد صدراعظم میگردد.



## فصل هشتم

### صدارت میرزا نصر الله خان مشیرالدوله و مقدمات تأسیس مجلس

پس از شروع بنگارش شرح عنوان این فصل چند کلمه از حال و کار خود بنویسم در ایام اخیر صدارت عین الدوله غایت کار تاریخ بود ولی کم کم آشکار شد که دیگر او نمیتواند بر این مسند باقی بماند.

نگارنده هم ملاحظاتی سابق را لازم ندانسته آمد و رفت خود را با مشیرالدوله زیاد کرده یکی دو مجلس خبط و خطاهای عین الدوله و کارکنانش را آشکارا بیان میکنم مشیرالدوله هم برخلاف پیش مضایقه ندارد بگویند و بشنوند و از تمام وقایع حادثه و سختگیریها که در این مدت بر مردم شده است اظهار بی اطلاعی مینماید در صورتیکه ممکن نیست بیخبر بوده باشد مشیرالدوله در میان جمع از نگارنده میپرسد این خلق از کدام راه سفارت انگلیس رفتند جواب میدهم پا گذاردند بنردبانهاییکه شبها برای دستگیر نمودن اشخاص بیگناه بدیوار خانه‌های آنها گذارده شد و داخل سفارت شدند مشیرالدوله خود را ناگزیر دید که تصدیق نماید.

بالجمله با آقایان بقم رفته بواسطه برادرم که آنجا است مربوط هستم هر چه میتوانم با آنها کمک میکنم و برای تأسیس مجلس شورای ملی از هیچ اقدام دریغ نمیدارم.

روز پنج شنبه چهارم جمادالاولی دوزخ بغزل عین الدوله مانده است در ضمن صحبت با مشیرالدوله باو میگویم بزودی خدمت شما خواهد آمد میگویند کی جواب

## فصل هشتم

میدهم صدارت میگوید صلاح من نیست جواب میدهم دو صورت دارد یک صورت آنکه بخواهید مانند گذشتگان صدارت نماید البته نه صلاح شما است نه صلاح مملکت صورت دیگر آنکه بکنید آن کار را که صلاح امروز است یعنی تأسیس مجلس شورای ملی در این صورت از شما بهتر برای صدارت کسی نیست و صلاح شما و صلاح مملکت هر دو هست در این مجلس بامشیرالدوله رایگان صحبت میدارم و او را برای قبول صدارت



مشیرالدوله

واقدام اساسی باصلاح مملکت تشویق مینمایم در صورتیکه در قسمت اول محتاج به تشویق نبود و هم میرزا حسنخان مشیرالملک فرزند او را در این روز ملاقات کرده او را همفکر و همخیال خود دیده در موضوع اقدام فوری بتأسیس مجلس شورای ملی ترغیب مینمایم و باید دانست که صدارت مشیرالدوله در اینوقت بجهاتی برای پیشرفت مقاصد ملیون و جریان امور دولت و آرام نمودن افکاری که در هیجان است مفید میباشد اول آنکه مجبور است در موضوع تبدیل اساس دولت کوشش نماید و این آرزوی ملیون

و آزادبخواهان حقیقی است دوم آنکه شخص خوش فطرت و ملایم رفتار است کسی از او رنجشی ندارد سیم آنکه تا یکدرجه اظهار همدردی باعلماء و ملت داشته و آقابان از او حرف شنوی دارند چهارم آنکه بواسطه دو پسر تحصیل کرده‌ئی که دارد میرزا حسن خان مشیرالملک و میرزا حسینخان مؤتمن الملک خواص امیدواری دارند که بواسطه

## مقدمات بلوا و عزل عین الدوله

علم و اطلاع آنها احوال ملت و اوضاع مملکت و بهبود بگذارو .

بهر حال عزل عین الدوله و نصب مشیر الدوله تا یک اندازه اشتعال نایره فتنه را آرام مینماید و علیرضاخان عضدالملک پیرمرد شصتساله رئیس سلسله قاجاریه و محترمترین رجال دولت که با علماء هم الفت و سنخیت دارد مأمور میشود بقم رفته علماء را بمرکز برگرداند و همان اختیارات که بمشیر الدوله داده بودند باو هم داده میشود چند نفر از رجال درجه دوم دولت هم همراه او روانه میشوند و این جمع با میرزا شفیع خان مستشارالملک گرکانی وزیر بیوتات دولتی که یکی از محترمین رجال دولت است و جندی پیش برای دلجویی باطنی از آقایان بقم فرستاده شده همدست شده خدمت بازگشت دادن علماء را انجام میدهند و یکمده چهارصد نفری بتوقف خود در سفارت ادامه میدهند تا اطمینان از اجرا شدن دستخط همایون حاصل کرده بعد خارج گردند اینجا لازم است بیک مطلب مهم اشاره نمایم و آن نظریات سیاسی انگلیسان است در ایندرجه همراهی با متحصنین و دادن دستورهای خصوصی بآنها مخصوصاً در این موضوع که اختیارات شاه باید محدود گردد بلی انگلیسان باین نکته در این موقع کاملاً نظر دارند و آن بواسطه مایوسی آنها است از حیات مظفرالدینشاه و نگرانی مفرطی که از سیاست جانشین او دارند بواسطه ربط خصوصی او با روسها که در امور آسیای مرکزی و در کارهای ایران بملاحظه خلیج فارس و هندوستان با آنها رقابت دارند در این صورت میدانند اگر محمدعلیمیرزای ولیعهد با اختیارات غیر محدود بسلطنت برسد سیاست آنها در ایران ضعیف میگردد این است که از مختصر هیجان ملی ایران استفاده کرده بیاز گذاردن در سفارت بروی ملیون افکار ضعیف آنها را قوی ساخته باطناً همراهی میکنند پیش از آنکه شاه نفس آخرین را بکشد اختیارات سلطنت برای جانشین او محدود گشته باشد .

خلاصه مردم هفت شب تمام بازار و دکانین طهران را چراغان میکنند و در تمام شهرهای ایران بلکه در هر کجا شیعه و ایرانی وجود دارد عید گرفته میشود و قنسولخانهای ایران در تمام دول عالم جشن میگیرند آقایانهم با نهایت احترام از قم حرکت کرده و بطهران میآیند بدیبهی است جمعی از رجال دولت که با عین الدوله متحد بوده اند

## فصل هشتم

از قبیل امیر بهادر جنگ و حاجب الدوله و نیرالدین و سپه‌دار نصر المملطنه از این وقایع بینهایت افسرده خاطر هستند اما جرئت مخالفت کردن ندارند حاج شیخ فضل‌الله نوری با بعضی دیگر از علماء زودتر از دیگران از قم حرکت کرده می‌آیند در کهریزك سه فرسخی طهران توقف میکنند تا دیگران برصند نگارنده هم از طهران بکهریزك رفته در آنجا بتقریبی با حاج شیخ فضل‌الله نوری که در مدعت اقامت طهران همه وقت با خانواده ما کنسورت داشته خصوصیت مینماید و کنسورت دیرینه بر طرف میشود بعضی صلاح‌دیده‌اند که علماء در این سفر در صدد بعضی اسباب‌چینیها برای استقبال نمودن خلق نباشند و سرورده وارد شده که بکار تأسیس مجلس شورایی پرداخته و بیفرضی خود را بخلق حالی نمایند ولی اگر بزرگترها هم فرضاً قبول کنند جوانها چگونه رضایت خواهند داد و کی می‌گذارند اینکار صلاح انجام یابد.

بالجمعه روز چهارشنبه بیست و چهارم شهر جمادی‌الثانیه هزار و سیصد و بیست و چهار (۱۳۲۴) آقایان در کمال احترام وارد طهران میشوند و در حضرت عبدالعظیم مختصر خطابه‌ای خوانده میشود حاصلش آنکه علما در ورود بطهران دیدوبافزید با کسی نخواهند کرد تا ترتیب مجلس داده شود و قرار میدهند بملاقات شاهم نروند تا کار مجلس مرتب گردد و این قراردادها باصرار آزاد بخوانهان و بواسطه ملاحظه ایست که آقایان از آنها دارند و گرنه اغلب رؤسای آنها از پیش آمدنها خوشدل نیستند و میدانند که این اوضاع برفع آنها تمام نمیشود زیرا که نه تنها وضع قوانین و تأسیس مجلس شورایی اختیارات سلطنت و دولت را محدود میسازد بلکه بنفوذهای نامحدود ایشان که با قوت انتساب بشریعت بدست آورده اند پایان بخشیده روحانی حقیقی را از روحانی نمای دنیا طلب جدا خواهد ساخت ولی عیاله جز همراهی چاره ندارد.

دو روز بعد از ورود آقایان علماء بطهران در صورتیکه هنوز بقیه متحصنین در سفارت انگلیسی هستند از طرف آقایان و تجار بصدر اعظم تذکر داده میشود که با انجام مقدمات تأسیس مجلس اقدام نماید در روز بیست و ششم جمادی‌الثانی خطابی از طرف صدارت بمحقق الدوله رئیس بیوتات دولتی صادر میشود که عمارت وسط باخ بهارستان را که از

## مقدمات بلوا و مرل هين النوله

عمارات معروف تهران و بنا شده مرحوم ميرزا حسين خان مشير الدوله سپهسالار است براي مجلس شوراي ملي ميا نمايه اين عمارت بعد از مرحوم سپهسالار در تصرف دولت آمده و همانيخانه دولت است.

آقايا علماء اگر چه از اين خبر بظاهر مسرور ميشوند ولي بملاحظه اينكه عمارت بهارستان بي رضاي برته سپهسالار بتصرف دولت در آمده ايراد ميكند كه چون ميجاس بايد مطابق شرع اسلام دائر گردد از ورته مالك بايد اجازه گرفت و چون بعضي از آنها در تهران نيستند لهذا موقفاً از بهارستان صرف نظر ميشود و مدرسه نظامي قديم را كه در ارك همايون واقعت براي اينكار معين مينمايند. روز شنبه بيست و هفتم شهر جمادى الثانيه هزار و سيصد و بيست و چهار (۱۳۲۴) بر حسب دعوت نامه‌ي كه از طرف عضد الملك بجمعي كثير از رجال و علماء و اعيان و اشراف نوشته شده مجلس مفصلي در مدرسه نظامي منعقد ميگردد و چون مذاكره است كه عضد الملك رئيس مجلس خواهد بود و بر تق و وفق امور آقايا ن اخير آبا او بوده است دعوت از جانب او ميشود در صورتيكه مسلم است عضد الملك گر چه شخص محترم خيبر خواهي است ولي كار رياست مجلس شوراي ملي از او ساخته نيست و رئيس مجلس را خود مجلس بايد معين نمايد.

بالجمله در اين مجلس لوازم پذيرائي از هر حيث ميباست و تقريباً هزار نفر از علماء و رجال و اعيان طهران حاضرند صدر اعظم و نايب السلطنه هم حاضر ميگردند و از آنجا كه علماء اصرار دارند اينكار باسم آنها تمام شود لذا خطاب به‌ي كه بمشروطيت دولت و انتخاب و كلاي ملت تصريح دارد نوشته‌اند و آقاسيد عبدالله مصمم است از طرف آقايا ن خطابه را در مجلس بخواند ولي صدر اعظم پيشدستي کرده اظهار ميكند خطابه‌ي دارم بايد بخوانم و بر ميخيزد شروع بخواندن مينمايد آقايا ن از پيشدستي صدر اعظم باطناً ملول ميشوند ولي جز مسكوت چاره ندارند صدر اعظم خطابه خود را بنام خدا و پيغمبر و امام زمان شروع کرده و از شاه تمجيد زياد نموده از موفقيت خودش بانجام خدمات ملي خدا را شكر مينمايد در اين حال حاضرين هم ايستاده‌اند و صحن مدرسه نظامي پر است از تبار و كسبه و مردم تملشالي در اين مجلس شفهي در مردم ديده ميشود كه هرگز ديده نشده

## فصل هشتم

و هیچکس باور نکرده در مملکت ایران باین زودی بشود اینگونه اقدامات را نمود اما بغیر از معدودی که میدانند چه میکنند و مقصود چیست دیگران نمیدانند چه خبر است اسم مجلسی میشوند حرف مشروطه و قانون اساسی بگوششان میخورد اما قانون یعنی چه مجلس کدام است مشروطه چیست نمیدانند کسبه تصور میکنند مجلسی برای نرخ ارزاق تشکیل میشود در باریان جاهل تصور میکنند مجلس شورای در باریست روحانیان تصور مینمایند مجلسی است برای رسیدگی بمحاکمات و اجرای احکام شرعیه و هیچکدام از آنها که نمیدانند هم حاضر نیستند از اهلهش پیرسند این مهمان تازه وارد شده خصوصیات احوالش چیست چه کاری از او ساخته است چگونه باید او را پرورش داد و چگونه باید او را نگاهداری نمود که ضایع و باطل نگردد روحانیان مشروطه را از روی چند آیه از قرآن میشناسند که در آنها امر بمشورت در امور شده است عوام هم که نظرشان بر ژسای روحانی است و چنانکه در مسائل شرعیه فرعیه از آنها تقلید میکنند در مسائل سیاسی هم تصور میکنند هر طور آنها گفتند همان صحیح است. خلاصه بعد از تمام شدن خطابه صدر اعظم چون تمام مردم خطابه را نشنیده بودند حاج شیخ مهدی سلطان المتکلمین که از وعاظ معروفست برخاسته خواندن خطابه را تجدید مینماید و میخواند بعد از آن خطابه علماء را بخواند صدر اعظم در اجازه دادن خود داری میکند و باصرار آقایان ناچار میشود قلم بدست گرفته چند کلمه را که بصورت رجز خوانی است و بمحدود ساختن اختیارات دولت تصریح دارد قلم گرفته باقی را اجازه میدهند بخوانند تا اینوقت در ایران کف زدن در بین و یا در پایان خطابه ها رسم نبوده است جمعی از تجار اروپا دیده و بعضی از آزادیخواهان در گوشه می نشسته اند بمحض پایان یافتن خطابه کف میزنند و باقی مردم از آنها تقلید مینمایند و کف زدن در مجالس خطابه معمول میشود روحانیان خشک و مقدسین دنیا ندیده این عمل را لفو و لهو دانسته در پیش خود اظهار تنفر مینمایند.

بالجمله صدای کف زدنهای متوالی و فریاد زنده باد شاهنشاه ایران زنده باد ملت ایران در عمارت ساهانتی که به جل انقباد این مجلس نزدیک است پیچیده شاه ناخوش

## مقدمات بلوا و عزل عین الدوله

احوال را خشنود و ولیعهد جوان بیعقیده باین اوضاع را بادر باریان مستبدشکسته خاطر میسازد و مجلس نزدیک غروب آفتاب ختم میشود.

فردای آنروز آقایان علماء حضور شاه میروند و بقیه متحصنین سفارت انگلیس هم از تحصن بیرون میآیند باین ترتیب که آقا سید عبدالله بهبهانی و بعضی دیگر از آقایان میروند در سفارتخانه می نشینند تا مردم همه بیرون میروند بعد از آن آقایان علماء بحضور شاه رفته خوشحال مراجعت نموده مشغول دید و بازدید و در مقام رونق دادن بازار ریاست خود بر میآیند و اجزای آنها وقایع حادثه را برای جلب منفعت وسیله دانسته بانجام خیالات خود میپردازند و مجلس خواهی را عنوان هر کار قرار داده عوام هم امیدوارند بدست ایشان قانون عدل و داد نوشته و اجرا گردد.

چون طمعکاران و ریاست طلبان با عقاید آزادیخواهان در باطن مخالفت دارند و نگارنده را هم یکی از آنها میدانند پس از حصول موفقیت ظاهری در صدد آزار من برآمده اشخاص پست را بهتاکمی نمودن از من واداشته اعلانها نوشته بدرو دیوار میچسبانند و جز اطفای نابره حسادت خود نتیجه نمیگیرند.

## فصل نهم

### مقدمات مجلس شورایی و مرگ شاه

آزادخواهان در مرحله دوم تأسیس حکومت ملی باز مورد حمله میشوند چه مستبدین میخواهند در این مرحله هم مبارزه نموده نگذارند نظامنامه انتخابات بصورتی نوشته شود که اساس دولت تغییر نماید بلکه مجلس شورای دولتی تأسیس گردد و در اینکار بعضی از روحانیان بظاهر طرفدار مشروطه را با خود همراه مینمایند آزادخواهان بعضی گرفتن دستخط مشروطیت جمعی از اشخاص مطلع مانند صنیع الدوله و مخبر السلطنه و مشیر الملک و محتشم السلطنه را و داشته بعضی از نظامنامه‌های انتخابات ملل دیگر را ترجمه و جرح و تعدیل کرده نظامنامه انتخاباتی ترتیب میدهند و بیفاصله جمعی از رجال دولت و ملت را دعوت کرده آن نظامنامه را میخواهند ولی اینکار بدو اشکال بر میخورد یکی از طرف رؤسای روحانی و دیگر از جانب رجال مستبد درباری که ولیمهد باطناً در رأس آنها واقع است و نمیکند بگذارند سلطنتی را که برای در آغوش گرفتنش روزی یک ساعت شماری میکند محدود بگردد این هر دو دسته بنظامنامه‌ای که از طرف آزادخواهان بدست رجال مطلع نوشته شده اعتراض دارند و نقطه نظر هر یک از آنها چیز دیگر است نقطه نظر روحانیان این است که از بایبهای ناصرالدینشاهی یعنی منورالافکاران ملت یعنی تجددخواهان و بی اعتقادان بروحانی نمایان و بخرافات گرچه مسلمان حقیقی بوده باشند کسی داخل مجلس نشود زیرا دخول آنها را در مجلس برای ریاست خود مضر میدانند و از شراطی که برای منتخب و منتخب نموده اند و بالاخره هم جزو نظامنامه میشود و هم از مسئله طراز اول که در جای خود خواهید خواند نکته‌ای را که ذکر شد تصدیق خواهید کرد و اما نقطه نظر رجال مستبد در مخالفت با نظامنامه حاضر شده دو چیز است یکی آنکه قوای مملکت فقط در تحت اراده پادشاه



بوده باشد و تجزیه نگردد دیگر آنکه روحانیون نفوذی در مجلس حاصل نمایند یا کمتر حاصل کنند و در این قسمت توافق نظر همین آنها و آزادی خواهان حاصل است.

بالجمله نظامنامه در مجلس مرکب از رجال و روحانیان و تجار خوانده میشود و روحانیان به بعضی از مطالب آن اعتراض مینمایند و میخواهند نظامنامه را برده در آن نظر و تأمل نموده اصلاحات بنمایند کسانی که ملتفت مطلب هستند راضی نشده نمیگذارند نظامنامه نزد آقایان بماند آقایان هم بخیال میافتند بدستیاری بعضی از فرنگی مآبان نظامنامه انتخابی ترتیب بدهند قسمتهایی را که باید از نظامنامه‌های خارج بگیرند گرفته قسمتهای دینی و وطنی آنرا هم بطوریکه باعقاصد آنها وفق بدهند تنظیم نموده امضای آنرا بدولت تحمیل نمایند از یکطرف درباریان مخالف از قبیل شعاع السلطنه پسر شاه و امیر بهادرچنگ و غیره نظامنامه آزادیخواهان را خوانده بر مشیرالملک اعتراض میکنند که چرا نظامنامه را با آنها نشان نداده در مجلس علماء و تجار و غیره قرائت نموده است زیرا که آنها در نظر دارند نظامنامه بصورتی نوشته شود که عنوان سلطنت را تغییر ندهد و بالاخره آنها نیز در نظامنامه مزبور تصرفاتی کرده بمیل خود چیزی مرتب میسازند و برای اسکت مردم و قبولانیدن نظامنامه خود آقا سید عبدالله را نزد شاه دعوت کرده او را راضی میکنند و خوشنود بر میگردانند نظامنامه تصرف شده را هم باو میدهند که مردم اراده داده بجهت قبولانند.

از اینطرف ملیون و آزادیخواهان مخصوصاً آقا سید محمد طباطبائی از تنها رفیق آقا سید عبدالله بحضور شاه ظنین شده از او دلتنک میگردند خاصه که نظامنامه تصرف شده را هم همراه خود آورده است و مردم اراده میدهند یکی دو روز مردم از آقایی بیبیهانی بینهایت بدگویی کرده در خانه او اجتماع مینمایند و او را مجبور میسازند از راه ناصوابی که میرود باز گشته با درباریان موافقت نمایند و و امیدارند شرحی بصدر اعظم بنویسد که ملت این نظامنامه را قبول نمیکند یعنی درباریان مخالف بدانند تنها راضی شدن من کافی نیست و از این اقدام که نموده‌اند

## فصل نهم

نتیجه گرفته نشده است صدر اعظم جواب میدهد حالا که مردم قبول نمیکنند هر طور خودشان میخواهند نوشته بفرستند تا امضاء شود اینجا باز تجار بمیان افتاده همان نظامنامه را که آزادیخواهان نوشته اند با اندکی تغییر حاضر کرده روز جلسه عمومی خوانده میشود و این روز دهم ماه رجب ۱۳۲۴ است و هم جلسه عمومی در هفته دوروز در مدرسه نظام تشکیل میشود روحانیان موافق و رجال واعیان و تجار و کسبه جمع میشوند و خلاصه مذاکرات که شده در ملاء عام گفته میشود همه گوش میدهند و کسی هم بخواهد صحبتی بدارد مانع نمیشوند و در واقع يك مجلس آزاد ملی است و هم در این جلسه نظامنامه‌ای که جمعی از فرنگی‌مآبان باتفاق اولاد طباطبائی نوشته‌اند خوانده میشود و محل اعتنا واقع میگردد و هم در این جلسه در باب ارزان شدن قیمت نان و گوشت آقایان مخصوصاً آقا سید عبدالله نطق مفصلی کرده ضمناً خود را تبرئه مینمایند که با رجال استبداد موافقتی نداشته است قدری مردم را زام میکند و مجلس ختم میشود.

روز دوشنبه سیزدهم رجب باز مجلس منعقد میشود و نظامنامه‌ای که در مجالس خصوصی نوشته شده خوانده میشود و همه قبول میکنند و میرزا شفیع خان مستشار الملك گرگانی که نماینده دولت است در این جلسات نظامنامه را میبرد بصرح شاه برساند و برای روز پنجشنبه شانزدهم رجب حاضر نماید روز پنجشنبه شانزدهم مردم جمع میشوند و بانتظار رسیدن نظامنامه مینشینند نزدیک غروب آفتاب مستشار الملك آمده خبر می‌آورد که نظامنامه صبح نشد از پیش هم خبر رسیده بود که در باریان شاه را مانع شدند که نظامنامه را امضاء نماید بمحض رسیدن این خبر مردم بی‌بیجان آمده نسبت بمخالفین سخت بدگویی مینمایند و جمعی از همالجا مجدداً سفارت انگلیس رفته تحصن میجویند و تصمیم گرفته میشود روز شنبه بازار را باز نکنند تا وقتی که بمقصد خود برسند مخالفین از این هیاهو ترسناک شده نظامنامه را بصرح شاه میرسانند و روز دو شنبه هیجدهم رجب ۱۳۲۴ باز مجلس منعقد شده صدر اعظم و نایب السلطنه و جمعی از رجال دولت در مجلس حاضر میشوند و از طرف دولت نظامنامه موشح بدستخط همایون

## مقدمات مجلس شورای ملی و مرگ شاه

خواننده میشود روز یکشنبه بازارها باز شده نظامنامه انتخابات چاپ گشته بدست مردم داده میشود و از طرف دولت مهدیقلیخان مخبر السلطنه به نظارت انتخابات طهران معین میگردد و از هر طبقه از طبقات خلق چند نفر معرفی تعیین گشته در مجلس انتخابات حاضر میشوند و همه روز در مدرسه نظام مجلس انتخابات منعقد است جمعی با انتخاب صنفی از روی صحت و بعضی با سباحت و تقلب منتخب میگرددند و اکثریت با کسانی است که بصحت انتخاب شده اند.

نگارنده غالباً پهلوی دست مخبر السلطنه نشسته ام میبینم در قبول تعرفه هاچندان دقت نمینماید بر او اعتراض میکنم آهسته میگوید بهتر این است پیش از آنکه شاه آخر نفس را بکشد این توپ صدا نماید چونکه ساعت بساعت حال مزاحی شاه بدتر میشود و امیدی بطول حیات او نیست خلاصه نا روز چهاردهم شعبان پنجاه و چند نفر در طهران انتخاب میشوند و قرار است روز پانزدهم شعبان که عید هواد صاحب الزمان است روز افتتاح رسمی مجلس شورا باشد ولی بدو ملاحظه تأخیر میشود یکی بملاحظه تمام نشدن انتخابات و دیگر آنکه روز افتتاح مجلس عید مخصوص باشد و با عید مذهبی تداخل نشود از این جهت افتتاح رسمی مجلس روز یکشنبه هیجدهم شهر شعبان هزار و سیصد و بیست و چهار (۱۳۲۴) مقرر میگردد که در آن روز بر حسب دعوت رسمی که از طرف مشیرالدوله صدر اعظم شده مجلسی در عمارت سلطنتی در اطاق برلیان باغ گلستان منعقد و سلام عام بر رسم اعیاد بزرگ بر پا میشود تمام دوائر دولتی و سفرای خارج بالباس رسمی حاضر میشوند جمعی از علماء و تجار و اعیان حضور بهم میرسانند صندلی شاه را در وسط اطاق روبروی باغ گلستان گذارده اند علماء یکطرف مینشینند سفرا طرف دیگر میایستند و شاهزادگان و وزراء طرف دیگر.

شاه ورود میکند مانند مرده متحرک او را بزحمت میآورند روی صندلی سلام مینشانند و این آخر کرسی نشینی او است بعد از بجا آوردن مراسم و هوزیک سلام که با حضور علمایزده میشود و خطبه و غیره شاه با صدای بسیار ضعیف که نگارنده و بعضی که نزدیک نشسته اند میشنویم میگوید ده سال است آرزوی این روز را داشتم الحمد لله که بمقصد خود

## فصل نهم

رسیدم علماء دعای میکنند شاه پاکتی را که بدست صدر اعظم است بار عشه شدید بدست گرفته بدست نظام الملك که مخاطب - لام است و پیش رو ایستاده میدهد و میگوید این نطق ما است بخوان نظام الملك ورقه را از پاکت در آورده صورت نطق شاه را میخواند نطق شاه که خوانده شد مجلس پایان مییابد شاه را میبرند سفراء روانه میشوند علماء میروند در یکی از عمارت های دربار مینشینند نائب السلطنه و صدر اعظم و وزیر دربار و جمعی از رجال دولت موافق و مخالف آنجا جمع میشوند خطابه های تبریک آمیز خوانده میشود و مجلس منقضی گشته از همان ساعت و کلاء میروند بمدرسه نظام در اطاق موقتی مجلس - نشسته بانتخاب رئیس و مذاکرات لازم میپردازند و بموجب نظامنامه در دفعه اول اکثریت و کلای طهران برای مذاکره کافی است و رسمیت دارد در شب همان روز نگارنده لوحه های با خط نستعلیق جلی نوشته شده حاضر کرده خود بمدرسه نظام برده پولی بقر اوها داده در را میکشایند و همراهی میکنند لوحه ها در سر اطاقها نصب میشود اطاق مجلس اطاق دفتر - اطاق پذیرائی و غیره صبح که مردم می آیند خوشحال میشوند بی آنکه بدانند کار کیست و هنوز آن لوحه ها در انبار مجلس باقی مانده است.

خلاصه از آن روز بعد بیشتر ایام مجلس منعقد است نظامنامه اساسی مجلس را مینویسند مذاکرات لازم را میکنند و انتظار ورود و کلای ولایات و سعدالدوله را دارند (سعدالدوله میرزا جوادخان پیر مرد شصت ساله از دانشمندان عصر است سالها در سلك مأمورین وزارت خارجه خدمت نموده و مدت ها بسمت وزیر مختاری در ممالک خارجه بوده مدتی وزارت تجارت را داشته و تأسیسات خوب در آن وزارتخانه نموده مدتی است که بواسطه ضدیت عین الدوله با او بوضع ناشایست از طهران بیزد تبعید شده و بالاخره در بزد قصد کشتن او را داشته اند او ناچار شده بتلگرافخانه انگلیس پناه برده تا موقع عزل عین الدوله در آن تلگرافخانه متحصن بوده است اینک از طرف ملت بوکالت مجلس انتخاب شده و انتظار ورودش را دارند) و هم در این مقام از روزنامه مجلس و بی اعتدالی که در اینکار برهن میشود چیزی بنویسم تا خوانندگان از اخلاق مردم زمان ما بیشتر آگاه شوند .

## مقدمات مجلس شورای ملی و مرگ شاه

مدتی است نگارنده و جمعی از معارف خواهان در سدد هستیم روزنامه مفیدی دائر  
نموده از اینراه هم خدمتی بوطن نموده باشیم در ماه رجب هزار و سیصد و بیست و چهار  
(۱۳۲۴) خیال من در این باب قوت گرفته باشیر الملک صحبت میدارم او هم همراهی میکند  
و چون اجازه تأسیس روزنامه را شخص شاه باید بدهد قرار میشود شماره اول آنرا  
نوشته بفرستم بنظر شاه برسانند و اجازه بگیرند بنظر آوردم که اسمش را مجلس بگذارم  
باین مناسبت که چون مجلس ملی دائر میشود این روزنامه هم بنمایندگان بسی اطلاع  
مات دستور بدهد و هم اخبار مجلس را منتشر سازد شماره اول را نوشته میروم منزل  
مخبر السلطنه تا در خصوص روزنامه با او صحبت بدارم میگوید خوب است اسمش را  
المجلس بگذاریم روزنامه را در آورده نشان میدهم از توافق نظری که حاصل شده حیرت  
میکند و وعده میدهد در این روزنامه شرکت نماید و هم بعضی از رجال تجدد خواه  
وعده میدهند هر يك يك هزار تومان برای شرکت نمودن در این روزنامه بدهند بهر صورت  
روزنامه را میدهم بمشیر الملک حضور شاه میفرستد و اجازه میخواهد چند روزی میگذرد  
روزی بنگارنده مینویسد مدیر مسئول روزنامه را معین نمائید تا اجازه نامه صادر شود  
چون بملاحظات نمیخواهم بنام خودم باشد و بهمین ملاحظات چندین سال است گرفتار  
زحمات فوق العاده هستم دلم میخواهد از هر راه بملت خود خدمت کرده باشم و ملاحظات  
دارم که نمیتوانم هر کار را که شروع میکنم ظاهراً باسم خودم باشد در این مقام هم  
بادوستان مشورت نموده میگویند چون هنوز برای افراد ملت آزادی نیست و منحصر  
است آزادی بوکلای مجلس بهتر این است روزنامه در تحت نظر هیئتی از وکلای مجلس  
باشد که هر چه میخواهند بنویسند برادرم میگوید بهتر آنست مجلسی تشکیل بدهیم  
از ده نفر چند نفر آقایان مؤسین روزنامه باشند و چند نفر از آقازادگان میگویم  
آقازادگان هواهای دیگر بر سردارند و دخیل شدن آنها در اینکار رشته کار را از دست  
ما میگیرد جواب میدهد هرگز این تصور را ننمائید در آخر این مذاکره ملک المتکلمین  
وارد شده داخل صحبت میگردد و درخواست مینماید او را هم شرکتی در روزنامه  
مجلس بدهم سکوت میکنم چونکه باید در قبول خواهش او رضای دیگران را که دخالت

## فصل نهم

دارند جلب نمایم و بعد جواب بدهم ملك المتكلمين تصور میکند نمیخواستم اورا شرکت بدهم از این جهت دلتنگ میگردد از طرف دیگر برادرم میرود با آقا سید عبدالله در باب روزنامه حرف میزند و خبر میآورد که از طرف آقا سید عبدالله آقا میرزا محسن دخیل باشد و اگر بخواهیم مدیر مسئول هم بدولت معرفی نمائیم هم او باشد که با خانواده مسابقه مودت دارد نگارنده بشیر الملك مینویسم که این روزنامه در تحت نظارت هیئت خواهد بود ولی اگر لازم است نام مدیر مسئول را در اجازه نامه بنویسند. آقا میرزا محسن خواهد بود بعد از چند روز بشیر الملك دستخط شاه را بمن میدهد «باین مضمون جناب اشرف صدراعظم چون پیشرفت امور دولتی و مملکتی پیوسته منظور نظر معذات اثر ما است و طبع جراید صحیحه یکی از وسایل ترقی دولت و ملت است لهذا مقرر میفرمائیم که از این تاریخ روزنامه موسوم بمجلس طبع و نشر و مقالاتیکه مفید بحال دولت و ملت است در آن مندرج گردد» این اجازه با رعایت دو شرط که لازم و ملزوم صحت هر جریده است مرحمت میشود اولاً باید مدیران روزنامه باسم و رسم معین باشد و ثانیاً مدیر مذکور ملتزم شود فصولی که برخلاف مصالح عامه و مضر بحال دولت و ملت است طبع و نشر ننماید و مرتکب تمهت و افترا و غیره که موافق قوانین شرع انور مستلزم مجازات است نشود والا بمنحکمه عدلیه جلب و مورد مؤاخذه خواهد بود و بعد از رسیدگی در صورت لزوم روزنامه هم توقیف خواهد شد ششم شهر شعبان یونتئیل هزار و سیصد و بیست و چهار بعد شرحی از طرف صدراعظم بوزیر مطبوعات نوشته شده که اجازه طبع روزنامه با آقا میرزا محسن مرحمت فرمودند شما هم تصویب کنید که جاری گردد مسرور میشوم و میگویم ترتیب دائر کردن روزنامه را بدهم و آقا میرزا محسن هم اگر چه دخالت در کار نخواهد داشت ولی بهینکه من اسم اورا دادم نوشتند مسرور خواهد بود در آخر مجلس بشیر الملك میپرسد شما بغیر از من با دیگری هم صحبت اینکار را داشته اید میگویم خیر نسخه روزنامه نزد شما بوده است میگوید چیزی شنیده ام ولی عجالتاً محرمانه باشد میپرسم چیست میگوید دبیر حضور در صدد بوده است غیر از این دستخط و دستخط مخصوصی هم از شاه باسم آقا میرزا محسن بگیرد که روزنامه

### مقدمات مجلس شورای ملی و مرگ شاه

اساساً راجع باو است میگویم باور نمیکنم زیرا که آقا میرزا محسن شاید خودش هم خبر ندارد که من اسم او را نوشته‌ام چگونه در این صدد بر میآید فقط دو روز پیش در خانه ما این مذاکره شد و او هم حاضر نبود گفت پس بدانید اینکار شده است و دستخط دیگر را هم صادر کرده‌اند شاه هم تصور کرده این تاکید همان دستخط اول است که بتوسط من صادر شده و من خبردار شدم چون از اصل قضیه آگاه بودم و میدانستم ترتیب از چه قرار است کار راجع بشما است و اسم آقا میرزا محسن محسن مصلحت برده شده آنهم نزد صدراعظم نه نزد شاه گفتم عجبالتا آن دستخط توقیف باشد تا من شما را ملاقات کنم و تعجب کردم که اگر لازم بود دستخطی هم از شاه باسم آقا میرزا محسن باشد خود شما بمن اطلاع میدادید آنطور دستخط صادر میکردم حالا این ترتیب که بی خبر من آن اقدام شده جای تعجب است بدیهی است مشیرالملک حق دارد دلتنگ شود که منشی حضور شاه بی اطلاع صدراعظم و مشیرالملک در کاری که مستقیماً آنها دخالت داشته‌اند دخالت کند و دستخط صادر نماید میگویم من اطلاع ندارم البته غرضی داخل اینکار شده است باید فهمید چیست دنبال میکنم و خبر میدهم که این طراری را می کرده است از آنجا بیرون آمده بمملک المتکلمین و برادرم بشارت صدرر دستخط شاه را میدهم اظهار مسرت میکنند من محرمانه با آنها مذاکره میکنم که طراری رفته است دبیر حضور را دیده بی اطلاع مشیرالملک دستخطی از شاه باسم آقا میرزا محسن صادر کرده است هرچه فکر میکنم کار کیست نمیدانم ملک میگوید غریب است و اظهار مسرت مینماید میپرسد حالا آن دستخط چه شده میگویم سپردیم توقیف باشد بمحض شنیدن این حرف در فکر فرو میرود بطوریکه معلوم میشود کار خودش بوده است میگویم مولانا مبادا کار شما باشد زیرا در مجلس مذاکره بریروز غیر از برادرم و شما کسی نبود میسند نمیتواند انکار کند و اگر امشب هم انکار کند فردا معلوم خواهد شد میگوید بلی من کردم میپرسم برای چه جواب میدهد آنروز خواستم شریک شوم مرا شرکت ندادید منم رفتم این ترتیب را کردم تا خدمتی با آقا میرزا محسن شده باشد و او مرا شریک کند میگویم روزنامه مال من است بردن نام دیگری بنا بر مصلحتی بوده است که میان ما مقرر شده دستخط آنرا که من صادر کرده‌ام شماره اولش

## فصل نهم

را من نوشته‌ام و حالا باید من خود تأسیس شرکت نمایم اینکار که شما کرده‌اید مخالف شرع و عرف و انصاف بوده امت ملک می‌رود من شرح واقعه را بمشیرالملك مینویسم و همانشب هم بیرادر مینگویم دیدی بمحض اینکه اسم آنها را آوردم چنین تقلب ظاهری با ما نمودند اظهار خجلت نموده میگوید گمان میکنم آقا میرزا محسن خود بیخبر باشد و اینکار را ملک المتکلمین بی اطلاع او نموده باشد میگویم باور ندارم هر چه شده است با اطلاع همه آنها بوده است که چون دیده اند اینکار را من میکنم و آنها باید تبعیت داشته باشند این تدبیر را نموده اند که خود را اصالت داده و دست ما را کوتاه نمایند و افسوس میخورم که اینکار مهم هم خراب شد فردای آنروز آقا میرزا محسن می‌آید و میگوید ملک بی اطلاع من اینکار را کرده است اما معلوم است که دروغ میگوید صحبت زیاد میشود و اظهار میکند که روزنامه مال شماست من حقی ندارم آن دستخط را که آوردند میدهم بشما میگویم پایه اینکار از محور خود خارج شد و رفقای شما تصور کردند يك فايده مالی در اینکار هست خواستند که فايده اینکار را هم مثل باقی کارها بخود اختصاص بدهند خلاصه هر چه اصرار میکنند که من شريك باشم و کمکهای قلمی بآنها بدهم چون میدانم فايده ندارد قبول نمیکنم آنها هم تعرض مرا مفتنم شمرده میروند دستخط دوم را گرفته روزنامه مهملی دایر میکنند رفقای منم که قرار بود شريك اینکار باشند و خرج روزنامه را بدهند و مساعدت قلمی هم نمایند منصرف میشوند آقا زادگان چندی با هم کار میکنند و بعد از آنکه در شماره اول روزنامه اسم آقا میرزا محسن نوشته شد و شهوت تمام گشت قراردادی با میرزا محمد صادق طباطبائی داده مدیری روزنامه را با او واگذار میکنند و روزنامه مضاف بمجلس بصورتیکه اسباب انزجار خاطر آزادیخواهان است تأسیس میشود در صورتیکه من میخواستم بدستیاری جمعی از دانشمندان که مخبر السلطنه و مشیرالملك هم جزو آنها هستند روزنامه موصوف بمجلس دائر کنم و مجلس را از روی آنروزنامه تصحیح نمایم خلاصه نگارنده دستخط شاه را ضبط کرده و خلطه و آمیزش خود را با آن جمع بعد از این واقعه قطع نموده آنها را بخیال خود میگذارم بعد معلوم میشود این اقدام آقا زادگان



### مقدمات مجلس شورای ملی و مرگ شاه

برای مصلحتی راجع بداره خودشان بوده است زیرا که دانسته بودند اولاد شیخ فضل الله با نگارنده آمد و شد دارند و آنها با اینکه با شیخ فضل الله صلح کرده اند نمیخواهند با او و با خانواده اش راه بروند و من از این مطلب بیخبر بوده ام و دیگر آنکه میدانستند من در روزنامه مدح و منقبت بیجا از کسی نخواهم نوشت و نمیگذارم کسی بنویسد و هم روزنامه را معرکه خیالات شخصیه کسی قرار نخواهم داد در صورتیکه آنها میخواهند هرچه میخواهند نوشته شود و هرچه نمیخواهند نوشته نشود و روزنامه مجلس هم یکی از اسباب دخل و توسعه ریاست آنها بوده باشد بهر حال این اغراض همه مخلوط شده و آقا میرزا محسن و اولاد آقا سید عبدالله و آقا میرزا محمد صادق فاش حق مرا غصب کرده هیچ بروی بزرگواری خود نمیآوردند بعد از این واقعه من از خانواده آقا سید عبدالله مکدر میشوم و با آنها منار که میکنم در اینحال شیخ فضل الله مطلع میشود و میفهمد نگارنده خواسته ام پسر او را شریک کنم و آنها باین جهت با من مخالفت کرده اند بر اظهار مهربانی خود بمن میافزاید.

شیخ میخواهد مرا جلب نماید و تصور میکند در فراهم کردن اسبابی که نتیجه اش ریاست کامل آقا سید عبدالله شده وجود مرا مدخلیت بوده است و هم اظهار میکند که روزنامه منی دایر کنند منم دخیل باشم و درباطن آنها را کمک نعیم اگرچه من از خانواده آقا سید عبدالله رنجش دارم ولی بدوستی شیخ فضل الله هم اطمینان ندارم و بعلاوه دوست نمیدارم تابع خیالات هیچیک از آنها باشم آنها هر يك در خط تکمیل ریاست خود هستند و دنبال مداخل من در خط استقبال سعادت آتی وطن میباشم و وجود همه آنها را با خیالات شخصی که دارند مضر میدانم و هم ملتفت هستم که آقا سید عبدالله اگر بداند من رابطه مخفی باشم دارم شاید علناً با من معارضه کند و حالا باین مقامی که یافته است لزومی ندارد من او را با خود طرف نعیم در صورتیکه بهمین اندازه که در باب روزنامه اسم شرکت پسر شیخ را برده ام و یا در يك مهمانی که از آقایان کرده ام او را هم دعوت نموده ام در کارهای من از مدرسه و غیره کار شکنی میکند و برای من مدعی تراشی مینماید.

برویم بر سر اوضاع مملکت :

در این ایام محمد علی میرزا ولیعهد از تبریز بطهران میآید و بواسطه کسالت مزاج شاه در کارهای مملکتی دخالت مینماید بدیهی است ولیعهد باتغییر اساس سلطنت همراه نیست چونکه جوان و قوی البنیه و بسا اراده است در اینصورت نمیخواهد اختیاراتی را که بزودی دارا خواهد شد محدود نمایند خصوصاً که سیاست خارجی او هم باو اجازه نمیدهد با مشروطیتی که مردم بظاهر در سفارت انگلیس بدست آورده اند موافقت نماید زیرا که او کاملاً در تحت نفوذ روسها است و معلمین روسی او افکار او را طرفدار سیاست مملکت خود پرورش داده اند و انگلیسان بهمین ملاحظه با ملیون موافقت کرده اند که اساس سلطنت تغیر یابد و اختیارات شاه در حال نزع محدود گردد تا جانشین او دارای اختیارات نامحدود نگردد ولیعهد هم این مطلب را خوب میفهمد و هر چه نقصان داشته باشد هم معلمین روسی وی با وحائی میکند با وجود این وقتی بطهران میرسد و اوضاع را از نزدیک مشاهده مینماید میفهمد تیر از شمت رها شده و ضدیت نمودن او با ملیونی که در میان آنها اشخاص آزادیخواه حقیقی هم یافت میشود و از یک سیاست قوی خارجی هم مدد مییابند نتیجه ندارد و ناچار است در ظاهر با ملیون آنها همراهی کند تا دست خود را بتخت و تاج برساند و برای پاره کردن این زنجیر بفرانت بال چاره جوئی نماید و نیز ولیعهد احتیاط میکند که اگر با ملیون در گرفتن مشروطیت مخالفت نماید برادر متهور او سالار الدوله که باطناً با ملیون راه دارد موقع را مختتم شمرده تاج سلطنت مشروطه را از کف او بر بایند و اعتنائی بشاهزاده نبودن مادر وی نشود چه این شرط که مادر ولیعهد باید شاهزاده باشد شرط ولیعهدی سلطنت مستقل بوده است و در مشروطیت لازم الرعایه نمیشد خصوصاً که شاهزاده خانم بودن مادر ولیعهد هم از مفاخر او شمرده نمیشود بلکه پسر ام الخاقان معلوم الحال بودن یکی از بزرگتر مطاعن او است بحدی که دشمنان او بواسطه سوء اخلاق مادرش و بی شباهتی خود او در قیافه بخانواده سلطنت او را فرزند حقیقی مظفر الدین شاه نمیدانند ولیعهد علاوه بر این از شماع السلطنه برادر دیگرش هم که شاهزاده باهوش

## مقدمات مجلس شورای ملی و مرگ شاه

عاقلی است و از دنیا بیخبر نیست ملاحظه دارد که اگر ملت از او صرفنظر کرد و زیر بار سلطنت سالارالدوله هم بواسطه دیوانگی که باو نسبت داده میشود نخواست برود تاج و تخت سلطنت مشروطه را تسلیم شعاع السلطنه نماید انگلیسان هم با او موافقت کنند و کاهیاب گردد و باز اضافه میکنم بر نگرانیهای ولیعهد يك ملاحظه را و آن ملاحظه آزادیخواهان آذربایجانست که سالهاست با آنها در مضمی زد و خورد کرده هم او خوب آنها را میشناسد و هم آنها ویرا نیکو شناخته و میشناسند و منتظر بهانه هستند برای کوتاه کردن دست از تخت و تاج سلطنت خصوصاً که در ازمنه اخیر بواسطه همدست شدن او بامستبدین و روحانی نمایان آذربایجان و دخالت ناه شروع کردن آنها در امر ارزاق عمومی مردم آذربایجان از او سخت تنفر حاصل کرده اند و او از آذربایجان اندیشه دارد و میترسد رشته نمایندگی مردم آذربایجان در مجلس شورای ملی بدست آزادیخواهان حقیقی بیفتد و بخواهند ازار انتقام بکشند بهر صورت این ملاحظاتیست که ولیعهد را با نهایت مخالفت که بتغییر اساس سلطنت دارد مجبور میکند در گرفتن امضای فرمان مشروطیت از پدر نیمه جانش با رجال طرفدار مشروطه مساعدت نموده بمليون وانمود کند که بسی او حکومت ملی با آنها عطا شده است اینست که در اصرار نمودن بشاه در امضای قسمت اول قانون اساسی تظاهر مینماید و بیخبران طهران را بشبهه میاندازد که او با حکومت ملی موافقت دارد و لسی در عین حال رجال ملی آذربایجانی که از افکار او آگاهی دارند فریب نخورده باین تظاهرات وقتی نمیگذارند.

بالجمله ولیعهد در ظاهر با صدر اعظم و طرفداران او موافقت نموده آخرین امضای مظفرالدین شاه را که در قانون مشروطیت است صادر مینماید و بعد از چند روز مظفرالدین شاه از زحمت زندگانی خلاص شده بواسطه سلامت نفس و حسن فطرتی که دارا بوده خوش عاقبت و صاحب نام نیک میشود و سردر عمارت بهارستان که بوجه مشروع محل دائمی مجلس شورای ملی شده است بلوجه عدل مظفر که تاریخ مشروطیت

## فصل نهم

است مزین می‌گردد.

مظفرالدینشاه در تاریخ ذی القعدة هزار و سیصد و بیست و چهار (۱۳۲۴) رحلت میکند و از طرف ملت در تمام مملکت سوگواری بر حرارتی در هر گک او بجای آورده میشود که نظیرش کمتر دیده شده است.

## فصل دهم

### سلطنت محمد علی شاه

محمد علی شاه قاجار پدرش مظفرالدین شاه مادرش ام‌الخاقان دختر میرزا تقی خان امیر کبیر بعد از وفات پدر بتخت سلطنت جلوس مینماید با هزار گونه هوا و هوس که در سر و هزار گونه آرزو که در دل دارد.

محمد علی شاه با سلطنت میرسد در بحبوحه هیجان افکار آزادیخواهان مملکت و سیاست بازی اجانب با محدود شدن اختیارات او و مقابل بودنش با یک حکومت ملی نوردس پر آشوب خالی از علم و تجربه کافی.

محمد علی شاه از ابتدای سلطنت بزرگتر هتئی که دارد اینست که خود را از قید و بند مشروطیت که قهراً اختیارات و عایدات او را هم محدود خواهد ساخت رهایی بخشید رجال مستبد درباریم بهمراهی کهنه پرستان از اعیان و اشراف و شاهزادگان و روحانی نمایان هر چه بتوانند او را تشویق میکنند که بساط تازه را برچینند و نگذارد تغییری در اوضاع دولت و سلطنت حاصل گردد ولیکن بدیهی است که این کار آسانی نمیباشد اگر چه بیخبر تی و کم تجربتی مجلسیان تا یک اندازه مشکلات مخالفت بسا مجلس را کم میکند و روز بروز بر مخالفین مجلس افزوده میشود چنانکه شرح داده خواهد شد.

محمد علی شاه با اینکه طبعاً در مخالفت با حکومت ملی محتاج بمشوق نمیباشد یعنی بقدر حاجت مشوق باطنی در وجود خودش موجود است با وجود این دو مشوق داخلی و خارجی هم او را در مخالفت نمودن با اساس مشروطیت ترغیب مینماید اما خارجی همانست که در اواخر فصل نهم اشاره رفت که نظر بساختلاف شدید روس و

## صل دهم

انگلیس در انتخاب حکومت ملی بتقویت انگلیسان روسها سخت رنجیده خاطر شده اند و بواسطه دستهای خود که در اطراف شاه دارند که از همه معتبرتر شاپشال نام است که معلم زبان روسی شاه است دقیقه‌ئی در اغواء نمودن شاه برضد مشروطیت فروگذار



محمدعلی شاه

نمینمایند و بطور کلی باو دستور میدهند که در ظاهر با مجلسیان مباحثات نماید و در باطن عملیات قانونی آنها را بی اجرا بگذارد و در انقلاب بلاد و اغتشاش حواس ملیون

### سلطنت محمدعلی شاه

بهروسیله که ممکن باشد کوتاهی نکند تا موقعی که بشود انگلیسها را قانع کرده حمایت خود را از ملیون سلب نمایند و در تغییر اساس حکومت علی نوری ایران رضایت داده مقصود شاه حاصل گردد.

و اما انگلیسان مقصود عمدتاً که در مساعدت با تبدیل اساس حکومت داشته اند دو چیز بوده است یکی مقدمه و دیگری ذی المقدمه اما مقدمه چنانکه در فصل پیش نگارش یافته آنکه محمد علی میرزای ولیعهد با روابط خصوصی که با روس دارد و ممکن است بمحض رسیدن سلطنت امتیازاتی سرأ بروسها بدهد که برای سیاست انگلیس بی نهایت خطرناک باشد در اینصورت باید پیش از رسیدن او سلطنت اختیارات او محدود گرد اینمقدمه را حاصل کرده بمقصود خود رسیده اند اما ذی المقدمه بواسطه مایوس شدن روسها از اینکه بوسیله دوستی باشاه بمقاصد خود برسند حاضر گردند با انگلیس راجع بایران و تبت و نقاط دیگر که لازم میدانند معاهده تازه‌تی ببندند پس از فراغت از انجام مقدمه بیفاصله بگرفتن ذی المقدمه اقدام نموده بزودی موفق میگرددند کار معاهده را انجام بدهند روسها بمشاه امیدواری میدهند که پس از اتمام کار معاهده محذور برهمزدن اساس مشروطیت ایران ضعیف خواهد شد بالجمله معاهده هزار و نهصد و هفت مسیحی روس و انگلیس راجع باین مملکت یکی از ضربتهای شدید است که نظیر آن در عمر طولانی ایران کمتر بر فرق آورسیده است.

معاهده ۱۹۰۷ یک قسمت ظاهری دارد و یک قسمت مخفی در قسمت ظاهری ایران سه منطقه تقسیم شده :

منطقه نفوذ روس - منطقه نفوذ انگلیس - منطقه بیطرف

منطقه نفوذ روس شامل تمام شمال شرقی و غربی ایرانست طهران و همدان و کرمانشاهانهم مشمول این منطقه میباشد که راه خاتمین - بغداد - طهران نیز در این قسمت افتاده .

منطقه نفوذ انگلیس شامل نقاط جنوبی مملکت است که تمام خاک خوزستان را دربردارد منطقه بیطرف باقیمانده مملکت است بشکل دهلیزی که بعضی از نقاط آن

## فصل دهم

تنگتر و بعضی فراختر هیباشد قسمت وسط را اسماً بیطرف گذاشته اند برای سلطنت ایران و برای اینکه فاصله می بوده باشد میان دو منطقه نفوذ دورقیب و اینکه چرا منطقه نفوذ روس از حیث مسافت چند برابر منطقه نفوذ انگلیس شده دلیل متعدد دارد اول آنکه انگلیسان روسها را فریب داده باشند که منطقه نفوذ آنها مساحت سه برابر منطقه نفوذ خودشان میباشد در صورتیکه با وجود پایتخت بودن طهران در غیر نقاط سرحدی و ولایات شمالی روسها چه نفوذی میتوانند داشته باشند که انگلیسان آن نفوذ را دارا نباشند.

ثانیاً انگلیسان میخواستند راه خاتقین - کرمانشاه - همدان - طهران در منطقه بیطرف نباشد که بواسطه نزدیک شدن سیاست آلمان بمغرب ایران بسبب راه آهن بغداد - حلب - استانبول دولت ایران نتواند این راه را بآلمانها بدهد چونکه مذاکره هست که آلمان راه آهن بغداد را بطهران بیاورد در اینصورت اگر میخواست منطقه نفوذ خود را بدرجه می وسعت بدهد که شامل راه خاتقین همدان طهران هم بشود روسها زیر بار نمیرفتند و به علاوه توسعه بیفائده می بود برای او خصوصاً که در موقع عقد این معاهده دولت انگلیس از حکومت هند (چنانکه از یکی از سیاسیون لندن شنیده شده) میپرسد اگر از راه ایران حمله به هندوستان بشود قشون هند تا کجا میتواند جلو رفته دفاع نماید حکومت هند همین منطقه نفوذ سیاسی را برای حدود لشکر کشی معین مینماید و از اینها مهمتر آنکه نقطه نظر انگلیس بعد از مسئله حفاظت هند در جنوب ایران فوایدیست که از خلیج فارس میبرد که عمده آنها جلوگیری از تجاوزات آلمان و عثمانی از راه عراق عرب بدریای هنداست و هم فوایدی که از بلاد جنوبی ایران میبرد که عمده آنها معادن نفت خوزستان میباشد و روز بروز بر اهمیت آنها افزوده میشود در اینصورت منطقه می که انگلیس برای خود معین کرده است تمام نظریات اقتصادی و سیاسی و سوق الجیشی را تأمین نموده لازم ندارد منطقه را وسعت داده اسباب ناراضائی روسها را فراهم نماید.

این معاهده ظاهری روس و انگلیس است در ۱۹۰۷ مسیحی که بعدها پک معاهده



سری راهم دربر میگیرد که در آن معاهده قسمت بیطرف ایران راهم مابین خود تقسیم نموده اند و بعد از سالها این قضیه مکشوف میگردد خلاصه عهدنامه علی روس و انگلیس بمجلس شورای نورس مامیآید و بمجلس رد میکند با اظهار تنفر شدید از وقوع این واقعه اما نپذیرفتن مجلس عهدنامه مزبور را تأثیری در عملیات دودولت در میان خود نمینماید و مدلول آنرا در جمیع عملیات خویش رعایت مینمایند و دولتیان ایران در ادارات بیغرض سعی میکنند در مکالمات و مکاتبات چیزی که مشعر بر قبول مواد معاهده مزبور بوده باشد از آنها سر نزنند چونکه از مجلس رد شده است.

عقد معاهده روس و انگلیس و آمدن آن بمجلس نورس ایران و پذیرفته نگشتن آن دو حضرت بزرگ بمجلس میرساند و موجب خوشحالی محمد علی شاه میگردد و آن دو حضرت اینست که انگلیسها انتظار نداشتند مجلس معاهده را رد کند و البته اینکار برخلاف انتظار موجب بدبینی آنها نسبت بمجلس و مجلسیان میشود و دیگر آنکه بواسطه عقد این معاهده انگلیس از نگرانی نفوذ روس در تمام مملکت خلاص شده دیگر حاجتی بتقویت نمودن از ملیون بر خلاف سلطنت محمد علی شاه ندارد بلکه از یکطرف میخواهد دل شاه جوان را از چنگال روس قوی پنجه در آورده بجانب خود جلب نماید و از طرف دیگر هم بیمضایقه نیست که مجلس رد کننده معاهده او گوشمالی ببیند که بلند پروازی ننماید و سستی حمایت انگلیس از ملیون و مجلس و مجلسیان قهراً موجب خشنودی شاه است که در آتیه بتواند این زنجیر را از پای خود بردارد گرچه زنجیر اسارت روس و انگلیس در تقسیم نمودن مملکت بگردن او بیفتد.

خلاصه آنکه پیش آمد سیاست خارجی ایران در ظاهر بر ضرر ملیون و بر ترفیع ظاهری و موقتی مخالفین مجلس که شاه در رأس آنها واقع است تمام میشود.

و اما سیاست داخلی شاه و مجلس که روز بروز کسب شدت کرده بر مخالفت باطنی شاه و یکقسمت مهم ملت با مجلس و مخالفت مجلس و ملیون با شاه و طرفداران او میشود از این قرار است اول اسباب خلف از طرف شاه و موافقین او - شاه شخصاً با مجلس و مشروطه مخالف است اطرافیان او هم این مطلب را میدانند و هر چه میتوانند در عالم

## فصل دهم

مزاج کوئی و تملق سرائی کہ شیوہ درباریاست، از اوضاع مشروطہ بدگوئی نموده خاطر او را بیشتر متوجه مخالفت مینمایند .

رجال درباری اکنون سه طایفه اند اول رجال دربار ناصری کہ در میان آنها مخالف باحکومت ملی بیش از موافق است و شاهزادہ کامران میرزا عمو و پدرزن شاه در رأس آنها واقع است شاه ہم از او بیش از تمام رجال دولت و خانوادہ سلطنت ملاحظہ دارد کامران میرزا ہم باین نظر مقام خویش را فوق مقام سلطنت میداند و در تمام امور طرف مشورت شاه است این شاهزادہ طماع عیاش بسہ جہت شاه را بر ضد اساس حکومت ملی تشویق مینماید اول آنکہ شخصاً مستبد و دارای عقاید کهنہ و ازدنیای تازه بکلی بیخبر است دوم آنکہ نمیخواهد پادشاه جوان برادر زاده و داماد خود کہ میتواند از سلطنت او استفادہ کامل بنماید بدست ملیون گرفتار و اختیارات او محدود بوده باشد سیم آنکہ بصدارت میرزا نصر اللہ خان مشیر الدولہ رضایت نداشته و ندارد چہ اولاً او را کوچکتر از خود در همان مرتبہ میداند و نمیخواهد از او تمکین نماید در صورتیکہ خود را حریف امین السلطان کہ سمت آقامی بر مشیر الدولہ داشته نمیدانستہ چہ رسد کہ زیر دست مشیر الدولہ واقع گردد دیگر آنکہ مشیر الدولہ بقوت ملت بصدارت رسیده است و طرفدار مشروطیت و افکار جدید شناخته شدہ نمیخواهد چنین شخصی کہ صدارت او موجب تقویت ملیونست بر عسند صدارت بوده باشد در اینصورت شاه را دائماً بر ضد مجلس بر ضد مشروطہ بر ضد دولت و بر ضد شخص صدارت تشویق مینماید و حرف او در وجود شاه بسیار اثر دارد دیگر از رجال دربار ناصری ہم از قبیل مشیر السلطنہ - مجد الدولہ - اقبال الدولہ و امثال آنها خود را بکامران میرزا بستہ معناً در مخالفت با ملیون او را تقویت مینمایند طایفه دوم از رجال درباری درباریان مظفر الدینشاه هستند از قبیل عین الدولہ و امیر بہادر جنگ - حاجب الدولہ - امیر خان سردار و امثال اینها کہ اساساً در زمان مظفر الدینشاه مخالف مشروطہ بوده اند اکنون ہم تظیر عقیدہ نداده اند و در مخالفت با این اساس و تقرب جستن بشاه در اظہار مخالفت با ملیون امت مستغلی هستند .

طایفه سوم درباریان و خلوتیان شخصی محمد علیشاه میباشد کہ از هر نقطہ نظر

باشد در عالم چاکری با آنچه ولینعمت آنها با آن مخالف است موافق نمیباشند به علاوه از استبداد و طمعکاری ذاتی که دشمن بزرگت قانون طلبی است .

پس تمام رجال قدیم و جدید دربار با استثنای کمی از رجال عالم تجدید خواه که در میان هر يك از این سه طایفه وجود دارند و با ملیون سرأ یا عائناً موافقت میکنند بر ضد اساس حکومت ملی هستند و هر يك بهر عنوان و بهر وسیله گرچه بتوسط زنهای حرمسرای کامرانی و حرم شاهی باشد در ترغیب نمودن شاه بمخالفت با مجلس کوتاهی ندارند در میانه رجال ناصری یکنفر پیش افتاده و خود را بشاه نزدیک نموده وعده های مسرت آمیز بشاه میدهد و از جمله وعده ها یکی جلب کردن قلب ملیون است بطرف خود و حاضر نمودن رؤساء و کارکنان آنها بحسن موافقت با شاه و برهمزدن اساس مشروطیت بدست خود آنجماعت و آن شخص غلامحسین خان غناری وزیر مخصوص است . اکنون لازم است يك مرکز مخالفت مهم دیگر را که تأثیر آن در تشویق شاه بر ضد ملیون کمتر از تأثیر مخالفت سه طایفه مزبور از رجال دولت نیست در مد نظر بگیریم .

آن مرکز مهم هیئت روحانیان و روحانی نمایان مخالف مشروطیت و یا مخالف روحانیان موافق مشروطیت میباشد که در رأس آنها چنانکه از پیش خوانده اید حاج شیخ فضل الله نوری و جمعی دیگر از قبیل سیدعلی آقای بزدی که طرف توجه شاه و حرمسرای او است و از تبریز بطهران آمده در دربار مقام و نفوذی دارد میباشد و در ولایات حتی در عتبات عالیات يك یا چند تن از روحانیان و روحانی نمایان بر ضد روحانیان موافق مشروطیت خود را باشاه مربوط ساخته در همه جا زبان مستبدین گشته اند .

شاه در میان تمام تکیه گاههای داخلی خود باین هیئت بیشتر تکیه داده تصور میکند این هیئت میتواند مشروطه را نا مشروع بخواند و از راه دیانت و اسلامیت آنرا لغو سازند شیخ نوری و تابعین او در ظاهر با آقایان بهبهانی و طباطبائی صلح کرده اظهار مشروطه خواهی میکنند ولیکن چون آنها او را بیازی نمیگیرند و راههای استفاده مادی را بروی او و همراهانش میبندند بمخالفت باطنی خود مداومت میدهد و از تشویق

نمودن شاه و درباریان مستبد بمتخالفات با مشروطه باطناً دقیقه‌تی فروگذار نهینماید .  
 در فصل نهم اشاره شد که شیخ نوری بانکارنده طرح الفت میریزد با وجود ضدیتی  
 که سالها با خانواده ما داشته است در اینموقع از نگارنده تقاضای يك ملاقات خصوصی  
 و محرمانه مینماید این ملاقات حاصل میگردد اگر چه در بازگشت آقایان از قم که  
 باستقبال آنها در کهریزك سه فرسخی طهران رفته ام شیخ را هم اتفاقاً ملاقات کرده  
 با هم صحبتهای مهرآمیز نموده ایم ولی این ملاقات که چند ساعت طول میکشد و غیر  
 از یکی از پسران او احدی بر آن آگاه نیست و از هم در مجلس حاضر بهیچانند در  
 حقیقت اول مجلس ملاقات خصوصی است که با شیخ مینمایم شیخ نوری سالها در مجلس  
 خصوصی نسبت به خانواده ما بدگو بوده است و میدانند من رنجش قلبی از او دارم در  
 اینوقت خجالت خود را از گذشته هاباین بیان اظهار مینماید عادت مردم روزگار اینست  
 هر کس را دیدند میخواهد ترقی نماید و مقامی حاصل کند بهره‌نویان باشد او را متهم  
 ساخته بر سرش میزنند که سر بلند نماید او را تصدیق کرده داخل صحبت میشویم  
 نیکارنده خلوص نیت خود را در خدمات ملی از معارف پروری و مشروطه خواهی  
 با شواهدی که دارد بیان مینماید همه را تصدیق و اظهار هم اعتقادی کرده میگوید من  
 حالا دانسته ام که اگر مشروطه نباشیم از شر اجانب محفوظ نخواهیم ماند اما چیزی که  
 هست این است که رفیقمان (مرادش آقا سید عبدالله بهبهانی است) اینکار را وسیله دخل  
 قرارداده در بردن مال مردم بی اعتدالی مینماید و هیچ قسم نمیشود از او جلو گیری کرد  
 میگویم تقصیر بر شما است شما که وضعتان محفوظ تر است اگر با مجلس و مشروطه  
 موافقت میکردید او اینقدر خود را جلو نمیانداخت شما دور رفتید او هم میدان را خالی  
 دیده هر کار میخواهد میکند میگوید صحیح است ولی از اول این حرفها در میان نبود  
 معارضه در مطالب شخصی بود آنها هم مقهور شدند نمیدانم این مطالب از کجا بآنها  
 القاء شد که گرفتند و پیش افتادند مردم هم اقبال کردند حالا آنها سوار کار شده  
 هیچکس را رعایت نمیکنند از انتخاب و کلای مجلس صحبت بمیان میآید میگوید  
 و کلای خوب انتخاب نشدند جواب میدهم اول کار است در این نوبت بهتر از این

ممکن نبود بعد خوب خواهد شد شاید شنیده باشید شاعری در هجو مجلسیان این دو بیت را گفته است .

در سال هزار و سیصد و بیست و چهار  
گفتم بمدیر کیست اعضاء گفتا  
شد مجلس معدلت بطهران پادار  
موش و بقر و پلنگ و خرگوش شمار  
و من در جواب او گفته ام:

دیدم و کلامی مجلس ملسی را  
در پاسخ این سخن بگفتم که عجب  
از جانب گرگ و سگ و خوک و کفتار  
موش و بقر و پلنگ کردند و کیل  
زین چارچوبگذری نهنک آید و مار  
امروز همین است و جز این نیست ولی  
شیخ از شنیدن این بیانات اظهار بشاشت نموده انتقاد و جواب آن هر دو را در  
کتابچه خود ثبت مینماید.

شیخ در آخر مجلس از نگارنده تقاضا میکند بادوستان آزادیخواه حقیقی خود  
مذاکره کنم بلکه باوی موافقت کنند او بیاید بطرف مشروطه خواهان و بیبهانی را  
چنانکه همه وقت طرفدار دولتیان بوده است بحال خود بگذارند با شاه موافقت نماید  
و وعده میدهد که اگر این کار صورت بگیرد نواقص کار مشروطیت را او برطرف خواهد  
ساخت و روحانیان مخالف را موافق مینماید شامرا هم از ملت اطمینان داده با مجلس  
و مجلسیان همراه میگردداند .

نگارنده باینکه اساساً معتقد نیستم که سیاست و روحانیت بهم آمیخته بوده  
باشد و دخالت روحانیان را در سیاست مخالف صلاح مملکت میدانم و هم این حسن طلب  
را ساده و بی آرایش نمیدانم چون بار وعده میدهم با دوستان صحبت بندارم با بعضی  
از خواص گفتگو میکنم و روی مساعدتی نشان نمیدهند با اینحال با او متارکه  
نکرده در هر موقع هر چه صلاح او بوده باشد و با مصلحت مملکت هم مخالف نباشد  
باو میگویم.

شیخ و همراهانش دنباله صلح ظاهری را با رقبای خود ترك نکرده بظاهر با آنها

## فصل دهم

آمد و رفت دارد بمجلس هم میآید و با مجلسیان خصوصیت مینماید و در کارهای فایده دار هم بهر وسیله هست مخصوصاً در توسط از حکام و غیره بواسطه روابط خصوصی که با شاه دارد میخواهد دخالت کرده استفاده بنماید ولی حریف او آقای بهبهانی سخت مراقبت دارد که پولی بدست او نرسد و قوتی نگیرد بلکه میکوشد که او را نابود سازد و مسند ریاست شرعی و ملی را بخود اختصاص داده هر گونه استفاده مادی و معنوی بوده باشد مختص او و تابعینش بگردد این دو حریف در باطن بلکه تا یک اندازه در ظاهر با هم کشمکش دارند رسید مجلس و مشروطه را شمشیر خود ساخته با این شمشیر با حریف خود مجادله میکند.

شیخ نوری در اینوقت که مجلسیان بنگارش متمم قانون اساسی مشغولند راهی برای نفوذ خود در مجلس بدست آورده در میان روحانیان مقدس و تجار و کسبه متدین القای شبهه میکند که ممکنست مطالبی برخلاف شرع در متمم قانون اساسی نوشته شود در اینصورت لازم است کمال مراقبت بشود و کلمهئی برخلاف شرع قانونیت حاصل نکند و حکومت ملی مشروع داشته باشیم و این یگانه حربه ایست که او در مقابل حریفان خویش و آزادیخواهان بکار میبرد تعصب مذهبی طبقات مختلف خلق هم شمشیر او را تیز مینماید و صیقل میدهد خاصه که حرف تساوی حقوق هم در کار است و در باب حدود تفاوتی که میان مسلمان و کافر در شرع اسلام هست و در بعضی مسائل مهم جزائی دیگر که محل خدشه است در مجلس صحبت میدارند و این مذاکرات هم حربه میشود بدست شیخ برای اینکه خاطر عوام متدین را از مشروطه و مجلس مکدر سازد حوزه استبدادی مرکزی هم از خدشه نمودن شیخ در کار قانون اساسی و مجلس خوشحال است و بیش از پیش بشیخ مدد حالی و مالی میدهد و ارتباط شیخ با شاه بر زیادت میگذرد آقای امید عبدالله بمطالع پی برده میفهمد حریف راه خوبی بدست آورده در ظاهر اظهار مسلمانی و قدس و تقوی و حفظ ناموس شرع و در باطن زور آزمائی و مداخله اینست که دوسه مجلس با او مذاکره میکند و میگوید در نکات شرعی که شما در قانون اساسی در نظر دارید چه باید کرد و بالاخره شیخ صورتی مینویسد که باید این صورت یکی از

مواد قانون اساسی باشد حاصلش اینکه همه وقت باید يك هیئت که کمتر از پنج نفر نباشند از طراز اول علمای طهران در جزو مجلس باشند که تمام قوانین موضوعه در مجلس از نظر آنها بگذرد تا مخالف شرع انور نباشد و تعیین عدد پنج برای اینست که اگر کمتر باشد و سه نفر بنویسد شاید سه نفر دوسید و امام جمعه بشوند و او خارج گردد و اگر چهار نفر بنویسد معلوم میشود که مطلب چیست این است که عدد را پنج مینویسد که قطعاً او را شامل گردد و بموجب این ماده او نیز عضویت رسمی در مجلس داشته باشد و اولویتی که آقا سید عبدالله و آقا سید محمد برای خود در اینکار تصور میکنند باینماده از میان رفته همه همتر از او بشوند و لفظ طراز اول را مینویسد برای آنکه در درجه دوم علمای طهران اشخاص متدین تر از درجه اول هستند و بعلاوه آنها هم مانند سید جمال الدین افند و حاج میرزا سید حسین قمی و میرزا محمد جعفر صدرالعلماء و غیره در کار مشروطه پیشقدم از شیخ و امام جمعه میباشند و از حوزه اسلامی در این صورت شاید آنها عضویت حاصل کنند و باز او محروم بماند این است که بالفظ طراز اول خود را از این محذور خلاص مینماید خلاصه شیخ اینصورت را مینویسد و هر چه میخواهد در قانون اساسی بکنجانند آقا سید عبدالله در ظاهر همراهی میکنند و در باطن دستور العمل میدهد که مجلسیان نپذیرند مدتی در این باب کشمکش در کار است و بالاخره شیخ بعضی از اجزای خود و بعضی از طلاب مقدس را را میدارد بنجف اشرف تلگراف کنند و از علمای نجف تصدیق این ماده را بخواهند بلکه بمساعدت آنها بتوانند اینماده را بکنجانند و مقام خود را در مجلس محکم نماید باوجود این نمیتواند بزودی کاری از پیش ببرد.

شیخ که از این راه هم مأیوس شده ناچار میشود بکجهت با حوزه استبدادی سازش نموده بقوت آنها کار خود را از پیش ببرد اینست که مراد خود را بمجلس کم میکند و در غیاب از مجلسیان بدگوئی مینماید و با پول درباریان بحوزه خود که اسمش را در مقابل حوزه اسلامی حوزه علمیه نهاده وصمت میدهد تا بکجا منجر گردد.

## فصل یازدهم

### فتنه مدرسه سادات و احوال مجلس و دربار

در ماه ذی الحجۃ الحرام ۱۳۲۴ که اندکی از زحمات ملیون در تغییر اساس دولت آسایش حاصل میگردد نگارنده نیز در مقام برمیآید و وظائف معارفی خود را انجام بدهد و از آنجمله است عید غدیر در مدرسه سادات پیش آمد ها چنین اقتضا نموده که هر طرف نظر مینمایم دشمن و دشمنی مبینم و منشاء آنها بیشتر حسادت و کینه ورزی است.

مخالفین معارفی که از پیش بوده اند و اگر بر عدد آنها افزوده نگشته باشد گاسته نشده مستبدین از رجال دولت و روحانی نمایان نیز بواسطه تندروی من در امور سیاسی ضدیت حاصل نموده مشروطه چپهای طمع کار هم نمینخواهند آزادیخواهان بی طمع را در برابر خود ببینند آقا سید عبدالله بهبهانی و آقا سید محمد طباطبائی که اکنون خود را دو شاخص ملیون میدانند هر يك بعلتهائیکه از پیش ذکر شده بانکارنده بی مهر میباشند اگر معدودی مشروطه خواه حقیقی و معارف دوست واقعی وجود داشته باشد و سبک و رویه نگارنده را پستند در اقاییت هستند و چندان کاری از آنها ساخته نیست در اینحال تردید دارم آیا جشن مدرسه سادات را منعقد سازم یا نه خصوصاً که داخله مدرسه هم آرام نیست و آتشیهای مخالفتی از بعضی اعضای طمعکار در زیر خاکستر پنهان است.

میرزا محمودخان علاءالملک وزیر علوم اصرار دارد معمول همه ساله ترک نشود میرزا علینقی خان مستشار السلطان که یکی از معاونین مدرسه است مرا بانعقاد مجلس جشن تشویق مینماید امسال سال اول است که مدرسه سادات بهمت سلطان محمد میرزا سیف الدوله دارای خانه ملکی شده و بر اعتباراتش افزوده



## فتنه مدرسه سادات و احوال مجلس و دربار

گشته علیرضا خان عضدالملک رئیس قاجاریه يك قسمت از وسایل انعقاد این مجلس را فراهم میآورد و رجال دولت و ملت و معاریف طهران باین جشن دعوت میشوند جمعی از مهمانها وارد شده و بعضی در شرف وارد شدن هستند که یکدسته از اشرار طلبه نما که در مدرسه سپهسالار ناصری و دیگر مدارس منزل دارند ورود مینمایند درحالتیکه هر يك در زیر عبا چوب و چماقی پنهان دارند سید ولی الله نام از معلمین مدرسه که در ظاهر از نزدیکان نگارنده است و در باطن همدست مخالفین این جمع را رهبری نموده در مواضع مختلف مینشانند شاگردان مدرسه امتحان میدهند و گاهی خطابه‌ای خوانده حاضرین را سرگرم مینمایند اشخاصی که برای برهمزدن این مجلس آمده‌اند و از طرف معاندین نگارنده دستور العملها دارند بصدا در آمده میگویند اطفال در این مدرسه مظلوم هستند کسی بآنها ناهار نمیدهد در این زمستان رنگ آتش را ندیده‌اند لباس ندارند درس نمیخوانند ایها الناس اگر شما مسلمانید بفکر رفع ظلم از ذراری پیغمبر خود بوده باشید نگارنده میخواهد آنها را بنصیحت آرام کند ولی آرام نمیشوند میرزا علی اکبر خان بهمن که جوان تحصیل کرده تربیت شده است برخاسته رو بشاگردان مدرسه نموده میگوید آیا اظهارات این اشخاص صحیح است یا خیر شاگردان جواب میدهند صحیح نیست بلکه همه چیز ما مرتب است و شکایتی نداریم سینه حمد معلم ریاضی مدرسه که از تربیت یافتگان همین مدرسه است برخاسته رو باشرار کرده میگوید شما گفتید معلمهای مدرسه همه ناراضی هستند من یکی از معلمین هستم و هیچ ناراضایی ندارم اشرار با این دو جوان طرف شده از هر گونه فحاشی نسبت بآنها دریغ نمیدارند و در ضمن نسبتهای نا مشروع بنگارنده میدهند در اینحال جو بهارا از زیر عباها در آورده بقصد آزار من و کسانی که مرا حمایت میکنند از جا بر میخیزند جوانهای تحصیل کرده بمدافعه قیام میکنند نگارنده میند فتنه بزرگ میشود باجمعی از رجال دولت که نزدیک من نشسته‌اند از مدرسه خارج شده دستور میدهد شاگردان را مرخص نموده مجلس را برهمزده بصدر اعظم و وزراء و بعضی از سفراء که موعودند فوراً اطلاع بدهند بمجلس جشن نیابند.

پس از رفتن نگارنده علاء الملک وزیر علوم میرسد و میکوشد چند نفر طلبه شرور را بمجازات برسانند جوانان بعنوان حمایت از وزیر علوم اجماع کرده هر يك از اشرار بچنگ جمعی از آنها افتاده آنها را تأدیب میکنند و آنشب فتنه آرام میگردد فردای آنروز وزیر علوم شرح قضیه را بطور راپورت نوشته بیئت رئیس شورای ملی میفرستد و استعفای خود را نیز بر رئیس الوزراء تقدیم مینماید صدراعظم از جانب شاه استعفای وزیر علوم را نپذیرفته دستور میدهد اشرار را مجازات نمایند از مجلس هم بوزیر علوم نوشته میشود هر کس را مقصر میدانید سیاست نمائید و هم از طرف شاه و صدراعظم از نگارنده دلجوئی میشود از طرف دیگر طالب شرور و جمعی از هم لباسان و هم صفتان آنها بدستوری که از مراکز استبدادی بآنها میرسد اجماع کرده سید و آخوند عمده ها را بگردن انداخته در کوچه و بازار طهران صدای و اسلامه و اشریعتاه بلند نموده از هر گونه هتاکی نسبت بنگارنده دریغ نمیدارند و بساین کیفیت بمنزل آقاسید عبدالله بهبهانی رفته نزد او تظلم مینمایند سیدی یکی از آنها آهسته میگردد اجماعاً بمجلس بروید و هم بخانه آقاسید محمد طباطبائی رفته او را باخود همراه نمایند اشرار بمجلس میروند کس گوش به حرف آنها نمیدهد چونکه راپورت قضیه از پیش بمجلس داده شده بخانه طباطبائی میروند سید بدو ملاحظه بآنها روی مخالفت نشان میدهد یکی آنکه باطناً بابهبهانی صفائی ندارد و میداند تحریکات از اوست دوم آنکه از پیش بانگارنده در کار مدرسه سادات کشمکش نموده نمیخواهد با آن سابقه دیگر در اینکار دخالت کرده باشد این است که اشرار طلبه نما را از خانه خود مأیوس بیرون مینماید بعضی از معاندین دوست نما در صدد میشوند در خانه وزیر مخصوص حاکم طهران مجلس تحقیقی منعقد گشته باین قضیه در آنجا رسیدگی شود و مقصرین در آنجا مجازات شوند ولی نگارنده تعقیب نمودن مسئله را صلاح ندانسته و باخراج نمودن یکی دو نفر از معلمین مدرسه که با مفسدین همدست یا محرک آنها شده اند قضیه را خاتمه داده آتش فتنه را فرو مینشانند.

اینک قدمی بمجلس شورای ملی گذارده بینیم مجلسیان چه میکنند چهار ماه

### فتنه مدرسه سادات و احوال مجلس و دربار

است مجلس دائر شده هنوز نظامنامه داخلی آن اجرا نگشته هنوز ترتیب حرف زدن نمایندگان منظم نیست هنوز جای نشستن و کلا معین نمیباشد هنوز دستور مجلس بعد از پیش معین نمی نمایند و هر کس بدلتخواه خود بیرویه هر مطلبی را بخواند عنوان مینماید هنوز کمیسیونها منظم نیست هنوز ارتباط مجلس با وزارتخانه ها صحیح نمیباشد و بالجمله مجلس هنوز وقت خود را صرف جزئیات میکند و بکارهایی که برای آنها تأسیس شده نمیدارد بلی کمیسیون مالیه مجلس تعیین و شروع بکار کرده ایکاش این کمیسیون هم بکارهایی که دست زده و میزند نمیدادخت زیرا عملیات بیرویه کمیسیون مالیه مجلس روز بروز بر قوت مستبدین و کثرت عدد آنها میافزاید و مردم را از حکومت ملی متنفر میسازد.

کمیسیون مالیه مجلس بجای هر کار قلم قطاعی بدست گرفته بر سر حقوق ارباب حقوق خط بطلان میکشد چند سال است بواسطه خالی بودن صندوق دولت بارباب حقوق جزئی یا کلی چیزی نرسیده اکنون هم بولی نیست که بکسی پردازند کسی هم در صدد مطالبه بر نمیآید در اینصورت لازم نیست کمیسیون مالیه باین عنوان روی دل جمع کثیر را از مجلس نوری برگرداند در صورتیکه ممکن است تا حد مینی را که مختصر مدد فقرا و بیچارگان است نه تنها قطع ننماید بلکه وسیله پرداخت آنها را فراهم کند و اگر بخواند قلم قطع بکشد بر سر رقبه های بزرگت بوده باشد که صاحبان آنها اغلب بی احتیاجند نه اینست که تصور شود نگارند طرفدار مفتخواری بوده باشم خیر بلکه روزی باید عجزه را بدارالعبزه فرستاد و دیگر حقوق نداد مگر در مقابل خدمت ولی آیا امروز آنروز است و آیا با وضع و محاذات کنونی مجلس شورا و حکومت ملی این اقدام مطابق مصلحت باشد جای تردید است کمیسیون مالی مجلس تیولات را هم که اغلب رجال و اعیان و روحانیون مملکت دارند قطع میکند و از این راه نیز بر مخالفین مجلس و مشروطه جمع کثیر افزوده میگردد.

عجبا رئیس قوه مجریه یعنی پادشاه وقت که در اجرای قوانین مجلس خودداری میکند قانون قطع تیول را خود باشتاب مجرا میسازد دلپاش هم واضح است چونکه

### فصل یازدهم

میداند با اجرای این قانون ظاهراً و باطناً مجلس دچار زحمت میگردد کمیسیون بودجه مجلس در تعیین حقوق سلطنت بی آنکه رعایت نزاکت کرده قبلاً نظر شاه را جلب نماید يك كروور نقد و مقداری جنس با اداره سلطنتی تخصیص میدهد شاه اعتراض میکند که این مبلغ برای حقوق سلطنت کافی نمیشود مجلس این اعتراض را بی جواب میگذارد.

در این ایام از طرف شاه یک دستگاه تلگراف در میدان توپخانه در دسترس عموم گذارده شده تا هر کس تظلمی داشته باشد باین وسیله نظام خود را بمقام سلطنت برساند از باب حقوق قطع شده و صاحبان تیول پای این دستگاه تلگراف سرا پرده بر پا نموده بشکایت از مجلس و مجلسیان تحصن میجویند از باب حقوق جزء از سادات و اهل منبر و غیره در ب خانه نقیب السادات شیرازی در معبر عام چادری بر پا کرده روز و شب در آن محل روضه خوانی مینمایند و ضمناً بر ضد مجلس و مجلسیان در موضوع قطع حقوق نظام مینمایند بدینوسیله است این اقدامات مربوط است با مخالفت باطلی شاه و درباریان با حکومت ملی.

چند فوج سرباز در طهران بحال فلاکت و سخاوت میباشند در اینوقت در باربان آنها را بشورش نمودن تحریک کرده مطالبه حقوق مینمایند.

کامران میرزای نایب السلطنه وزیر جنگ است نه اعتنائی بر وزارت جنگ دارد نه خود را مسئول مجلس و مجلسیان میداند مشروطه و حکومت ملی را استهزا میکند برادر زاده و داماد خود را که پادشاه وقت باشد لنگی مینماید و خود را شخص اول مملکت می شمارد.

نایب السلطنه به شیرالدوله صدر اعظم بی اعتنائی میکند و هر چه بتواند برای او کار شکنی مینماید چون کارهای عمده دولت و مملکت بدست نایب السلطنه است و صدر اعظم قدرت و نفوذی بر او ندارد.

کارها غالباً معطل و حواس مجلسیان و مشیرالدوله از این بابت مختل است.

وزیر مخصوص حاکم طهران بشاه وعده داده است خاطر او را از طرف مجلس آسوده نماید محمدعلیشاه ذخیره نقدینه داشته آنرا در اختیار وزیر مخصوص گذارده

فتنه مدرسه سادات و احوال مجلس و دربار

که در راه بر همزدن حکومت ملی بمصرف برساند وزیر مخصوص با مشروطه خواهان فوق العاده خصوصیت مینماید و تصور میکند بتعمیر نمودن آنها و بچرب زبانی میتواند قلب ایشان را بجانب خود جلب نموده بدست خود آنها بساط تازه گسترده شده را برچیند.

وزیر مخصوص کار صدارت مشیرالدوله را نزدیک بزوال میداند و خود را رو بسوی صدارت و یا رئیس الوزرائی میکشاند وزیر مخصوص هزار وعده میدهد و همه را ظاهراً از خود بوعده راضی نگاه میدارد اما عاقبت همه را میرنجاند زیرا که وفانمیکند وزیر مخصوص شبها در منزل خود اطاقهای متعدد دارد که در همه چراغ میسوزد و راههای جداگانه دارد جمعی از ارباب حاجت در هر اطاق منتظر وعده های روز او هستند او هم تا بعد از نصف شب مشغول پذیرائی این جمع است بی آنکه بگذارد بدانند در اطاق دیگر چه اشخاص میباشند و اینخانه بیك حقه باز خانه بیشتر شباهت دارد تا به خانه بك حاکم یا يك وزیر عجلتاً رئیس کارکنان شاه این شخص است و تلفن مخصوص از اطاق خود با اطاق شاه دارد مشیرالدوله را اقدامات خصوصی وزیر مخصوص نگران نموده بزحمت خیالی انداخته است وزیر مخصوص با من و برادرم خصوصیت میکند مکرر میآید مکرر ما را بمنزل خود برده صحبت و وطنخواهی میدارد و خیالش اینست ما را آلات اجرای مقاصد خود قرار بدهد برادرم کمتر با رجال دولت مراد داشته ولی نگارنده سالها در این شهر با رجال دولت و وزراء خصوصیت و مراد و آمد و شد داشته ام و آنها را نیکو میشناسم و کمتر فریب گفتار آنها را میخورم وزیر مخصوص مرا زیاد زحمت داده اسباب بدگمانی مشروطه خواهان را از من فراهم میآورد یکی از شبها در خانه او من هتم و برادرم و دو نفر دیگر از ملیون وزیر مخصوص یکدسته شبنامه از بغاش در آورده که همه بر ضد دولت و بر ضد اعمال شخص او است اظهار اطلاع کرده هر يك از آنها را بجای و بشخصی نسبت داده میگوید بفلان غرض نوشته است یکوقت حوصله بر من تنگ شده دست دراز میکنم شبنامه ها را از دست او گرفته بر زمین میریزم و میگویم حیف است وقت ما صرف این حررها بشود میخواستید بگوید این شبنامه ها از طرف ملت نیست و از روی اغراض شخصی نوشته شده شما حاکم

## فصل دهم

طهرانید باشید وزیر مخصوص و محرم شاهید باشید این شننامه‌ها را فرض کنید شخص من نوشته‌ام و یا میدانم هر يك خط کیست و هر چه نوشته شده مطابق واقع است تا کی باید روزگار ملت بیچاره را سیاه داشت و مردم را بخواب غفلت انداخت و نگذارد بی بحقوق مشروعه خود ببرند و در این زمینه با حرارت صحبت کرده او را سخت ملامت میکنم یکوقت هیبنم برادرم و آن دو نفر لبهای خود را بدندان می‌کزند و بمن اشاره میکنند پس است نگارنده بعد از آنکه دل خود را خالی کس کرده ساکت میشوم و وزیر مخصوص میفرمَد من بدام اونخواهم افتاد مذاکرات مرا بروی خود نیاورده با کمال بهاشت و خوشروئی ما را از منزل خود روانه مینماید و وعده میدهد بزودی بمنزل من بیاید بی آنکه من دیگر انتظار آمدن او را داشته باشم و یا او بخيال وفا کردن باینوعده باشد .

بعد از این شب زحمت مراوده من با وزیر مخصوص رفع میشود و از این بابت آسوده میگردم و اما مناسبات من با مجلس شورای ملی - رسم شده علمای مشروطه خواه و آزادیخواهان مؤسس مجلس بعنوان اینکه از اول در کار بوده اند خود را ذیحق میدانند میروند در جزو و کلای مجلس مینشینند بی آنکه صحبت بدارند مگر آنکه آقاسید عبدالله و آقاسید محمد که گاهی صحبتی هم میدارند در اینصورت من هم گاهی بمجلس رفته بطور خصوصی دستور مذاکراتی بنمایندگان عوام میدهم بی آنکه هیچ گونه دخالت در کاری کرده باشم در این ایام بعضی از کسبه طهران بخيال میافتند انجمنی موسوم بانجمن مرکزی اصناف تأسیس نمایند تا قوت کار مشروطه بوده باشد نگارنده را هم بعنوان معلمی میخوانند دعوت آنها را میپذیرم برای انجمن نظامنامه نوشته میخوانم پذیرفته میشود و معمول میگردد .

بعد از آنکه پدرم ناخوش احوال و خانه نشین شده پای کسبه و اصناف طهران از خانه ما بریده شده بود در اینوقت که بوی تمدن عهد جدید بمشام بعضی از بازاریان هم رسیده میخوانند ملت مشروطه باشند ناچار مشرب آنها گرچه باشتهای کاذب بوده باشد بمشرب من نزدیک شده خود را محتاج بمن تصور مینمایند و نگارنده در تشکیل

## فقه مدرسه سادات و احوال مجلس و دربار

انجمن اصناف فوق العاده همراهی میکنم چه در انجمن مرکزی اصناف و چه در انجمنهای صنفی که متعدد و بی دربی تشکیل میشود و کم کم تمام کارهای انجمن بتصویب نگارنده میگردد و باچند نفر از رؤسای کسبه انجمن مخصوص داریم و کار انجمن بواسطه قوت بازار بالا گرفته مورد ملاحظه میگردد و هم در این ایام خیال میکنم انجمن خیراتی تأسیس نمایم و صندوقهایی بسازم بصورتیکه از هر گونه تصرف محفوظ باشد دارالعجزه و دارالایتمی بناکنم و فقرا و عجزه را نگاهداری نمایم برای اینکار مردم را دعوت بهراهی مینمایم کتابچه مفصلی مینویسم جمعی از کسبه متدین را وکیل صندوق خیرات قرار میدهم جعبه های خیرات را میسازم اوراقی در این باب طبع کرده منتشر مینمایم و در صددهستم جعبه هارا در گذرها نصب کرده اداره خیراتی راه بیندازم در صورتیکه اینکار بلدییه است و یک شخص یا چند شخص نمیتوانند باینکارها اقدام نمایند ولی احساسات مرا با اقدام در اینکارها و امیدارد .

خلاصه دوسه ماه روز و شب اوقات صرف میکنم یکوقت خبردار میشوم بعضی از معاندین برضد من عنوانات نموده میگویند میخواهد چهارشاهی که مردم بفقرا میدهند آنرا هم ندهند و اینکار اعانت فقرا را هم بصورت فرنگی مآبی در آورد تاجان داریم نخواهیم گذارد باین مقصود برسد و میشنوم جمعی از اشرار را حاضر کرده اند هر روز من بخوادم جعبه های خیرات را بدیوار های طهران نصب کنم بریزند بشکنند و ببرند اینست که دست نگاه میدارم تا بلدییه دائر گردد و کار خود را بکند و از تعجیل در عملی کردن این خیال منصرف میگردم

و اما اوضاع دربار در اینوقت اوضاع دربار تغییر کلی کرده از اینکه در باب تیول و حقوق کاری برضد مجلس نتوانستند بکنند مجلس قدری قوت گرفته است و خاطر مستبدین افسرده گشته و از هر راه در صد دچاره جوئی بر میآیند .

## فصل دوازدهم

### عزل میرزا نصر الله خان مشیر الدوله و نصب میرزا علی اصغر خان امین السلطان

در ماه محرم ۱۳۲۵ مخالفین حکومت ملی تا آنجا که بتوانند نزد شاه برای مشیر الدوله کارشکنی میکنند و از طرف دیگر هواخواهان امین السلطان در صدد برمیآیند او را بایران آورده بصدارت برسانند و زحمت فوق العاده برای اینکار میکشند و در اینراه مهدی قلیخان مخبر السلطنه و حاجی حسین آقا امین الضرب سعی باین مینمایند آقاسید عبدالله بهبهانی هم که از روز اول هواخواه او بوده در اینصورت بانفوذ این دوسه نفر در مجلس و در میان مجلسیان کم کم شاه را برای آوردن امین السلطان حاضر میکنند موافقین امین السلطان بشاه میگویند امین السلطان اگر بیاید بازی مشروطه را بر میچیند و غیر او کسی این قدرت را ندارد و مخالفین مشیر الدوله بشاه میگویند مشیر الدوله مشروطه خواه است و صدارتش مضر میباشد بهر صورت شاه را وامیدارند امین السلطان را از اروپا بطهران احضار نماید ولی امین السلطان از طرف ملت اطمینان ندارد لهذا اشخاصی را در میان مردم انداخته هر کجا باید پول بدهند میدهند هر کجا باید تملق بگویند میگویند و راه آمدن او را صاف مینمایند مشیر الدوله هم چون میدانند بهر صدارت او دیگر چیزی باقی نیست و اگر امین السلطان اینجا نباشد کار بدست اشخاصی خواهد افتاد که در مرتبه از او پست تر هستند و لابد است از کار خارج شده گوشه نشین گردد اینست که خودش برای آوردن امین السلطان حاضر میشود و اقدام کامل مینماید مشیر الدوله در چند روز آخر کار صدارتش گرفتار کار اصفهان میشود که مردم اصفهان بر ضد ظل السلطان برخاسته بر دوات سخت میگیرند و بحکم مجلس شورای



## عزل مشیرالدوله و نصب امین السلطان

ملی در غره صفر ۱۳۲۵ ظل السلطان بعد از سی و شش سال حکومت اصفهان در نهایت اقتضای که هیچ حاکمی از هیچ شهر باین رسوائی معزول نشده معزول میگردد چند روز دکان و بازار اصفهان برای اینکار بسته میشود مشیرالدوله با اینکه با ظل السلطان خصوصیت دارد در اینموقع با ملت همراهی میکند شاه مایل بعزل ظل السلطان نیست و از مشیرالدوله بر سر این کار بیشتر دلتنگ میگردد ظل السلطان بر ضد مشیرالدوله نزد شاه اقدام میکند و کار بر مشیرالدوله سخت میشود .



خیال مشیرالدوله

( چنانکه از خودش

شنیده شده ) اینست که

بعد از ورود امین السلطان

باو بگوید من حالا صدر

اعظم هستم ولی سلطنت

مشروطه حاجت بصدر

اعظم ندارد هشت وزیر

معین مینمائیم یکی از

وزارتخانهها را شما اختیار

و قبول کنید با ریاست

وزراء یکی را هم من

قبول خواهم نمود و باهم

کار میکنیم ولی فرصت

باو نمیدهند که این

تدبیر را صورت خارجی بدهد و پیش از آمدن امین السلطان در شب چهارم شهر ربیع الاول او را باستعفا نمودن مجبور میسازند مشیرالدوله از کار خارج شده برستم آباد که محل بیلاقی اوست میرود که آنجا بماند روز بعد نگارنده مرحمی نوشته و او را

### فصل دوازدهم

ملامت میکند که چرا رفتید خارج شهر کسی بعد از عزل از صدارت باید از شهر خارج شود که از ملت خوف داشته باشد و یا از دولت بترسد دولت که با شما کاری ندارد ملت هم که خدمات شما نزد او مشکور است در این صورت بشهر بیایید و سرخانه و زندگی خود باشید از خارج هم دیگران این حرف را باومیزند و مشیرالدوله مطمئن شده بشهر آمده در خانه خود مینشیند.

در ایام معزولی مشیرالدوله تا ورود امین السلطان کارشخص اول را غلامحسین خان غفاری وزیر مخصوص که حاکم طهران و وزیر دربار است انجام میدهد یا باهمال میگذراند امین السلطان از مجاهدین قفقاز نگرانی دارد لهذا بیاد کوبه وارد نشده در کشتی روسی بمساعدت مستحقین روس بانزلی میآید میرزا عباسخان مهندس باشی که فی الجمله شباهت با امین السلطان دارد بیاد کوبه وارد میشود مجاهدین قفقاز که انتظار ورود امین السلطان را دارند تصور میکنند میرزا عباسخان امین السلطانست حمله کرده چند گلوله باومیزند بعد معلوم میشود اشتباه بوده است گلوله‌ها هم کاری نشده‌اند او را نمیکشد و بقول عوام سربیکناه پای دار می‌رود اما سردار نمی‌رود میرزا عباسخان را معالجه میکنند و بطهران میآید امین السلطان میخواهد در انزلی از کشتی پیاده شود جمعی از مجاهدین از او جلوگیری میکنند و در ذریا رسوائی میبیند بالاخره بکشتی برگشته بوسیله تلگراف از طهران تکلیف میخواهد مطلب در مجلس شورای ملی مذاکره میشود و چون طرفداران او نفوذ دارند مجلس بررود او رأی میدهد و وارد می‌گردد معلوم است با این ترتیب امین السلطان در ظاهر اظهار وطن پرستی میکند و خود را هواخواه حکومت ملی قلمداد مینماید و باوجود واقعه باد کوبه و انزلی حب ریاست نمیگذارد خود را از کارها چندی دور گرفته خستگی سفر در نماید امین السلطان بمحض ورود که میبیند کلاشهای طهران باز دور او را گرفتند تنهایی اروپا و آوارگی چند ساله را فراموش کرده ایران را ایران سابق تصور نموده برمسند وزارت داخله و رئیس الوزرائی در ظاهر و صدارت و اتابک اعظمی در باطن مینشیند امین السلطان با مجلسیان اظهار خصوصیت زیاد نموده در مقام جلب قلب آنها بر میآید مخصوصاً روحانی

و روحانی نمایان مجلس را که همه وقت از او توقعات داشته و متعمم میشده اند باطناً با خود همراه میکند تا یک شب که جمعی از آنها را بشام دعوت مینماید و مخالفین وی مراقبت دارند از آمدورفت نمایندگان نزد او آگاه گردند با کمال کوششی که در مخفی داشتن این مجلس میشود و از دین از درهای متعدد و بطور خفا وارد میگرددند عدد و هویت اشخاص بر مخالفین معلوم میشود باین ترتیب که شخصی از درختهای خیابان لالهزار بالا رفته تا حدی که بر صحن حیاطی که مهمانی آنجا است مشرف میگردد و تمام اشخاص را که در یک محل از باغ جمع هستند صورت بر میدارد و شناخته میشوند.

در این ایام از طرف یک کمیته سری دو نفر یکی شیخ محمد بروجردی و دیگری سید محسن نجم آبادی برای کشف حقیقت حال امین السلطان نزد او میروند پیغام کمیته را باو میرسانند حاصل آنکه نیت شما نسبت بحکومت ملی باید معلوم باشد تا ملیون تکلیف خود را نسبت بشما بدانند امین السلطان در جواب شرحی از حالات سابق خود گفته و هم تغییر حالی که برای او حاصل شده و خیالات بعدش را در باب مشروطه شرح میدهد بعدیکه فرستادگان تا یک اندازه او را تصدیق مینمایند امین السلطان فرستادگان را امتحان میکند باین ترتیب که میخواهد با آنها پولی بدهد آنها تعرض کرده میگویند نه بگیرید و نه بدهید امین السلطان از این بیان حیرت مینماید زیرا از معممین طهران چنین عقیده از پیش سراغ نداشته است خلاصه حوزه سری ما مراقب است بدانند کردار امین السلطان بر طبق گفتار او هست یا نه بگروزی نگارنده بدیدن او میروند میبینند یازدهمان کلاشهای قدیم دور او را گرفته و همان تملقها که گفته میشد باز گفته میشود میگویم چه میشد چند دقیقه در خلوت باو میگفتم در این سفر اگر بگیری یا بدهی هر دو خوبیهایی تو خواهد بود و هم باو حالی می کردم که اگر تغییر وضع ندهد و اینگونه مردم را از خود دور نماید برای او خطرناک خواهد بود در این خیالات هستم که امین السلطان بمن اشاره کرده میگویی دلیل دارم چند دقیقه شمارا در خلوت ملاقات کنم و عده گذارده میشود یک ملاقات خصوصی طولانی حاصل میگردد در بین این دو ملاقات او وزیر داخله و رئیس الوزراء میگردد در این ملاقات امین السلطان میگوید از حال من

خبر ندارید میگویم چرا خبر دارم و میدانم چگونه است حال کسی که واقع شده باشد میان خواستن عامیانه و نخواستن جاهلانه میگوید بگوئید نخواستن بیچکانه میگویم بلی چنین است میگوید از قلب من خبر میدهید و مدتی اظهار دلتنگی از روزگار خود کرده میگوید تا بود گرفتار آن مستبد ناصرالدینشاه بودم بعد دچار مظفرالدینشاه با آن احوال و اخلاقی که داشت و حالا گرفتار این اوضاع کودکانه خداوند عاقبتش را بخیر کند.

نگارنده میگوید پیش از این مملکت ما دوسر داشت یکی شاه و صدراعظم که سر دولت نامیده میشدند و دیگر رؤسای روحانی که سر ملت خوانده میگشتند اکنون ملت دیده و زبان گشوده و بآن دوسر میگوید هر چه شما میکنید باید بنفع من بوده باشد نه بنفع خود اگر از خود سری دست برداشتید البته سروری خواهید کرد و اگر باز بخواهید خود سری کنید من هر دورا دور خواهم کرد و سر صالح بی درد سری از خود خواهم رویانید پس تکلیف شما امروز اینست که در حقیقت سر ملت باشید تا زبان نبینید امین السلطان از این سخنان اظهار مسرت کرده در موضوع انتخابات که شده صحبت طولانی میدارد و اعتقادش اینست که نمایندگان مجلس خوب انتخاب نشده اند مگر بعضی از آنها چند نفر را اسم میبرد و تعریف میکند در صورتیکه آنها با اعتقاد من تعریفی ندارند ولی در این مقام صلاح نمیدانم حرفی بزنم و نمیزنم همینقدر میگویم اول کار است خوب خواهد شد امین السلطان میگوید عیب دیگر کار اینست که دست مالاها زیاد داخل است ولی همینقدر که کار نضج گرفت دست آنها هم کوتاه میشود. امور اصلاح میگرد و اضافه میکند که آنها هم اگر خوب و صحیح باشند چه ضرر دارد دخالت داشته باشند بدیهی است اضافه کردن این جمله از روی ملاحظه است بعد شرحی نقل میکند که پیر مردی است در اروپا تمام بدنش از حس افتاده مگر سرش ولی قوایش بجا است همه چیز میفهمد و میگوید او را ملاقات کردم و از گفتههای او بهره بردم در ضمن صحبت با او هر وقت حکایت قرض ایران بمیان میآمد گویا مرا در زمین فرو میبردند میخواستند بگویند من فهمیده ام قرض بدی برای مملکت کرده ام و حالا پشیمانم

## عزل مشیرالدوله و نصب امین السلطان

امین السلطان در آخر این مجلس در مقامی که میخواست اظهار امیدواری بکار مملکت بکند میگوید دو نفر آخوند نرذمن آمدند خواستم بآنها پول بدهم نگرفتند امیدوار شدم که روح تازه در مملکت تولید گشته و احساسات جدیدی بروز نموده است و البته جای امیدواریست و این همان دو نفر نماینده انجمن خصوصی سری میباشند که از پیش اشاره شد.

اینک چند کلمه از رفیق دیرینه خود مخبر السلطنه بنویسم مخبر السلطنه بعد از مراجعت بایران تمام همتش این بوده که اسباب آمدن امین السلطان را فراهم نماید دیگران هم او را کمک میکردند و اقداماتی که از طرف این جمع در عزل عین الدوله



آقای مخبر السلطنه

میشد برای همین مقصود بود بلکه شاید قسمتی که از مخارج در اینکار میشده هم از جانب امین السلطان و طرفداران او بوده است بهر حال میتوان گفت در میان اقدامات و سیاستهای مختلف که در تبدیل اساس سلطنت بوده سیاست باز آوردن امین السلطان بایران هم بی دخالت نبوده و مخبر السلطنه یکی از عاملهای قوی این سیاست بوده است خصوصاً که برادرش منیع الدوله رئیس مجلس شورای ملی شد و مخبر السلطنه راتق

و فاتق امور و واسطه صدور بعضی

دستخطها از شاه و پیشنهادها از طرف صدارت به مجلس شد و طرف ملاحظه دولت و ملت گشت مردم هم نام او را به نیکی میبردند و میگویند دستخط امضای

## فصل دوازدهم

صریح مشروطیت از محمدعلیشاه بسمی و کوشش وی گرفته شده است ولی تا اینوقت  
بخبر السلطنه سمت معینی ندارد بعد از عزل مشیرالدوله از صدارت که وزارت علوم  
علاءالملک هم برهم میخورد و وزارت علوم و اوقاف و مطبوعات بموجب قانون اساسی  
یکی از وزارت های هشکانه میگردد این وزارت بمخبر السلطنه واگذار شده مردم از  
این حسن انتخاب اظهار خرسندی مینمایند و میگویند حالا وقت است که پایه معارف در  
محمور خود جاری شده ببدن بیجان معارف روحی دهیده شود نگارنده هم از این  
انتخاب خرسند هستم و با خستگی که دارم مصمم میشوم همه گونه مساعدت در کار  
معارف از رفیق شفیق خود بنمایم غافل از اینکه از وزارت علوم بمخبر السلطنه هم خدمتی  
که قابل ذکر باشد بمعارف نمیشود و مواضع بسیار در پیش خواهد آمد خلاصه  
هفت وزارتخانه مستقل تأسیس و هفت وزیر مسئول باصواب و آسانی معین میگردد  
بشرح ذیل :

سلطان علی خان یزدی وزیر افخم وزیر داخله - میرزا ابوالقاسم خان ناصر الملک  
همدانی وزیر مالیه - کامران میرزا نایب السلطنه وزیر جنگ - میرزا محمد علیخان  
علاء السلطنه وزیر خارجه - مخبر السلطنه وزیر علوم - عبدالحسین میرزا فرما نفرها وزیر عدلیه  
میرزا مهدیخان کاشانی ملقب بوزیر همایون وزیر تجارت و فلاحه - میرزا نظام الدینخان  
مهندس العمالک وزیر فواید عامه.

این هفت وزیر مشغول کار میشوند در صورتیکه هیچ تناسب فکری و علمی  
و عملی با یکدیگر ندارند که بتوانند مسئولیت مشترک داشته باشند ناچار فتنه انگیزی  
و بارتی بازی شروع شده غلامحسینخان غفاری که حاکم طهران و مقرب درگاه سلطان  
و همه کاره بوده و عزل مشیرالدوله و تشکیل این کابینه ناجور هم بدست او شده است  
خودی پیش انداخته در وزارت دربار کار صدارت میکند ولی چند روز زیادتر طول  
نمیکشد که امین السلطان وارد شده وزارت داخله و ریاست وزراء را تصرف میکند  
سلطان علی خان وزیر دربار میشود وزیر مخصوص غلامحسینخان فقط حاکم طهران  
میگردد و با بودن امین السلطان خنای او در دربار رنگی ندارد امین السلطان

## عزل مشیرالدوله و نصب امین السلطان

روز درم مسند نشینی خود وزرا را با وزیر دربار سابق و لاحق یکجا جمع کرده با آنها همقسم میشود که باهم کار کنند و از یکدیگر تخلف ننمایند در صورتیکه بدیهی است کامران میرزا هرگز با او رام نمیشود و زیر بار وی نمیرود و هم از فرمانفرمانیتوانند مطمئن بوده باشد

امین السلطان بکار مجلس و مجلسیان میردازد و جمعی از معینین مجلس را در مجلس خلوت خانه امین السلطنه که با وی نسبت دارد در سه ساعت از شب گذشته ملاقات خصوصی میکند و قلب آنها را بجانب خود جلب مینماید و این همان مجلس است که از پیش نوشته شد که مخفی نمانده و معینین مجلس خود را در نظر تندروان تطبیع شده و خیانتکار بحکومت ملی معرفی مینمایند حاجی حسین آقا امین المصرب حاج آقا محمد معین التجار بوشهری و حاج محمد اسمعیل تبریزی که سه نفر نماینده تجار در مجلس هستند جزو طرفداران امین السلطان محسوب میباشند جماعتی از نمایندگان کسبه هم با آنها موافقتند رئیس مجلس صنایع الدوله بواسطه مخبر السلطنه با امین السلطان موافق است و جمعی هم با او هستند حاج سید نصرالله سادات اخوی با ارتباط سابق امین السلطان با آن سلسله از هوا خواهان اوست و جمعی هم تابع وی میباشند خلاصه چند دسته از دستجات مجلس که از همه قویتر دسته آقا سید عبدالله بهبهانی است بیول یا بخصوصیت و یا بصرف تبعیت همه طرفدار امین السلطان میشوند بفاصله چند روز رشته اکثریت مجلس بدست امین السلطان میآید و امین السلطان بخصوصیت بسیار با آقا سید عبدالله و حاجیها و معینین مجلس شورایی را انگشتر گردان خود قرار میدهد فقط چند نفر از اشخاص تندرو در مجلس هستند که با آمدن امین السلطان موافق نبوده اکنون هم با او مخالفند و بهیچ وسیله امین السلطان نمیتواند آنها را با خود همراه نماید این چند نفر دسته کوچکی تشکیل داده بنام اقلیت در مقابل اکثریت هنگفت مجلس عرض اندام مینمایند از جمله آنها است آقا سید حسن تقی زاده و کیل آذربایجان تقی زاده جوانی است در حدود سی سال عالم بمقتضیات وقت و بالنسبه باخبر از اوضاع عالم و چون این جمع بیفرض و ملت خواه شناخته شده اند هوا خواهان مشروطیت



## فصل دوازدهم

با آنها همراه هستند ولی هر چه نفوذ امین الساطان در مجلس زیاد میشود کلمه این جمع پست شده کار بجائی میرسد که دیگر نمیگذارند تقی زاده و رفقای او در مجلس نطق نمایند بلکه بشرحی که خواهد آمد در صدد میشوند تقی زاده را از مجلس خارج



سید حسن تقی زاده

نمایند و موفق نمیشوند امین الساطان تصور میکند تعرض مجاهدین باو در ورود بایران بتحریک این جمع بوده است این حال امین الساطان نسبت بمجلس و اما حالش نسبت



## عزل مشیرالدوله و نصب امین السلطان

بشاه امین السلطان تا چندی شاه را سرگرم میکند باینکه من طوری رفتار میکنم که بجاسیان یکارمانده عقب کار خود بروند ولی در ظاهر باید با آنها همراهی کرد که سر نخورند و بدست اکثریت از تندروان جلوگیری نمود تا وقتیکه بمقصد برسیم ولی در قصه رحیمخان چلیانلو که خواهد آمد شاه از او رنجیده شده میفهمد زور ملیون از تدبیر امین السلطان بیشتر است از طرف دیگر هم مخالفین امین السلطان شهرت میدهند شاه مختل مشروطیت است او را باید خلع کرد و یکنفر از اطفال نابالغ خانواده سلطنت را پادشاه نمود و امین السلطان نایب السلطنه بوده باشد اینحرف بشاه میرسد و بیشتر موجب تفرش از امین السلطان میگردد امین السلطان درصداست نایب السلطنه را ازوزارت جنگ فرمانفرما را ازوزارت عدلیه وزیر همایون را از وزارت تجارت خلع نماید بمیلیون میگوید این سه نفر مختل کارند بشاه میگوید ملت اینهارا نمیخواهد و با خود آنها اظهار خصوصیت میکند اگرچه خلع فرمانفرما آسانتر از نایب السلطنه است و خلع وزیر همایون از هر دو آسانتر ولی چون فرمانفرما بتوسط اولاد وبستگان آقا سید محمد و آقا سید عبدالله که آنها را تطمیع نموده باخود همراه دارد و آقایان مزبور با او اظهار دوستی مینمایند و با سبابهچینی بسیار خود را وزیر عدلیه ملی و هواخواه مشروطیت قلمداد میکند و کارکنان او جزو کارکنان امین السلطان مینباشند از این جهت امین السلطان دربارۀ وی مسامحه میکند که موجب رنجش رفقایش از او نشود وزیر همایون بمسخرگی طوری خود را بشاه نزدیک کرده که امین السلطان مجبور است از او ملاحظه داشته باشد اینست که میپردازد بخارج کردن کاهران میرزا از کابینه و خلع او از وزارت جنگ جراید را و میدارد دنبال کنند مردم را بر ضد او تحریک مینماید و همه را شاه خبردار شده بر کدورت خاطرش از وی افزوده میشود امین السلطان با ناصرالملک وزیر مالیه هم میانه ندارد و او را ازجنس خود نمیداند و در کشمکش دیرینه که با میرزا علیخان امین الدوله داشته ناصرالملک را محرم و دوست دشمن خود میشناخته ولی چون او عالم است و ملت هم با او اقبال دارد متعرض وی نمیشود بلکه بظاهر کمال خصوصیت را با او مینماید ناصرالملک

از امین السلطان وحشت دارد و میکوشد بلکه او از وی نگران نباشد و او را بطبیع صرف نسبت بخود بداند علاء السلطنه وزیر خارجه با امین السلطان همراه است مهندس الممالک نوکر شخصی او است مخبر السلطنه تبعیت صرف از او دارد و دائم مشغول کارگشائی برای او است بحدی که بکارهای وزارتی خودش هم نمیرسد در این صورت هوی دماغ امین السلطان کامران میرزا و فرمانفرما و وزیر همایون هستند و میکوشد آنها را دور کند تا چه اندازه موفق گردد .

و اما قصه رحیمخان چلیپاقلو که اشاره کردیم شرح مطالب اینست که شاه از خود مقداری تفنگ در آذربایجان دارد مینویسد که آنها را بطهران بیاورند روزیکه در تبریز تفنگها را حمل میکنند مردم غیور تبریز را مطالبه دانسته از حمل تفنگها جلوگیری مینمایند بلکه آنها را ضبط کرده میگویند اگر شاه مشروطه است دولت و ملت حافظ او است حاجت با ساعه شخصی ندارد و اگر مشروطه نیست ما او را بسطنت مشروطه قبول کرده ایم غیر از این باشد او را نعیثناسیم شاه از این واقعه بینهایت نگران و متأم شده و بتوسط رحیمخان سردار نصرت که از ملازمین مخصوص او است تدبیری میکند و آن اینست که پسر رحیمخان در تبریز اغتشاش کند و گوشمالی بانجمن ایالتی تبریز بدهد پسر رحیمخان هم در تبریز بنای تاخت و تاز را میکند اطراف شهر را مفشوش میکند و یکی از اعضای انجمن را گلوله زده میکشد بعض دیگر هم کشته میشوند مردم تبریز بیجان آمده بازارها را میبندند خبر بطهران رسیده و کلای آذربایجان برای کشتگان تبریز سوگواری مینمایند خلاق در بهارستان جمع شده بازار طهران بسته میشود و هیجان شدید گشته عاقبت شاه مجبور میگردد پسر رحیمخان را در تبریز از ریاست ایل معزول کند و خود رحیمخان را بجرم اینکه از طهران دستور العمل به پسرش داده است گرفتار و محبوس و مغلول نماید تا مردم ساکت گردند این واقعه بر شاه بسیار ناگوار است و زنجیری که بگردن رحیمخان گذارده میشود مثل اینست که بگردن شاه گذارده شده باشد امین السلطان هم در این قضیه با ملت و مجلس همراهی میکند غیر از این هم چاره ندارد و این قضیه یکی از اسباب بزرگ تضدیت شاه با مجلس و ولتنگی او از شخص امین السلطان شمرده میشود .

## فصل سیزدهم

### شیخ نوری در حضرت عبدالعظیم و وقایع دیگر

یکی از کارهای مهم که مقارن ورود امین السلطان واقع میشود رفتن شیخ فضل الله نوریست از طهران به حضرت عبدالعظیم برای مخالفت با همکاران خود بعنوان مشروطه مشروع خواهی و به موافقت شاه و درباریان مستبد شرح واقعه آنکه بعد از مایوس شدن شیخ فضل الله از موافقت نمودن آقا سید عبدالله و آقا سید محمد با او از طرف حوزه مرکزی استبدادی یعنی از دربار مأمور میشود کار را یکطرفی کرده جمعی از اهل علم را بنمناواری اسلام با خود به حضرت عبدالعظیم برده آنجا بماند و مردم را بسوی خود بخواند بلکه باین وسیله روی دل عوام را از مجلس و مشروطه برگرداند اینست که با حاج میرزا حسن آقای تبریزی که اکنون در طهران است و آقا سید احمد طباطبائی که مخالف سیاست برادر خود میباشد و جمعی از درجه دوم روحانیان و پیش نمازها و معدودی از طلاب بزاوریه مقدسه رفته آنجا اقامت مینمایند و بتوسط وزیر مخصوص از پولی که شاه بیانک روس حواله نموده مبلغ هنگفتی بصرف اینکار میرسد این جمع با جمعی از مفتخواران و سورچرانان طهران چند ماه در حضرت عبدالعظیم میمانند و بهر يك از متوقفین آنجا شهریه معین بقدر کفاف برای خودشان و برای خانوادهایشان داده میشود یعنی همه را شیخ میدهد و از هر کجا باید بگیرد میگیرد شهباوروزهای جمعه در همان خانه که منزل دارند شیخ منبر میرود و موعظه میکند مردم شهری آنجا جمع میشوند شیخ قرآن بدست گرفته قسم میخورد که من قصدی غیر از خدمت بشرع ندارم این مجلس که دائر شده مشروع نیست و این قانون مخالف شرع اسلام است رفته رفته کارش بالا گرفته یکدستگاه مطبعه سنگی از طهران به حضرت عبدالعظیم میبرند و بهدیری حاج شیخ مهدی عبدالرب آبادی قزوینی که از اصحاب شیخ است و در زمان

ناصرالدینشاه و اعتمادالسلطنه در کار مطبوعات دخالت داشته روزنامه‌ئی چاپ میکنند در این روزنامه بدگویی بسیار از مجلس و مجلس خواهان مشروطه و مشروطه طلبان میشود و آن اوراق در طهران و دیگر بلاد ایران منتشر میگردد کارکنان حوزه مزبور در حضرت عبدالعظیم گاهی بعضی از مشروطه خواهان معروف را که بزیارت میروند گرفته آزار میرسانند در آخر شبها گاهی بعضی از رجال دولت میروند محرمانه شیخ را دیده دستورالعمل میدهند و بر میگرددند بعد از چندی که شیخ و اتباعش در حضرت عبدالعظیم میمانند از روی مصلحت آقا سید عبدالله و آقا سید محمد و صدرالعلماء و بعض دیگر از آقایان روحانیان شبانه میروند که او را بر گردانند صحبت بسیار میدارند و قرار میشود شیخ تأملی کرده و جواب بدهد و بدیبهی است بی اجازه شاه و کارکنان او نمیتواند جواب بدهد آقایان بیرون میآیند و بمحض بیرون آمدن آنها در نصف شب بعضی از رجال دولت که در درشکهای خود در خیابان منتظرند وارد شده با شیخ خلوت مینمایند و نتیجه این میشود که شیخ بمراجعت بشهر راضی نگردد شیخ هم با آقایان جواب منفی میدهد اما در شهر طهران عموماً از این رفتار شیخ ناراضی هستند و او را املات میکنند خاصه که معروف شده شیخ دوازده هزار تومان ببانک روسی بدهکار بوده کسان شاه سندش را از بانک گرفته باو و د کرده اند معلوم است شیخ در این سفر و این حرکت با اینکه مرد عاقلی است و میداند مشکل است کارش پیشرفت کند تا يك استفاده بزرگ نکرده باشد اقدام نمیکند در مدت اقامت او در حضرت عبدالعظیم تمام حوزه استبدادی از مکلای و معمم با او همراهی دارند سید محمد یزدی و امثال او از قول بایبها کاغذ مینویسند از مشروطه تمجید میکنند و آن نوشتجات را در حضرت عبدالعظیم منتشر ساخته از آنجا بشهر طهران آورده شهرت میدهند که مشروطه خواهان نوشته اند و هر يك آنها از هر گونه تشبث برای بد نام ساختن آزاد بخواهان دریغ نمیدارند.

در این تابستان آقا سید عبدالله در دز آشوب شمیران دستگاہ مفصلی برپا نموده اسباب ریاستی مانند یکی از اعیان معتبر فراهم کرده تلفن مخصوص از خانه شهریش

### شیخ نوری در حضرت عبدالعظیم و وقایع دیگر

بآنجا کشیده اغلب رجال دولت با او آمد و شد دارند حتی کسانی که شبانه در حضرت عبدالعظیم با حریف و مخالف او در راز و نیازند.

امین السلطان در بیلاق قیطریه است و با آقا سید عبدالله کمال ارتباط را دارد و بظاهر در تمام کارها با او مشورت میکند ولی در باطن بملاحظه در باربان توجیهی هم بشیخ در حضرت عبدالعظیم مینماید تا در طرف را نگاهداشته باشد بالجمله کشمکش میان آقا سید عبدالله و شیخ فضل الله در این تباستان باینصورت است و دستگاه سور هر دو حریف در کمال خوبی دایر میباشد یکی باسم مجلس خواهی و موافقت با مشروطه و دیگری بنام مجلس نخواستی و مخالفت با مشروطه کم کم روزنامه شیخ فضل الله بعضی از مقدسین کسبه را متزلزل میسازد و نزدیک است قسمهای بقر آن او را در مخالف بودن مشروطه با اسلام باور نمایند اینست که در بازار بعضی از مستبدین بعنوان دینداری از او حمایت میکنند و بعضی در صدد هستند پولی ببازاریان بدهند که بازار بسته شود مردم تعطیل عمومی کرده بحضرت عبدالعظیم بروند و بشیخ مساعدت نمایند در اینحال انجمن اصناف از وزراء و علماء و وکلاء و تجار و کسبه دعوت مینماید و عنوان میکند کار شیخ و توقف او را در حضرت عبدالعظیم چه باید کرد و بعلماء اصرار مینماید که بهر صورت ممکن است او را از حضرت عبدالعظیم بشهر بیآورند تا موجب فساد نشود در این مجلس نگارنده نطقی میکند که موجب ملالت خاطر رؤسای روحانی آن مجلس میگردد ولی چون حق گفته شده از رنجش کسی باک ندارم و آن سخن اینست آقایان شیخ فضل الله نه با مجلس مخالف است و نه با مشروطه طرف نه با قانون اساسی ضدونه دلش بجال مذهب سوخته است بلکه حرف او با همکاران محترمش میباشد که باو اعتنائی ندارند و او را مرده فرض کرده اند شیخ میگوید من دعوی برتری بر شما داشتم نشد راضی شدم با شما همسر باشم صورت نگرفت حالا بکوچکی کردن از شما راضی شده ام و باز شما مرا بیازی نمیگیرید آخر منم از جنس شما و همکار شمایم روی آن هستند که نشسته اید قدری جمعتر بنشینید تا منم زیر دست شما بنشینم بعضی که از حقیقت امر خبردار هستند سرورند ولی رؤسای آقایان مخصوصاً آقا سید عبدالله

بهبهانی بینهایت دلتنگ شده از جابر خاسته میگوید ما را اینجا آورده اند که ناسزا بشنویم و روانه شد، مجلس برهم میخورد .

اما این مذاکره دو فائده بزرگ میدهد یکی آنکه آقایان میفهمند اصل مطلب بر اهلیش پوشیده نیست و دیگر آنکه مردم میفهمند حرف شیخ فضل الله شخصی است و بغمخواری دین و مذهب مربوط نمیشود لهذا از بستن بازار و رفتن بحضرت عبدالعظیم خودداری مینمایند و محرکین شیخ از گرفتن نتیجه که بر هم زدن اساس مشروطه باشد تا يك اندازه مأیوس میگردند .

در این ایام اکراد سرحد ساوجبلاغ بنای تاخت و تاز را میگذارند و اسمش این است که دولت عثمانی بخاک ایران تجاوز نموده است اما این مطلب دنباله قصه تفنگهای شاه در تبریز است که ضبط مایون شده و شاه اسباب اغتشاش را در تمام آذربایجان خصوص در سرحدات فراهم آورده است و میخواهد باین بهانه استعداد جنگی تبریز را که هلتیان در تصرف خود دارند بعنوان مدافعه با اکراد از جنگ آنها بیرون بیاورد نه اینست که کشمکش مابین دولت ایرانی و عثمانی در میان باشد خیر کشمکش بر سر اراضی متنازع فیه سالها طول کشیده است و در اینوقت سیاست استبدادی چندی در استانبول و نظیر آن در دربار محمد غلیشاه اقتضا کرده است که حواس مشروطه خواهان جمع نبوده باشد و شدت یافتن مسائل اختلافی سرحدی با سیاستهای مزبور مربوط میباشد و نتیجه هم گرفته شده است زیرا که تهدیات اکراد عثمانی در سرحدات آذربایجان مدتی حواس مجلس و وزراء را سختل کرده امین السلطان اتابک اعظم در مقام بیرون کردن فرمانفرما از کابینه عنوان میکند که نظام العلك از عهد حکومت آذربایجان بر نیاید و آنها حاکم نظامی میخواهد و لابد باید فرمانفرما برود هرچه فرمانفرما بتوسط آقایان رفقای خود خواست ظفره زده باشد نشد و بالاخره در موقعیکه خبر وقوع قتل و غارت بسیار در سرحد رسید فرمانفرما را حکومت آذربایجان داده روانه کرد و از شر او خلاص شد با آذربایجان را بشر او گرفتار تاخت اینجا است که فرمانفرما در مجلس شورای ملی در موقعیکه او را بر رفتن آذربایجان تشویق

شیخ نودی در حضرت عبدالعظیم و وقایع دیگر

مینمایند گریه میکند و اظهار وطن پرستی مینماید تا آنجا چه بکند خلاصه اتابك اعظم در ظاهر با مجلس همراهی میکند نوشتجات مجلس را برخلاف سابق بی جواب نمیکند و روزی چندین کاغذ در جواب مطالب مجلس میتویسد و سخت بکارچسبیده است بمجلس میگوید من برای خدمت بملت و پیشرفت کار مجلس حاضرم و روز و شب با شاه معارضه دارم بشاه میگویم برهم زدن مجلس راه دارد من در ظاهر باید کمال همراهی را با مجلسیان بکنم و آنها را از خود راضی نگاه بدارم که بامن طرف نشده مرا از کار نیندازند و ورق سفید و سیاه نکشند و در ضمن باید بعضی از وکلای را با خود همراه کنم و دستة صحیحی درست نمایم انجمنها را رو بخود بنمایم و مردم را از بابت کارها که دارند آسوده کنم آنوقت خود مردم بالطبع کاری با مجلس نخواهند داشت منصرف میگردند و کار مجلس سست شده خودش بتدریج تحلیل میرود شاه هم چند روزی تأمل میکند یکوقت حادثه‌ئی روی میدهد که ملت و مجلس با اتابك اعظم فشار میآورند و از او اقدام میخواهند و آن کار برخلاف میل شاه است اتابك هم مجبور میشود با ملت همراهی کند و آنوقت شاه مکدر شده او را در فشار میگذازد مختصر آنکه امین السلطان در میان دو فشار بزرگ واقع شده و چون قدری طول کشیده است دیگر شاه فریب او را نخورده و از او مساعدت جندی و حاجل میخواهد او هم مجبور است اندکی از طرف ملت کوتاه بیاورد که از فشار آنطرف آسوده گردد و بعضی اینکه یکقدم بجانب میل شاه میگذازد صدای ملتیان بلند شده او را باید گویی و بد نویسی چنان مضطرب میسازند که راه رفتن خود را فراموش میکند چیزی که اسباب امیدواری او است رفاقت با آقا سید عبدالله است و موافقت رئیس مجلس و بعضی از وزراء با او و در دست داشتن اکثریت مجلس تا این دو فشار عاقبت با او چه کند.

امین السلطان سه ماه ربیع الاول و ربیع الثانی و جمادی الاولى را باین ترتیب میگذراند و میخواهد باور نماید که میتواند در میان این دو فشار خود را نگاهداری کند یا بمجلس و شاه را باهم راه ببرد.

امین السلطان تصور میکند اگر کامران میرزا را از کابینه بیرون کند و وزیر

## فصل سیزدهم

جنگی که موافقت با او داشته باشد برگزیند بدو جهت فایده میبرد یکی دوری از شر وزیر جنگ معزول و دیگر استفاده نمودن از مساعدت وزیر منصوب و بدست داشتن رشته امور نظامی اینست که تمام قوه خود را صرف معزول کردن کامران میرزا مینماید در صورتیکه شاه راضی باینکار نیست که قوه نظامی از اختیار او خارج گردد از امین السلطان و هر کس را که او بوزارت جنگ انتخاب کند اطمینان ندارد پس باین ملاحظه کار امین السلطان سخت است و شاید درجه سختی آنرا هم او خود درست احساس مینماید.

اوایل جمادی الثانیه یکروز با مخبر السلطنه صحبت میدارم که من کار اتابک را صحیح نمیدانم و عاقبت خوش برای او نیست زیرا امکان ندارد در میان این دو فشار جان سلامت در ببرد و لابد از یکطرف و یا از هر دو طرف خواهد خورد مخبر السلطنه میگوید چه ضرر دارد ملاقاتی از او بنمایید و حضوراً صحبت داشته خیر و صلاح او را بگوئید میگویم مضایقه ندارم قرار میدهیم شبی باهم بقیطریه رفته او را ملاقات نمائیم میرویم و سه نفری صحبت طولانی میداریم نگارنده میگوید کار شما را خوش نمیبینم این ترتیب کار سرحدات این اوضاع حضرت عبدالعظیم و شیخ فضل الله این وضع مجلس این وضع دربار آن نامساعدتی شاه آن مخالفت کامران میرزا این بدگمانی فوق العاده تندروان ملت از شما این پیشرفت نکردن کارها عاقبت اینکار چه خواهد شد میگوید نقلی ندارد من هنوز کیفهای سفری خود را باز نکرده ام و خیال سفر هندوستان دارم حرکت کرده میروم و هر کار میخواهند بکنند میگویم گمان نمیکنم بشما فرصت بدهند بانجام این خیال موفق گردید بهتر این است که اگر راستی از عهده کار بر نمیآید جان خود را از خطر نجات داده در خانه خود بنشینید و مردم را هم از معطلی و نگرانی خلاص کنید بلکه بتوانند چاره بی روزگار خود بنمایند مخبر السلطنه میگوید راستی من هم خسته شده ام اگر حقیقه شما خیال استعفاء ندارید من از وزارت علوم استعفاء خواهم داد و گوشه بی خیال خود مینشینم باز نگارنده میگوید بعضی از ملتیان از من خواسته اند این حرف را بشما بگویم زیاده از یک هفته فرصت ندارید یا کار را یکطرفی کنید و یا استعفاء



## شیخ نوری در حضرت عبدالعظیم و وقایع دیگر

بدهید جواب میدهد باز بشما که يك هفته مهلت میدهید بپاء الواعظین از جانب بعضی از طلاب آمده بود و میگفت دو روز زیادتر مهلت ندآرید من اورا فرستادم نزد آقاسید عبدالله بلکه او بتواند از طلاب جلوگیری نماید خلاصه امین السلطان حرفهای من و مخبر السلطنه را گوش داده در ظاهر تصدیق میکند و میکند و میکند فردای آنشب شرح گذارش با امین السلطان را برای رفقا نقل کرده میگویم گمان ندارم از این شخص کاری ساخته شود وضع او را طوری میبینم که نه میتواند کار بکند و نه میتواند استعفاء بدهد دیگر تاچه پیش آید .

چند روز از این مقدمه میگذرد قصه جشن سال اول مجلس شورای ملی پیش میآید و ملتیان اقدام فوق العاده کرده در فضای نگارستان و در خود بهارستان تدارك جشنی که مانند آنرا کسی در خاطر ندارد میبینند در اطراف فضای نگارستان یا (چلوخان مجلس) غرفهای عالی میبندند مدارس ملی هر يك غرفه مخصوص دارند شاگردان مدارس همه با لباسهای یک رنگ حاضر میشوند چهار مدرسه متعلق بنگارنده در مدرسه سادات جمع شده و سرود ملی معروف را که هم آنروز ساخته ام و شعر ترجیعش اینست :

ای جوانان وطن موسم آزادی ما است      روز عیش و طرب و خرم شادی ما است

میخوانند و بهارستان ورود مینمایند و هیجانی در خلق پدید میگردد سه روز و سه شب این جشن ملی طول کشیده جمعی از وطنخواهان راتق و فاتق هستند و استفاده مادی نیز مینمایند ملل متنوعه از گبر و نصاری و یهود همه شامل این جشن میشوند و هر يك تدارك فوق العاده میبینند ترتیب این جشن که در واقع از جشنهای بزرگ ملی بشمار است البته بر حوزه مرکزی استبدادی بسی ناگوار میباشد و هم در حضرت عبدالعظیم تأثیر نیکو نمیباشد زیرا که شیخ و اتباعش پیرایه ها بر آن بسته میگویند مشتمل بر اعمال نامشروع و منہیات شرعی بوده است در روز اول جشن انجمنهای ملی بصورت اجتماع حرکت کرده میروند بتکیه دولت بر سر نمش مظفر الدین شاه برای ترحیم در اعطای مشروطه و تبریک محمدعلی شاه در ابقای آن که تشویقی از او شده باشد در ایام جشن مردم با کمال متانت و آرامی رفتار میکنند صدایی از کسی بلند نمیشود بطوریکه موجب

حیرت خودی و بیگانه میگردد بالجمله جشن میگذرد و تظاهراتی مخصوصاً از آقایان آقا سید عبدالله و آقا سید محمد که در پرده های الوان آتش بازی پیلوی زنده باد محمدعلیشاه زنده باد سیدین سیدین هم دیده و بر حسد ها افزوده میشود پس از انقضای جشن باز مجلسی بهمین کارها که میکرده مشغول میشود مخالفین هم بر هر اقدامی که بر ضد آن مینموده اند میافزایند.

ماه جمادی الثانیه ۱۳۲۵ تمام میشود و اشتغال بکار جشن اندکی خیالات تندروان را در باره امین السلطان عقب میاندازد جشن که تمام میشود میبینند باز از طرف مستبدین نغمه مخالف مشروطه خوانده میشود همه را بامین السلطان نسبت میدهند مخصوصاً که طرفداران شاه میگویند او با مجلس همراه است و امین السلطان مانع میبشد و این سخن از روی اشتهاریست که بر عکس این قضیه حاصل شده است و بهر حال نواختن ساز مخالفت با انانیت و بلوغ آغاز میگردد تا یکجا منتهی گردد بدین است که شاه و امین السلطان هر دو باین مجلس و مشروطه مخالفند وای هر يك پسیمی علیحده و هم مسلم است که مخالفت شاه محکمتر و اساسی تر است از مخالفت امین السلطان.

بالجمله نگارنده در این ایام بخیال تأسیس روزنامه ای افتاده بانجمن اصناف صحبت مهدارم و بدستیاری آقا سید مصطفی نام از نمایندگان اصناف در مجلس روزنامه ای موسوم بانجمن اصناف دایر مینمایم زحمت نگارش این روزنامه هم مزید زحمات من میشود بعد از چند نمره نام آنرا بامداد میگذارم و کار اداره آنرا بفلامعلیخان قاجار که در کار مدارس در جلد اول این کتاب نام برده شده واگذار مینمایم نمیدانم چند شماره طابع میشود و یکجا خواهد کشید.

لوائیل ماه رجب یکروز در انجمن اصناف کمیسیونی منعقد میشود در خصوص خیالات امین السلطان صحبت میدارند و تصور میکنند آنچه فساد دیده میشود از لوست و حاضر شده است مجلس را برهم بزنند در نتیجه مذاکرات شرحی بامین السلطان مینویسند و از نگارنده تقاضا میکنند واسطه ابلاغ آن باشم و حضوراً هم با وی صحبت

## شیخ نوری در حضرت عبدالعظیم و وقایع دیگر

بدارم شب این روز بهیطریه باغ بیلاقی امین السلطان بیروم امین السلطان با جمعی از نمایندگان مجلس از رؤسای تجار در مذاکره استقراضی است که میخواهند برای دولت از خارجه بکنند نوبت ملاقات بمن میرسد کاغذ انجمن را میدهم بیخوانند و میگویند از من چه میخواهند در صورتیکه شاه همراهی نمیکند از من هم زیاد بر این ساخته نیست میگویم گردونه مملکت باید روی هشت چرخ متساوی بگردد حالا یکی از همه بزرگتر است و یکی شکسته و یکی از کار افتاده البته این اراکه حرکت نمیکند میرسد چه باید کرد جواب میدهم بی ملاحظه بگویم میگویند بلی میگویم هر هفت را باید کنار گذارده هشت چرخ يك اندازه نوساز کار کن زیر این اراکه باید گذارد تا حرکت

نماید جواب میدهم چند روز است

کامران میرزا از وزارت جنگ

استعفا داده یکنفر را که محل

اطمینان باشد میخواهم پیدا کنم بجای

او بگذارم بزحمت این یکنفر را پیدا

کرده ام و اشاره میکند بمستوفی الممالک

(۱) که آنجا قدم بیزند شما هشت

نفر از کجا پیدا خواهید کرد میگویم

چون شما در بازار کهای بزرگ عقب آنها

میگردید اینست که پیدا نمیکند

اگر از آنجا تجاوز کنید بجای هشت

نفر هشتاد نفر پیدا خواهید کرد

حالا جواب کاغذ انجمن را بدهید میگویند جواب اینست که مانع پیشرفت مشروطه و قانون

(۱) مستوفی الممالک میرزا حسنخان پسر میرزا یوسف مستوفی الممالک آشتیانی است

که مدتی صدراعظم ایران بوده و این جوان بعد از سالها توقف در اروپا تازه بایران

آمده شخص منحرم وطن دوستی است.

شاه است و مرا هم نزد او متهم کرده اند اینست که از من کاری پیشرفت نمیکند میگویم بنویسید میگوید مینویسم جواب را بفلانی داده ام قبول کرده برمیخیزم و هنگام خارج شدن باو میگویم جان شما در خطر است میگوید خدا حفظ مینماید بیرون میآیم مخبر السلطنه و وکیل السلطنه برادر امین السلطان را آنجا ملاقات کرده با آنها نصیحت میکنم مگذارید وضع اینطور بماند که ایندرجه بدگمانی مردم باتابك اعظم عاقبت خوش ندارد.

خلاصه صورت مجلس شب را فردای آن شب در حوزه اساسی انجمن نقل مینمایم میپرسند شما خود چه استنباط کردید میگویم من از او مأیوس هستم چندروز از این مقدمه میگذرد در انجمن آذربایجان بدگویی زیاد از امین السلطان میکنند جمعی کثیر از آنها ببهارستان رفته در مجلس بر ضد امین السلطان داد و فریاد مینمایند.

دو سه روز بعد باز یکشب در بهارستان مردم بر ضد امین السلطان سخت هیجان مینمایند شاهزاده یحیی میرزا که جوانی غیور و وطن خواه است از تندروان می رود بالای بلندی و میگوید ای ملت تمام خرابی کار شما از میرزا علی اصغر خان امین السلطان است اگر مشروطه و آزادی میخواهید باید دفع شر او را بنمایید و بدیهی است این تحریک هم از انجمن آذربایجانست که آقا سید حسن تقی زاده مدیر آن میباشد و بر ضدیت با امین السلطان ثابت قدم مانده در مجلس هم طرفداران امین السلطان برای او فرصت و احترامی باقی نگذارده اند این مطالب هم با امین السلطان میرسد و باز همه را بازی فرض نموده بی اعتنائی مینماید اما دیگر جرئت بمجلس آمدن ندارد و تنها ارتباط محکم با آقا سید عبدالله را برای خود کافی میداند.

یکروز مخبر السلطنه مرا دعوت میکند و میگوید امین السلطان ما را سرگردان دارد میگویم بلی اعتقادش این است اگر آقا سید عبدالله را داشته باشد ملت را دارد در صورتیکه همین اختلاط فوق العاده او با آقا سید عبدالله او را تمام خواهد کرد رفیق عزیز من شما چرا آبروی خود را حفظ نمیکنید امین السلطان از میان می رود و شما هم بتجیت او با کمال بدنامی خواهید رفت حالا تا وقت باقی است استغفاب دهید که ملت استقلال

شیخ نوری در حضرت عبدالعظیم و وقایع دیگر

رأی در شما بیند بلکه آبروی چندین ساله را حفظ کرده باشید میگوید قسم خورده ام با او مخالفت نکنم میگویم امین السلطان هم با کامران میرزا قسم خورده بود که باهم بسازند چه شد که دو روز بعد از قسم خوردن در حضور خود من از او بدگویی میکرد و در مخالفت او ایستاد تا از میان برداشتش وقتی شما باید با او همراه باشید که او هم حفظ آبروی رفقای خود را بکند میگوید حالا خیالی کرده ایم که فردا وزراء اجما حاضریم نزد شاه حرف را پوست کنده و بی پرده بزنیم عریضه می هم نوشته ایم بدهیم اگر جواب مساعد داد و دانستیم با او میتوانیم بر آئین و با مجلس همراه باشیم دستخطی بگیریم و شروع بکار کنیم و اگر نشد و شاه واقعا همراه نیست همه استعفا بدهیم و قطع بدانید اگر آنها استعفاء ندادند شخص من خارج خواهم شد مخبر السلطنه صورت عریضه می که وزراء بشاه نوشته اند میدهد نگارنده ملاحظه میکند و جزئی جرح و تعدیل بنظرم رسیده میگویم یادداشت میکند و میگوید اگر دستخط موافق گرفتیم روز شنبه بیایم بمجلس یا خیر میگویم خیر میگوید چرا جواب میدهم زیرا که برای اتابك آمدن بمجلس خطر دارد میگوید با وجود آوردن دستخط موافق میگویم عجباً دستخط را که نمیتواند به پیشانی خود بچسباند و یا جار بزند و بیاورد لابد در مجلس نشان خواهد و بیش از نشان دادن دستخط برای او خطر هست میگوید پس چه کنیم میگویم روز شنبه شمیران در باغ خودم هستم اگر دستخط مساعد گرفتید شما خودتان زودتر بیاید مرا ملاقات کنید باهم بشهر آمده مطلب را که اتابك باشاه کار خود را تمام کرده است بعضی از انجمنها که مورد ملاحظه اند حالی میکنیم آنوقت اگر صلاح شد خودش بیاید بشهر و بمجلس و گرنه وزراء بیایند و دستخط را بیاورند و اتابك بعد از رفع غائله و حصول اطمینان بمجلس بیاید قرار بر همین میشود و میگنرد این واقعه روز جمعه نوزدهم رجب هزار و سیصد و بیست و پنج (۱۳۲۵) است.

روز شنبه نگارنده می رود بشمران و تا دو ساعت بغروب مانده انتظار مخبر السلطنه را میکشم نمی آید ناچار روانه شهر شده میسپارم اگر آمد بگوئید بشهر آمده من در خانه خود انتظار او را دارم بعد معلوم میشود اتابك و وزراء تا یک ساعت بغروب مانده در

سلطنت آباد پادشاه در کشمکش بوده اند و بالاخره دستخط را آنطور که مایل بوده از شاه گرفته اند دیگر وقت نشده است مخبر السلطنه را ملاقات کند امین السلطان آقا سید عبدالله را برگرفتن دستخط موافق آگاه کرده او هم بانهایت غرور نیکوید بروید بمجلس منم الان خواهم آمد امین السلطان باوزرای خود بمجلس وارد میشود آقا سید عبدالله هم میرسد اتابک دستخط شاه را که مشتمل بر اظهار همراهی با مجلس است و اختیار نام دادن بوزرای مستول میخواند در اینحال دستخط دیگر از شاه میآورند باتابک میدهند خودش میخواند بی آنکه دیگری بر مضمون آن آگاه گردد نیم ساعت از شب گذشته مجلس ختم میشود و چون هیجان و همهمه در مردم زیاد است امین السلطان دست آقا سید عبدالله را گرفته میگوید برویم بالاخانه قدری صحبت بداریم بخیال اینکه مردم متفرق شوند و خلوت کس رود و البته خالی از اضطراب نبوده این دو نفر که بالا میروند امام جمعه که طرف بی اعتنائی آقا سید عبدالله است دلتنگ میشود و آقا سید محمد را نمیگذارد همراه آنها برود در باغ طرف شمال بهارستان گوشه ای مینشینند صحبت بدارند آقا سید عبدالله میفرستد عقب آقا سید محمد امام جمعه نمیخواهد تنها بماند او را مانع میشود که برود و چون آدم کم ظرفی است جواب فرستاده آقا سید عبدالله را میگوید حالا آقا بایار غارش خلوت کرده است مارا چه کار دارد یکساعت از شب میگذرد امین السلطان و آقا سید عبدالله از عمارت پائین میآیند که روانه شوند کالسکه آقا سید عبدالله را برخلاف رسم داخل بهارستان میآورند آقا سید عبدالله کالسکه اش دم پله عمارت حاضر است ولی چون اتابک متوحش است همراه او میآید که او را بیرون در بهارستان بکالسکه نشانیده روانه کند و بعد بکالسکه خود سوار شود اتفاقاً کالسکه اتابک را ده قدم از در دورتر نگاه داشته اند اتابک و آقا سید عبدالله از در بیرون میآیند جمعی هم پشت سر آنها هستند بیرون در رسیدی میآید پهلوی آقا سید عبدالله از او تقاضای کرده آقا سید عبدالله را مشغول مینماید و از طرفی دیگر مثنی خاک بهوا میپاشند حواس امین السلطان متفرق میشود که صدای بشلول بلند شده چند تیر پی در پی باو میخورد

شیخ نوری در حضرت عبدالعظیم و وقایع دیگر

و روی زمین افتاده فوراً جان میدهد مردم فرار مینمایند و آقاسید عبداللہ غش کرده روی زمین میافتد و زراء هر يك از راهی میروند و نعش امین السلطان را در کالسکه انداخته بخانه اش میبرند میسویند و فردا شب او را شبانه بی اطلاع کسی بقم فرستاده آنها مدفون میگردد .

www.KetabFarsi.com

## فصل چهاردهم

### وقایع بعد از قتل امین السلطان

عباس آقای صراف تبریزی که جزو انجمن فدائیان دارای نعره چهلویک بوده با دستیارانش فرار میکنند عباس آقا از کنار جاوخان بهارستان طرف شمال فرار میکرده درب خانه مشارالدوله شیرازی که در فضای جلوخان است از او جلوگیری میکنند بی آنکه بدانند او قاتل است بلکه او میدوید و معین حضور آدم اتابک در عقب سر فریاد و فغان میکرده که آقا را کشتند و او بخانه وزیر مخصوص میرفته که او را خبردار کند اشخاصی که از عباس آقا جلوگیری مینمایند تصور میکنند کسی فریاد میزند این شخص را که فرار میکند بگیرد از این جهت آن دوسه نفر بر او سر راه میگیرند عباس آقا هم تصور میکند فریاد و فغان عقب سر برای گرفتن او است پیش رو هم میبیند دو سه نفر میآیند او را بگیرند در این صورت از حیات خویش مأیوس شده یک تیر در دهان خود خالی میکند و همانجا بر زمین افتاده جان میدهد و ششلول او بدست نوکرهای مشارالدوله میافتد میرند زیر خاک پنهان میکنند و بعدها مشارالدوله مطلع شده ششلول را از نو کرش گرفته بصنیع الدوله رئیس مجلس میدهد و در مجلس ضبط میگردد و نقش عباس آقا را پلیس برداشته بساداره نظمیہ میبرند از آنجا بمجلس میآوردند ظهر یکشنبه نگارنده بمجلس رفته میبیند علماء و وکلاء همه هستند نقش عباس آقا را هم میبینم پای دیوار عمارت مجلس در باغ طرف شمال گذارده شده دکتر آورده بیستند آیا خود کشی کرده یا کسی او را گشته است و تصدیق میشود که خود کشی نموده بالاخره نقش را میبرند در قبرستان مختار السلطنه دفن مینمایند تندروان از مشروطه خواهان قاتل را تجلیل میکنند و از رفتار اداره نظمیہ که نقش را شبانه دفن کرده دلتنگ میباشند



## وقایع بعد از قتل امین السلطان

خاصه که محل دفن راهم اداره نظمیہ نشان نمیدهد اینست که روز دوشنبه بیست و دویم هیجانی کرده میخواستند بر اجلال السلطنه رئیس نظمیہ حیاہ بیاورند چون اجلال السلطنه از دوستان نگارنده است از من استمداد میکند منم بیروم بمنزل او و نمایندگان انجمنها را ساکت کرده پس از تحقیق که در دفن و کفن او کوتاهی نشده بر رئیس نظمیہ میگویم در اینصورت چه ضرر دارد که قبر او را نشان بدهید هرچه شما زیاد تر افکار کنید بر بدگمانی و اصرار آنها افزوده میشود محل قبر را نشان میدهند و غسل شهادت میدهد که او را غسل داده کفن کرده و دفن نموده است آن گاه مردم آرام شده سر قبر او علامتی میگذارند و میگذرد از آن طرف برای امین السلطان مجلس ختم علنی نمیگذارند بعضی بفاتحه خوانی بمنزل او میروند ولی مجلس فاتحه خوانی رسمی نیست بدو سبب یکی آنکه بجرم نامساعدتی با ملت کشته شده و روی دل مشروطه خواهان که امروز ملت خوانده میشوند از او منحرف است و کسان او اطمینان ندارند اگر ختم بگیرند یا نعش او را علنی و با اسباب ظاهری بانند کنند مردم همراهی نمایند دیگر از طرف شاه اطمینان بهمرأی با خودشان ندارند خبر هیجان ملت هم در پیدا کردن قبر قاتل انابك البته بر توهمات آنها افزوده از اینرو هرچه میتوانند بکوتاهی میپردازند و خود نمائی نمیکنند و اما شرح حال عباس آقا این جوان بیست و سه سال تقریباً از عمرش گذشته جوان معقول آرامی بود هیچوقت از وی شرارتی دیده نشده در کار مشروطه خواهی شوری داشت و اغلب روزها در بهارستان بسا چند نفر از رفقای خود گردش میکرد همینکه در مجمع رفقای قرعه میکشند برای اقدام بکشتن امین السلطان قرعه بنام او در میآید او هم برای انجام اینخدمت حاضر میشود روزی میروند بمکاسخانه عبدالله میرزای عکاس عکس بر میدارد و بروسی خان شاگرد عبدالله میرزا میگوید این عکس را ارزان نفروش زیرا طالبزیراد خواهد داشت روسی خان مقصود او را نمیفهمد روزها میرفته است مشق تیراندازی با رولور میکرده که خوب مسلط شود روز پیش از این واقعه بحمام میروند خود را پاک و پاکیزه میکنند و مہیبی انجام مقصود میگردد عباس آقا امر معاش منظم بوده عیال و اولادی ندارد خانه وزندگانش مرتب و دارائی مختصری هم

#### فصل چهاردهم

داشت و دلیلی ندارد که این اقدام او را حمل بر غرض شخصی بتوان نمود نه اینکه بخواهم بگویم کشته شدن امین السلطان باستحقاق بوده بلکه اعتقاد اینست که تحریکات در شورانیدن مردم بر او از طرف حوزه مرکزی استبدادی که شاه در رأس آن قرار گرفته نیز بوده است چون از او راضی نبودند و او را تا یکدرجه مجبور به مساعدت با مجلس و مجلسیان میدیدند و بوعده هائی که بآنها داده وفا نکرده بود اما چیزی که هست اینست که عباس آقا وجود امین السلطان را مغل پیشرفت کار مشروطه میدانست و برای اصلاح حال ملت این اقدام را نموده در اینصورت اگر امین السلطان در حقیقت آن درجه که عباس آقا او را مقصر میدانسته و واجب القتل میشمرده مقصر بوده است بدا بحال او و خوشا بحال عباس آقا و اگر ایندرجه مقصر نبوده است یا هیچ تقصیر نداشته عباس آقا چون از روی عقیده باینکار اقدام کرده است نمیتوان او را ملامت کرد البته باعتقاد خود خدمت نموده امین السلطان هم خیانت نکرده و هر دو رؤسفیدند چیزی که نگارنده در آن شك دارم اینست که آیا همانطور که عباس آقا اعتقاد داشت و کرد راه اصلاح ملت و پیشرفت حکومت ملی ما منحصر بود بکشتن امین السلطان یا راه دیگر هم داشت و بالجمله آیا ما میتوانیم مطمئن باشیم که بعد از کشته شدن امین السلطان برای مجلس و ملت بهتر میشود یا نه آیا حوزه مرکزی استبدادی بکشته شدن امین السلطان فوت خواهد گرفت یا ضعف حاصل خواهد نمود آیا مخالفین مجلس بکشته شدن امین السلطان آنقدر ترسناک میشوند که هرچه در دامن دارند بریزند و با حکومت ملی از صمیم قلب همراه باشند آیا طرفداران امین السلطان در خود مجلس بعد از کشته شدن او طبیعت خود را تغییر خواهند داد و با استقلال رأی راه حقیقت را پیش خواهند گرفت و رفت یا فوراً ورق را برگردانیده با دسته مخالف او سازش میکنند و باز بهمان کارها که میکرده اند مشغول خواهند شد قدری بالاتر برویم آیا شخص شاه بعد از کشته شدن امین السلطان طوری بخود میآید که هواهای استبدادی را از سردور کرده بفهمد در مقابل اراده ملی نمیشود ایستادگی کرد و در مخالفت دولت با مالت مملکت از میان میرود و در کشمکش دربار با مجلس حقوق دولت

### وقایع بعد از قتل امین السلطان

و ملت هر دو پایمال میگردد و باید بدست اتحاد حقیقی با اصلاح خواهان واقعی ملت مفاسد دولت و ملت را رفع کرد یا نه و دیگر آنکه آیا سیاست بیگانگان یعنی روسها که زمام کار دربار بدست آنها است در قدم اول و انگلیسان در قدم دوم و مهمان تازه رسیده یعنی آلمان بعد از کشته شدن امین السلطان تغییر خواهد کرد و منافع خصوصی ایران را بر منافع خویش ترجیح خواهند داد خصوصاً روسها که امین السلطان را در تحت حفاظت خود بایران آورده او را دست نشانده خود میدانند بعد از کشته شدن او از نفوذ خود در این مملکت صرف نظر میکنند یا آنکه آنچه راهم که از امین السلطان در همراهی با آنها توقع داشته اند بمضاعف از شاه توقع خواهند داشت و آیا در این صورت آن ملاحظات که امین السلطان در رعایت اطراف امور در نظر داشت شاه هم همان ملاحظات را خواهد کرد یا نه اینها مطالبی است که حالا نمیشود رد یا قبول کرد و با گذشتن زمان حقیقت آشکار میگردد و معلوم میشود که آیا اقدام عباس آقا بکشتن امین السلطان چنانکه با عقیده او موافق بوده آیا با مصلحت حقیقی وقت هم مطابق بوده است یا نه اینک بر میگرددیم و از روز یکشنبه بیست و یکم رجب شروع کرده حوادث را بطور اجمال که رشته منقطع نشود مینویسیم.

بعد از کشته شدن امین السلطان و برهم خوردن کابینه وزراء چند روز مجلس تزلزل دارد و تصور میکند شاه را بهانه بزرگی برای بهم زدن مجلس بدست آمده ولی اینطور نیست اولاً آقا سید عبداللّه که با امین السلطان اتحاد داشت و بواسطه همان اتحاد نزد تندروان مجلس موهون شده بود فوراً ورق را برگردانیده با مخالفین امین السلطان آمیزش کرده زودتر از هر کس بمجلس حاضر میشود و از حدوث این قضیه اظهار دلتنگی نمیکند شاه هم که از کشته شدن امین السلطان اگر خوشحال نباشد افسردگی ندارد میلیون هم مخصوصاً آذربایجانیان طهران برای تجلیل قاتل امین السلطان اقدامات مجدهانه کرده قبر او را گلریزان نموده او را شهید راه وطن میخوانند و البته این اقدامات برای باز ماندگان امین السلطان بینهایت حزن انگیز است ولی هر کس بخواهد میان يك ملت کم علم بی تجربه و يك پادشاه جوان خود خواه فاصله گردد

#### فصل چهاردهم

و با هر دو ظاهر سازی کند بی آنکه در واقع یکطرفی باشد البته از دو طرف میخورد . خلاصه اول تأثیر بزرگ که کشته شدن امین السلطان میکند اینست که حوزه حضرت عبدالعظیم برهم میخورد چه بمحض رسیدن خبر قتل امین السلطان بشیخ نوری فوراً از میان جمع بیرون رفته در راه بروی خود بسته کسی را بخود راه نمیدهد و این وحشت بضعیه برهم خوردن سیاست درباریان در نگاهداری آن حوزه بامصارف زیاد سبب میشود که شیخ نوری نزد روحانیان مشروطه خواه واسطه فرستاده تقاضا میکند برای بهانه آمدن او بشهر صورتی بدست آورند آنها هم دریغ نکرده سئوالی از زبان او نوشته پرسیدند حدود مداخله مجلس چیست و جواب مینویسند مجلس مداخله در امور شرعیه نمیکند و تصرفات او در امور عادی و راجع بمصالح ملکی است شیخ نوری این مطلب را وسیله قرار داده بعوام و مقدسین میگوید اطمینان حاصل شد که حقوق اسلامی دستخوش این مجلس نخواهد شد و حوزه را برهم زده بپهران آمده در خانه خود مینشیند بی آنکه با کسی مراوده و معاشرت نماید. اما بدیهی است که دو چیز نمیکند او بکلی آرام بگیرد یکی حب ریاست و دخل با وجود رقابت شدید که با همکارانش دارد و دیگر رابطه خصوصی او باشاه و درباریان مستبد که او را آلت دست خود دارند و برای مخالفت بامجلس و مشروطه وجود او و همراهانش را لازم میدانند و باو نوید میدهند که هر وقت باشد کار بروفق مرام آنها خواهد شد و اگر بوعده آنها اهمیت ندهد تصدیق روسها و اظهار خصوصیت آنها باوی او را امیدوار میکند چه اگر خوب نگاه کنیم میبینیم که در سیاست خارجی شیخ نوری نظر بر روسها میکند همان نظر را که آقا سید عبدالله بانگلیسان مینماید و دو سیاست ضد یکدیگر خارجی هم هر یک از گریبان فراخ یکی از این دو رئیس روحانی سردر آورده کارروائی میکند خلاصه آنکه شیخ نوری در باطن دست از کار خود برنمیدارد با سعدالدوله ارتباط تام دارد و دست بدست یکدیگر داده اند جمعی از معممین هم که در تشکیل حوزه حضرت عبدالعظیم شریک او بوده از انعامات ملوکانه سهم میبرده اند باز با او همراه و همخیال میباشند سیدعلی یزدی که مکرر نام برده شده و برادر زاده او سید محمد

## وقایع بعد از قتل امین السلطان

یزدی باحوزه شیخ نوری مربوط بوده و هستند و از هر گونه اقدام برضد مشروطیت دریغ نمی‌دارند رجال مستبد هم بدیهی است بهوای نفس خود و به متابعت میل شاه با این حوزه اظهار خصوصیت مینمایند و اما کار وزرای مشول میرزا نصرالله خان مشیرالدوله بعد از امین السلطان محل توجه ملت است که رئیس الوزراء و وزیر داخله بشود ولی هر چه باو اصرار میکنند نمیپذیرد و میداند با مخالفت باطنی شاه کاری از او ساخته نیست بالاخره شاه برای حفظ ظاهر او را مجبور میسازد که بی سمت در کارها باشد و بمشورت او امور دولتی بگذرد ولی بعد از قتل امین السلطان بفاصله چند روز سگته کرده از دنیا میرود بعضی میگویند او را با مر شاه مسموم میسازند اما مأخذ صحیحی بدست نگارنده نیامده است ملت در عزا داری مشیرالدوله اقدامات کامل میکند مشیرالدوله خوشبخت آدمی بود زندگانی خوبی نمود دوپسر قابل او میرزا حسنخان و میرزا حسینخان بهترین یادگار او هستند بعد از مردن مشیرالدوله شاه بیرضای مجلس و ملت میرزا احمدخان مشیرالسلطنه را که مردی بیخبر از اوضاع دنیا و مخصوصاً از ترتیب حکومت ملی است بوزارت داخله و ریاست وزراء انتخاب میکند سمدالدوله را وزیر خارجه مینماید و این هر دو را غایت آمالشان بوده است قوام الدوله وزیر مالیه میشود میرزا محمودخان علاءالملک وزیر عدلیه میرزا حسنخان مستوفی الممالک در وزارت جنگ باقی میماند مخبر السلطنه نظر بخصوصیت تام که با امین السلطان داشته مدتی بلا تکلیف مانده وزارت علوم بی وزیر میماند صنیع الدوله رئیس مجلس شورای ملی بعد از حادثه قتل امین السلطان ترسناک شده از ریاست مجلس استعفا داده خانه نشین میگردد میرزا محمودخان احتشام السلطنه که با مر امین السلطان از ریاست کمیسیون سرحدی عثمانی بطهران احضار شده بود در همان ساعت که امین السلطان را کشتند وارد طهران شده نظر بحسن ظنی که ملت در مشروطه خواهی باو دارد در وقت انتخاب و کلاء از طرف طلاب دینی بو کالت انتخاب شده در این وقت برای ریاست او در مجلس حسن طلب میشود احتشام السلطنه هم باین آرزو میرسد تا عاقبتش چه باشد نظر بحوادث گذشته که در اوایل این کتاب نوشته شده آقا سید عبدالله رضایت بر ریاست او ندارد او را هم

## فصل چهاردهم

بهر صورت هست راضی مینمایند احتشام السلطنه بظاهر رئیس مجلس است. ولی در باطن کار صدارت مملکت را میکند و در امور قوه مجریه هم دخالت مینماید مشیر السلطنه وزرای خود را بمجلس معرفی مینماید و مشغول کار میشوند چند روز بیشتر طول نمیکشد که اجزای وزارت خارجه بر سعدالدوله شورش کرده ناراضی ماتیان هم از او مدد میکند و او از وزارت خارجه خلع گشته وزارت خارجه بمیرزا محمدعلیخان علاء السلطنه میرسد میرزا حسنخان محتشم السلطنه را بریاست کمیسیون سرحدی میفرستند و همه روزه اغتشاشات سرحدی و تجاوزات عشائر و قتل و غارت آنها در خوی و ماکو و ارومیه و ساوجبلاغ برزیادت میگردد عثمانیها وقت را فرصت شمرده اراضی متنازع فیه را تصرف مینمایند و در تمام نقاط سرحدی اردو حاضر میکنند از این بیابت خواس میخاسیان و ملیون شوش میشود ولی شاه اعتنائی ندارد و اهمیت نمیدهد بلکه این اغتشاشها سبب برهنه خوردن اساس مشروطیت بگرد از طرفی هم روسها هر چه بتوانند اسباب مزید اغتشاش را در همه جا فراهم میآورند و شاه را مددحالی و مالی میدهند در خلال این احوال عهدنامه روس و انگلیس در خصوص اختیارات این دو دولت در آسیای وسطی خانمه یافته با مضای دولتین هیر صد شمال و جنوب ایران را تقسیم اقتصادی مینمایند و پایه تصرفات خود را در داخله ایران بر روی اساس این عهدنامه هزار و نهصد و هفت نامینه میشود میگذارند اگر چه مجلس شورای ملی عهدنامه مزبور را رد میکند و میگوید کسی حق مداخله در امور ایران ندارد و پایه سیاست خارجی ما روی عهدی است که تاکنون با دول داشته ایم ولی آنها پیش خود بقصود عهدنامه جدید رفتار میکنند هر چه بخواهند فقط سفیر انگلیس در طهران جواب منفی مجلس ملی را در معاهده مزبور منطقی می شمارد.

احتشام السلطنه رئیس مجلس مینماید از یکطرف مخالفت باطنی شاه با اساس مشروطیت و ضدیت ملیون با امراء و رجال دولت و خوفی که برای رجال مستبد بعد از ساقطه قتل امین السلطان روی داده که جرئت نمیکند از خانه های خود بیرون بیایند و از طرفی مختل بودن امور مملکت و از کار افتادن چرخ قوه مجریه بدین است با این

## وقایع بعد از قتل امین السلطان

اوضاع از مجلس هم کاری پیشرفت نخواهد کرد و سرآمد تمام دردها درد بی پولی است که ادارات دولتی از لشگری و کشوری و سلطنتی در حال انحلال است از باب حقوق سال گذشته بواسطه نرسیدن حقوق خود فوق العاده مزاحم و هر دسته‌ای از قشون باید که اداره از ادارات دولتی تعطیل کرده شورش مینمایند ناچار تدبیری برای اینکار میکنند و انجمن موسوم بانجمن خدمت مرکب از وزراء و امراء و سرداران و حکام معزول و شاهزادگان و غیره تشکیل میدهد و امیدارد آن انجمن عریضه‌ای بشاه نوشته درخواست مساعدت با اساس مشروطیت را بنمایند و تصریح میکنند که اگر مخالفت با مشروطه بشود آنها برای خدمت و نوکری حاضر نخواهند بود شاه از خواندن این عریضه دلشنگ میشود ولی بناچار جواب مساعد داده اظهار همراهی میکند امراء این جواب را مستند کرده بتوسط احتشام السلطنه بمجلس نزدیک میگردند و یکروز اجماعاً بمجلس آمده اظهار همدردی مینمایند غلامرضا خان آصف الدوله شاهسون و غلامحسینخان وزیر مخصوص غفاری حسین پاشاخان امیر بهادر جنگ اقبال الدوله کاشانی و علاء الدوله زیادتر از دیگران مورد ملامت هستند و مکرر از طرف تندروان تهدید کرده میشوند اینک باکمال اطمینان خاطر بمجلس آمده آسوده میگردند.

امیرخان سردار که در قضیه توقف روحانیان در حضرت عبدالعظیم شرح حال او را نوشتیم رئیس این انجمن میشود و انجمن خدمت روزی برای قسم خوردن بمجلس حاضر شده قسم میخورد که با اساس مشروطیت مخالفت ننمایند اینکار بظاهر پسندیده بنظر میآید و حکم عفو عمومی است که بموم ستمکاران داده شده باشد بی آنکه پشیمانی آنها از رفتار گذشته خود محقق و بی آنکه درجه وفاداری آنها نسبت بقسمی که خورده‌اند معلوم بوده باشد اینست که نگارنده نمیتواند قضاوت نماید که آیا بر نفع حکومت ملی تمام خواهد شد و یا بر ضرر آن تا آتیه چه حکم نماید. در این ایام نمایندگان انجمنهای ملی باسم انجمن مرکزی مدتی در بهارستان متحصن شده چند مطلب که راجع بامنیت مملکت است بتوسط مجلس از شاه میخواهند و بالاخره اظهار میکنند که تا تمام قانون اساسی از مجلس ننگد در و بصبح شاه نرسد ما از بهارستان

### فصل چهاردهم

بیرون نخواهیم رفت مجلس هم جداً در صدد اتمام متمم قانون اساسی شده چون ماه رمضان نزدیک است میکوشد پیش از رسیدن آن نمایندگان انجمنها از بهارستان خارج شوند ولی قانون اساسی برای یکماده در مجلس معطل است و آن مسئله قضاوت است که روحانیان مجلس میل دارند بصورتی نوشته شود که بمسند ریاست شرعی آنها خللی نرساند مشروطه خواهان میل دارند بصورتی نوشته شود که تمام محاکمات راجع بدیوان عدالت باشد و در مسائل شرعی از طرف دیوان عدالت بمحاضر شرعی رجوع شود از این جهت دوسه روز در مجلس مذاکره طول میکشد بکروز آقا سید عبدالله باجمعی از دانشمندان مجلس طرف شده اصرار میکند نوشته شود محاکمات در احوال و اعراض و نفوس راجع بمحاکم شرعیه مجتهدین عظام است و در امور عرفیه راجع بدیوان عدالت عظمی مجلسیان میل ندارند باینصورت نوشته شود کار بمشاجره کشیده مجلس برهم میخورد خبر نمایندگان انجمنها میرسد بهیچان آمده بر ضد آقا سید عبدالله قیام مینمایند و در صدد توهین او میشوند بد زبانی زیاد میکنند و ششاول میکشند که او را بکشند آقا سید عبدالله سخت ترسناک میشود و بالاخره صورتی در کمیسیون نوشته میشود مطابق ماده دوم از اصل بیست و هفتم متمم قانون اساسی و از روی ناچاری آقا سید عبدالله و آقا سید محمد آنصورت را امضاء میکنند و غائله رفع میشود.



## فصل پانزدهم

### مطالبه متمم قانون اساسی و وقایع دیگر

محمدعلیشاه نمیخواهد متمم قانون اساسی را امضا کند ولی در مرکز و از ولایات خاصه گیلان و آذربایجان در صدد مطالبه برمیآیند و در ماه شعبان ۱۳۲۶ در طهران نمایندگان انجمنها در بهارستان توقف میکنند و در ولایات در تلگرافخانههای رشت و تبریز شب و روز مانده بمجلس فشار میآورند تا امضاء میشود و شب اول ماه رمضان نمایندگان انجمنها در مرکز از مجلس و در ایالات از تلگرافخانه ها بخانههای خود مراجعت مینمایند بعد از گذشتن متمم قانون اساسی مجلسیان در صدد میشوند دولت را بر همزده مشیرالسلطنه را که نا متناسب با اساس مشروطیت است از ریاست وزراء خلع نمایند لهذا رأی گرفته مجلس بدوات اظهار بی اعتمادی میکنند و کابینه برهم میخورد این تغییر کابینه بینهایت مخالف رأی شاه است زیرا در موقع تعیین کابینه از طرف مجلس بشاه اخطار شده که در انتخاب وزراء سعی نمائید اشخاصی باشند که زمامداری آنها طول بکشد و بتوانند کار بکنند مشیرالسلطنه اهلیت برای این کار ندارد شاه جواب داده غیر از این جمع کسی را سراغ ندارم من انتخاب میکنم شما اگر دیدید بکار نمیخورند رأی عدم اعتماد بدهید اینک بفاصله چهل و چند روز رأی بی اعتمادی بآنها میدهند البته بشاه بر میخورد خاصه که بعد از انداختن کابینه مجلس خود در صدد تعیین کابینه برمیآید شاه هم اعتراضاً میگوید من کسی را سراغ ندارم هر کس را خود ملت میخواهد انتخاب کند تا من نصب نمایم ملیون مایل هستند ناصرالملک وزیر داخله و رئیس الوزراء باشد ناصرالملک در ایام ریاست مشیرالسلطنه از وزارت مالیه استعفا داده خانه نشین است در این مقام هر چه ملیون بار اصرار میکنند زیر بار

### فصل بانزدهم

وزارت داخله نیروی چند روز تشکیل کابینه معطل میماند دوسه شب از شبهای ماه رمضان از دو ساعت از شب رفته تا طلوع فجر و کلا و جمعی از امراء و وزرای معزول در مجلس میمانند یکروز صنیع الدوله را وزیر داخله میکنند خطابات شاه باو میشود او هم اینکار را خارج از قدرت خود دانسته استعفاء میدهد و عمده چیزی که موجب استنکاف اشخاص از وزارت داخله است تحریکات اغتشاشی است که از طرف شاه و مستبدین داخلی و خارجی برای اغتشاش ولایات و سرحدات میشود و مشکلاتی که از این بابت تولید میگردد خلاصه ناچار میشوند وزارت داخله را بیکی از امراء که طرف اعتماد شاه باشد بدهند گرچه در خط مشروطه خواهی نباشد و برای این کار غلامرضا خان آصف الدوله شاهسون انتخاب میشود و کابینه بریاست ناصر الملک تشکیل مییابد بشرح ذیل:

ناصر الملک رئیس الوزراء و وزیر مالیه - مخبر السلطنه وزیر عدلیه - میرزا حسنخان مشیر الدوله وزیر خارجه - میرزا حسین خان مؤتمن الملک وزیر تجارت و کمرك - صنیع الدوله وزیر علوم - آصف الدوله وزیر داخله - متوفی الممالک وزیر جنگ.

دولت جدید بترتیب مزبور برخلاف اراده شاه تشکیل شده مشغول کار و یادچار محذورات میگردد.

ناصر الملک دولت مشروطه تأسیس مینماید خود رئیس الوزراء و وزیر مالیه میشود تمام اعضای کابینه غیر از وزیر داخله هم افق و هم رأی هستند وزیر داخله هم چون از نوضاع داخله اطلاع دارد و ردی زیرک و باعزم است با وزراء راه میرود و با آنها مخالفت نمیکند اما شاه از این وزرای مشروطه خواه راضی نیست و مخصوصاً بریاست ناصر الملک مایل نمیباشد روسها هم بتوسط شاپشالی معلم زبان روسی شاه را بپرهیزدن این کابینه ترغیب مینمایند زیرا که ناصر الملک را با انگلیسها مربوط دانسته میل ندارند او رئیس الوزراء باشد سعد الدوله هم که او را از وزارت خارجه خارج

## مطالعه متمم قانون اساسی و وقایع دیگر

نموده‌اند و کمال ضدیت را با دولت تازه دارد شاه را برضد کابینه تهریص مینماید از طرفی هم اقبال الدوله و وزیر مخصوص و وزیر همایون کاشانی که هر یک خود را لایق الصداره میدانند و در این تفسیرات کاری بآنها رجوع شده بینهایت دلتنگ هستند از کابینه بدگویی و برای آن نزد شاه کار شکنی مینمایند هر چه از دست این اشخاص بر نیاید از دست کاهران میرزا برمیآید که روی دل شاه را از این کابینه منصرف نماید و بالاخره شاه وحشت کرده دمی آسایش ندارد شیخ نوری هم با چند نفر از هم لباسهای خود وقت را غنیمت دانسته جداً مشغول تحریک کردن برضد مجلس و کابینه ناصرالملک میباشند در این احوال حسین پاشا خان امیر بهادر جنگ که بعد از مرگ مظفرالدینشاه بیکار و خانه نشین شده است و چهارصد هزار تومان خوردها از دولت طلبکار میداند و اعتنائی بحرفش نمیشده بدحض اینکه جزو امراء بمجلس آمده قسم یاد کرده و داخل جمع گشته بخیال میافتد بهر وسیله باشد در اینحال اضطراب و وحشت شاه خودی بخلوت انداخته بشاه تقرب بجوید از مساعدت رئیس مجلس و وزیر داخله استفاده نماید امیر بهادر کشیکچی باشی شاه میشود و شاه از او اطمینان حاصل کرده او را وسیله حفظ جان خود قرار میدهد شاید روسها هم در وارد کردن امیر بهادر جنگ بحوزه دربار بیدخالت نباشند برای کمک نمودن او به برهم زدن کابینه ناصرالملک اینجا مطلب مهمی که اتفاق میافتد و برای گرم کردن بازار فساد و مزید امیدواری شاه در ضدیت با اساس مشروطه مفید میگردد همان اقدام کمیسیون مالیه مجلس است بقطع حقوق ارباب حقوق برای تبدیل بودجه مملکتی و جبران شش کرور کسر محل چنانکه از پیش شرح داده شد این اقدام دل جمعی از بزرگان مملکت را از مجلس و مشروطه برگردانید چه گفته اند قطع مرسوم سخت تر است از قطع حلقوم اینکار جمعی هواخواه دلشکسته برای مستبدین مهیا نموده آنها را ضمیمه دلسوختگان تیول و تسعیر ساخته بشاه امیدواری داد که بتواند از زیر بار مشروطیت خارج گردد شاه بعد از تعیین حقوق سلطنتی چنانکه نوشته شد بی نهایت دلتنگ گشته هر چه سعی نمود چیزی اضافه کنند پذیرفته نشد او هم جمعی از فرانس و قاطرچی و غیره

را که از بودجه سلطنتی حقوق میبرند اخراج کرده میگویند. مجلس حقوق شمارا قطع کرد این جمع معلوم الحال هم برای انواع شرارت و ضدیت با مجلس حاضر میگرددند تمام این اسباب جمع میشود برای اینکه در دربار نقشه بزرگی بجهت مخالفت با مجلس کشیده شود اینجا چند کلمه از احوال خود و احوال احتشام السلطنه بنویسم و بعد نقشه مخالفت مزبور را بیان نمایم بعد از آنکه احتشام السلطنه رئیس مجلس میشود نگارنده بواسطه سابقه خصوصیت که با او داشته باصراری که او مینماید بیش از پیش بمجلس آمدوشد نموده او را کمک مینمایم ولی نظر بخصوصیت احوال که از او دیدم انگرانی دارم که آیا عاقبت کار او چه خواهد شد و چگونه این شخص تندخو با یک جمع مختلف العقاید کار خواهد کرد خاصه که در مجلس اشخاصی هستند زیر بار خود رانی احتشام السلطنه نمیروند و از آنها است چند نفر از وکلای آذربایجان مانند مستشار الدوله - آقا سید حسن تقی زاده - حاجی میرزا ابراهیم آقا و حاج میرزا آقا و غیره که از تندرراندند احتشام السلطنه در اول ورود بمجلس با این جمع بنای خصوصیت را میگذازد و با آنها ظاهر سازی میکند اما چنانکه در جلد اول این کتاب و اوایل جلد دوم نوشته شده احتشام السلطنه با حسن عقیده که دارد بواسطه تندخویی در مقام عمل غالباً افراط و تفریط میکند و خود بزحمت میافتد و دوستانش را بزحمت میاندازد.

تندرراندن مجلس که پیش از کشته شدن امین السلطان بواسطه ضدیتی که با او داشتند ناتوان مانده بودند اینک توجه رئیس مجلس را بخود میبینند خصوصاً که بواسطه قتل امین السلطان غروری هم آنها را گرفته معلوم است برای جلو رفتن خود هیدانسی بدست میآورند و معلوم نیست کار آنها با ریاست احتشام السلطنه بکجا خواهد رسید. و چون احتشام السلطنه از آنها برگردد و بنای مخالفت بشود کار خودش بکجا خواهد کشید عجالتاً که اظهار خصوصیت و صمیمیت با یکدیگر میکنند و هر دو میدانند که هیچیک در این اظهار خصوصیت راست نمیگویند و سیاست این اقتضار نموده احتشام السلطنه از مخالفین آقا سید عبدالله هم استفاده میکند چه شیخ نوری و دوستان او بواسطه اینکه سابقه کدورت احتشام السلطنه را با آقا سید عبدالله میدانند با او خصوصیت میکنند

### مطالبه متم قانون خاص و وقایع دیگر

احتشام السلطنه هم با آنها باطناً اظهار مهر بانی مینماید در ظاهر هم با آقا سید عبداللّه همراه میرود نگارنده دائماً او را نصیحت میکنم که ایندفعه مثل دفعه‌های پیش نیست که شما بیرویه اقدام نمائید سابق اگر حادثه‌ئی واقع شد صدمه‌اش بشما و چند نفر رسیده که با شما هم خیال بودند ولی امروز شما رئیس مجلس شورای ملی هستید اگر حادثه‌ئی واقع شود صدمه‌اش بتمام ملت وارد میشود بمعروطیت خلال میرساند ظاهراً تصدیق میکند ولی باز گاهی صفات ذاتی خود را بروز میدهد بمجلس بی اعتنائی میکند و امضای را از خود بی سبب میرنجاند .

بهر حال بعد از آنکه اسباب مراد و وزراء معزول و بزرگان از رجال دولت را با آنهمه فاصله که میان آنها و مجلس بود فراهم عیاورد و شروع میکند بجمع آوری پول بعنوان استقراض داخلی برای تشکیل بانک ملی و پای هر يك از رجال دولت و شاهزادگان بزرگ از قبیل ظل السلطان و کامران میرزا چیزی مینویسد که بدهند و زحمت زیاد در این باب تحمل میکند تصور میشود سه چهار کسرور تومان پول جمع خواهد شد اما باین همه هیاهو بیش از دو بیست هزار تومان پول که آنهم يك قلم هفتاد هزار تومان از ظل السلطان گرفته میشود جمع نشده این وجوه را هم بحق ارباب حقوق و بقشون و بمأمورین خارج مملکت میدهند و مختصر گشایشی میشود معادل سیصد هزار تومان طلای مسكوك در خزانه هست آنرا خواهی نخواهی از شاه میگیرند که سرمایه بانک بگردد مستشاری برای مالیه و بانک از فرانسه اجیر میکنند که بایران بیاید بی آنکه مالیه منظم شود یا بانکی دائر گردد .

باز از خیالات احتشام السلطنه بعد از وارد نمودن امراء بمجلس شورای ملی این است که شاه را با مجلس همراه کند و از آنجا که تندروان مجلس معتقدند که تا شاه بکلی مأیوس نشود دست از مخالفت با مجلس برند خواهد داشت با خیالات احتشام السلطنه همراه نمیباشند جمعی از نامتقین و اشخاصی که کلامه آنها نفوذ دارد نیز با عقیده آنها همراهند احتشام السلطنه با این جمع ازو کیل و غیرو کیل در این موضوع طرف میشود و هیچ طرف را نمیشود ملامت کرد چه احتشام السلطنه صلاح نمیداند تا ایندرجه با شاه

### فصل یازدهم

ضدیت شود و کار بهر کجا می‌خواهد بکشد بلکه دوست میدارد شاه و خانواده او محترم باشند مجلس هم بوظائف خود رفتار کند و تصور میکند اینکار شدنی است و میتواند شاه را با مجلس همراه کرد مخالفین او می‌گویند باید ریشه استبداد را کند و همایشات فایده ندارد.

بهر حال رفته رفته میان احتشام السلطنه و رفقای مجلسی او کشمکش حاصل میشود جمعی از نمایندگان کسبه در مجلس و اشخاصی که با احتشام السلطنه خصوصیت و باتندروان مجلس رقابت دارند جمع شده انجمنی تشکیل میدهند به حمایت احتشام السلطنه و شرح حال این انجمن را با نتایجی که بر آن مترتب میشود بعد از این خواهیم نگاشت خلاصه احتشام السلطنه بهر صورت هست اسباب آمدن شاه را بمجلس فراهم می‌آورد و در حالیکه شاه نهایت نگرانی را دارد که از عمارت سلطنتی بیرون بیاید بمجلس آمده اظهار همراهی میکند از وقت خارج شدن شاه از حرم سرا تا ورود او بعمارت سلطنتی تمام اهل حرم گریه وزاری مینمایند زیرا امید سلامت برگشتن او را ندارند بعد از این روز شاه قدری اطمینان حاصل کرده یکروز هم بحضرت عبدالعظیم میرود و دیگر سواری و بیرون آمدن از عمارت موقوف میشود.

احتشام السلطنه هم در زحمت شدید افتاده زیرا که نتوانسته است میان شاه و تندروان مجلس را اصلاح کند و از میان دو محذور بودن خلاص گردد بعلاوه پرده ظاهر سازی که با تندروان داشته دریده شده با آنها طرف گشته رفقای نزدیک او هم با عقیده تندروان مجلس موافقت و نمیتوانند کمکی بساو بمانند نگارنده هم جزء تندروان است ناچار از خصوصیت نمودن زیاد بسا احتشام السلطنه خودداری کرده تا آنجا که بافراط نکشد باتندروان همراهی میکند و در عین حال دچار ضیق مالیه و گرفتاری زیاد بکارها هستم و روزگار سختی میگذرانم و سرآمد افسردگیها حادثه ناگهانی است که در خانواده ام روی داده دختر کوچکی مجدیه نام که باو تعلق خاطر بسیار دارم بمختصر عارضه از دنیا میرود و مرگ او مرا بی اندازه پریشان خاطر میسازد.

## فصل شانزدهم

### نقشهٔ سعدالدوله و اختلال امور

بعد از مایوس شدن محمدعلیشاه از اینکه تندروان مجلس و ملت با او سازش نمایند تا برچیدن بساط مشروطیت کامیاب گردد بجمیع وسائل متوسل میشود و در اینحال میرزا جوادخان سعدالدوله که در مجلس از ریاست صنیعالدوله بواسطه دشمنی قدیم که باهم دارند دلتنگ است بحسن استقبال از شاه یا بحسن طلب از خودش با شاه راه پیدا کرده از وکالت مجلس استعفا میدهد و با شاه مربوط میشود و باو حالی میکند ایران استحقاق سلطنت مشروطه را ندارد و باید سلطنتش مستقل و قانونی بوده باشد یعنی وضع قوانین بتصویب پادشاه بوده باشد شام اینحرف را گرفته رها نمیکند و سعدالدوله را بال و پر داده و عدهٔ وزارت خارجه و همه چیز میدهد گویند سعدالدوله بشاه میگردد من ابوالعالمه هستم اساس مشروطه را من ریخته‌ام حالا هم هر طور بخواهم خود بر میگردانم شاه باور میکند و سعدالدوله نقشه میکشد اغتشاش در تهران و ولایات چون بالا بگیرد سفارتخانهها بسدا در میآیند آنوقت شاه میگردد ملت من استمداد مشروطه بودن ندارد و باید موقتاً بساط مشروطه برچیده شود و در مدت فترت وزراء فقط نزد شاه مسئول بوده باشند تا اغتشاش برطرف شود سفرای خارجه این مطلب را خواهند پذیرفت مجلس بعنوان موقتی تعطیل میشود و دیگر باینصورت دایر نمیگردانند این نقشه را سعدالدوله میکشد شیخ نوری و اتباع او و جمعی از رجال مستبد دولت و کامران میرزا همه با او همراه شده شاه را ترغیب با اجرای آن مینمایند سفارت روس هم کمک میکند بمقدمات کار یعنی اغتشاش کردن در ولایات و مرکز و سلب امنیت نمودن در خلال این احوال

### فصل شانزدهم

سالارالدوله برادرشاه در حکومت بروجرود و لرستان بر شاه یاسغی شده بخيال سلطنت  
میاقتد رضاخان ظهیرالدوله صفاعلیشاه از حکومت همدان مأمور شده نزد او میروود  
برای نصیحت دادن و ثمر نمیکند ناچار حسام الملك همدانی با استمداد مختصری و داودخان

کلهر با جمعیتی بجلو -

گیری او میرووند در اول  
میدان جنگ سالارالدوله  
فرار کرده در کرمانشاه  
در قنصلخانه انگلیس  
متحصن میگردد انگلیسها  
هم نگهداری نکرده او  
را تسلیم سیفالدوله  
حاکم کرمانشاهان  
مینمایند سیفالدوله  
اورا تحت الحفظ بطهران  
میاورد سالارالدوله  
مدتی در باغ عشرت آباد  
حبس نظر است و بعد  
آزاد میگردد در هنگام  
یاغیگری او مجلس او  
را از ادعای سلطنت



سعدالدوله

نمودن منع کرده تلگرافاً باو میگویید سلطنت محمد علیشاه را ملت امضاء کرده تغییر  
برده او نیست .

بدیبهی است مساعدتی مجلس در رفع شر سالارالدوله باید و موجب خوشوقتی شاه



از مجلس بشود ولی حب استقلال نمیگذارد شاه در این مقام لذت مشروطیت را چشیده فواید آنرا بداند بالجمله درباریان بعد از فراغت از قضیه سالارالدوله باز شروع میکنند با اجرای نقشه سعدالدوله و بیشتر ملاحظه آنها از آذربایجان است و سردار های آنسامان ورؤسای عشایر دستورالعملهای مخصوص میفرستند و میرهاشم نام تبریزی را که تهران آمده با مساعدت کامل به تبریز میفرستند آنجا دسته های جمع کرده با فساد میردازند در شهر تبریز و خوی و ماکو و ارومیه و ساوجبلاغ و اردبیل و غیره اسباب اغتشاش و قتل و غارت فراهم میآورند.

قضیه اغتشاشی که از پسر رحیم خان چلبیانلو در نواحی تبریز بروز میکند و قتل و غارتی که آنجا میشود و بالاخره ملت در تهران فشار سخت آورده رحیمخان برخلاف میل شاه در غل و زنجیر می رود از نتایج همین نقشه است و همچنین در فارس بتوسط اشرار آنجا هر چه بتوانند اغتشاش میکنند و در گیلان و مازندران و استرآباد و خراسان و دیگر بلاد بعنوان ترکمان و غیره آشوب برپا مینمایند و صول این اخبار بی درپی موجب اغتشاش حوایس مردم پایتخت میگردد و اما شهر تهران در باریان بخیال میافتند یکدسته ملت نما در مقابل مشروطه خواهان بتراشند و در مقابل آنها وادارند چون طرف مشورت شاه در این اقدامات مشتی مردم فرومایه میباشد مشورت دهندگان بخیال میافتند اراذل او باش تهران را که سالها است مصدر شرارت میباشد دور خود جمع کنند و از آنها استمداد نمایند لهذا بدستور کامران میرزا و مباشرت آقا بالاخان سردار افخم که در این وقت رئیس قورخانه است دو نفر از اجزای قورخانه را که یکی خسروخان مقتدر نظام است و دیگری سید محمد خان صنیع حضرت یکی سردسته مشتیهای سنگلج و دیگری سردسته مشتیهای چالمیدان برای انجام این خدمت انتخاب میکنند و پول و خلعت داده و امیدارند هر يك از آنها مشتیهای محله خود را همراه کرده مهمانی نمایند این دو دسترا که سالهاست با هم کدورت دارند صلح داده بایکدیگر مراد و مباشرت نمایند مشروطه خواهان مطلب را دانسته در صدد بر میآیند جلو گیری کنند ولی مقارن میشود با گرفتن جشن افتتاح مجلس شورایی و ناچار اندکی

## فصل شانزدهم

درباریان از خیالات فساد انگیزانه خودداری مینمایند مقتدر نظام و صنایع حضرت هم در جزو مستخدمین بهارستان بخدمت چراغبانی و آتشبازی مشغول میشوند و بعد از گذشتن جشن از طرف ملت بآنها خلعت داده میشود که تالیف قلبی شده باشد بلکه اسباب دست مفسدین نشوند ولی فائده نکرده بازحوزه فساد را گرم مینمایند دیگر از اقدامات که میشود آنکه حسنخان اجلال السلطنه اصفهانی رئیس نظمیست و با خیالات درباریان همراه نیست او را عزل کرده ریاست نظمی را بمیرزا فتح الله خان سعید السلطنه میدهند سعید السلطنه که از قدیم پادشاه محرم بوده و کمال اطمینان را باو دارند دستهای از زنان فاحشه را در تحت ریاست نظمی رشوت میدهند که در ماه رمضان یکروز با صورت های گشوده بی حجاب در بازار تهران وارد شوند و بگویند آزاد است و ما باید بی حجاب باشیم بخیال اینکه لابد بر سر اینکار هیجان عمومی میشود و از نتایج سوء مشروطیت محسوب میگردد بلکه باین وسیله هم بشود اخلاقی در کار مجلس نمود اینمطلب را هم ملتیان میفهمند و ایستادگی نموده سعید السلطنه را معزول نموده مسافرت بااروپا میکند و هم سعی کرده حکومت تهران را از وزیر مخصوص کاشانی گرفته بمؤیدالدوله میدهند و بخیال خود بعضی از شاخه و برگهای فساد را میزنند ولی فایده نمیکند و درباریان جداً مشغول اجرای نقشه سعیدیه هستند از جمله در صدد میشوند بعضی از انجمنهای ملی که در باطن هواخواه سلطنت باشند تأسیس کنند از جمله انجمنی باسم انجمن آل محمد تشکیل داده جمعی از سادات مکیلا و مومم را در آن انجمن جمع نموده از مخصوصین شاه هم اشخاصی داخل میشوند با این شمار که آل محمد مشروطه نمیخواهند دیگر آنکه شخصی میرزا عباسقلی نام چند سال است باسم مجلس سری و فراموشخانه پول از مردم میگیرد و گذران میکند در اینوقت بغلط اشتها میدهد که قاتل امین السلطان عضو انجمن سری او بوده پشاه هم وعده میدهد که بتوسط اعضای انجمن سری مقاصد او را انجام خواهد داد شاه را هم بحوزه سری وارد ساخته از جوهیکه برای برهمزدن مشروطه تدارک شده سهمی میبرد و مدتی در اطراف نقشه سعیدالدوله سورچرانی مینماید دیگر از جمله اقدامات که میکنند

اینست که چون از انجمن آذربایجان در تهران بینهایت نگرانند بعضی از رؤسای آنها را بهر وسیله هست رو بخود کرده بدست ناصر السلطنه طباطبائی و جمعی دیگر انجمن آذربایجان دیگری بنام انجمن فتوت تشکیل داده تمام رجال دولت را بآن انجمن دعوت میکنند صورتاً انجمن مشروطه خواهی است و معناً بر هم زننده انجمن آذربایجان و مجری خیالات شاه و هم بتوسط اقبال الدوله کاشانی انجمنی در ورامین تشکیل داده جمعی از اشرار آنجا را برای اجرای مقاصد خود حاضر میکنند و رفته رفته خیالات شاه را در مخالفت بامجلس بوسیله این اسباب و بضمیمه از جار خاطر جمعی از افراد ملت از مجلس بواسطه قطع حقوق و کسر مرسوم قوت داده باو حالی میکنند که بیک حمله مجلس از میان خواهد رفت و اسباب آن حمله هم مهیاست کامران میرزا که بیکار مانده و انتظار نداشته در عهد سلطنت دامادش منزوی و خانه نشین باشد بتوسط دختر خود در اندرون و بیواسطه هر چه بتواند افساد کرده شاه را اطمینان میدهد که بپرسیدن بساط مشروطه موفق خواهد گشت از طرف دیگر شیخ فضل الله و همراهان او از ملازماها بشاه اطمینان میدهند که چون بخواند بر خد مجلس قیام کند آنها هم مجلسیانرا تکفیر کرده بحرمت مجلس فتوی بدهند روسپاهم چنانکه گذشت کمال تسلط را بر شاه دارند و او را بمخالفت بامجلس و مشروطه ترغیب مینمایند.

امیر بهادر جنگ هم که برای اجرای همین نقشه او را ریاست کشیکخانه داده اند بشاه میگوید من خود بتنهائی مجلس را بر هم میزنم سوارهای ابواب جمعی خود را از تبریز میطلبم و اوایل ماه ذی القعدة سیصد نفر از آنها وارد طهران میشوند و ورود این سوارها بطهران از تبریز در صورتیکه مجلس اصرار دارد استعدادی برای سرحد آذربایجان از تهران فرستاده شود آنها سوار امیر بهادر جنگ بینهایت خاطر ملیون را آشفته میکند انجمنهای ملی بیجان آمده فریاد میکنند این سوار برای چه آمده از ورامین تفنگچی شهر برای چه میآید توپ و تفنگ در عمارت سلطنتی برای چه جمع میکنند ذخیره بعمارت شاه برای چه میبرند سوار و سرباز در داخل عمارت دولتی چرا ساخلو شده در تبریز و گیلان و فارس و سرحدات این اغتشاشها برای چیست

ترکمانها برای چه تمدی میکنند و اعتراضهای بسیار دیگر با جوش و خروش بسیار اما بحرف میگذرد .

از آن طرف چون کابینه وزراء در تحت ریاست ناصر الملک است و او راضی نمیشود شاه با مجلس مخالفت کند از اینجهت شاه از اوبی نهایت دلتنگ شده ناصر الملک هم ترسناک گشته میخواهد استعفاء بدهد ولی از مجلس و ملت ملاحظه دارد شاه نه تنها از ریاست وزرائی ناصر الملک دلتنگ است بلکه وزارت جنگ مستوفی الممالک را هم نمیبسنند و چون میخواهد با مجلس بجنگد وزیر جنگی میخواهد که مطیع او بوده باشد و هم بریاست گمرک مؤتمن الملک راضی نیست زیرا که با بودن او دست و بالش برای تصرف در نقدینه صندوق گمرک باز نیست و تا کابینه برهم نخورد مقاصد شاه انجام نمیگیرد اینست که با وزراء بد سلوکی میکنند و بآنها بی اعتنائی مینمایند روزی بآنها میگوید من در موقع انتخاب شما خواب بودم و گرنه شما بوزارت انتخاب نمیشدید هر ادش اینست که شب ماه رمضان وقتی در مجلس وزراء انتخاب شدند او خواب بوده است یا غافل بهر صورت کار بسختی میکشد و نزدیک است رشتهها گسسته شود .

روز جمعه نهم ذی القعدة الحرام ۱۳۲۵ از انجمن شاه آباد تهران که یکی از انجمنهای بزرگ است از نمایندگان انجمنهای ملی دعوت میشود که دوکار بلدیه جواب و سؤال کنند نگارنده هم در آن مجمع حاضر میشوم ابتدا صحبت بلدیه است که چرا بتکالیف خود رفتار نمیکند بعضی از اجزای انجمن آذربایجان اغتشاش تبریز را عنوان میکنند بالاخره حرف باینجا میکشد که تمام مفاصد از شاه است صدالدوله و امیر بهادر جنگ و اقبال الدوله و شاپشال خان روسی که معلم شاه است و بعضی از خلوتیان شیخ نوری و سید علی یزدی و غیره دستیار او هستند باید چاره کار خودش را کرد تا فتنهها بنخواستند سخن باین مقام که میرسد نگارنده میگوید بهتر اینست نطق مجلس را بمن واگذار کنید همه اظهار مسرت کرده گوش میدهند میگویم اگر تمام راستگویان عالم جمع شوند و بگویند يك محمد علی شاه نوعی با يك مجلس شورایی مانند مانند مجلس ما از صمیم قلب همراه است باور نباید کرد ولی نباید تقصیر را بر شاه وارد

کنیم زیرا که شاه یکنفر است و يك رأى دارد باید دانست آراء ناصواب او در کدام نقطه تعدد و تكثر پیدا میکند آنجا را جلو گیری کرد تا رفع مفسد بشود وقتی شاه میگوید من اگر از مجلس بخواهم چیزی بر حقوق من بفرمایند آیا قبول خواهند کرد در جواب این سؤال حاضرین باید بگویند البته قبول خواهند کرد و بر فرض هم نکنند برای خودشان که نمیخواهند بلکه باز برای شما میخواهند و برای اصلاح مملکت شما نه اینکه در جواب بگویند مجلسیان غلط میکنند امر مبارک را اطاعت نکنند کسی که این حرف را در حضور شاه میزند باید دهانش را خورد کرد پس اگر میخواهید کاری بکنید در صدر شوید یکی دو نفر را از دور شاه دور کنید بلکه از مفاصدی که مترقب الوقوع است جلوگیری شود آقا سید حسن تقی زاده هم بعد از من تقریباً در همین زمینه صحبت میدارد و دیگران هم حرفهای خوب میزنند و بالاخره قرار میشود از همان مجلس عریضه تلگرافی بشاه نوشته شود که سمدالدوله و امیر بهادر جنگ نمیگذارند شما با سودگی پادشاهی نمائید و ما ملت با سایش زندگانی کنیم ما دوستدار تخت و تاج و هوا خواه سلطنت شما هستیم خواهشمندیم این دو نفر را از خود دور کنید که رفع سوء ظن ملت شده آسوده خاطر مشغول کار خود باشند عریضه باین مضمون نوشته شده حاضرین همه مهر میکنند دکتر حسین خان کحال و يك نفر دیگر مأمور میشوند عریضه را برده از تلگرافخانه خصوصی که در میدان توپخانه برای رسیدن عرایض مردم بشاه تأسیس شده منخابره مینمایند و مردم گفته میشود فردا دهم ذی القعدة در مسجد سپهسالار ناصری جمع شده انتظار جواب بکشند این مجلس منقضی شده مردم متفرق میشوند جمعی میآیند نزد نگارنده اظهار میکنند که اینکار ناتمام است باید علاءالدوله را ملاقات نموده و او را وادارید برود شاه را دیده هر چه میدانید بگوید بلکه از عریضه ملیون جواب مساعد برسد و اینکه علاءالدوله را برای اینکار اختیار میکنند بواسطه پیش آمدیست که ذیلاً نگارش مییابد علاءالدوله را حاکم فارس کرده اند و خیالش این بوده قوام الملک شیرازی را که عدتی است در تهران مانده با خود بفارس برد و از آنجا که جمعی از مردم فارس و انجمن جنوب که در طهران تأسیس شده بر فتن قوام الملک

## فصل شانزدهم

بشیراز رضایت ندارند میگویند که علاءالدوله از بردن قوام صرف نظر کند و نتیجه نیگیرند ناچار مسئله را بهو و جنجال انداخته ناطقین را و امیدارند بر ضد حکومت فارس علاءالدوله صحبت بدارند و ملك المتكلمين در نطقهای خود مسئله را جداً دنبال میکند ملك المتكلمين مدتی است از احتشام السلطنه مکدر است به تبعیت تندروان مجلس و با وجود خصوصیتهای سابق در این موقع هم بر ادبی احتشام السلطنه را در مورد علاءالدوله رعایت نکرده بلکه هر دو را مستبد و طرفدار شاه و مخالف حکومت ملی میخواند و مردم را بر ضد آنها تهمیج مینماید احتشام السلطنه نزد نگارنده از ملك المتكلمين شکایت و اظهار دلتنگی میکند میگویم اگر مایل باشید شب بیایید منزل من بفرستم ملك المتكلمين هم بیاید اسباب الفتی فراهم شود و اگر شبهه‌ئی از دو طرف حاصل شده بر طرف گردد احتشام السلطنه تهاشی کرده میگوید هرگز حاضر نمیشوم کسی بر من منت بگذارد و مرا با فلان آدم صلح بدهد خیر هر کار از دستش بر میآید بکند اگر از تند مزاجی و حالت افراط و تفریطی که در امور دارد آگاه نبودم میباید دلتنک شوم ولی بروی خود نیآورده میگذرم فردای آنروز از طرف ملت اعلانی منتشر میشود بعنوان اخطار لازم و مردم را دعوت میکنند بمدرسه صدر که مرکز اجتماع انجمن اتحادیه طلاب است و مقصود از این دعوت و اجتماع تهدید نمودن علاءالدوله است که بحکومت فارس نرود این خبر چون بعلاءالدوله میرسد مضطرب میگردد زیرا که احتمال میدهد مردم هیجانی کرده و بخانه او بریزند شب روز هوعود احتشام السلطنه و برادرش معینالدوله بمنزل نگارنده آمده اظهار پریشانخاطری مینمایند گفتگوی بسیار میشود عاقبت تقاضا میکنند بفرستم ملك المتكلمين بیاید از او استمالت بشود از او قول بگیرند فردا در آن مجمع عام درباره علاءالدوله زیاد روی نشود بشرط آنکه احتشام السلطنه علاءالدوله را از مسافرت فارس منع نماید ملك المتكلمين میآید در پایان مذاکرات احتشام السلطنه تقبل میکند و قضیه معناً خاتمه مییابد فردای آنروز ملك المتكلمين در انجمن ملی مطلب را طوری عنوان میکند که مردم میفهمند مقصود حاصل شده بعد هم علاءالدوله از حکومت فارس استعفا میدهد علاءالدوله بعد

از استعفای از حکومت فارس می‌خواهد از توهیناتی که بر او وارد شده جبرانی شده باشد و او را مساعد باملت بشناسند اینست که رؤسای ملیون صلاح می‌بینند بعلاءالدوله گفته شود که اگر شاه را وادارید جواب ملت را مساعد بدهد مردم خواهند دانست اینکار را شما صورت داده‌اید و موجب خوشنای شما در میان ملت می‌گردد بالجمله برای اینکار صبح شنبه دهم ذی القعدة الحرام میروم بمنزل علاءالدوله و شرح واقعه روز پیش را گفته او را ترغیب می‌کنم برود نزد شاه و اصرار کند که جواب ملت مساعد داده شود علاءالدوله برای رفتن نزد شاه حاضر می‌گردد ولی می‌خواهد قبلاً با احتشام السلطنه مشورت کرده باشد در این صحبت هستیم که حسنخان وزیر افخم پسر سلطان علیخان وزیر دربار وارد میشود اول احتیاط می‌کنم با او صحبت بداریم چون از مخصوصین شاه است بعد مطلب پی برده میشود و صریح باو می‌گویم اگر اینجواب امروز از طرف شاه مساعد نرسد بد خواهد شد حسنخان هم اظهار همراهی میکند احتشام السلطنه هم دیده میشود و روز شنبه علاءالدوله و حسنخان میروند دربار نگارنده هم بانجمن آذربایجان که محل مذاکره اینکار است اطلاع میدهم که قضیه اینطور شد و بعد از ساعتی میروم بمدرسه سپهسالار که محل اجتماع ملت است جمعیت زیاد میشود ملک المتکلمین و سید جمال‌الدین و بعضی دیگر نطقهای مهیج میکنند ولی از طرف شاه جوابی نمیرسد عاقبت قرار میشود آنشب قضیه مسکوت عنه بماند تا فردا که یکشنبه است اگر جواب مساعد رسید چه بهتر و الامات هر چه تکلیف خود را میداند بکند شب یکشنبه از علاءالدوله استفسار میشود کار شما و شاه بکجا کشید جواب یأس آمیز میرسد صبح یکشنبه مردم در مسجد سپهسالار جمع میشوند مجلس شورایی هم منعقد میشود علاءالدوله و ظل السلطان و عضدالملک بمجلس می‌آیند که بیست اجتماع نزد شاه رفته بلکه او را حاضر کنند باملت اجاج نکنند و قدم مساعدی بردارد ولی بر اقدام آنها نتیجه‌ای مترتب نمی‌گردد از طرف دیگر در همان شب از دربار بخسروخان مقتدر نظام و سید محمدخان صنیع حضرت که گفته شد در نفر سر کرده هشتبهای شهری هستند و نوشتیم مورد توجه شاه شده‌اند دستور داده میشود صبح یکشنبه بمسجد سپهسالار

### فصل شانزدهم

آمده با مردم طرف شده جمعیت را متفرق سازند این دو نفر باجمعی از اراذل و اوباش  
به مرکز مزبور آمده گوشه‌ئی مینشینند مشروطه خواهان هم جمعیتشان زیاد میشود تا  
نزدیک ظهر دودسته به‌مدیگر نگاه کرده هیچیک دست از پا خطا نمیکنند ولی مستبدین  
سخنان ناهنجار گفته حرفهای زشت میزنند از مشروطه و مجلس بد میگویند که کسی  
با آنها طرف شود و پانته‌ئی بدست آنها بیفتد ولی مشروطه خواهان با اینکه مسلح هستند  
و استعدادشان بدنیت اعتنا نکرده خودداری مینمایند نزدیک ظهر کم کم مردم متفرق  
میشوند که بعد از نهار دوباره اجتماع نمایند مستبدین هم از مسجد بیرون آمده و  
چند تیر رولور درب مسجد خالی کرده قمه‌های خود را کشیده شرارت مینمایند و از  
آنجا در مجلس آمده چند گاو له بدر بهارستان خالی کرده روانه میشوند قراولان در  
مسجد را میبندند مجاهدین مسلح سردر مجلس را میگیرند که اگر بنای زد و خورد  
باشد دفاع نمایند مستبدین بیرون میدان توپخانه که قبلا برای محل اجتماع آنها  
تدارک دیده شده آنجا جمع گشته چادری برپا میکنند و از طرف دولت سوار قزاق و  
توپ و استعداد برای حفظ آنها در اطراف میدان مهیا میشود و بفاصله کمی دو حوزه  
مسلح در مقابل یکدیگر تشکیل میگردد یکی در بهارستان و مسجد سپهسالار و دیگری  
در آرك همایون و باغ گلستان و میدان توپخانه طهران.



## فصل هفدهم

### فتنه میدان توپخانه طهران

برای بیان واقعه میدان توپخانه بایستی اولاً کیفیت و کمیت دو دسته مخالف را که آماده جنگ شده اند نوشته بعد بنکارش شرح واقعه و نتایج او بپردازیم. مجلسیان مخصوصاً وکلای آذربایجان باجمعی از مشروطه خواهان حقیقی خارج از مجلس و عموم انجمنهای ملی در تدارك تفنگ و آلات دفاع میشوند و هم آنروز تا شب تقریباً سیصد نفر مسلح در مجلس حاضر میگرددند میخواهند بمسجد سپهسالار هم وارد شده آنجا را سنگر نمایند ولی طلاب مدرسه راه نمیدهند علیون تصور میکنند چون ریاست مدرسه با حاج سید جواد ظهیرالاسلام است که شوهر خواهر شاه میباشد او بحمايت شاه سپرده است در مدرسه را ببندند و مجاهدین را راه ندهند فشار میآورند تا مدرسه را بگیرند و بالاخره احتشام السلطنه رئیس مجلس و ظهیرالاسلام رئیس مدرسه با هم میروند طلاب را از مخالفت با ملت منع کرده در راه باز می نمایند بلکه مدرسه را هم بیابغ بهارستان راه اتصال میدهند و بسنگر بندی در اطراف عمارت مدرسه و بهارستان میپردازند و چون این عمارتها بر اغلب عمارات تهران برتری دارد و منارهای مدرسه بر تمام شهر مشرف است بهترین جاها برای سنگر بندی میباشد از داخل شهر و اطراف عمارت ممکن نیست دشمن پیش بیاید مگر از خارج شهر با توپ کاری بکنند خلاصه سنگر بندیها تمام میشود و صاحب منصبان مشروطه خواه از صمیم قلب برای خدمت بملت حاضر میشوند اداره نظامی خوبی تشکیل داده میشود چه می کثیر از وطنخواهان و خوانین محترم و بزرگان از قبیل اللهباز خان آجودان باشی پسر حسنخان وزیر نظام که آجودان باشی کل نظام بوده و بجزرم و وطنخواهی تازه این مشغل از او گرفته شده و ظهیرالسلطان

پسر رضاخان ظهیرالدوله که نوه دختری ناصرالدین شاه است و عین السلطان پسر صادم الدوله نوه دختری ناصرالدین شاه و غلامرضا خان پسر میرزا محسن خان مظفرالملک و امثال اینها از جوانهای حساس ترتیب کتیک مرتبی در بهارستان و مدرسه ناصری و عمارتهای اطراف بهارستان تا مسافت معینی از هر طرف میدهند انجمنهای ملی هر یک جوانهای صاحبشور خود را مسلح کرده در مرکزهای انجمنهای ملی نزدیک بهارستان مانند انجمن شاه آباد و انجمن مظفری و غیره مستحفظی مینمایند انجمنهای ملی تماماً در مدرسه سپهسالار حاضر شده هر انجمن حجره ملی از حجرات مدرسه سپهسالار را فوقانی یا تحتانی مرکز خود قرار داده تا بلوی انجمن را بر سر در آن حجره نصب مینمایند ملک المتکلمین و آقا سید محمد رضای شیرازی (مساوات) سید جمال الدین و اعظم - میرزا جهانگیر خان مدیر صور اسرافیل و جمعی دیگر از وطنخواهان گرم کنند مهر که های ملی میباشند انجمن اصناف تدارک شام و نهار برای انجمنهای ملی و متوقفین بهارستان مینند و مخارج این هیئت از کمیسیون مخصوص که برای اینکار تشکیل شده داده میشود اشخاصی هم مانند ظل السلطان و غیره که با شاه میانه ندارند و تمول سرشار دارند بمخارج اینکار سرراً کمک مینمایند روزها تفنگداران در فضای بهارستان و مدرسه مشق نظام میکنند و شبها کتیک کشیده حفاظت مینمایند و کمال مراقبت میشود که صدائی از کسی بلند نشود چنانکه در ظرف بیست روز که از اول تا آخر اینکار طول میکشد و همه وقت جمعی کثیر در آن محوطه حاضرند و تعطیل عمومی شده چند هزار نفر در اطراف بهارستان گردش مینمایند و انواع تخریكات از طرف مقابل میشود کسی با کسی مختصر نزاع یا بد زبانی نمیکند و آسیبی بکسی نمیرسد .

از ور امین و شهریار و شمیران و حضرت عبدالعظیم و سایر نواحی طهران پی در پی انجمنهای ملی مسلح بمسد کاری ملیون میآیند و هیجان غریبی هویدا میگردد از قزوین میرزا سید حسن پسر شیخ الاسلام قزوین با جمعی از مجاهدین بحمايت مجلس مسلح وارد میشوند و از تمام ولایات انجمنهای ملی بتوسط تلگراف اظهار مساعدت میکنند و روز دوم در تمام ولایات تعطیل عمومی میشود بالجمله بکمر تبه تمام مملکت یکپارچه

ملت خواهی و وطن پرستی میگردد این هیأت ملیون و محالت ملیون و اما هیأت مخالف در میدان توپخانه چند چادر میزنند جمعی از ارادل و اوباش شهر را زیر آن چادرها و در فضای میدان جمع میکنند شیخ فضل الله نوری و سیدعلی یزدی و میرزا ابوطالب زنجانی و ملامحمد آملی و ملامحمدعلی رستم آبادی و جمعی دیگر از روحانیان را که بشاه همراه هستند در میدان حاضر کرده در حیاطی که پشت میدان توپخانه واقع و درس از میدان باز است نزدیک قورخانه کهنه آنها را منزل داده آتش و یلو مفصلی برای ایشان تدارک میبینند شبها مشروب بسیار برای مشتبهان و سردستگان اشرار حاضر میکنند و همه را سرمست خدمتگزاری بشاه مینمایند جمعی از فواحش را که سابقاً نوشتیم تهیه کرده بودند برای هتاک نمودن نسبت بمشروطه خواهان و مجلس در میدان حاضر میکنند مشتبهای محله چالمیدان بهمراهی صنیع حضرت و مشتبهای محله سنگلج بهمراهی مقتدر نظام در اطراف شهر بازار نمودن مردم و بردن عبا و ساعت و هر چه از هر کس بدست آورند میپردازند و از نانجیبی چیزی فروگذار نمیکنند.

روز دوم بعد از ظهر در وقتیکه جمعی کثیر در میدان جمعند سید محمد یزدی بالای منبر رفته یا روی توپ نشسته مردم را بمخالفت با مشروطه ترغیب مینماید جوانی عنایت الله نام در میان جمع سخنی میگوید که بوی مخالفت میدهد میریزند او را باقداره وقمه و کارد و غیره قطعه قطعه نموده بدنش را بدرخت میآویزند علی اوف نام ترك را بهمان سبب یا بسبب دیگر چند زخم منکر میزنند و هر کس را احتمال بدهند مشروطه خواه است هر چه بتوانند اذیت و آزار میرسانند شنیده میشود پسر نقیب السادات شیرازی که در سلك روضه خوانها است بعد از گفته شدن عنایت الله آمده با قلم تراش چشمهای او را از حدقه در میآورد و میگوید میخواهم چشم مشروطه را در آورم روحانیان میدانی هم اینگونه منکرات را میبینند و شرب منکرات را علناً مشاهده میکنند و همه را صواب تصور مینمایند و در واقع کشمکش میان شیخ فضل الله نوری و آقا سید عبدالله بهبهانی اکنون باینصورت در آمده است با هر چه در بردارد از سیاستهای دیگر عجیباً شیخ نوری با وجود دیدن واقعه حضرت عبدالعظیم و افتضاح آنکار باز در اینموقع فریب خورده

خود را یکباره مفتضح مینماید زیرا که اگر هیچ نقص نداشت الاهد دست شدن با قاطر چیان و ارادل و اوربش شهر برای رسوائی او گاهی بود روز دوم واقعه که شیخ نوری بمیدان میآید صبح زود آقا سید عبدالله بتوسط یکی از متحارم خود حاج شیخ مهدی واعظ باو پیغام میدهد که حالا وقت است شما باز باها اتفاق کرده بمجلس بیائید تا قبایح گذشته پوشیده شود وقتی رسول سید میرسد که شیخ در سجاده عبادت نشسته قرآن در مقابلش گشوده است شیخ میگوید باین قرآن قسم من از منزل بیرون نخواهم رفت و کسی آمد و شد نخواهم نمود و منتظر امر پروردگارم فرستاده بیرون آمده همانوقت یکدسته از ارادل میدانی وارد میشوند و شیخ را بر خر شیطان سوار کرده وارد میدان مینمایند و معلوم میشود امر پروردگار امر محمدعلیشاه قاجار است و با امر جمعی از ارادل و اوربش.

بالجمله روحانیان میدانی محض مزید عنایت بباغ گلستان دعوت شده شرفیاب حضور پادشاه میگردد و مورد اظهار مرحمت بسیار میشوند و در ازای آن مرحمتها سید ابوطالب زنجانی میگوید من از علم جنگ بی خبر نیستم و اگر امر کنید يك توب شریفل بیرون در بیرون دروازه شمیران سوار کرده به بهارستان شلیک نمایند هر کسی آنچه هست فرار خواهد نمود و مردم متفرق میشوند آقایان دیگر هم مخصوصاً ملاء محمد علی رستم آبادی که سالها در این شهر کوس قدس و تقوی زده است او را تصدیق مینماید شاه هم در ظاهر تصدیق میکنند تا آقایان رنجیده خاطر نشوند ولی بعد از مرخصی آنها چند نفر از درباریان عرض میکنند اینکار خطا است چونکه سفارت روس چندان دور از بهارستان نیست خطرناک خواهد بود آقایان از حضور شاه مرخص شده بمیدان توبخانه آمده دسته دسته مردم شروع را برای آوردن بعضی از ملاحی درجه دوم و سیم که در بهارستان نیستند میفرستند بعضی را میآورند و بعضی طفره میزنند.

باز برگردیم بدارستان بهارستان بعد از ظهر روز شنبه دهم ذی القعدة اجتماع در بهارستان فریاد میشود از وکلای مجلس کسانی که جداً در صد و تدارک مدافعه اند و کلای آذربایجان اند و اداره مدافعه ملی را معاضد السلطنه نائینی ریاست میکند اعضای انجمن

آذربایجان خصوصاً بعضی از آنها مانند شجاع لشکر که ناظم انجمن است مدعی که مدافعها گرم میکنند حوزه مرکزی مدافعه مردم آذربایجان و سایر ولایات را از پیش آمد ناگوار بتوسط تلگراف رمز بهر وسیله باشد خبردار میسازد علاءالدوله از صبح شنبه در مجلسی اقامت گزیده بملاحظه برادرش که رئیس مجلس است دو ساعت بقروب مانده او را بتوسط تلفن بدربار احضار میکنند علاءالدوله نظر با اقداماتی که کرده و خود را نزد شاه متهم ساخته جرات رفتن دربار را ندارد مامم صلاح او را نمیبینیم بدربار برود بالاخره برادرش مبین الدوله از دربار بتلفن میگوید بیاید ضرر ندارد معلوم میشود او را هم مجبور کرده اند این تلفن را بنماید علاءالدوله می رود و مامتنظر خبر دربار میشریم در این مقام لازم است چند کلمه از حال دربار و وزراء بنویسیم چون شاه از رئیس الوزرائی ناصر الملك و لنگ است و با وجود او اجرای مقاصد خود را مشکل میداند اینست که نهایت اصرار را به بر همزدن کابینه و خلع ناصر الملك دارد ناصر الملك بملاحظه ملیون باینکه بی نهایت ترسناک است از استعفاء دادن هم میترسد با وجود این يك روز پیش از واقعه زبانی استعفاء داده بدربار می رود و وزیرای دیگر هم از رفتن بحضور شاه خودداری میکنند روز شنبه بعد از ظهر شاه آنها را احضار میکند هر دو هستند بروند یا نروند بالاخره طرف عصر مصمم میشوند بروند و سبب اینست که میشوند حکم شده اگر نیابند جبراً آنها را ببرند ناچار ناصر الملك و مشیر الدوله و مؤتمن الملك با هم بدربار میروند پیش از ورود آنها علاءالدوله وارد میشود بمحض اینکه حضور شاه میرسد شاه شروع میکند بفحاشی نسبت باو و بالاخره باچوب بر سر و مغز او میکوبد و او را کشیده بمحیی میبرند مبین الدوله برادرش را هم با او حبس میکنند ناصر الملك و دو نفر وزیر دیگر وارد میشوند مقابل اطاق حاجب الدوله که میروند بناصر الملك میگویند شما در این اطاق بنشینید ناصر الملك میگوید مرا شاه احضار فرموده اند میگویند بلی ولی حالا حکم اینست که شما در این اطاق بمانید دو نفر وزیر دیگر میخواهند با او بروند ولی نمیگذارند و آن دو نفر میروند باطاق کشیکخانه مینند صنیع الدوله و مغیر السلطنه و آصف الدوله و مستوفی الجمالك که

## فصل هفتم

باقی وزراء هستند در اطاق کشیکخانه جمعی با کمال پریشانی آنها هم مینشینند و منتظرند که حکم چه صادر شود ناصر الملك را لدى الورود با اطاق حاجب الدوله زنجیر میکنند و قصد گشتن او را دارند ناصر الملك وقتی از خانه اش روانه دربار میشود یکنفر را میفرستد بسفارت انگلیس و اطلاع میدهد که این رفتن من بدربار خطرناک است بیفاصله هم خبر گرفتاری او بسفارت انگلیس میرسد چرچیل نائب سفارت انگلیس نظر بخصوصیتی که با ناصر الملك دارد فوراً خود را بدربار رسانیده میرود نزد شاه رسخت میگوید که ناصر الملك دارای نشانهای معتبر دولت ما است اگر خیانتی کرده است باید معلوم شود که ما نشانهای خود را از او بگیریم و اگر خیانتی نکرده بچه سبب او را محبوس کرده اند شاه مضطرب شده میگوید کسی او را حبس نکرده است و فوراً میروند زنجیر را از گردن او بر میدارند و در اطاقی محترماً مینشانند و بعد از کمی فاصله او را باطاق کشیکخانه که وزراء هستند میبرند کمی با وزراء مینشینند و پاسی از شب رفته بانفاق وزراء حرکت کرده بخانه خود میرود و صبح روز فردای آنشب بجانب فرنگستان روانه شده خود را از ورطه خطرناک خلاص مینماید و در همانشب علاء الدوله و معین الدوله را هم اخراج بلد کرده روانه گیلان میکنند این واقعه دربار و برهم خوردن کابینه و تبید رئیس الوزراء و علاء الدوله و برادرش بی اندازه مجلسیان را مضطرب ساخته مناسبات مجلس و دربار منقطع میگردد شب یکشنبه جمعی کثیر در مجلس و مدرسه سپهسالار توقف میکنند ولی علماء و و کلاء بخانههای خود میروند که فردا صبح باز اجتماع نمایند نگارنده هم جزء اشخاصی هستم که نمیباید احتیاط کلر خود را داشته باشم از این سبب شب را در خانه یکی از دوستان هم نام ولی هیاهوی شدید شهر و صدای تیر اشرا در تمام محلات نمیگذارد کسی بخواب برود صبح زود بمجلس رفته مشغول کار خود میشویم و از جمله کارها که در این روز میشود اینست که تلگرافی از جانب علمای مشروطه خواه تمام ولایات ایران و یکی بعلمای عتبات شده از واقعه همرا خبردار میکنند و با اینکه دولت قدغن سخت کرده در تلگرافخانه هیچ تلگرافی را مخایره نکنند از سیم کمپانی آن تلگرافات مخایره میشود روز دوم مخبر السلطنه

### فتنه میدان توپخانه طهران

میآید بمجلس و واسطه جواب و سؤال میشود و مخبر السلطنه در دربار با اطرافیان شاه گفتگو کرده است باین شرط داخل کار شود که نه از شاه بر مردم و نه از مردم بر شاه آنها هم قبول کرده اند طرف عصر نتیجه اقدامات مخبر السلطنه این میشود که هیئتی از وکلای مجلس بدربار احضار گردند و فتح باب گفتگو بشود و کلاء میروند و تا ساعت چهار از شب گذشته بر نمیگردند تمام مردم در بهارستان انتظار آمدن آنها را دارند بعد از ساعت چهار از شب رفته که میآیند خبر میآورند که شاه اظهار میدارد من این استعداد و توپخانه را حاضر کرده ام برای جلوگیری از اشرار که آنها خلافی نکنند و الا من بامجلس طرف نیستم و دعوا میان خودتان است بالاخره يك جلسه بکنند وزراء و علماء و وکلاء قراردادی بنمایند که باهم بسازند من حرفی ندارم فردا هم که دوشنبه است مجلس تعطیل باشد مردم متفرق شوند بدیهی است این جواب فایده بحال ملت ندارد و پذیرفته نمیشود و از جمله کارهای روز دوم یکی نوشتن متحد المال است از طرف مجلس بسفرای خارجه که آنها را از خلفی که شاه نموده است خبردار ساخته که از آنها استمداد معنوی بنمایند و جوابهای مساعد میرسد سفراء در خانه سفیر کبیر دولت عثمانی که شیخ اسفراء میباشد مجلس میکنند و رأی میدهند متفقاً شاه را ملاقات نموده او را ملامت کنند میروند میبینند صحبت میدارند و همان جوابها که بوکلاداده شد بسفراء هم داده میشود همینقدر آنها را مطمئن میکنند که زود خورد نخواهد شد روز دوم دوست نفر سرباز از میدان بعنوان حفاظت مجلس تا نزدیک بهارستان میآید و استعجازه میکنند که اگر برای حفظ مجلس این سربازها لازم باشند آنجا اقامت نمایند مجلس رأی نمیدهد که سرباز در آن محدود بماند و آنها را بر میگرددانند روز یکشنبه طرف عصر که خبر حرکات و حشیانه میدان توپخانه و کشته شدن عنایت الله و مجروح شدن جمعی بیگناه میرسد موجب پریشانحواسی جمع گشته شروع بچنگ را انتظار میکشند شب سیم را تا صبح کسی نمیخواید چه احتمال میرود که شیب خون بزنند مجاهدین در حدود همین مابین بهارستان و میدان توپخانه را محافظت میکنند نه از مساحین ملی کسی از آن حد تجاوز میکند و نه از جنگجویان دولتی هر طرف با اسم

### فصل هفدهم

شب مخصوص برای هر محل از ورود دشمن جلوگیری مینمایند اذان صبح آنشب از یکی از مجتهدین محمود نام که جوان زیرکی است میسرسم نمیدانم نعش عنایت الله را در میدان از درخت فرود آوردند پانه میگوید میروم خبر میآورم میگویم چگونه میگذارند خود را بمیدان برسانی میگوید اگر از بست و بند مجلس بگذرم کار مشکلی نخواهد بود باور خست داده میشود میروم و بعد از ساعتی باز آمده احوال میدان و میدانیان را نقل کرده میگوید تا پای درختی که نعش جوان بر آن آویخته بود رفتم پیراهن و شاور بر درخت آویخته است و جسدش را برده اند.

بالجملة روز سوم جواب تلگرافات از ولایات میرسد و انقلاب فوق العاده در سرتاسر مملکت حاصل شده تعطیل عمومی میگردد و از آذربایجان و گیلان و کرمان و اصفهان و فارس و جاهای دیگر تلگراف میکنند که ما محمد علی میرزا را پادشاهی نمیشناسیم این خبرها که بشاه میرسد مضطرب شده اوضاع دربار درهم و برهم میشود در اینحال میرزا مهدیخان وزیر هما یون بمجلس آمده با هیئت رئیسه جواب و سؤال میکند که شاه دستخط مراجعت ناصر الملک و علاء الدوله و معین الدوله را بدهد و اسباب اصلاح فراهم شود وقت شام دستخطی از شاه میآورند بپیشت رئیسه مجلس اراک میدهند که الساعة باید بمجلس جمعیت را متفرق کنند تا ما هم جمعیت میدان را متفرق سازیم و اگر نکنند برای حفظ مملکت ناچار بقوه جبریّه متفرق خواهیم ساخت احتشام السلطنه از این دستخط وحشت کرده اصرار مینماید که امشب باید جمعیت از فضای بهارستان بیرون بروند که کار بجنگ نکشد در اینوقت که سه ساعت از شب و فقه است چند هزار نفر در فضای بهارستان و نگارستان و اطراف هستند غیر از آنجهها که در مدرسه ناصری میباشند و غیر از مجاهدین که در سنگرها مشغول حفاظتند ناطقین ایستاده مردم را ترغیب میکنند که امشب بروند و صبح بیاید احتشام السلطنه برای مردم نطق کرده اصرار مینماید که متفرق شوند و بهر وسیله هست مردم را راضی مینماید که بروند و آنشب کسی در عمارت مجلس نماند رئیس مجلس را نمود میکند که هر کس امشب در مجلس بماند کشته میشود در صورتیکه قضایای بمذتابت مینماید اینطور نیست و بزرگترین قوت در



### فتنه میدان توپخانه طهران

همین شب بدست ملیون است بواسطه اخبار ولایات امشب هر کار بخواهند بکنند میتوانند امشب میتوانند از زیر بار حکومت قجر بیرون بیایند امشب میتوانند زمام امر مملکت را بدست لایقترین و صالح ترین افراد ملت بسپارند محمد علیشاه هم آخرین درجه ناامیدی را دارد و این تهدید هائیکه تهدید بیست که از گربه مغلوب ظاهر میگردد.

اگرها امشب از این تهدید خائف شده جمعیت را متفرق سازیم عاقبت وخیمی را باید منتظر بوده باشیم در اینحال حاج امین الضرب را که رئیس مباشرت مجلس است میبینم بالای سر سرای عمارت گوشه‌ئی ایستاده چون چشمش بنگارنده میافتد گریه میکند و میگوید میخواهم خود را از بالای عمارت بیاین انداخته هلاک کنم از این غلبه دولت و متفرق کردن مردم او را تسلی داده میگویم شب اینجا ما بدن چه فایده دارد روز باید جمع شد و کار کرد حالا میروند صبح زود باز هم حاضر خواهند بود خاصه که بازار بسته است و فردا هنگامه بزرگتر میشود در صورتیکه خود نیز باطناً باز هم مقیدیم هستیم خلاصه بهارستان را خالی میکنند و غیر از مستحفظین کمی آنجا نمیماند در اینحال یکمده چهل نفری سر باز از طرف دولت در عمارت بهارستان آمده بعنوان قراولی توقف مینمایند.

آمدن این سر باز ها و گرفتن در عمارت موجب نگرانی میشود که شاید بخواهند عمارت را تصرف کرده و فردا کسی راه ندهند باینکار هم اهمیت داده نمیشود و میگویم شورای ملی شرط نشده است در بهارستان باشد اگر چنین کاری کردند فردا مجلس در یکی از مساجد منعقد خواهد شد مستحفظین ملی مجلس هم احتیاطاً سر بازها را در قراولخانه میان دو در عمارت مجلس جاداده در هارا بسته کلید آنها را خود نگاه میدارند که آنها نتوانند خطائی بکنند سنگرهای خود را هم محفوظ میدارند و آنچهها هم در جای خود هستند آخر شب بشاه خبر میدهند تفنگچی و اسلحه بسیار در مدرسه سپهسالار تپه دیده شده است این خبر موجب وحشت او گشته در ساعت شش از شب رفته ظفر السلطنه حاکم تهران بانفاق منبر السلطنه بدر مدرسه میآیند

تحقیق میکنند و مراجعت نموده دروغ بودن قضیه را بشاه میرسانند و او آرام میگیرد روز بعد باز جمعیت در بهارستان جمع شده و جمعیت میدان هم بجای خود باقیست و از طرف دولت اصرار دارند تمام جمعیت بهارستان و اطراف آن باید پراکنده شوند تا آنطرف هم مردم میدان را متفرق سازد و هم در اینروز برای شروع نمودن بکار صلح و صورت قانونی دادن بدولت وزراء معین میشوند و یک هیئت مرکب از ملیون و از طرفداران شاه بشرح ذیل وزیر میگردند: حسینقلیخان مافی نظام السلطنه وزیر مالیه و رئیس الوزراء شاهزاده ظفر السلطنه وزیر جنگ آصف الدوله وزیر داخله صنیع الدوله وزیر علوم و فواید عامه مشیر الدوله وزیر خارجه مخبر السلطنه وزیر عدلیه وزیر همایون که در اینوقت لقب قائممقامی گرفته وزیر تجارت و فلاحه میشوند و باید بمجلس آمده معرفی بشوند و هم در اینروز بعضی از وکلاء با عضدالملک قاجار در دربار ملاقات میکنند و عضدالملک باشاه جواب و سؤال بسیار کرده بمجلس میآید و اظهار میکند که شرایط صلح از طرف مجلس نوشته شود تا او نزد شاه برده اسباب اصلاح را فراهم آورد شرایط صلح از قرار ذیل نوشته میشود.

شاه قرآن مهر کند و قسم یاد نماید که دیگر مخالفت با مشروطه نخواهد کرد و کلاهی مجلس قرآن مهر کنند و قسم یاد نمایند که اگر او مخالفت نکرد آنها هم بسطنت او خیانت نکنند.

شاه هر تکبیرین شرارت را سیاست کند و ابواب جمعی امیر بهادر را بگیرد مجلس برای حفظ خود دو بیست نفر مستحق حفظ مسلح ملی نگاه دارد شاه اداره قزاقخانه را جزو وزارت جنگ نماید یعنی وزیر جنگ مسئول عملیات قزاقخانه باشد شاه سعد الدوله را تبعید نماید تبعید شدگانرا که ناصر الملک و علاء الدوله و غیره هستند احضار کرده بآنها مهربانی نماید شاه تمام این مطالب را میپذیرد بعضی را فوراً و بعضی را بتدریج انجام بدهد و در ورق اول قرآن بخط خود شرح ذیل را مینویسد:

«چون بواسطه انقلاباتی که این چندروزه در طهران و سایر ولایات ایران واقع شده برای ملت سوء ظنی حاصل شده بود که خدای نخواستند ما در مقام نقض عهد و مخالفت

باقانون اساسی هستیم لهذا برای رفع این سوء ظن و اطمینان خاطر عموم ملت باین کلام الله قسم یاد میکنیم که اساس مشروطیت و قوانین اساسی را کلیه در کمال مواظبت حمایت و رعایت کرده و اجرای آنرا هیچوجه غفلت نکنیم و هر کس برخلاف مشروطیت رفتاری کرده مجازات سخت بدهیم و هر گاه نقض عهد و مخالفت از ما بروز کند نزد صاحب قرآن مجید مطابق عهد و قسم و شرطی که از او کلای ملت گرفته ایم مسئول خواهیم بود. باین تفصیل خلق نمیپذیرند که دکاکین را باز نموده تعطیل بر طرف گردد چونکه اطمینان ندارند و نطقهای مفصل شده بخلق میگوئیم شما وقتی ملت تربیت شده محسوب میشوید که هر وقت صلاح بود جمع شوید مجتمع گردید و هر وقت صلاح بود متفرق شوید بیدرننگ متفرق شوید اگر غیر از این باشد که هر وقت گفتند بیایید بیایید و هر وقت گفتند بروید بروید که شما را ملت عاقل و تربیت شده نمیشود گفت خلاصه جمعی از مردم بقوت نطق و بیان ناطقین اول ظهر متفرق میشوند ولی در اینحال خبر میرسد جمعی از اشرار میدان رو بمجلس حرکت کرده میآیند و ازینکطرف جمعی از اراذل در اوں بازار یکی دو تا دکان که باز شده تاراج مینمایند و دوباره هنگامه اجتماع در بهارستان بر پا میشود ساعتی میگذرد خبر میرسد در خیابان پستخانه از پشت سر آن جماعت که شلیک کنان رو بمجلس میآمدند قزاق رسیده آنها را بقوه جبریه بر میگرددانند و علت شرارت و حرکت آنها بطرف مجلس فقط خود نمائی بوده که چون دیده اند بمغلوبیت آنها صلح میشود خواسته اند ثبات قدم خود را در خدمت باستبداد ثابت نموده و نمایش بدهند و ممکن است با دستور العملی بوده برای ترسانیدن مجلسیان و منت گذاردن بر ایشان در متفرق نمودن جمعیت میدان اما این حرکت و حرکت تاراج کردن دکانها مردم را باوضاع بی اطمینان تر میسازد و تمام روز بهارستان پر است از خلق بیانتظار عاقبت کار طرف عصر عضد الملك بمجلس آمده قرآن مهر شده را از جانب شاه بادستخط قبول شرایط صلح میآورد احتشام السلطنه در مجلس علنی اظهار میکند شاه مخالف قانون اساسی رفتار کرده تا جبران مخالفتها نشود اینکار اصلاح نمیشود و این اظهار بواسطه رفتاریست که بابرادرانش علاءالدوله و معینالدوله شده است و بالاخره دستخط

## فصل هفتم

شاه پذیرفته شده قضیه بهمین ترتیب میگذرد بناصر الملك و علاءالدوله و معین الدوله تلگراف میشود برگردند ولی ناصر الملك قبول نکرده بفرنگستان میرود و علاءالدوله و معین الدوله از رشت مراجعت مینمایند شب این وزراء میآیند بمجلس معرفی میشوند و در همان شب چلورهای میدان توپخانه برچیده میشود ولی مردم آنجا متفرق نمیکردند بلکه ارذل و ابوابش را در قورخانه منزل داده و از آنها پذیرائی میکنند و معین را در ارك در خانه می برده از آنها هماننداری مینمایند که اگر از طرف مجلس نکولی شد دوباره مجتمع گردند از اینطرف تمام روز جمعیت در بهارستان بسیار است و چون شب دست میدهد و وزراء معرفی میشوند کم کم مردم متفرق میگردد ولی مستحفظین در جلای خود كحیک میکشند و انجمنها در مدرسه مانند شبهای پیش میمانند اینجا لازم است بقضیه می که میان نگارنده و آقا سید عبدالله بیهبانی واقع شده اشاره نمایم تا حقایق احوال بهتر آشکار گردد بکروزی پیش از مصالحه و تشکیل دولت جدید سید از نگارنده تقلضا میکند بافضل السلطان ملاقات کرده باو بگویم یکصدو پنجاه هزار تومان بدهد تا او اسباب خلع محمد علی میرزا و نصب ویرا سلطنت فراهم آورد نگارنده با اینکه از توسط در اینگونه قضایا که محرک آنها حس طمعکاری اشخاص است اجتناب دارم ناچار بافضل السلطان صحبت داشتم او میگوید کار را انجام بدهد تا مبلغ را باو بپردازم نگارنده هنوز این جواب را بسید نرسانیده است که نظام السلطنه و وزرای او برای معرفی بمجلس حاضر میشوند وضع مجلس ایست و کلاه روی زمین دو هم نشسته و وزراء در صفی که هیئت ریسه نشسته بحالت انتظار قرار گرفته اند روحانیان که آقا سید عبدالله در رأس آنها است بکطرف مجلس جلوس نموده تماشاچیان بیش از گنجایش فضا روی زانو و درش بکسیگر قرار گرفته مجامعین با تفنگ و باطراف مجلس ایستاده رئیس مجلس از آقا سید عبدالله و آقا سید محمد استیجاز میکنند که معرفی وزراء شروع شود ولی آقا سید عبدالله گوش نداده نگارنده را میطالب و مقصودش اینست بیند اگر ظل السلطان پذیرفته است مبلغ را بدهد در کار معرفی وزراء اختلال کند و مجلس را برهم بزند و در سدن فراهم آوردن اسباب خلع شد و نصب ظل السلطان بر آید والا اجازة بدهد وزراء

## فتنه میدان توپخانه طهران

معرفی کردند بی درپی مرا میخواهد بزرگوار خود را یار رسانیده حاضرین همه حیرت میکنند چه مطلب فوریت که در اینوقت باید محرمانه بامن صحبت بدارد چون بنجوی میرد ازیم دو نفر از روحانیان مخالف آهسته یکدیگر میگویند مگر این شخص میگذارد میان شاه و ملت اصلاح شود نگارنده میشوند و نمیتواند حقیقت حال را آشکار کرده بگوید آنکه نمیخواهد بگذارد من نیستم بهر حال سید بمحض شنیدن جسواب یأس آمیز ظل السلطان سر بلند کرده برئیس مجلس میگوید بسیار خوب آقایان وزراء معرفی کردند وزراء معرفی میشوند و دولت مشروطه باز تشکیل میشود و بظاهر میان شاه و ملت اصلاح میگردد .

## فصل هجدهم

### وقایع بعد از صلح بی اساس

پیش از نگارش وقایع مزبور لازم است به خصوصیتی که میان احتشام السلطنه رئیس مجلس و بعضی از وکلای آذربایجان واقع شده و خصوصیت مزبور در جزرومد این احوال مدخلیت دارد اشاره نمایم و آن اینست که از پیش نوشته شد نظر بکمال جدائی که مابین تقی زاده و دیگر تندروان مجلس از وکلای آذربایجان و غیره با امین السلطان بود تندروان عقب میمانند به حدی که دیگر اجزیه نطق بآنها داده نمیشود مخصوصاً به تقی زاده که سر حلقه آنها است احتشام السلطنه که بعد از قتل امین السلطان رئیس مجلس میشود با آقا سید عبدالله سابقه کدورت داشته وجود او را بانفوذ تام در مجلس مضر میدانند و ملاحظه میکند که تندروان بعد از کشته شدن امین السلطان جلو افتاده از تحت فشاری که بوده اند در آمده مورد ملاحظه شدند احتشام السلطنه هم نظر بحال افراط و تفریطی که در وجودش هست با تقی زاده و رفقایش فوق العاده خصوصیت مینماید بطوریکه بی اطلاع آنها کاری نمیکند و با اینکه بعضی از وکلاء را طرف شور در کلیه امور مجلس قرار دادن خلاف رسم است بطوریکه همه کس میفهمد خصوصیت فوق العاده با آنها میکند آنها هم نفوذ تام در مجلس پیدا میکنند و آقا سید عبدالله و چند نفر از تجار درجه اول که در مجلس هستند و با تندروان میانه نمی دارند بواسطه ارتباطی که با امین السلطان داشته اند از ارتباط زیاد احتشام السلطنه با تقی زاده دلتنگ شده هر یک برای حفظ خود راهی اختیار مینمایند حاج امین الضرب و معین التجار بوشهری خود را با احتشام السلطنه نزدیک مینمایند احتشام السلطنه چون حاج امین الضرب تحویلدار و رئیس مباشرت مجلس است و جوهری که جمع شده نزد او است ناچار است از وی ملاحظه داشته باشد از طرف دیگر تقی زاده و رفقایش تند میروند و از احتشام السلطنه پیش افتاده اعتنائی با او نمیکند بلکه گاهی بکارهای افراط و تفریطی او اعتراض هم میکنند در اینحال آقا سید عبدالله میبیند شاه از او مطمئن نیست که برود یا اوبسازد

### وقایع بعد از صلح بی اساس

احتشام السلطنه هم که کدورت قدیم دارد و با او یکرنگ نمیشود قوت مجلس هم که با آذربایجانها است بهر وسیله هست با وجود کمال دوری سلیقه او با سلیقه تقی زاده و رفقایش ناچار بطرف آنها دست دراز نموده بتوسط ملك المتكلمین خود را در جرگه آنها داخل مینماید معلوم است اتحاد آقا سید عبدالله با تقی زاده و رفقای او قهراً احتشام السلطنه را از آنها منفصل میکند ملك هم که سالها با احتشام السلطنه رفاقت داشته و ماسه نفر باهم عوالمی داشته ایم نظر بساین پیش آمد از احتشام السلطنه بریده در مجالس و محافل و بلکه در معاشر از او بدگویی مینماید و احتشام السلطنه بهر وسیلهئی خواسته او را جلب کند صورت نگرفته است بعضی از تجار مجلس هم مانند حاج محمد اسمعیل تبریزی و سید مرتضوی از کارکنان شاه شده دستهئی در مجلس تشکیل میدهند طرفدار مخالفت بانفوذ تند روان و روحانیان ولی چون نفوذ کلمه و کلای آذربایجان در مجلس است و هوا خواهان آنها هم در خارج بسیارند و روی دل عموم مشروطه خواهان با آنها است و آقا سید عبدالله هم با آنها اتحاد کرده قوت تند روان بر زیادت و کدورت احتشام السلطنه با آن هیئت علنی میگردد او ایل این کشمکش احتشام السلطنه را دیدم از تقی زاده بدگویی میکند تعجب کرده گفتم چرا این طور میگوئید من او را باین صفت که گفتید نمیشناسم و بیدلیل اینحرف را از شما قبول نمیکنم احتشام السلطنه توقع دارد با هر کس او دوست است منهم دوست باشم بیدلیل و تا با او دشمن شد منهم دشمن شوم بی دلیل منهم برای این رویه حاضر نمیباشم این بود که هر چه در این موضوع گفت رد کردم و دانست در این معارضه بسا او همراه نخواهم بود ناچار سکوت کرد ولی معلوم بود که باطنا دلتنگ شد خاصه که دانسته است ملك المتكلمین هم با آنها اتحاد دارد و از وی جدا نخواهد شد در ظرف چند روز در هر ملاقات احتشام السلطنه میخواست خیانتکاری تقی زاده و رفقایش را بمن گوشزد نماید و من اعتنا نمیکردم و دلیل میخواستم او هم دلیلی نداشت بگوید ناچار میگفت حرف همین است که زدم این حرف مرا گوشه دستمال خود ببند تا برسی و بدانی من راست گفته ام خلاصه ماده این کدورت روز بروز غلظت پیدا میکند شاه هم

### فصل هجدهم

نگرانیش از همین چند نفر و کلای آذربایجانست که میدانند هیچ وسیله با اورا منخرانند  
شد و اورا نیکو می‌شناسند پلی شاه از و کلای آذربایجان نگران بوده اتحاد آنها با  
آقا سید عبدالله و با کابینه ناصر الملک و نفوذ این جمع دولت هم بر نگرانی او افزوده  
و خواب و راحت ندارد و تا يك اندازه عملیات شیخ نوری هم از روی حساسیت بر آقا  
سید عبدالله و داخل شدن او در حوزه نفوذ در مجلس است و چون در ریشه های قضیه  
عیدان توپخانه دقیق شویم خواهیم دید بقضایای فوق الذکر مربوط میباشد از طرف  
دیگر تشکیل هیئت نظامی علی در بهارستان و انجمنها آنها در تحت قدرت نافذین  
البته بر شاه بسی ناگوار است و می‌کوشد بهر وسیله باشد آنها را بر هم بزندان احتشام السلطنه  
میخواهد که سر بازان ملی انجمنها را منحل نماید او هم نظر بکدورتی که با هیئت با  
نفوذ دارد بشاه قول داده انجام بدهد اینست که سعی میکند تمام مسلحین علی متفرق و  
همان دو بیست نفر که جبراً بگردن شاه گذارده شده بعنوان مستحفظ ملی در بهارستان بمانند  
هیئت نافذ اصرار دارند دو بیست نفر از مسلحین مطمئن در مجلس بمانند و این مطلب را مقدمه  
تأسیس نظام ملی میدانند در این موضوع کشمکش احتشام السلطنه با هیئت نافذ آشکار  
شده علناً با هم طرفیت مینمایند قش روز بعد از مصالحه احتشام السلطنه اصرار میکند  
نظامیان مجلس ترك سلاح گویند و آنها نمی‌پذیرند بالاخره مقرر میشود از انجمنهای  
ملی که در مدرسه سپهسالار هستند نماینده بخواهند و گفتگو کنند نمایندگان انجمنها  
و رؤسای نظامی بهارستان در اطاق مجلس جمع میشوند احتشام السلطنه می‌رود با آنها  
صحبت میدارد بلکه آنها را راضی نماید بمتفرق نمودن مسلحین در صورتیکه قضیه  
مابین او و هیئت نافذ مجلس اینطور حل شده است که فقط دو بیست نفر اشخاص لایق  
از مسلحین بمانند و باقی متفرق شوند در باینحال تهی زاده با نگارنده در اطاق رئیس  
نجوائی میکنند و می‌گویند خوب بود احتشام السلطنه را کمک میکردند که بتوانند نمایندگان  
انجمنها را قانع نموده مسلحین را متفرق نمایند نگارنده هم بجمع وارد شده میبینم  
کار تمام شده انجمنها باین شرط راضی میشوند مسلحین آنها ترك سلاح گویند که وزیر  
جنگ که حکومت تهران را هم دارد سند استواریت خود را از بابت امنیت شهر بدهد



### وقایع بعد از صلح بی اساس

در اینحال نوشته‌ای در اینموضوع از ظفر السلطنه وزیر جنگ می‌آورند مبهم و بی‌معنی اتفاقاً هم پیش از آن نمیتوانسته بنویسد زیرا که شهر بنی‌هایت منقلب است اشرار هم محرك قوی دارند که آرام نگیرند در اینصورت برخلاف رأی شاه و درباریان ظفر السلطنه چه میتواند بکند خلاصه نوشته مزبور را نمایندگان انجمنها نمیپذیرند احتشام السلطنه دلتنگ شده باطاق خود میرود و از عدم قبول نمایندگان انجمنها اظهار دلتنگی میکند یکی از نمایندگان که با نگارنده مهربی ندارد باو میگوید فلانی رأی نداد نوشته وزیر جنگ را قبول کنند و گرفته مردم میپذیرفتند دو نفر از وکلای مخالف هیئت نافذ هم که دیده بودند تقی زاده پیش از رفتن نگارنده به مجلس با من نجوایی کرد میگویند بلی فلانی با تقی زاده نجوایی کرد و بعد باطاق مجلس آمد احتشام السلطنه باور کرده نگارنده را میطلبد و باخنده روی میگوید آقا بشما بگویم مملکت ایران بسر انگشت شما و یکتیر دیگر بیاد فنا خواهد رفت نگارنده که بکلی خود و تقی زاده را در این قضیه بی‌تقصیر میداند از جابر خاسته میگویم با این بدگمانی شما دیگر جای توقف من در اینجا نیست و روانه میشوم اگرچه طولی نمیکشد که مرا استمالت نموده ظاهراً دلتنگی بر طرف میشود ولی میفهمم او مرا هم مخالف خود میداند و من بعد باری با احتیاط رفتار مینمایم بهر حال آتش خواه و ناخواه مردم را بنوشته ظفر السلطنه وزیر جنگ قانع نموده متفرق مینمایند و قرار میشود فردا بازارها باز گردد فردای آنروز خبر میرسد اشرار میدان که آنها را در عمارت قورخانه جای داده بودند بهریک پنج تومان انعام داده مرخص نموده‌اند و معممین از مجتضمین میدان را بهیئت اجتماع در تحت حفاظت ژاندارم و پلیس از عمارتی که در ارك ساکن بودند حرکت داده بمدرسه خانسروی که در وسط شهر طهران است و مرکز علماء و طلاب است ورود داده آنجا را مرکز ضد مشروطه قرار میدهند شام و ناهار از طرف دربار با نهاد داده شده و صابیل آسایش ایشان را از هر جهت فراهم می‌آورند در حجره های مدرسه مروی چنانکه انجمنهای ملی در حجرات مدرسه سپسالار منزل داشتند معممین مشروطه نخواه منزل میکنند و بخيال خود حوزه‌ای در مقابل حوزه ملی مدرسه سپسالار می‌سازند و عنوان طرفیت شاه با مجلس بطرفیت

دو دسته از ملت با یکدیگر یکی موافق مشروطه و دیگری مخالف آن مبدل میگردد مخالفین مردم نادان و سورچران را دور خود جمع کرده منبر میروند از مجلس و مجلسیان بدگویی مینمایند و گاهی هم از مشروطه مشروعه برای جلب قلوب تمجید میکنند و بر این مجلس اعتراض مینمایند که موافق شرع اسلام نمیباشد رفته رفته آدم بیزارها فرستاده مردم را تهییج میکنند با اجتماع در مدرسه مروی و هم آواز شدن با مخالفین مجلس مکرر یکدسته از اوباش علمی برداشته بایک رجاله وارد بازار شده فریاد وادینا و الاسلاما بلند نموده جمعی از متفرقه را دور خود جمع کرده بمدرسه مروی مراجعت مینمایند مردم عوام هم حالشان معلوم است برای تماشا هم باشد اجتماع مینمایند بالجمله دولتیان بعنوان حفظ امنیت شهر جمعی سر باز اطراف مدرسه مروی بحفاظت میگذارند و چون از طرف مجلس و ملت سختی میشود که این جمع را باید متفرق ساخت ناچار هر کس را بخواهد بمدرسه برود ممانع میشوند و هر کس بخواهد بیرون بیاید مانع میشوند و این ترتیب از روز سیم بر پا شدن بساط مروی شروع میگردد روزی که شیخ و اتباعش در مدرسه اجتماع میکنند تلگراف بسیار بولایات کرده اظهار مظلومیت مینمایند و استمداد میطلبند جواب آنها با استثناء يك یا دو نامساعد رسیده بلکه اورا سخت ردع و منع نموده اند باین سبب شیخ از مساعدت ولایات مأیوس میگردد جواب تلگرافات علمای نجف هم بمجلس رسیده شیخ را محکوم بنفی و تبعید دانسته اند شاه هم که این اوضاع را میبیند در دادن پول برای مصارف مدرسه مروی خودداری میکند از طرف مجلس هم سخت گرفته میشود که این جمعیت را باید متفرق نمود اینستکه از طرف شاه دو نفر از محارم او بمدرسه مروی آمده محرمانه شیخ را میبینند و باو خاطر نشان مینمایند باین اسباب دیگر نمیشود کاری کرد و صلاح وقت در متفرق شدن است ضمناً هم هر چه باید پول و وعده باو میدهند و شاه اورا موقتاً راضی کرده بخانه خود فرستاده حوزه فساد برهم میخورد شیخ از جان خود ترسناک است و در خارج شدن از مدرسه تامل مینماید یکوقت با کمال اطمینان برای رفتن حاضر میشود و در نتیجه تحقیقات معلوم میگردد که باسفارت روس جواب و سوال

## وقایع بعد از صلح بی اساس

نموده و از آنجا اطمینان حاصل کرده است تا امروز معلوم نبود شیخ نوری هم با روسها روابط دارد اگرچه معلوم بود هر کس جزو حوزه استبدادی باشد در هر کجا طرف توجه روسها است و روسها با اینکه بر حسب عهدنامه ۱۹۰۷ نمیتوانند در امور سیاسی ایران بی اطلاع سفارت انگلیس دخالت نمایند ولی باز همه کار میکنند نهایت قدری در برده و با ملاحظه و هیچ بروی خود نمیآورند که این برخلاف معاهده است انگلیسها هم میفهمند و بروی خود نمیآورند تا جایی که برای خودشان ضررت نداشته باشد.

روزی فاتشکف نایب سفارت روس که مرد درویش مسلکی است بمنزل من آمده در ضمن صحبت متفرقه اظهار میکند این واقعه پیش بردن ملیون و برهمزدن جمعیت میدان توپخانه برای مجلس خوب شد اما يك نقص دارد و آن اینست شیخ فضل الله را هم باید با آقایان صلح داد تا آن نقص هم برطرف شود و معلوم شد چون بشیخ اطمینان داده اند میخواهند وسائل آسودگی و امنیت را برای او به وسیله باشد فراهم آورند اما در حقیقت حرف او صحیح است و نگارنده خود در همین عقیده بوده و هست و مکرر نگارش یافته که ضدیت میان شیخ فضل الله و آقا سید عبدالله منشا بسیاری از وقایع حاضر میباشد و قطع دارم شیخ فضل الله به داز این صدمات که خورده در کنج خانه خود آسوده نخواهد نشست و با آن دست که در اسباب چینی دارد میکوشد تا حریف خود را بزمین زده میدان ریاست را تصرف نماید فقط ملاحظه شیخ از مشروطه خواهان حقیقی است و امیدواری که دارد بمستبدین مشروطه نما است که شمشیر استبداد را زیر عبا و ردای مشروطه بسته اند روز یار مشروطه خواهانند و شب غمخوار مستبدین و هر چه نعمت بر این ملت برسد از این جماعت است که در هر لباس جلوه گرند بهر صورت اگر آقا سید عبدالله بهر وسیله بود باشیخ نوری میساخت و این دست قوی را از حوزه مرکزی استبداد کوتاه میکرد خدمتی بوطن کرده بود اما نظریات و ملاحظات خصوصی نمیکند از صلاح از فساد تمیز داده شود و اگر تمیز داده شد فداکاری کرده صلاح کار و خیر ملک و ملت رعایت کرده شود.

بالجمله بعد از برهم خوردن حوزه شیخ نوری و متفرق شدن اشرار میدان و آسوده گشتن خاطر مجلسیان از این داهیه تندروان از مشروطه خواهان در صدد میشوند که رؤسای اشرار را مجازات بدهند ولی اشرار مخفی گشته بدست نعیانند و ظفر السلطنه حاکم تهران میگوید بظاهر آنها را گرفتار نماید رضا بالای معتضد دیوان که از اعضای انجمن آذربایجان و جوانی کار آمد است بتقویت تندروان رئیس پلیس طهران گشته گرفتاری اشرار را از او میخواهند و باید دانست که مجازات دادن بر رؤسای اشرار یا مجتمعین میدان توپخانه کاملاً مخالف رضای شاه و کارکنان او است ولی تندروان مجلس شورایی و نمایندگان انجمنها اصرار دارند که آنها دستگیر و مجازات شوند چونکه جزو شرایط صلح است تا گذشته تدارک بشود اینست که ریاست نظمی را بهر کس تکلیف میکنند با شرط گرفتن اشرار زیر بار نمیرود و بواسطه مخالفت شاه رضا بالا بتشویق تندروان ازو کلای آذربایجان مخصوصاً تقی زاده و حاج میرزا ابراهیم آقا قبول این شغل را نموده برای گرفتار کردن اشرار مزبور مهیا میگردد جمعی را از درجه دوم و سیم گرفته در میدان توپخانه سیاست میکند اما مردم قانع نشده صنیع حضرت و مقتدر نظام و سید کمال و اسمعیل سلطان و حاجی معصوم را میخواهند که هر یک سر دسته جمعی از لوطیهای محلات تهران هستند در میدان توپخانه اجتماع داشتند اسمعیل سلطان و سید کمال با آسانی گرفتار میشوند مقتدر نظام بخانه ظفر السلطنه رفته ظفر السلطنه او را بعدلیه میفرستد حاجی معصوم و صنیع حضرت را هر چه جستجو میکنند نمیابند عاقبت سراغ او را در خانه می گرفته شبانه رئیس نظمی بر آن خانه وارد شده او را در لباس زنانه گرفتار مینماید اگر چه شرارت این جمع را خالق طهران میدانند و مسئله استثناء قانونی هم در مصونیت مساکن در کار هست ولی بهتر بود که در گرفتاری و حبس و سیاست آنها حدود قانونی بیشتر رعایت میشد که بهانه می بدست مخالفین نیفتد اما باید دانست که پایه مشروطیت هنوز در محور خود نیست و سختی نمودن ملیون در مخالفت نمودن با قانون برای مخالفتهای آن طرف است والا از این طرف در اینگونه مطالب ممکن بود بمسامحه بگذرانند عدلیه ماهم هنوز قانونی ندارد و دیوان جزایی موجود نمیشد

## وقایع بعد از صلح بی اساس

بالجمله از وقایع مهم که در این ایام روی میدهد قصه کشته شدن فریدون فارسی است در بستر خواب خود شرح آن اینکه فریدون از تجار درجه دوم فارسی بود و سالها در طهران تجارت میکرد فریدون جوانی رشید و مشروطه خواه بود در واقعه میدان توپخانه پول و اسلحه بمجاهدین مجلس داد و در جشن بهارستان خدمات شایان نموده خود را کاملاً مبعوض شاه و درباریان مستبد ساخت بعد از وقوع صلح ظاهری شاه با مجلیان يك شب چند نفر از غلامان مخصوص شاه با بعضی از سرکردگان اشرار که در میدان توپخانه بودند از دیوار خانه او بالا رفته او را در حالتیکه با همسر خود در بستر خوابیده میکشند باین ترتیب که دو نفر بروی او افتاده ضربت سختی با قداره بر سرش میزنند زن جوان او برخاسته دست بدامان آنها میشود ضربتی بدست او میرسد که غش کرده روی زمین میافتد فریدون از جای برخاسته از در پیچه اطاق خود را به حیاط دیگر میاندازد یکی از اشرار او را تعاقب کرده بادشنه زخم کاری بپهلویش زده او را هلاک میکند بعد از آن يك تفنگ و جزئی اسباب از خانه او برداشته روانه میشوند فردای آن شب این خبر شهرت کرده مردم مشروطه خواه بطور قطع میگویند این حادثه با امر شاه شده و خواسته است بعد از مغلوب شدن خود نمائی کرده صدمه ملی بمشروطه خواهان زده باشد و اینکه قرعه را بنام کبری بچاره زدند برای این بوده که اگر ملت دنبال کرد و قاتل را پیدا نمود و خواست قصاص کند حوزه هر کزی استبداد بصدادر آیند که کشته شدن مسلمان در ازای کبر جایز نیست و تساوی حقوق غیر مشروع است و اگر گرفتار شد کشته ننخواهد شد و اگر دنبال نکردند و پیدا نشد که هیچ بهر صورت جای شبهه نیست که این عمل عمدی و از روی غرض معین بوده است اینست که انجمنهای ملی بهیچان آمده درسوگواری فریدون با فارسیان طهران هم آواز شده بهر اخانه فریدون میروند و این اول دفعه است که مسلمانان با فارسیان در طهران خلطه و آمیزش نموده اظهار همدردی و هموطنی مینمایند اگرچه فارسیان را داهیه قتل فریدون بسی پریشان خاطر کرده است ولی از اینکه ملیون اینطور با آنها موافقت و موافقت کردند مسرور هستند خلاصه ملیون ایران از یکطرف و انجمن فارسیان از هندوستان از طرف دیگر از مجلس و از دوات مطالبه خون فریدون را میکنند

### فصل هیجدهم

و هم فارسین طهران بمجلس تظلم می نمایند تظلمات زن جوان فریدون در جراید ملی سخت مهیج واقع میگردد و بناچار حکومت طهران در صدد گرفتاری قتل فریدون بر می آید.

خانه فریدون نزدیک است بخانه مجلل (مجلل السلطان جوانی است از روس مآبان و از محارم شاه) نظامیه طهران (بوسیله اظهار زن فاحشه ای که در شب قتل فریدون نزدیک خانه مجلل جمعی را دیده نردبانی برداشته روانه میشوند) غلام سیاه مجلل را دستگیر مینماید و در استنطاق او معلوم میشود صنیع حضرت رئیس اشرار چالمیدان همان شب در خانه مجلل مهمان بوده است.

بالجمله از آثار و علامات محقق میگردد که مجلل و صنیع حضرت در قتل فریدون دخالت داشته اند شاه اصرار دارد پای هر کس را میخواستند بیامان بیاورند فقط متعرض مجلل نشوند این گفتگو هم زید بر علت شده مشروطه خواهان در گرفتاری صنیع حضرت و مقتدر نظام سختی مینمایند و بالاخره رضا بالا رئیس نظمیه هر دو را دستگیر مینماید و در استنطاقها معلوم میشود قتل فریدون جمعی ترك و فارس از غلامان شاهی بوده اند بدستاری دو شخص مذکور و یکی دو نفر از آنها تقرب مخصوص بشاه دارند اسباب سرقت شده از خانه فریدون هم از خانهای آنها بیرون می آید و یکی این اشخاص گرفتار گشته در استنطاق دو نفر جوان غلام خان و غلام رضا خان از تفنگداران خاص شاه در نظمیه و عدلیه حقایق نیکو آشکار گشته رسوائی ایتکار فجیع مستقیماً بشخص شاه متوجه میگردد و اشخاص مزبور در محبس میمانند.

## فصل نوزدهم

### مجازات اشرار و حوادث دیگر

در اواخر ذی الحجه ۱۳۲۵ در موضوع مجازات اشرار میدان از طرف مجلس و ملیون شاه و دولت سخت گرفته میشود و بکرات روحانیان مجلس جمع شده در اینباب صحبت میدارند چون چهار نفر از اشرار که صنیع حضرت و مقتدر نظام و سید کمال و اسمعیل سلطان باشند روز اول واقعه در مجلس آمده تیراندازی کرده اند و هم در میدان توپخانه این چند تن بیشتر از دیگران شرارت نموده اند در اینوقت که آنها در حبس نظمی هستند مقرر میشود درباره ایشان حکم مجازاتی صادر گردد دوسه روز با آخر ذی الحجه مانده تصور میکنند نباید گذارد مجازات آنها بمحرم برسد میادا در روز عاشورا دسته های قمه زن را تحریک نماید آنها را از حبس نجات بدهند چونکه معمول است قمه زنها در آنروز از حکومت محل حبسی میخواهند و حکومتها ناچارند بآنها بدهند اینستکه تعجیل کرده یکروز در مجلس جمع شده از مجتهدین مجلس تقاضا میکنند حکم شرعی مجازات آنها را بنویسند آقا سید عبدالله بنکارنده میگوید خوبست شما نویسند حکم باشید میگویم هنوز حکمی صادر نشده پس از تعیین از نگارش آن دریغ نمیدارم میگویم در خارج باهم حرف زده ایم و بنظر ما چنان رسیده است که آنها را کتک بزنند و بعد مدت ده سال در کلات خراسان محبوس باشند چون ملیون اصرار دارند آنها را بدار بزنند برای مجازات کمتر حاضر نمیشوند پس نظر روحانیان مجلس در حقیقت تخفیف مجازات آنهاست میگویم زیاده بر این هم لازم نیست و مدارا باید کرد میگویم پس صورت حکم را بنویسید نگارنده صورت حکم را بنویسد و در وقت نوشتن آقا سید عبدالله میگوید حاج معصوم را علاوه کنید میگویم او گرفتار نشده و تظلمش

هم در این قضیه کمتر از آن چهار نفر است میگوید خیر صلاح است علاوه کنید نگارنده میدانند این اصرار از روی يك ملاحظه خصوصی است که چون حاج معصوم در محله اوساکن است و بعضی از مشتیهای آن محل که بسید بستگی دارند باوی طرفند در اینموقع میخواهد خدمتی بیستگان خود کرده باشد ضمناً هم دفع شر این شخص شرور را بنماید بهرحال حکم درباره پنج نفر صادر میگردد و هیئت روحانی مجلس آن حکم را امضاء مینمایند درحین امضای حکم مجازات نگارنده با قاصید عبدالله میگوید آیا بهترینست که تا فردا صبح کسی خارج از این اطاق نداند حکم مجازات چیست صلاح اینستکه حکم درباکت گذاشته شده سرباکت مهر و لاک گردد و مستقیماً نزد وزیر عدلیه فرستاده شود و او در وقت اجراء داشتن بمردم ارائه بدهد زیرا اگر غیر از این بکنید از جنگ دوسه هزار نفر که پای عمارت انتظار صدور حکم اعدام آن چهار نفر را دارند خلاص نمیشوید بعلاوه چون نام حاج معصوم هم داخل شده و او هنوز گرفتار نیست میشوند و قطعاً دیگر بدست نخواهد آمد حاضرین تحسین میکنند و حکم را درباکت گذاشته مهر مینمایند و ملك المتكلمين در میان جمع فریاد میکنند اینست حکم شرعی مجازات اشرار که مطابق میل و رضای شماست فردا صبح در عدلیه اجراء خواهد شد هرچه داد میکنند ما حالا باید بدانیم مجازات آنها چیست گفته میشود حالا صلاح نیست بدانید و برخلاف مصاحت است مردم تصور میکنند اگر امشب مطلب فاش شود که فردا باید آنها را کشت شاید شبانه هوا خواهان قوی آنها آنها را از محبس بگریزانند اینست که قانع میشوند خلاصه بهر زبان هست مردم را متفرق میکنند و حکم بقاضی قزوینی سپرده میشود که فردا ببرد نزد وزیر عدلیه و او اجراء نماید و هم مقرر میشود چند تن از نمایندگان انجمنهای ملی هم فردا صبح باتفاق رافع حکم رفته حکم را بوزیر عدلیه برسانند آنشب میگذرد و فردای آن روز بیست و نهم ذی الحججه جمعیت زیاد در عدلیه حاضر شده و آن چهار نفر را بسه پایه بسته بهر کدام سید شلاق میزنند و بعد عکس آنها را برداشته زنجیر بگردن هر يك نهاده روانه کلات مینمایند درموقع نگارش حکم مجازات یکی از حاضرین میگوید بنویسند ده سال



## مجازات اشرار و حوادث دیگر

مغولان در کلات بمانند ولی نگارنده موافقت نکرده فقط می نویسند از طهران تا کلات مغولان بوده باشند آقایان هم با آن پیشنهاد موافقت نمیکنند و میگردد تبعیدشدگان چند منزل که از طهران دور میشوند خبر میرسد که زنجیر آنها را در راه برداشته اند باز ملیون دنبال میکنند و وزارت داخله تلگراف مینماید آنها را با زنجیر ببرند و انجمنهای ولایات اننای راه حق نظارت دارند تا آنها را مأمورین دولت مغولان بکلات برسانند.

مجازات اشرار اگر چه بر ضد حوزه استبدادی بود و در واقع مرکز استبداد را سیاست کردند ولی با وجود این شخص شاه چندان دلتنگ نیست زیرا که تصور نمی کرده است ملت از سر کشتن اشرار بگذرد حالا که میبند تسبیل کردند و حرف اعدام را بمیان نی آوردند مسرور است بدیهی است این چند نفر تصور نمی کردند بانهایت مهربانی شاه با آنها گرفتار شوند چه شود باینکه سیاست و مجازات کردند با حبس طولانی و شاه نتواند از آنها دفاع نماید.

خلاصه مجازات این چند نفر چشم بد خواهان مجلس را بحساب انداخته ظاهراً جای خود مینشینند ولی شاه و حوزه مرکزی استبدادی برای مخالفت باطنی با مجلس و مشروطه کمر خود را محکم میبندند مخصوصاً شیخ نوری که میبند بحکم آقا سید عبدالله حامیان او و علمداران حوزه اش را باین صورت مجازات دادند و بدان میماند که شلاقها را به پشت او زدند و زنجیرها را بگردن او نهادند آتش کینه اش شعله ور میشود اما چاره ندارد و انتظار وقت و فرصت را میکشد بالجمله ماه ذی الحجه تمام میشود و در این ماه بر حسب معمول هر سال در روز عید غدیر جشن افتتاح با شکوهی بتلافی سال گذشته برای مدرسه سادات میگیریم و در آن جشن انجمنهای ملی را دعوت میکنیم و این روز اول است ملت باین مدرسه آمده این مؤسسه را از مؤسسات ملی میشناسند هر کس واقعه سال گذشته مدرسه را دیده با آن حال پریشان و وضع امسال را هم میبیند میداند خداوند را عنایاتی است که هر کس برای او قدم بردارد شامل حال وی میشود و دست خدا بالای دستهاست.

در مهر ۱۳۲۶ مجلس شورایی بحران شدیدی را در زیر پرده رقیقی میگذرانند

کار معارضه باطنی احتشام السلطنه با تندروان مجلس و ملیون بالا گرفته احتشام السلطنه میکوشد از نفوذ آنها بکاهد و آنها میکوشند دست او را از دامان ریاست مجلس کوتاه کنند و البته نفوذ و قوت مخالفین احتشام السلطنه بیشتر از آنست که او بتواند لطمه‌ئی بآنها برساند اینست که در عین مبارزه در باطن تهیه فرار را هم میبیند که اگر موفق نگشت با اروپا مسافرت نماید احتشام السلطنه اگرچه بواسطه خلطه و آمیزش زیاد نگارنده با مخالفین خود از من هم ظنین شده و گاهی در مقام امتحان بر میآید ولی باز خیالات خود را هر وقت اتفاق ملاقات بیفتد میگوید در یک ملاقات استعفا نامه خود را بضمیمه مکتوب دوستانه گله آمیزی که بملك المتكلمین نوشته بنگارنده ارائه میدهد او را منع میکنم که استعفا نامه بفرستد و میگویم گمان میکنم با اصلاح کارها پردازید بهتر از این تعرضات باشد روزی چارگی ملت است کسانی که دعوی غمخواری ملت را دارند اگر هر يك بملاحظه‌ئی خود را دور بگیرند پس کی کار بکند و کی این بار را بمنزل برساند احتشام السلطنه شرحی از فساد اخلاق بعضی از رؤسای ملیون نقل کرده میگوید اینها برای جلب منفعت قدم میزنند وطن فروشی میکنند پول میگیرند اعمال غرض میکنند و باز از ملك المتكلمین گله نمود که پاس حقوق دوستی قدیم را نگاه نداشته باوی ضدیت میکند خلاصه آنکه نصایح من باو مؤثر نمیشود و بعد از دو روز استعفا نامه خود را بمجلس میدهد با ترتیبی که میدهند برای قبول نشدن آن بتوسط اکثریت در این صورت موافقت اکثریت مجلس با رد استعفای احتشام السلطنه و استحکام کار او موجب شدت حرارت تندروان شده و برای بیرون کردن او از مجلس که خود را محکمتر میبندند در این ایام بواسطه کشمکش دونفر از خوانین متمول زنجیان که یکی را بیبھانی حمایت میکند و مسلم است برای استفاده‌ئی است که از او نموده و دیگری را احتشام السلطنه حمایت میکند بواسطه ضدیت با بیبھانی در نتیجه کشمکش بیبھانی و احتشام السلطنه علنی شده مکرر احتشام السلطنه در مجلس میگوید آقا سید عبد الله رشوه میخورد حقوق مردم را پایمال مینماید نمیگذارد امور در مجرای حقانیت جاری گردد جمعی از وکلا هم با او همراهی میکنند در اینحال آقا سید عبد الله وارد شده باو گفته میشود

## مجازات اشراق و حوادث دیگر

رئیس مجلس نسبت بشما بد زبانی کرد چنین و چنان گفت معلوم است با مقامی که سید برای خود تصور میکند نمیتواند این واقعه را بر خود هموار نماید اینست که با کمال تغیر از مجلس برخاسته باطاق دیگر میرود احتشام السلطنه هم مجلس را ختم کرده باطاق خود میرود و قیل و قال در میان و کلا بلند شده تندروان مجلس مخصوصاً و کلای آذربایجان که با احتشام السلطنه طرف هستند و از این نقطه نظر با آقا سید عبد الله ساخته اند بحمايت سید برخاسته و کلا را بپیچان میآورند هیاهو میان نمایندگان و تماشاچیان زیاد میشود و بالاخره احتشام السلطنه را نزد آقا سید عبد الله آورده باو تکلیف صلح میکنند احتشام السلطنه با کمال خشونت میگوید برای خاطر ملت زیر بار هر کار میروم و بظاهر صلح میکند ولی فردای آنروز بمجلس نمیآید در این روز و کلای مجلس و کارکنان از ملیون دو دسته شده یکدسته بمنزل احتشام السلطنه میروند و یکدسته بمنزل آقا سید عبد الله نگارنده هم بدو ملاحظه جزو آن دسته میخورم که بمنزل میروند یکی بواسطه رفقای تندرو خود از وکیل و غیره و دیگر بملاحظه انجمن اصناف که با من کار میکنند و در این قضیه بملاحظه تعصب مذهبی مایل هستند با سید همراهی شده باشد سید از ملاقات من و اینکه در این واقعه خصوصیت با احتشام السلطنه را رعایت نکرده از او دیدن کرده ام مسرور میشود و در کمال شدت در مورد اسباب چینی است که بتوسط انجمنهای ملی از احتشام السلطنه توهینی بشود انجمن آذربایجان بملاحظه تندروان از وکلای مجلس و بعضی از انجمنهای دیگر بر رابطه ای که با انجمن آذربایجان دارند بحمايت سید قیام کرده با احتشام السلطنه مینویسد دیگر حق نداری با مجلس بگناری آقا سید عبد الله در این مجلس بنگارنده میگوید خوبست انجمن اصناف هم از رفقای خود باز نماتند چیزی بنویسند و بفرستند اما انجمن اصناف بملاحظاتی که دارد باینکار اقدام نمیکند و بهمین اندازه که از سید دیدن کرده باشند قناعت مینمایند در اینحال مصلحین بمیان افتاده اسباب اصلاح میان سید و احتشام السلطنه را فراهم میآورند چون سید احساس میکند همراهی تندروان از وکلا و غیره برای خصوصیت با او نیست بلکه برای ضدیت با احتشام السلطنه است که تصور میکند با شاه

### فصل نوزدهم

همراه شده باشد و ممکن است احتشام السلطنه این شبهه را از آنها رفع کند آنوقت او مغلوب خواهد بود و آزادیخواهان حقیقی با او و نوع روحانی تمام موافقت ندارند اینست که خودش نیز برای اصلاح واسطه بر میانگیزد و اسباب اصلاح فراهم میشود خلاصه احتشام السلطنه بمجلس میآید و باتندروان مجلس هم در ظاهر خصوصیت میکند و حقیقت مطلب اینست که شاه خواسته است از احتشام السلطنه اطمینان حاصل کند احتشام السلطنه هم برای اطمینان دادن بشاه خیال کرده بود دست آقا سید عبدالله را از مجلس کوتاه کند و بعد از کوتاه کردن دست سید بتدریج بعضی از وکلای آذربایجان را هم که بر ضد شاه هستند از مجلس خارج نماید نه اینکه قصد خیانت داشته باشد بلکه اعتقادش این شده که باید با شاه ساخت و او را همراه کرد ولی چون موفق نشد ناچار ورق را برگردانده از در دیگر داخل میشود و آن اینست که به خیال تأسیس مجمع میافتد مرکب از بعضی وکلاء و بعضی اشخاص خارج و مقصودش از تأسیس مجمع مزبور اینست که تندروان مجلس را با عده‌ئی از هواخواهان آنها در يك مجلس جمع کرده آنها را با خیالات خود همراه نماید و غیر مستقیم این رشته ارتباط تندروان را با روحانی نمایان منقطع نماید احتشام السلطنه برای پیشرفت مقصد خود که اطمینان دادن بشاه باشد بعضی از انجمنها را از قبیل انجمن آل محمد و انجمن اتحادیه طلاب و غیره را با خود همراه کرده تقریباً بیشتر از نصف وکلای مجلس را هم که مردم ساده لوحی هستند طرفدار خود نموده با وجود این تندروان با اقلیتی که دارند کار خود را میکنند و نمیگذارند احتشام السلطنه بمقصد خود برسد احتشام السلطنه در تأسیس مجمع مزبور یا قصد جلب قلب تندروان را دارد و یا خیال خرابی کار آنها را از راه خصوصیت و مهربانی با ایشان نگارنده هنوز نمیتواند قضاوت کند که کدام نظر را دارد ولی میتواند بنویسد که کدورت باطنی او باتقی زاده و ملک المتکلمین و بعضی دیگر از تندروان بحدی نیست که تصور شود بر آستی میخواید با آنها طرح الفت بریزد.

بالجمله احتشام السلطنه که بعد از واقعه توپخانه و حادثه ماه ذی القعدة بانکارنده سرسنگین بود در اینوقت ورق را برگردانده مرا بمنزل خود دعوت مینماید و میگوید

### مجازات اشرار و حوادث دیگر

حالا که من دوباره بمجلس آمدم لابد يك ماهی در اینکار خواهم بود دلم میخواهد در این یکماه کارهای مجلس را سروصورتی بدهم کارها را یکطوری منظم کرده باشم که بعد از رفتن من در کمال خوبی گردش کند و خیالم باینجا رسیده است که هجدهم جمعی ترتیب بدهم جمعی از و کلاء باشند جمعی از مبرزین از ملیون و کارها را در آن مجمع تسویه کرده از مجلس بگذرانیم هرچه طفره میزنم که در این موضوع آلت دست او نشوم نمیپذیرد و بدست نگارنده مجمع را تشکیل میدهد در صورتیکه کمال نگرانی را از عاقبت این کار دارم خصوصاً وقتی مشاهده میکنم مدعوین او از و کلاء فقط اشخاص مخالف او هستند و از خارج باز کسانی که با او موافقت ندارند و یا پانندروان مجلس موافقت دارند در جلسه اول مجمع مزبور احتشام السلطنه نگارنده را مخاطب ساخته میگوید بعضی از رفقای مجلس ما که از من دلتنگی دارند بواسطه اینست که آنها اصلاح شدن حال شاه را محال میدانند و تصور نمیکنند روزی بشود که شاه حقیقه با مجلس همراهی کند و بالاخره مجبور خواهند شد با او طرف شوند و گمان نمیکنند من با آنها تا این درجه همراه باشم از اینجهت است که بامن اتعاده نمیکنند و حال آنکه اینطور نیست اگر در واقع مطلب اینست من خودم اول کسی خواهم بود که در مقام اینکار برخوایم آمد و بعد از آنکه ملت تکلیف خود را در طرف شدن با شاه دانست من خودم با کمال قدرت نوشته را برداشته میبرم میدهم و حرف آخر را میزنم پس چرا رفقا باید از این بابت از من نگران باشند و در اینموضوع مذاکره طولانی میکند و چنان سخت میگوید که تصور میشود حالا خیال دارد برود بشاه حرف آخر را بزند نگارنده میگوید من نمیتوانم در این باب رایی بدهم شما باید بارفقای مجلسی خود صحبت بدارید در اینحال تقی زاده و مستشارالدوله و وثوقالدوله وارد میشوند احتشام السلطنه به بعضی نشستن آنها میگوید صحبت من و فلانی در اینموضوع بود و شروع کرده مطلب را آنطور که با من عنوان کرده بود تکرار مینماید نگارنده میبیند شاید و کلاهی تند رو خیال کنند سبقت در این سخن از من بوده است لهذا حرف او را قطع کرده میگویم رفقا خیال نکنید من سبقت باین صحبت کرده باشم خیر

### فصل نوزدهم

مطلب را ایشان عنوان کردند و من سکوت کرده رأی ندادهام احتشام السلطنه از جلوگیری نگارنده درهم شده وای مطلب را تمام کرده میگوید شروع باینکار بعضی اسبابها لازم دارد و از همه مهمتر داشتن وزیر جنگی است که از او اطمینان داشته باشیم و بهتر از علاء الدوله برای اینکار کسی نیست اینجا بعد من زده میشود که مقصد اصلی حاضر کردن زمینه برای وزارت جنگ علاء الدوله است تقی زاده و مستشار الدوله جواب مجملی باو میدهند و ساکت میشوند در اینحال ممتاز الدوله و حکیم الملک و حاج محمد اسمعیل تاجر تبریزی وارد میشوند احتشام السلطنه چون میخواهد باز عنوان مطلب را بنماید تقی زاده و مستشار الدوله برخاسته باطاق دیگر میروند و ثوق الدوله را هم میطلبند و باهم مذاکره خصوصی میپردازند نگارنده هم نزد آنها رفته میپرسم چه تصور میکنید مقصود از این تشکیل و مراد از این بیانات چیست جواب میدهند ماجزری نمیفهمیم غیر از اینکه میخواهند باین عنوانها اسباب وزارت جنگ علاء الدوله را فراهم بیاورند تا بواسطه برادری علاء الدوله با رئیس مجلس قدرت در دست خودشان باشد و از مخالفین شاه هر طور ممکن باشد جلوگیری نموده او را از خود امر دور سازند و بالاخره بعد از مذاکره طولانی و ثوق الدوله را میفرستند برود بگوش احتشام السلطنه بگوید این حرفها را در این مجلس کوتاه نمائید در مجلس خصوصی صحبت خواهیم داشت هر طور صلاح باشد اقدام مینمائیم و ثوق الدوله یکی دو مرتبه میروند و میآید و بالاخره قرار میدهند در این مجلس از این موضوع صحبت نشود و چون مذاکره راجع بخود مجمع میان میآید نمایندگان رأی نمیدهند مجمعی مرکب از وکیل و غیر وکیل تشکیل گردد و میگویند اگر این انجمن مربوط بخود مجلس است باید در خود مجلس یا در جواز آن باشد و همه و کلاء حق ورود داشته باشند و اگر کار دیگر است که اسمش نباید انجمن مجلس باشد خلاصه این مجلس میگردد و مجلس دوم هم دو روز بعد منعقد میشود که بیشتر نمایندگان جمع میشوند و صحبتهای متفرقه راجع بداخله مجلس میدارند و میرزا سیدولی الله خان دکتر که یکی از وکلاء است و شخص بافضل متبنی است يك نظامنامه داخلی پارلمانی را که از فرانسه ترجمه کرده میخواند و دلچسب

### مجازات اشرار و حوادث دیگر

و کلاء مخصوصاً آنها که میخواهند پارلمان صحیح داشته باشند میگردد و قرار میشود آنرا پاک نویسی کرده بمجلس بدهد و از روی آن نظامنامه داخلی را تکمیل نمایند در آخر این مجلس احتشام السلطنه با وثوق الدوله و تقی زاده و مستشار الدوله باز در موضوع وزارت جنگ علاء الدوله صحبت داشته قرار میدهند روز دیگر در خانه احتشام السلطنه جمع شده بطور خصوصی در این باب مذاکره نمایند ولی طفره زده نمیروند و احتشام السلطنه بینهایت دلشنگ میگردد زیرا حرف خود را گفته و بی نتیجه مانده است.

بالجمله انجمن در مرتبه سیم منحل شده ناچیده بر چیده میشود و سیاست احتشام السلطنه در تاسیس آن بکدورت و یأس مبدل میگردد گویا تمام وسائل اصلاح امور مملکت مربوط بوزارت جنگ علاء الدوله بوده و چون صورت نگرفته است همه از دست رفته دیگر هیچ راه امیدی باقی نمانده است احتشام السلطنه بعد از برهم خوردن انجمن مزبور از سه نفر نماینده فوق الذکر سخت ملول شده از آنها در زیر پرده نازکی بدگویی مینماید و معلوم میشود تشکیل انجمن برای مقصد مهمی بوده است که بی نتیجه ماندن آن موجب این درجه یأس و علالت شده در اینحال وثوق الدوله از طرف خود در نقاشی بنکارنده میگردد احتشام السلطنه بی اندازه ملول است خاصه که ما و عده دادیم بمنزل او رفته در آن صحبت صحبت بدادیم و رفتیم در صورتیکه نتوانستیم برویم ولی او خیال کرده ما طفره زده ایم با او صحبت بدادیم بلکه از خاطرش بیرون برود و ایندرجه مکرر نباشد نگارنده هم بر حسب خواهش آقایان با او صحبت میدارم بی آنکه نتیجه داشته باشد خلاصه بمدار این واقعه احتشام السلطنه از خیال اینکه تندروان با او همراه شوند مأیوس شده باز در خط تکمیل روابط خود بامخالفین آنها میافتد و باشاه خصوصیت میکند و میکوشد روابط مجلس را با شاه زیاد نماید دستخطهای مهر آمیز آن را بمجلس میرساند و بنو وعده میدهد اکثریت نابتی در مجلس موافق با نظریات او و مخالف بامشی تندروان برقرار نماید و باید دانست که بمدار واقعه ذی المقده قضیه میدان نویخانه دیگر شاه از منزل بیرون نیامده روز و شب در کار است بهر وسیله باشد قلب مجلسیان را جلب

### فصل نوزدهم

کرده با اطمینان از طرف ملت از منزل بیرون بیاید و در این ایام بخیال خود بتوسط احتشام السلطنه تا يك اندازه آن اطمینان را حاصل نموده روز جمعه بیست و پنجم محرم ۱۳۲۶ خبر میدهند شاه بدوشان تپه میرود و تدارك مفصل میگیرند که موکب ملوکانه با احتشام حرکت نماید در میان مردم اشتها راتی هم هست که این بیرون رفتن شاه برای انجام خیال فاسدبست برضد مجلس و در باطن تدارکی دیده شده که بعد از سرور رفتن شاه شهر را هرج و مرج نمایند و از ورامین و غیره اشرار بشهر بریزند و مجلس را برهم بزنند و این خصوصیت شاه با مجلس ظاهری و برای اغفال است که اگر قضیه ناگواری روی داد بوی نسبت داده نشود .



## فصل بیستم

### بهباندازی برای شاه

در این فصل شرح حادثه‌ای نوشته میشود که نهال آزادی را ریشه کن و آزادیخواهان را دچار بدبختیهای گوناگون مینماید و مملکت را بمخاطره دخالت علنی بیگانگان تهدید مینماید شرح واقعه آنکه در کشمکش شاه با تندروان از نمایندگان و ملیون در عین ظاهر سازیها که میشود دو طرف در باطن برای فانی کردن یکدیگر تبه مینینند و با اصطلاح عوام از دو طرف پای جان میزنند و قطعی است که التیام حقیقی در میانه حاصل نخواهد شد خصوصاً میان شاه و یکمده از وکلای آذربایجان که در ایام ولیمهدی او چنانکه از پیش نوشته شد خصومتی در میانه بوده است در اینوقت بدست آدم کشهای قفقازی و غیره تبه برای اعدام شاه دیده شده شاه هم از این مطلب احتراز دارد که از عمارت سلطنتی بیرون نیاید و بالاخره چنانکه در آخر فصل پیش نوشته شد و با احتیاط بسیار مقرر شده است موکب همایونی از شهر بدوشان تبه برود و مخالفین هم وقت را برای اجرای خیال خود مفتنم شمرده اند بمد از ظهر روز جمعه ۲۵ محرم ۱۳۲۶ شاه از در عمارت باغ گلستان در کالسکه نشسته از خیابان پستخانه از در خانهای ظل السلطان با سوار و مستحفظ زیاد از شهر بیرون میروند اتومبیل شاه را پیش روی کالسکه بچند قدم فاصله میبرند و پرده‌های آنرا انداخته اند تا معلوم نشود کسی در اتومبیل هست یا نیست یساولان شاهی هم اطراف اتومبیل حرکت نموده و انمود مینمایند که شاه در اتومبیل است همینکه اتومبیل مقابل کوچه تکیه تخت بر بریها میرسد از مردم تماشاچی يك بمب زیر اتومبیل میافتد چون خانه ما نزدیک است باین محل صدای بمب مثل اینست که خانه را بلرزه در آورده هنگامه واضطراب غریبی برپا میگردد و تا یکی دو

### فصل بیستم

ساعت معلوم نیست بمب کارگر شده است یا خیر بمحض بلند شدن صدای بمب مردم متفرق شده شاه از کالسکه فرود آمده در نزدیکترین خانه ها وارد میگردد اطرافش را میگیرند و خیابان را خلوت کرده او را پیاده و در میان نوکرها باندرون میرسانند سوارهای کشیکخانه بمردم بیطرف شلیک کرده جمعی را میکشند جمعی در اثر بمب مقتول و مجروح شده نمشها در خیابان میافتد خون مانند نهر جاری است و نظمیہ سرعت تمام بتصفیہ خیابان و برداشتن گشتگان میردازد و چون این حادثہ نزدیکخانه ظل السلطان رویداده او مخالف با شاه شناخته شده است بعضی از اطرافیان شاه میخواهند نسبت اینکار را بار بدهند ولی بیشتر بانجمن آذربایجان و تندروان مجلس و ملت منسوب میگردد.

ساعتی پیش از این واقعه نگارنده در منزل خود با یکی از ناطقین تندرو ملت نشسته شخص مزبور میگوید احتمال میرود صدائی بلند شود پس از وقوع واقعه معلوم میشود او هم از نوطه مسبوق بوده است شاه بمحض رسیدن بعمارت سلطنتی ظفر السلطنه حاکم طهران را طلبیده با چوب دستی خود او را آزار میرساند نظمیہ طهران در صدد کشف قضیه بر آمده خانه های اطراف را جستجو نموده در کوچه بربریهادر خانه ای را که دوسه تن قفقازی در آن ساکن بوده و بعد از واقعه فرار کرده اند باز نموده طفلی را در آنخانه میبینند که برای بر داشتن آب باینخانه آمده و صاحبخانه او را ندیده در خانه گذارده در رابسته و رفته اند در آنخانه علامتی دیده نمیشود مگر پریشان حواسی و فرار صاحبخانه در کوچه پشت کارخانه چراغ برق خانه ای را باز در بسته مییابند که چند نفر قفقازی هم در آنجا بوده و بعد از زدن بمب رفته اند در را باز کرده بعضی علامات از قبیل اجزای دینامیتی یافت میشود ولی صاحبخانه با بدست نمییابند در ضمن تحقیق این احوال معلوم میشود شخص زرگری چندین قالب بمب ساخته در استنطاق او کشف میشود که شیدا اف قفقازی که پیر مردی است از فراریهای قفقاز و در جنگ با ارامنه بایران آمده است باو دستور ساختن قالب بمب داده است شیدا اف را گرفته استنطاق میکنند معلوم میشود داخل کار بمب زدن بشاه نبوده است و اینکارها را او بیله دخل

### بمبانهازی برای شاه

و ترسانیدن رجال دولت و پولدارهای مملکت قرار داده بالاخره او را بده سال حبس در انبار دولتی محکوم میسازند حسن و آلس نام دو جوان از اهل تبریز متهم باینکار میشوند این دو جوان ترك دريك خانه منزل داشتند آنها را گرفته مهري بصورت مرغ نزد آنها بدست میآید که اسم چند نفر از مستبدین مانند امیر بهادر جنگ و غیره نوشته شده و چون نظیر این مهر در خانه آن چند نفر قفقازی که فرار کرده اند نیز دیده شده این مهر را علامت قرار میدهند که آنها و این دو تن از يك کمیته میباشند لهذا آنها را هدتی محبوس میسازند و بالاخره با سبایچینی مخفی تندروان مجلس مستخاض میشوند امان الله خان ضیاءالسلطان را که خانه خود را باین چند نفر قفقازی اجاره داده و با آنها خصوصیت و آمدوشد داشته است گرفتار مینمایند و شرح گرفتاری او را بعد خواهید خواند. خلاصه شاه جداً در صدد پیدا کردن مرتکبین بمب میباشد و تصور میکند ظفر السلطنه حکمران تهران نظر بارتباطی که با ملیون دارد کوتاهی میکند و هم تصور میکند که رضا بالای معتمد دیوان رئیس نظمیة نظر بارتباط و بستگی که بانجمن آذربایجان دارد و بعد از واقعه میدان توپخانه ظفر السلطنه او را رئیس نظمیة نموده آن اقدام جدی که در گرفتاری بستگان شاه از اشرار تهران و قتل فریدون فارسی نموده است در گرفتاری مرتکبین بمب نمیکند و باو ظنیں گشته است مکرر شاه بو کلای مجلس گله میکند که چرا مجلس در باب گرفتاری مرتکبین بمب جدو جهد نمینماید و ملیون چرا آن فشاری را که در باب قتل فریدون و غیره بدولت وارد میآوردند در گرفتاری مرتکبین بمب وارد نمیکند و هیچ اثر نمیکند در این صورت شاه ذیحق است که تصور نماید تندروان از مجلس و ملت در این قضیه نه تنها مساعدت ندارند بلکه بدفع الوقت میکنند و سبب اینست که بواسطه اتصال شاه بروسها ملیون قلباً از او رنجیده اند و برای هیچگونه همراهی با وی حاضر نمیباشند شاه ملتفت نامساعدتی باطنی ملیون هست و نمیداند تا بحقیقت روی دل ملت با او نشود نمیباید انتظار هیچگونه مساعدت را از ملت داشته باشد بلکه روز بروز احوال وخیمر میشود تا عاقبت بکجامنجر بگردد و از همه مطالب بیشتر چیزی که موجب رنجش خاطر شاه از ملت است قصه نظام ملی است که انجمنهای

ملی شروع کرده اند بگرفتن نظام داوطلب مخصوصاً انجمن آذربایجان و انجمن برادران دروازه قزوین و انجمن مظفری و انجمن شاه آباد و انجمن مجاهدین که آنها در اینکار اقدام فوق العاده نموده بزمان کم جمعی را مسلح میسازند بی آنکه دستجات مختلف روابط محکمی با یکدیگر داشته باشند و بی آنکه انتظامات درستی در میان خود آنها حکمفرما بوده باشد بعد از قعه سه ذی القعدة که بعضی از ملابون بگرفتن نظام ملی پرداختند نگارنده بی میبرد که نظام ملی گرفتن باینصورت که مسلح شدن جمعی از مردم در هر لباس از هر انجمن در هر سن و در شهر گردش کردن نه از روی قانون مصین و نه در تحت نظر وزارت جنگ مقدهاش از صلاحتش برزیادت است از اینجهت شرحی بیست رئیس مجلس شورای ملی نوشته تذکر میدهم که آنچه را این نظام ملی بسوی ما جلب میکند ضررش زیادتر از آن چیز است که از مادفع مینماید ولی اثری نمیبخشد و تصور میکنند این محدود مسلح بمحض اینکه چپ و راست را شناخت میتواند از حمله قشون دولت دفاع نماید.

بهر حال انجمنها بگرفتن نظام ملی میپردازند و از بیخفاشرف هم بتوسط یکی از سربازان ملی ملقب به ابوالسادات حکمی در مشروعیت و لزوم نظام ملی گرفته شده طبع و نشر میگردد و بتعام ولایات و ایالات فرستاده میشود ملك المتکلمین و چند نفر دیگر از حوزه انجمن آذربایجان در اینکار سعی بلیغ دارند و بالاخره يك کمیسیون مرکب از چند نفر بنام کمیسیون اتحاد نظام ملی تشکیل میدهند میر سید ابراهیم خان مرتیپ توپخانه که مردی وطن دوست و عالم است رئیس مشاقان نظام ملی میشود و برای هر انجمن مشاق معین مینماید و هر انجمن لباس سرباز ملی خود را بفرم مخصوص در میآورد هر وقت رفقای تندرو صحبت نظام ملی را میدارند میگویم صورت حاله اش خوب نیست اسباب وحشت فوق العاده شاه میشود و شاید بکورت نتیجه بعکس ببخشد آنها را عقیده اینستکه نجات مملکت در نظام ملی است و چون شاه محال است با ملت همراه شود وقوانین مجلس را اجرا نماید پس هر چه نظام ملی قوت بگیرد ملاحظه او از ملیون زیادتر شده و کارها بهتر پیشرفت خواهد نمود اما

### بمباندازی برای شاه

من چشم از این نظام ملی آب نمیخورد و تصور میکنم دوئیتی میان قشون دولت و نظام ملی خواهد افتاد و چون نظام ملی اشکر مشروطه است طرف مقابل هم قزاق را برای خود ذخیره روز سخت خواهد نمود و آنها را با نظام ملی طرف خواهد کرد خلاصه با اینکه نگارنده در بیشتر کارهای مشروطه تا بتوانم مسامحت میکنم در کار نظام ملی هیچ اقدام نکرده مورد ملامت رفقای تندرو هستم ولی چکنم که من محکوم عقیده خود میباشم و بس.

بالجمله بزمان کمی در طهران قریب دو هزار نفر سرباز ملی مشغول مشق شده زیر سلاح میروند در آذربایجان و ولایات دیگر هم هر کدام بقراخور استعداد خود در اینکار اقدام میشود در مجلس قرار است نظامنامه مخصوصی برای اینکار نوشته شده بصبح شاه برسد و جاری گردد اما صورت نمیگیرد چونکه مجلس گرفتاری بسیار دارد بحدی که فرصت برای اینگونه کار بدست نمیآورد بعلاوه این موضوع اگرچه موافق میل تندروان است ولی طرفداران شاه و موافقین با رئیس مجلس عده زیاد هستند که اقلیت تندرو معلوم نیست بگذرانیدن قانونی که موافق سلیقه او نباشد موفق گردد اینستکه اینمسئله در مجلس طرح نمیشود گفتم مجلس گرفتاری بسیار دارد بلی بواسطه دست فساد که از طرف بدخواهان مشروطه در کار است هر چند روز یکمرتبه در مرگز ولایات اغتشاشی برپا میشود که جواس مجلس و ملت را بخود مشغول میسازد ملیون بطور قطع میداند اغتشاش مرکز ولایات هستند است بدستور العمل مخصوص و از روی نقشه مخصوصی است که از پیش نگارش یافته خاصه وقایع آذربایجان و سرحدات و تعدیات روسها در پبله سوار هویدا میسازد قشون روس دعوت شده است که بخاک ایران آمده تشدد نماید و اولتیماتم بفرستد و عرصه را برمیلیون و مجلس تنگ نماید خلاصه اغتشاش ولایات ملیون طهران را بیبجان آورده بلوا میکنند و البته چون نمیخواهند باشاه طرف شوند و با اینکه قانون مشروطه او را غیرمسئول قرار داده گفته شود بلوا برضد شاه است لهذا بروزراء اعتراض مینمایند و شاه گله میکند که انجمنیای ملی از حدود خود تجاوز نموده بروزراء سختگیری مینمایند شاه نمیخواهد بروی

## فصل بیستم

خود بیاورد که سختگیری ملت بر وزراء بواسطه اغتشاش‌هایی است که بدستور کارکنان او حاصل میشود و ملیون ناچارند بوزراء زبان اعتراض بکشایند وزراء هم در خودداری از فرستادن استعداد برای آرامش بلاد و آسایش عباد بواسطه ناعساعتی شاه معذورند در اینصورت همه مستند بشخص شاه است که روحاً و فکرأ با اساس مشروطه مخالف میباشد و آب او با مشروطه خواهان در يك جوی نمیرود وزراء هم یکطرف سختی مجلسیان و ملیون را بر خود میبینند و یکطرف ناعساعتی شاه را ناچار در میان این دو فشار خود را ناتوان دیده استعفاء بدهند و مدتی اوقات مجلس مصروف تشکیل کابینه جدید میشود و بمحض اینکه کابینه تشکیل میشود خبر اغتشاش تازه‌تری رسیده یاد مردم کز قضایائی روی میداد که کشمکش شروع میگشت خاصه که مجلس سعی میکرد کابینه را از اشخاص مشروطه خواه عالم اختیار کند و شاه باطناً میل نداشت و آن اشخاص را باو میقبولانیدند اینهم موجب مزید دلنگی شاه و عدم مساعادت او با دولت میگشت اینجا موقع بیان کردن نکته ایست که در مقام محاکمه تاریخی شاید تذکر آن نکته محاکمه کننده را سودمند بوده باشد و آن اینست که جمعی از نمایندگان مجلس که استحقاق اینمقام را ندارند و شاید معنی مشروطه را هم نمیدانند چون از باطن کار بی اطلاعند برضد تندروان مجلس قدم میزنند خاصه که هر چند نفر از آنها را یک نفر از خارج مجلس یا از داخل اداره کرده نمیگذارد از حقایق امور آگاه شوند و بی به حقوق خود و حقوق موکلین خویش ببرند .

علی الخصوص که امر معاش بسیاری از آنها مختل است و از حقوق و کالت که برای آنها تعیین شده غیر از يك جزئی که در چندماه اول گرفته‌اند دیگر چیزی بآنها نرسیده و با اینحال معطلی و پریشانی و غربت از آنها نمیشود توقع داشت رعایت حق واقع را برفرض که ادراک نمایند بر همه چیز مقدم بدارند اینگونه از نمایندگان اغلب کسانی هستند که در کشمکش احتشام السلطنه با تندروان مجلس طرفدار احتشام السلطنه شده‌اند و بیشتر از آنها از روحانیان و مقدسین میباشد احتشام السلطنه هم بعد از برهم خوردن کلوب مجلس از پیشرفت کار خود در مجلس مأیوس شده در باطن درصدد

### بمب اندازی برای شاه

است بهر وسیله بشود خود را مستخلص نماید از اینجهت بخیال وزیر مختاری لندن افتاده آن کار را برای خود انجام داده منتظر وقت است که استعفا داده و روانه شود.

در این ایام مخبر السلطنه در کار وزارت عدلیه اش مسلط شده اعتنائی با احکام شرعی و توسط های نامشروع ارباب نفوذ مخصوصاً آقا سید عبداللہ که عدلیه را همه وقت اسباب دست خود و آلت اجرای احکام نامنح و منسوخ میدانسته ندارد اینستکه سید برضد وزارت عدلیه اوسخت میکوشد ولی از آنجا که کابینه وقت بقوت مخبر السلطنه و بست و بندهای او گردش میکند اقدامات آقا سید عبداللہ برضد او نتیجه نمیدهد نظام السلطنه رئیس الوزراء با قدرت میخواید قدمهایی بردارد اما بواسطه نامساعدتی شاه کاری از او پیشرفت نمینماید شاه از وزارت جنگ ظفر السلطنه و حکومت طهرانش راضی نیست بلکه نگرانی هم دارد ولی ملیون نیگذارند او را تغییر بدهد زیرا که تصور میکنند کسی که بجای وی بیاید از مخالفین آنها خواهد بود و ممکن است خطر ناک باشد بالاخره صنیع الدوله وزیر علوم و مشیر الدوله وزیر خارجه باهم متفق شده استعفاء میدهند نظام السلطنه هم مجبور میشود کناره گیری نماید البته شاه هایل است استعفای آنها را بپذیرد ولی مجلسیان میل ندارند کابینه تغییر نماید و ایستادگی میکنند که شاه استعفای آنها را نپذیرد اینستکه با مختصر ترمیم دوباره همان کابینه تشکیل میگردد نظام السلطنه وزیر داخله و رئیس الوزراء و صنیع الدوله وزیر مالیه - مخبر السلطنه وزیر علوم - مشیر الدوله وزیر خارجه - مؤمن الملک وزیر تجارت میشود میرزا رضاخان مؤید السلطنه گرانمایه که مردی خارجه دیده و بیفرض است وزارت عدلیه میباید داخل شدن مؤید السلطنه و مؤمن الملک در این کابینه باصرار نظام السلطنه و با فشار ملیون بر نارضائی شاه میافزاید .

تنها کاری که بروفق میل شاه در این ترمیم کابینه واقع میشود تغییر حکومت طهران است که از ظفر السلطنه گرفته میشود و بعصطفی خان حاجب الدوله میرسد و اصرار شاه بتغییر حکومت طهران برای دستگیری مرتکبین بمب است که تصور میکنند اگر

## فصل بیستم

حکومت طهران بدست شخصی از خواص خودش باشد اقدام جدی خواهد کرد و از بی رعایتی قانون و بی ملاحظگی از تندر و ان مجلس و ملت باك نخواهد داشت بهر حال پیدا است که عمر این کابینه بسی کوتاه است بیچاره از باب حاجت که در این تغییر و تبدیل وزارتها همه سرگردانند و کارها همه معطل خاصه که پول هم کمیاب شده و چرخ ادارات دولتی نزدیک است از کار بیفتد .



## فصل بیست و یکم

### احوال معارف و اوضاع حکومت ملی

شاید کسی از خوانندگان کتاب من خواسته باشد بداند در این روزگار احوال مکاتب جدید چگونه و در دوره مشروطیت معارف ما تاجه پایه ترقی یا تنزل نموده از این جهت بطور اجمال مینویسم در این مدت که از عمر حکومت ملی میگذرد وزارت علوم اغلب با صنایع الدوله و مخبر السلطنه بوده است صنایع الدوله کاری که میکند از انجمنهای ملی نماینده میخواند و انجمن معارفی مرکب از اشخاصی که او خود انتخاب کرده و از اشخاصیکه از انجمنهای ملی انتخاب شده اند تشکیل میدهد و این انجمن از میان خود برای رسیدگی با امور معارفی هیئتی انتخاب مینماید که نگارنده نیز جزو آن هیئت میباشد و این هیئت بعد از یازده سال که از تأسیس مکاتب جدید میگذرد شروع میکند بنوشتن نظامنامه برای انجمن معارف و پرگرام برای مدارس تمام بحرف و یکقدم بجانب ترقی مدارس برداشته نمیشود بلکه در این سال لطمه بزرگی هم بمدارس میخورد و آن اینست که انجمنهای ملی اغلب بخیال توسعه مدارس هیافتند بی آنکه در نظر بگیرند که پیش از تهیه معلم و کتاب توسعه دادن بمدارس زیان آن از سودش برزیسات است انجمنهای ملی در هر انجمن یکی دو کلاس درس یا زیاده تشکیل میدهند و گمان میکنند چون کرایه خانه با انجمن است مستخدم هم دارند بخرج جزئی میتوانند یکی دو معلم بگیرند و مدرسه‌ای تأسیس نمایند غافل از اینکه آنها مدرسه نمیشود و بواسطه متفرق کردن شاگردان مدارس موجود که در مدت یازده سال با زحمات و خسارت بسیار دایر شده دیگر آنها هم نمیتوانند خود را اداره نمایند بلی اینکار شایسته بود در صورتیکه مدارس انجمن مخصوص اکابر بیسواد میشد که خواندن و نوشتن فرابگیرند نه برای

## فصل بیست و یکم

اطفال بهر حال تأسیس مدارس انجمنی و توجه بیداران مملکت که حامیان معارف هستند بکارهای مشروطیت و بازماندن آنها از رسیدگی با امور معارفی نقصان عظیم بمدارس جدید میرساند مدارس که از وجوه دولتی بآنها کمک میشود بواسطه ضیق مالیه دولت و نرسیدن وجه بآنها همه مقروض و پریشان میشوند نگارنده سعی میکند که ترتیب اساسی بکار معارف داده شود و تصور میکند که مجلس شورای ملی بودجه وزارت معارف را زیاد خواهد کرد و خواهیم توانست دارالمعلمین و دارالمعلمات عالی و دارالمعلمین های متوسطه و ابتدائی تأسیس کرد تهیه معلم و کتاب دید و بالاخره تعلیمات ابتدائی را اجباری نمود تصور میکند بزودی شعبه وزارت معارف و اوقاف و فواید عامه و مطبوعات که همه راجع بوزارت معارف است بولایات کشیده خواهد شد و مالیات بر مستغلات که وضع شود یا سهم معلومی از کل عایدات مملکتی بمعارف اختصاص خواهد یافت که سالی چند کرور بودجه معارف بشود و از محل اوقاف اوقافی که بشود بمصرف معارف رسانید سال بسال بر بودجه معارف افزوده میگردد و در سایه مشروطیت طفل یکشبه معارف ره صد ساله خواهد پیمود چنانکه بسیاری از این مطالب را چون مخبر السلطنه وزیر علوم میشود نگارنده بروی کاغذ میآورد و باو میگوید بلکه عملی بگردد بدیبهی است با اشتغال شبانروزی نگارنده بکار مشروطه و حکومت ملی کمتر میتوانم بمدارس سرکشی نمایم و چون کارکنان مدارس گله میکنند که چرا کمتر بکار مدارس رسیدگی مینمائی جواب میدهم مشغول تصحیح اساس معارف هستم و میدانم مدارس موجود بصورتیکه دارد جانی نخواهد گرفت باید از روی اساس صحیح بودجه کامل برای معارف تهیه کرد و لوازم توسعه مدارس را آماده ساخت و چرخ معارف را مطابق احتیاجات کنونی مملکت براه انداخت عجزالتأ باید همین وجود های ناقص را حفظ کرد تا نتیجه اقدامات ظاهر گردد افسوس که برای عملی شدن این تصورات هنوز واقع نرسیده است و امیدواریم بزودی برسد.

مناسب میدانم در این مقام شرحی هم از مدرسه آلمانی طهران بنویسم در ایام توقف احتشام السلطنه دو بران تصور میکنند هر قدر نفوذ مادی و معنوی آلمان در ایران

## احوال معارف و واضع حکومت ملی

زیادشود برای سیاست مملکت سودمند خواهد بود لهذا ترتیب تأسیس بانک آلمانی در ایران میدهد و هم اجازه تأسیس یکمدرسه آلمانی در طهران با بودجه هشت هزار تومان صادر مینماید.

پنج هزار تومان آتراً دولت ایران بدهد و سه هزار تومانش را دولت آلمان و این مذاکرات پیش از مشروطه شدن ایران است در اوایل مشروطیت یک نفر معلم آلمانی به نام ازبران برای تأسیس مدرسه بطهران میآید دولت ایران زمین در پشت میدان مشق طهران بازمیدهد و شروع میکنند بنمای مدرسه ضمناً مدارس موجود طهران را هم ملاحظه مینماید.

روزی که بمدرسه ادب میآید نگارنده با وی صحبت مینماید که خوبست مدرسه خود را از اطاق پنجم شروع کند که از مدرسه ابتدائی ما شاگرد بآنجا وارد شود جواب میدهد که ما از ابتداء شروع خواهیم کرد میگویم بطفل مبتدی که هنوز زبان مادری خود را نمیداند چرا از اول زبان خارج درس بدهند و دنبال این سخن را میگیرم معلم مزبور در مجلس دیگر پروگرام مدرسه خود را نشان میدهد که نوشته است طفل مبتدی در هفته هیجده ساعت درس میخواند نه ساعت فارسی نه ساعت آلمانی بالاخره اعتراض من باین موضوع بی نتیجه مینماید و مدرسه آلمانی دایر شده اطفال را از کلاس تهیه زبان آلمانی درس میدهند و بخواندن و نوشتن فارسی اهمیت نمیدهند بعد از آمدن احتشام السلطنه و ریاست او در مجلس یکروز بمنزل علاءالدوله میروم میبینم دو مرادری یعنی علاءالدوله و احتشام السلطنه باهم گفتگو میکنند که سالی هفت هزار تومان بدهیم و چند نفر از اطفال خود را تربیت نمایم میپرسم مطلب چیست میگویند خیال داریم سالی هفت هزار تومان از کیسه خود بدهیم بمدرسه آلمانی که دو نفر معلم قابل بیاورد و يك كلاس روز و شبی در مدرسه برای اطفال ما دائر نماید چندی میگذرد یکروز در مجلس شورای ملی میشنوم مذاکره است این هفت هزار تومان را دولت بدهد و جزو بودجه معارف بگردد یعنی دولت سالی دوازده هزار تومان بمدرسه ایران را آلمان اعانه بدهد و مجلسیان از پذیرفتن آن ابا دارند از یکطرف احتشام السلطنه بآنها وعده داده است که

## فصل بیست و یکم

هفت هزار تومان دیگر با مدرسه داده شود و از طرفی مجلس قبول نمیکند که جزو بودجه دولت بتود .

چند روز کشمکش میشود و بالاخره در شب تولد امپراطور آلمان سفارت آلمان در طهران بوزارت خارجه اطلاع میدهد که بر حسب وعده رئیس مجلس شورایی ما بوزارت خارجه خود راپرت داده ایم که دولت ایران هفت هزار تومان بر اعانه مدرسه خود افزوده و وزیر خارجه ما میخواهد فردا صبح که حضور میرود این راپرت را تقدیم امپراطور نماید پس امشب باید تکلیف قطعی این مبلغ در مجلس معین گردد بدیهی است

احتشام السلطنه با

سختگیری آلمانیها در

این موضوع مخالف نمیباشد

اما مجلسیان بهر ملاحظه

هست در رد این پیشنهاد

ایستادگی میکنند و

بالاخره مطلب بشاه گفته

میشود و مقرر میگردد

عجالتاً شاه از حقوق خود

قبول کند تا بعد چه پیش

آید مدرسه آلمانی

میشود دارای سالی

دوازده هزار تومان مرسوم

از دولت ایران تا چه

اندازه بتواند بمعارف



صنیع الدوله رئیس مجلس

ما خدمت نماید و برای این مملکت مفید بوده باشد و هم در این ایام صنیع الدوله وزیر مالیه کتابچه‌ای بمجلس میدهد برای تحصیل پول حاصلش آنکه چهار کرور

تومان برگمرک قند و چای بیفزایند و باعتبار این محل شصت یا هفتاد کرور تومان قرض نمایند نواقص دوایر دولتی را برطرف کنند و وسائل ساختن راه آهن را فراهم بیاورند بترتیبی که در رساله راه نجات خود نوشته است این کتابچه در مجلس حسن قبول مییابد ولی چون دولتین روس و انگلیس بر زیاد گرفتن تعرفه گمرک اعتراض دارند تنها پیشرفت نمیکند بلکه اسباب چینی زیاد بر ضد صنایع الدوله میکنند مخصوصاً روسها افسوس که نه ملت را علمی است که پی بحقوق خود بیزد و نه دولت را قدرتی است که بتواند حقوق ملت خود را حفظ نماید.

و هم در این ایام واقعه جانگداز فارس اتفاق میافتد شرح واقعه آنکه نعمت الله بروجردی از مشروطه خواهان بخانه قوام الملك شیرازی رفته او را بضر بگلوله از پا در میآورد پسران قوام قتل پدر را مستند بمشروطه خواهان فارس نموده در مجلس سوگواری پدر دستور داده حاج شیخ باقر اصطهباناتی را که از اجله روحانیان فارس است با حاج سید احمد معین الاسلام که یکی از علمداران بزرگ مشروطه در فارس بشمار میرود بقتل میرسانند و جسد حاج سید احمد را آتش میزنند این حادثه در مجمع ملی طهران و دیگر بلدان تأثیر شدید نموده در اغلب بلاد ایران مجلس سوگواری برای شهدای فارس برپا میکنند و از دولت قصاص مرتکبین را میطلبند در طهران در مسجد سپهسالار قدیم آقا سید عبدالله بهبهانی ختم گذارده انجمنهای ملی جمع میشوند و داد و فریاد بسیار مینمایند در آن مجلس ملك المتكلمين بعد از نطق بهیجی میگردد شش نفر از مفسدین فارس باید بطهران احضار شوند و نام پسرهای قوام الملك و مستمندیان که مدعی آنهاست و نصیر الملك و بعضی دیگر را که متشأ فتنه و فسادند میبرد و از طرف علماء یعنی آقا سید عبدالله بهبهانی و آقا سید محمد طباطبائی بدون مراجعه بدولت باین شش نفر تلگراف میشود که حرکت نموده بطهران بیایید بعد هم باصرار آقا سید عبدالله و انجمنهای ملی نظام السلطنه رئیس الوزراء تلگراف احضار آنها را صادر میکند و اینکار بسیار بیرویه از طرف ملیون واقع میشود زیرا که مجلس را بیخبر میگذارند آقایان در کار قوه مجریه دخالت کرده احضار نامه میدهند و بملاوه از طرف انجمنهای ملی ده نفر ده نفر میروند

## فصل بیست و یکم

بخانه‌های علماء و آنچه اقامت میکنند تا حکم احضار آن‌شش نفر جاری گردد از طرف دیگر نظام الساطنه بمجلس می‌رود و مجلسیان از او می‌پرسند شما بچه ملاحظه این‌شش نفر را احضار کردید جواب میدهد از جانب آقا سید عبداللّه و از طرف انجمنهای ملی برهن سخت گرفته و مرا مجبور کردند چنین تلگرافی بنمایم در صورتیکه صلاح نمیدانستم معلوم است بعد از این اظهار رئیس دولت دیگر آمدن شیرازها صورت نیگیرد و نزدیک میشود میان مجلس و انجمنها و علماء کدورت سخت حاصل شود اینستکه روز آخر سوگواری شهدای فارس در منزل آقا سید محمد طباطبائی چون مفرضین می‌خواهند در اینموضوع صحبت‌هایی داشته باشند اختلاف کلمه میان علماء و انجمنها و مجلس و دولت دامن بزنند از طرف خیر خواهان جلوگیری شده مجلس را بزودی ختم نموده اعلان میکنند که این آخر مجلس سوگواری شهدای فارس است و بعد از دوسه روز آن جمع که در خانه علماء مانده‌اند خارج شده آن شش نفر هم از شیراز حرکت نمیکنند ولی ظل السلطان را مأمور حکومت فارس مینمایند ظل السلطان بفارس رفته آنجا را امن نموده بسر قوام را بفرنگ میفرستد و یکی دو نفر قاتل مسلم آن دو نفر شهید را قصاص میکند و اما اوضاع و احوال عمومی سال ۱۳۲۶ هجری در میرسد کار ملک و ملت بینهایت درهم و برهم است بیشتر اوقات بکشمکش میان دولت و ملت میگذرد نه دستورها تمام شد نه بودجه‌ها از مجلس گذشت نه وزارتخانه‌ها منظم شد و نه تکلیفات حکام معلوم گشت و نه بلدیه‌های قانونی ایجاد شد فقط قانون ابالتی و ولایتی از مجلس گذشته بطبع رسیده برای حکام فرستاده شده اما معلوم نیست بتوانند از عهده اجرای آن بر آیند با وجود نامساعدتی شخص شاه با اساس مشروطیت در اواسط ماه صفر که او آخر برج حوت است روزی بانجمن مرکزی اصناف می‌روم میبینم شکایت بسیار از عدلیه دارند و میگویند همه این اقدامات برای احقاق حق و داشتن عدلیه بوده افسوس که عدلیه ما امروز از تمام اوقات گذشته بدتر است و بهیچوجه صلاحیت احقاق حق نمودن ندارد نگارنده هم چون از حقیقت حال عدلیه باخبر است و از کار کاغذ سازیها و ناسخ و منسوخ احکام شرعی قضات و تقلبات و کلای عدلیه و مداخله روحانی نمایان در اجرائیات امور قضائی و نفوذ

## احوال معارف و اوضاع حکومت ملی

تام آقا سید عبدالله بیهبانی در امور عدلیه برای اجرای احکام صادر شده از محضر خویش آگاه هستم و بر اوضاع قضائی حاضر تأسف میخورم قدری با خیالات آنها همراهی کرده گفتم چه ضرر دارد دعوتی از نمایندگان انجمنهای ملی نموده علمای روحانی و وزراء را هم دعوت کنیم و در باب عدلیه صحبت داشته و اصلاحش را از علماء و وزراء بخواهیم نمایندگان اصناف هم که برای اینگونه خود نماییها حاضر هستند میپذیرند و قرار میشود دعوت نامه بنویسند و برای روز جمعه هفدهم شهر صفر همه را جمع کرده در کار عدلیه صحبت بدارند این خبر بر رؤسای عدلیه میرسد نگران میمانند که نتیجه این مجلس چه خواهد بود قضات روحانی مخصوصاً شخص آقا سید عبدالله از اعتقاد این مجلس که (بواسطه اصناف) بی قوت نمیشد متوحش میشوند و در صدد اسبابچینی بر میآیند که این مجلس بآنها بر نخورد از طرف رؤسای عدلیه پیغامهای سخت بنگارنده میرسد که هرگز نخواهیم گذارد کسی از ما توهین نماید بمضی از آنها که کهنه کار هستند در انجمنهای ملی دیگر عضویت دارند نزد رؤسای روحانی عنوان میکنند که فلانی از روی غرض شخصی این مجلس را تشکیل میدهد و در واقع مقصودش توهین کردن از احکام شرعیه شما است خلاصه آنچه میتوانند اسبابچینی میکنند که از آن مجلس نتیجه مهمی گرفته نشود حتی آنکه میفرستند نگارنده را تهدید بکشتن میکنند و اعتنائی بحرف آنها نمیشود بلکه بوزراء تأکید میکنم که دعوت انجمن اصناف را قبول نمائید و مخصوصاً بوزیر عدلیه مؤید السلطنه که من خود او را و ادار بقبول وزارت عدلیه کرده سفارش مینمایم که البته حاضر شوید و بدانید این مجلس بر ضد شما نخواهد بود زیرا شما تازه وارد اینکار شده اید و ایرادی بر شما نیست نمایندگان اصناف و انجمنها که از سیصد نفر متجاوز هستند و رؤسای ادارات دولتی در انجمن اصناف در روز موعود جمع شده وزراء و علماء هم حاضر میگردند آقا سید عبدالله دیرتر از همه حاضر میشود و از طرف انجمن لایحه ای که مشعر است بردلتنگی از اجزای عدلیه و درخواست اصلاح آن قرائت شده مباحثه و گفتگو میشود وزیر عدلیه خرابی کار عدلیه را بواسطه نداشتن مکان قابل و اجزای عالم و نبودن قانون مدنی باقتضای زمان و نبودن پول و غیره بیان

### فصل بیست و یکم

مینماید ملك المتكلمين برخاسته راجع باصلاحات عدلیه نطق مفصلی مینماید آقا سید جمال الدین واعظ هرچه میداند در اینموضوع بیان کرده خرایبهای عدلیه را می شمارد علماء ساکت هستند مخصوصاً آقا سید عبدالله در نهایت افسردگی نشسته است و صحبت با نمایندگان انجمنهای ملی است و با ناطقین معروف طرف آنها هم غالباً و زرا هستند رفته رفته از گوشه و کنار اشخاصی که از طرف اجزای عدلیه مأمور شده اند در این مجلس از آنها حمایت نمایند بکنایه و اشاره میگویند خرابی عدلیه زیر سراحکام ناسخ و منسوخ است که بدست مردم داده میشود این حرفها هم که از گوشه و کنار گفته میشود موجب مزید دلتنگی آقایان علماء است ولی بروی خود نمیآوردند نگارنده نمیخواهد مطلب منقلب شده عنوان شکایت تنها از علماء باشد و اجزای عدلیه بی تعرض بمانند ولی هرچه میخواهم جلوگیری نمایم صورت نمیگیرد بالاخره مخبر السلطنه وزیر علوم عنوان میکند که من چون «اتی در عدلیه بوده ام خرابی کار عدلیه را از همه کس بهتر میدانم تمام خرابی عدلیه بواسطه احکام متساویست که از محضرهای شرعی طهران و دیگر ولایات در دست عارض و مروض میباشد و چاره پذیر نیست اصلاح اینکار از قدرت ماوزراء خارج است و این وظیفه خود حجج اسلام میباشد و پس از نطق طولانی با آقا سید عبدالله خطاب میکند که مجلسی تشکیل بدهید جمعی از علماء را در آنمجلس بنشانید آن احکام متساوی را ملاحظه کنید هر کدام باطل است بسوزانید و هر کدام حق است اجرا کنید و جان خود و تمام خلق و عدلیه را آسوده نمائید و من بعد هم اینگونه احکام متساوی بدست مردم داده نشود نطق مخبر السلطنه که تمام میشود عموم حاضرین غیر از علماء احسنت میگویند و آقا سید عبدالله آهسته سخنی بمیرزا محمد جعفر صدر العلماء و شیخ محمد صادق کاتانی گفته آرام مینشیند نگارنده دانست که آنها را بجواب گفتن و ادار کرد که تعرض نمایند در اینحال صدر العلماء بصدور میاید که این چه مجلسی است و این چه مذاکراتی است پس علماء توسط که نباید بکنند حکم که نباید بدهند و احکام شرعیه را هم که باید سوخت دیگر در این مجلس چه نشستی دارد و خواست بر خیزد آقا سید عبدالله



## احوال معارف و اوضاع حکومت ملی

در ظاهر او را آرام کرده مینشانند و میگویند بلی هر چه در این مجلس شد کفایت کرد اصلاح اینکار راجع بخود ما است در مجلس دیگر خودمان صحبت داشته قرار می خواهم گذارد و بر میخیزد و در اینحال باز صدرالعلماء و شیخ محمد صادق کاشانی و ملا محمد رضای قمی که صاحب محضر هستند داد و فریاد میکنند و آقا سید عبدالله را در وسط اطاق نگاهداشته اطراف او جمع شده اند در اینوقت صولت نظام از اجزای بلدیة روبا آقا سید عبدالله نموده میگوید تمام اینکارها را فلانی میکند واسم مرا میبرد سید یحیی شیرازی مدبر انجمن علافخانه که جوان با غیرتی است با او معارضه نموده میخواهد او را بزند که چرا نام فلانی را میبری و باو بیحرمتی مینمائی آقا سید عبدالله سید را ساکت میکند و باین ترتیب مجلس وقت غروب آفتاب بر هم میخورد آقا سید عبدالله و چند نفر از علمای درجه دوم که با او هستند با کمال دلنگی میروند مردم ساده لوح انجمن اصناف از این پیش آمد و از دلنگی بیرون رفتن آقا سید عبدالله افسرده میشوند ولی رؤسای عدایه خرمند میگردند که میبینند شتر از در خانه آنها برخاست و بدر خانه آقایان روحانیان خوابید و هم جمعی از نمایندگان انجمنها که از هرج و مرج احکام شرعی و معاکم روحانی افسرده خاطر هستند از اینمجلس و از این مذاکرات خوشحال گشته تصور میکنند در نتیجه این مجلس از آن هرج و مرجها جلوگیری خواهد شد بعد از رفتن علماء نگارنده باز کمی با وزراء نشسته بمخبر السلطنه میگویم باین عنوان که کردید نام نیک تازهئی از خود در صفحات تاریخ ایران گذارید وزراء میروند انجمن اصناف چاره جوئی برای جبران قضیه مینماید بالاخره جمعی از رؤسای انجمن باملك المتكلمين و سید جمال الدین واعظ بخانه آقا سید عبدالله و صدرالعلماء رفته عذر خواهی میکنند و میگویند مطلب ما همان بود که روی کاغذ آورده بودیم و خواندیم مذاکرات خارج بما مربوط نبوده است آقا سید عبدالله میگوید فردا عصر اینجا بیاید تا من تکلیف را همین نمایم و قصدش اینست که بقضیه اهمیت داده بگوید علماء همه دلنگ شده اند میخواهند مرافعه شرعی را ترك نمایند و من جلوگیری خواهم کرد سید عادتش در اینگونه امور همین است که بدیگران القاه مینماید طرفه شریف

### فصل بیست و یکم

خود را بزبان غیر میگوید بعد خود مصلح واقع میگردد و این جمع که از خانه آقا سید عبدالله بیرون میروند چند نفر از کهنه کسبه طهران که همه وقت بعنوان ریاست صنف از مردم گوش بری نموده و با مأمورین حکومت سازش کرده استفاده مینموده اند اکنون بیکار مانده و بر کارکنان انجمن حسد میبرند موقع را غنیمت دانسته بر طرد نگارنده و کارکنان انجمن مخصوصاً جوانهای آنها قیام مینمایند و چنانکه بعد کشف میشود از طرف حوزه استبدادی هم بعضی از آنها را بطمع انداخته اند که با نگارنده ضدیت و مخالفت نمایند چه مستبدین رضایت ندارند من این درجه در انجمن اصناف که در واقع ملت ساده است نفوذ داشته باشم در اینوقت همان چند نفر بخانه آقا سید عبدالله وارد شده میگویند ما رؤسای انجمن از این دعوت و این اجتماع و این مذاکرات خیر نداشتیم هرگز راضی باین مجلس نبودیم هرچه شده بی اطلاع ما شده است و اضافه میکنند این کارها را فلانی با چند نفر دیگر که دستیار او هستند میکنند از مذاکرات این چند نفر پیر مردان اصناف بر مخالفین معلوم میشود که در انجمن مخالف هم برای من و کسانی که از من حرف شنوی دارند موجود است و اینمطلب بآنها قسوت قلب میدهد که بتوانند از نفوذ نگارنده در اصناف طهران بکاهند بالجمله فردا عصر بر حسب قرار داد روز پیش هیئت نمایندگان انجمن اصناف میروند بمنزل آقا سید عبدالله وارد حیاط که میشوند سید فوراً عیای خود را بدوش افکنده همراه این جمع از خانه بیرون آمده بخانه امام جمعه و صدرالعلماء و دیگر آقایان روحانی روانه شده هر کدام خانه نباشند بآنها پیغام میدهد که انجمن اصناف رفتند آقا سید عبدالله را آوردند بعد خواهی از واقعه روز پیش درخواست مینمایند شما در امور شرعیه تعطیل ننمایید و هر کدام هستند بخانه آنها وارد شده چند دقیقه نشسته همین عنوان را مینماید و میروند و مطلب خاتمه عیاید دو روز بعد از اینواقعه میشنوم که شیخ علی زرندی که آخوند هتاکمی است در مسجد شاه طهران منبر رفته بدون مقدمه از نگارنده بدگویی نموده است و هم میشنوم سید شروزی از اهل اصفهان در انجمنهای ملی رفته از نگارنده بدگویی مینماید و چون معلوم است از کجا و بتحریر کیست به بی اعتنائی گذرانیده و میگنرد

## احوال معارف و اوضاع حکومت ملی

خلاصه اگر چه آقا سید عبدالله بعد از واقعه انجمن اصناف بهر وسیله هست چند نفر از رؤسای انجمن را رو بخود کرده بر آن و امیدارد که بی اطلاع او کاری در انجمن نکند و در هم حوزه مستبدین در کمال جد میکوشند نفوذ مرا در انجمن اصناف کم نمایند ولی با اینهمه من دست از کار نکشیده انجمن اصناف را رونقی بقاعده داده برای هر صنف از اصناف طهران انجمنی تشکیل داده میشود و مرکز کل آنها انجمن مرکزی اصناف است و مرکز انجمن مرکزی يك کمیسیون چند نفریست که با نگارنده کار میکنند به علاوه در ولایات هم انجمن اصناف متعدد دایر شده و مرکز آنها همه انجمن مرکزی اصناف طهرانست روزنامه بامداد ارکان انجمن میباشد و غلامعلیخان قجر که سمت مدیری آنرا دارد و از مخصوصین نگارنده است در جلوگیری از مفاسد انجمن مرا مساعدت مینماید نگارنده از آنجا که اعضای این انجمن ملت ساده هستند و فساد اخلاق باین طبقه کمتر سرایت کرده دوست میدارم اگر اوقاتی صرف میشود در بیداری این طبقه که از همه جا بیخبر ماندند بوده باشد و گمان میکنم در انجام این خدمت بقدر امکان کوتاهی نشده باشد و هم در این ایام انجمنی بنام انجمن اصفهان در خانه نگارنده تأسیس میشود و عموم اصفهانیان مقیم طهران که جمعیت بسیار هستند مخصوصاً از تجار و کسبه به عضویت این انجمن خوانده میشوند و جمع کثیر عضو میگرددند مستبدین اصفهان از تأسیس این انجمن و دخالت نگارنده و برادرم در کار آن متوحش شده روحانی نمایان اصفهان را بمخالفت و امیدارند و هم مرکز استبداد طهران میکوشد که نگارنده و برادرم در این انجمن دخالت نداشته باشیم و بالاخره کار انجمن اصفهان میافتد بدست بعضی از تجار و رشکسته اصفهانی که ظاهراً جزو مشروطه خواهان و باطناً مربوط بامستبدین طهران و اصفهاند و عکس آن نتیجه که مقصود از تأسیس آن بوده است حاصل میشود.

در این ایام کدورت آقا سید عبدالله و تندروان مجلس با احتشام السلطنه بر زیادت میشود و سخت در صدد خرابی کار او بر میآیند احتشام السلطنه هم مصمم شده است از ریاست مجلس استعفا بدهد بعد از ختم مجلس شورای ملی میرزا داودخان از انجمن

## فصل بیست و یکم

برادران دروازه قزوین که یکی از تماشاچیان بوده است بمعین التجار بوشهری که در يك موضوع اقتصادی در مجلس رأی مخالف سابقه او داده بود اعتراض میکند که چرا حقوق ملت ایران را با افعال مینمائی و نسبت باو بد زبانی میکنی و معین التجار با احتشام السلطنه شکایت مینماید احتشام السلطنه چون میرزا داودخان را صورت نمیشناخته در صورتیکه در مجلس حاضر بوده است باو بد میگوید و فراموشان مجلس را امر میدهد این شخص را توقیف نماید میرزا داودخان خود را معرفی میکند و میگوید هر فرد از افراد ملت حق دارد با وکیل خود صحبت بدارد و چیزی بخاطرش برسد بگوید این تفرات برای چیست احتشام السلطنه آرام میشود و او را نصیحت میکند و میگردد ولی بهانه بدست مخالفین او آمده روز یکشنبه ۲۵ شهر صفر ۱۳۲۶ در مرکز انجمن برادران دروازه قزوین از نمایندگان تمام انجمنها دعوت شده و با اینکه بعضی از نمایندگان انجمنها نظر بخصوصیت با احتشام السلطنه مخالفت میکنند انجمن برادران با اکثریت آراء شرحی با احتشام السلطنه مینویسد که شما باید از ریاست مجلس استعفاء بدهید ولی احتشام السلطنه پیش از این روز استعفاء نامه خود را بمجلس فرستاده بود مقارن این حال خوانده میشود و احتشام السلطنه از ریاست مجلس خارج میگردد.

## فصل بیست و دوم

### تغییر رئیس و تبدیل احوال

بعد از استعفای احتشام السلطنه ریاست مجلس شورای ملی بمیرزا اسمعیل خان ممتازالدوله که شخص وطن دوست آگاهی است و تازه بر کالت مجلس رسیده تفویض میشود ممتازالدوله با تندروان مجلس ارتباط دارد و چون در مجلس اشخاصی هستند که تصور میکنند صلاحیت ریاست مجلس را از او بیشتر دارند بوی عنوان ریاست موقتی داده میشود که بعد از سه ماه خود استعفاء نماید ممتازالدوله چون تصور این مقام را برای خود نمیکرده نهایت اهتمام را دارد که نیکو از عهده کار بر آید بلکه لازم نبود استعفاء کند بعد از خارج شدن احتشام السلطنه مسلم است آقا سید عبدالله مجلس را زیر نگین خود میداند ممتازالدوله نسبت باو اظهار اطاعت میکند تندروان مجلس هم صورت ظاهری با او نگاه میدارند و در باطن راضی نیباشند که سید در کار مجلس ایندرجه دخالت بنماید و مجلس و مشروطه را وسیله دخل و ریاست خود قرار بدهد.

روحانیان موافق مجلس هم از این اندازه نفوذ سید در مجلس دلنگ هستند و آنها که در ظاهر با مجلس همراهی میکنند و باطناً مخالفند دلنگتر مانند حاج میرزا ابوالقاسم امام جمعه طهران که در ظاهر هر چه میتواند خود را طرفدار مجلسی قلمداد میکند و هر بی اعتنائی که از آقا سید عبدالله و آقا سید محمد همکار و هم لباسهای خود در مجلس مشاهده مینماید بناچار تحمل میکند روحانیان مخالف مجلس هم که طرفیت ظاهری و باطنی آنها با آقا سید عبدالله هویدا است در اینصورت آقا سید عبدالله نمیباید ایندرجه مفروز شده عاقبت حال و کار خود را ملاحظه نماید ولی سید را فسوق العاصیه

## فصل بیست و دوم

غرور گرفته که هیچکس و هیچ چیز را در نظر نمیآورد بعلاوه بر تجملات خود افزوده در سواری بوضع امرای بزرگ حرکت میکند خانه اش مانند خانه وزراء آمد و رفت و محل ارباب حاجت است و بالجمله وضع آقا سید عبدالله را در خرج فوق العاده و بی بند و باری زندگانی جز بکارهای بی بند



میرزا اسحاق

و بار میرزا علی اصغر خان امین السلطان بچیز دیگر نمیتوانم تشبیه کنم چند کاسکه و درشکه نگاهداشته چهل اسب در سر طویله اش بسته میشود پسران متعددش هر یک زندگانی وسیع و اسباب تجمل بسیار و خرج فراوان دارند معلوم است این اداره وسیع لااقل در ماه چند هزار تومان خرج دارد و از کجا میرسد در صورتیکه عایدی معینی ندارد و تمام را باید از اینجا و آنجا بدست آورد البته این رفتار از کسی که دعوی حججه الاسلامی مینماید و خود را امر و خدا و اهل آخرت

مینماید پسندیده نیست و موجب تکدر خاطر خاص و عام است اما سید هیچ اعتنا بنظریات خلق در باره خود ندارد و زندگانی بی بند و بار با در هوای خود را برای خود پایدار تصور مینماید سید بهر وسیله هست از هر کس و هر جا دخلهای عمده نموده هر کجا احتمال بدهد میتواند استفاده می کرد با تمام قوا رشته کار را محکم نگاه میدارد تا دخل خود را بکند و رها نماید از شرعیات و عرفیات هر دو فایده میبرد عدلیه اعظم را يك د که اجرائی برای احکام خود تصور مینماید و توقع دارد ناسخ و منسوخ احکام او هر دو را اجرا کنند تا از هر دو راه استفاده کرده باشد اینست که همه چه مستبد و

### تغییر رئیس و تبدیل احوال

چه مشروطه خواه از از رنجش حاصل نموده اند حتی آقا سید محمد طباطبائی هم که یکی از سیدین سندین است از رفتار سید ناراضی است و بر اعمال وی خورده گیری میکند نه اینستکه آقا سید محمد از مداخل کردن باک داشته باشد خیر ولی در صدد دخل از راه غیر مشروع نمیباشد خلاصه آنکه احتشام السلطنه حوزه بزرگی ظاهراً و باطناً بر ضد آقا سید عبدالله تشکیل میدهد و از ریاست مجلس خارج شده در کمال شتاب بجانب اروپا مسافرت مینماید یکروز پیش از مسافرتش با معتمد خاقان بدیدن ارمیروم از اینکه من رابطه قدیم را رعایت نموده اینحوادث را موجب متارکه قرار نداده ام مسرور شده مدتی باهم گفتگو مینمایم در ضمن صحبت عقیده خود را درباره آقا سید عبدالله بیان میکند که عملیات او برای حکومت ملی مضر است میگویم بدیهی است مردم مخصوصاً اشخاص بصیر از رفتار او ناراضی هستند ولی چون از شاه اطمینان ندارند اندیشه دارند که مبادا او برخند حکومت ملی رفتار کند ناچارند هر قدر هم رفتار روحانیان موافق مشروطه ناپسند باشد با آنها راه بروند و هر ساعت که اطمینان از شاه حاصل کرده یقین نمودند او قصد برهم زدن این اساس را ندارد فوراً از کارهای آقا سید عبدالله و اعمال او جای گیری خواهند کرد پس این وقتی را که شما صرف خرابی کار آقا سید عبدالله مینمایید اگر صرف تحصیل اطمینان از شاه مینمودید بحال مملکت اصلاح بود میگوید صحیح است ولی با ترتیب حالیه شاه چگونه اطمینان حاصل میکند و با ملت همراه میشود خلاصه احتشام السلطنه میرود و انفصالش از ریاست مجلس شورایی شاه و درباریان را بیش از پیش از ملیون متوحش میسازد زیرا که درباریان رابطه خود را با مجلس منقطع مینمایند و از این زوبه تشکیل يك انجمن سری پرداخته برای بر هم زدن اساس مجلس و حکومت ملی آماده میگردند

بعد از انفصال احتشام السلطنه از ریاست مجلس یکی از اقدامات مهم که درباریان میکنند راجع است بقضیه بعب اندازان برای شاه چون تا احتشام السلطنه رئیس مجلس بود بطور بی قانونی اینمسئله را تعقیب نمیکردند ولی اکنون که او رفته است درباریان کمتر از مجلس و مجلسیان ملاحظه دارند و باک ندارند که از حدود قانون خارج شده بهر

## فصل بیست و نهم

صورت بتوانند اقدام نمایند لهذا بدست مصطفی خان حاجب الدوله حیدر نام از اجزای کارخانه چراغ برق را توقیف میکنند و در استنطاق او بسه نفر ظنبن میگردند میر اسمعیل نام از اهل قفقاز که مدتی است در طهران معلم دفتر داری است حیدر خان مباشر امور چراغ برق طهران و ضیاء السلطان امان الله خان تبریزی شب چهارشنبه ششم شهر ربیع الاول در آخر شب مأمورین حکومت و نظمیّه از دیوار بخانه این سه نفر رفته آنها را دستگیر مینمایند و در نظمیّه محبوس میشوند فردای آنشب آنها را بیاغ گلستان برده یکروز و یکشب آنجا استنطاق میشوند و چیزی از آنها معلوم نمیشود میر اسمعیل و حیدر خان چون تبعه روس هستند سفارت روس آنها را ببرد سفارتخانه خود و ضیاء السلطان را هم بعدلیه میبرند آنجا محبوس میگردد چون ترتیب اقدام در اینکار برخلاف قانون اساسی است و اگر این فتح باب بشود و بخواهند شب بخانههای مردم بریزند غائله بزرگ خواهد شد و امنیت زائل میگردد از این رو مردم بیبیجان آمده در بهارستان جمع میشوند و بدولت سخت میگیرند که باید حاکم طهران و رئیس پلیس بعدلیه جلب شده استنطاق و مجازات شوند که چرا بی قانون رفتار نموده اند و مردم در مسجد سپهسالار جمع شده ملك المتكلمين نطق مہیجی مینمایند چند نفر از وکلاء مجلس نزد شاه و وزراء رفت و آمد مینمایند و بالاخره شاه را راضی میکنند که در اطاق نظام مصطفی خان حاجب الدوله حاکم طهران و رضا بالا رئیس پلیس را استنطاق نمایند مجلس مفصلی در آنجا ترتیب داده میشود وزرای مسئول و جمعی از رجال دولت حاضر شده نمایندگان ملیون هم میآیند این دو شخص استنطاق شده و تقصیر بر آنها ثابت میشود ولی ملیون بهمین اندازه اکتفا کرده بعزل حاکم قناعت و از مجازات آنها میگذرند در اینحال وزرای مسئول استعفا میدهند بواسطه فشاری که از طرف شاه و ملیون بر آنها وارد میشود ولی مجلسیان و انجمنهای ملی با مساعدت عضدالملک قاجار ایستادگی کرده نمیگذارند دولت تغییر حاصل نماید روز چهارشنبه سیزدهم اینکار تمام میشود و حکومت طهران را میدهند بمیرزا صالح خان وزیر اکرم (میرزا صالح خان مردی وطن دوست و مشروطه خواه است هر کجا حکومت کرده مردم از او راضی بوده اند) در این وقت



## تفسیر رئیس و تبدیل احوال

حاکم طهران شده مجلسی در خانه خود مرکب از جمعی از ناطقین و ارباب جراید و نمایندگان انجمنها ترتیب داده با آنها در کار حکومت خود مشورت میکند و هواخواهی خود را از ملت آشکار میسازد میرزا صالح خان در صدد است از روی قانون ایالتی حکومت طهران را برای سایر ولایات سر مشق قرار بدهد تا چه اندازه موفق گردد و اما ترتیب کار متهمین بمب و عاقبت کار آنها بعد از تفسیر حکومت طهران در عدلیه بنای استنطاق آنها را میگذارند و دو نفر دیگر از اجزای کارخانه چراغ برق را باظهار حیدر نام دستگیر نموده در استنطاق آنها مطالب مختلف ظاهر شده معلوم میگردد حیدر نام که بروز دهنده اشخاص است آلت دست درباریان میباشد و سخنان او اساس ندارد و بهر صورت مطالب را ساختگی میدانند و نمیگذارند دولتیان از اینراه مسئله بمب را دنبال نمایند سید اسمعیل از سفارت روس و دو نفر جوان که حیدر آنها را نشان داده بود از عدلیه مرخص میشوند تنها ضیاء السلطان در عدلیه میماند و مدت حبس او طولانی شده هر چه میخواهند او را مرخص کنند شاه راضی نمیشود انجمنهای ملی بر وزیر عدلیه برای مرخصی او سخت میگیرند وزیر عدلیه بشاه میگوید شاه اصرار دارد که استنطاق او تجدید شود و در این باب کشمکش زیاد میان انجمنها و عدلیه حاصل میگردد و هم در خصوص دو نفر دیگر که متهم بقضیه بمب هستند حسن و آلتس نام ملیون بتحریرك بعضی از نمایندگان تندرو آذربایجان اصرار دارند آنها را مرخص کنند و نیز در باب قتل فریدون که استنطاقهای سخت از آنها شده بود و تقصیر آنها ثابت شده بر وزیر عدلیه سخت گرفته اند آنها را مجازات نماید و جمعی را بخانه وزیر عدلیه فرستاده اند آنجا بمانند و از او خلاصی متهمین بمب و مجازات کشندگان فریدون را نخواهند نمایند گان یکی دو روز در خانه وزیر عدلیه میمانند وزیر عدلیه از نگارنده درخواست ملاقات میکند و اظهار دلتنگی از وضع انجمنها مینماید و میگوید شما مراد اخل اینکار کردید حالا چرا بفریادم نمیرسید نگارنده اوقات صرف کرده نوشته امی از صدق الملک رئیس محکمه جزا گرفته باعضای وزیر عدلیه رسانیده بنمایند گان انجمنها میدهم که بفاصله یک هفته مقاصد آنها را انجام نماید بعد از انعام این کار میبینم نمایندگان انجمنهای ملی حاضر

هستند بآنها میگویم آقایان اینکار گذشت ولی من لازم میدانم بشما بگویم بیست و پنج سال پیش از این در همین شهر جمعی از وطن پرستان بخیال آنچه امروز شما در صدش هستید بودند خدمتها در اینراه کردند و زحمتها کشیدند مرا هم در انجمنهای خود راه میدادند و بوطن خواهی من حسن ظنی داشتند بیشتر افراد آن در راه وطن درستی کشته شدند آنها هم که باقی ماندند دچار زحمت و مرارت بسیار گشتند اکنون بشکرانه زندگانی و رسیدن به آرزوی دیرین که حکومت ملی است بشما که برگزیده برگزیدگان خلق طهرانید میگویم اینراه که ما پیش گرفته ایم ما را بمنزل نمیرساند و عاقبت کارها تاریک است بواسطه نفاق که در میانه هست و بواسطه طمعکاری که بعضی از مباشرین امور دارند از یکطرف نواقص اخلاقی و عملی خودمان و از طرف دیگر خلفی که میان شاه و ملت است و دستهای خارج که برای مزید هرج و مرج مملکت از آستین بر آمده در اینصورت کجا ما روی سلامت را خواهیم دید بیاید تا وقت باقی است چاره بکار خود کنیم و پیش از اینکه کار از دست برود نگذاریم رشته های امور گسسته شود حاضرین همه گوش میدهند و تصدیق مینمایند در اینحال بهاء الواعظین که یکی از ناطقین ملت و شخص هتاک است خود را بمیان افکنده با گفتگوهای بیپوده نمیکند از آنچه گفته شد و در دلها اثر کرد نتیجه گرفته شود و بر سخنان بیفرضانه من اثری مترتب گردد تنها یکنفر از میان جمع میگوید آیا بهتر نبود میگذاردید فلانی حرفش را تمام میکرد ولی بحرف او هم کسی اعتنا نکرده همه برخاسته متفرق میشوند از خانه که بیرون میرویم جوان کاسی از میان جمع خارج شده بنکارنده میگوید افسوس خوردم که نگذارند شما چاره کار راهم بگوئید آیا ممکن است بمن بگوئید چاره کار چیست میگویم بلی چاره کار جالب قلب شاه و اطمینان کامل دادن باو و متحد ساختن او با مجلس و کوتاه کردن دست ارباب غرض چه از طرف شاه و چه از طرف ملت میگوید صحیح است من در انجمن خود اینمطلب را عنوان خواهم کرد او را دعا میکنم و میگذرم فردای آنروز ملك المتكلمين را ملاقات کرده قصه شب را برای او نقل میکنم و میگویم راه اصلاح کار اینست که هر طور بشود شاه را راضی کنیم چند

### تفسیر رئیس و تبدل احوال

تن از درباریان را که اسباب فسادند از خود دور کند و راه اتصال خود را بملت باز نماید و اگر احیاناً گفت من چند نفر را دور میکنم شما هم چند نفر را دور کنید تا صلح حقیقی واقع شود چه باید کرد ملك المتكلمين ميگويد ما هم اينكار را ميكنيم اگر حقيقه اصلاح حال اين مملكت باينستكه ما چند نفر مدتي دور باشيم البته خواهيم رفت ميگويم تصور نميكردم شما حاضر باشيد و اينحرف را بزويد اعتقاد من اينستكه يكجده هم از مليون كه طرف سوء ظن شديد شاه هستند مدتي مسافرت نمايند كه خاطر شاه بالمره آسوده گردد و براي ساختن با مجلس حاضر شود .

بالجمله با ملك المتكلمين تباني ميكنيم كه در مجالس و محافل جز حرف صلح و سازش و جلب قلب شاه سخني نگوئيم بلكه موفق شويم اسباب اتحاد شاه را با ملت فراهم آوريم و هر يك از رفقاي گوينده و نويسنده خود را و اداريم از اين رويه خارج نشوند و خود نيز سر مقاله تندي را كه بر ضد شاه در شماره نوزده باعداد نوشته و در دست طبع است در مطبعه حروف او را بر چيده بجايش مقاله ملايمي در عنوان الصاح خير مينويسد و طبع مينمايد ولي در همين وقت روزنامه مساوات كه ارگان تندروان است مقاله بسيار تندي در مذمت شاه نوشته طبع ميكند و بمادر او نسبت بدعمايي ميدهد خبر بشاه رسیده بی نهایت متغیر میگردد و حکم میدهد در عدلیه و کیل شاه با مدیر مساوات محاکمه نماید و اگر مساوات از عهده اثبات آنچه نوشته بر نیاید مجازات گردد از طرف شاه شاهزاده مؤید السلطنه محمد حسین میرزا که از خواص او و مرد ادیبی است و کالت مییابد و از طرف مدیر مساوات مذاکره میشود که ملك المتكلمين و کیل گردد نگارنده میبندد عجب فسادی فراهم شد خیالات مصلحانه ما کجا و این قضیه که پیش آمده کجا خصوصاً که و کیل مساوات ملك المتكلمين باشد که طرف سوءظن شدید شاه است و هر چه میخواهم او را منع کنم با همه تبانیها که در میان بوده است نمیپذیرد از یکطرف شاه سخت گرفته که سید مدیر مساوات را احضار نمایند و محاکمه شود و از طرفی انجمنهای ملی آماده شده اند که نگذارند این محاکمه صورت بگیرد و مدیر مساوات مجازات شود نزدیک است حادثه بزرگی وقوع یابد و عمده سببش

بدگمانی شدید است که ملیون از شاه داوود با اینکه همه تضدق میکنند که مساوات زیاد روی کرده است حق نداشته این مطلب را بنویسد ولی باز در مقام طرف شدن شاه با او حاضر نمیشوند او محاکمه شود در اینحال شبانه وزیر عدلیه میآید بمنزل نگارنده و میگوید عجب بلیه می گرفتار شدم و شرح گرفتاری خود را بکار مساوات و محاکمه شاه را با او بیان می نماید در اینحال حکیم الملک میرزا ابراهیم خان و مالک المتکلمین هم وارد میشوند نگارنده میگوید بلی بنیاد بد نوشته است و چون دیدند در روزنامه های مرکز در حق شاه اینطور بد نوشتند و شاه مملکت نتوانست از يك روزنامه نویسنده جلوه گیری نماید که اینطور هتک آبروی او را نکنند و دیگر او چگونه از يك حاکم بی قوه که از طرف شام گرفته اطاعت و حرف شنوی خواهد کرد ولی با این تفصیل حرف باطل را باید محو کرد نه اینکه رشته آنرا بدر از او کشید حالا یکمده معنی این روزنامه را خوانده اند باید نسخه های آنرا جمع کرد و نگذارد زیاده بر این منتشر شود و ادوات در شماره بعد بهر عنوان شایسته باشد تدارک نماید اینکار را بمحاکمه علنی کشیدن اسباب مزید رسوائی دولت و ملت است و البته در محاکمه مدعی صحبت های متفرقه هم برای اثبات مدعای خود خواهد گفت و موجب مزید دلنگی و کدورت شاه خواهد شد پس تعقیب کردن ابتکار برای مقام ضعیف سلطنت شایسته نمیشود وزیر عدلیه میگوید من هم ملتفت اینمطالب هستم که بینهایت متفکرم چه کنم بالاخره بعد از صحبت بسیار قرار میشود نگارنده برود عضد الملک را ملاقات نموده شرح مطلب را بآن مرد خیر خواه بگوید بلکه او تدبیری کند که اسباب زیادتی توهین بمقام سلطنت فراهم نیاید صبح فردای آنروز عضد الملک را ملاقات میکنم و میگویم مدیر مساوات خط بزرگی کرده چنین مقاله ای را در روزنامه خود درج نموده حالا شاه محاکمه علنی میخواهد که اگر نسبتی را که داده است نتوانست بشود برساند مجازات گردد بدیهی است در این محاکمه صحبت های بمیان میآید که نمیشود از گفتن آنها جلوه گیری کرد و این چند کلمه اکنون در يك روزنامه درج شده فردا در تمام جراید شرح واقعه درج میشود و برای مقام سلطنت مناسب نیست در اینصورت بی اعتنائی بهتر است خاصه که خودش

## تفسیر رئیس و تبدیل احوال

پشیمان شده نسخه‌ها را جمع کند و در شماره های بعد تلافی نماید **عضدالملک** میگوید اعتقاد من هم اینست که دنبال نشود میگویم که شما خیرخواه دولت و ملت هستید در این قضیه چه اقدام خواهید کرد میگوید هر کس را باید بخواهم خواهم خواست و هر چه باید بگویم خواهم گفت نگارنده با امیدواری باصلاح کار مراجعت نموده بشاهزاده مؤیدالسلطنه و کیل شاه هم شرح ملاقات **عضدالملک** را میگویم او هم رأی ندارد که مسئله تعقیب شود چونکه در محظور شدید خواهد افتاد بعد از یکروز **عضدالملک** پیغام میدهد که اقدام کردم هر چه باید بگویم گفتم تا یکدرجه هم پذیرفته شده است روز دیگر میفرستد که دستخطی صادر شده باید مدیر مساوات بیاید زیارت نماید و معلوم میشود که این دستخط در جواب جریضه شفاعت آهیز **عضدالصلک** صادر شده است بمضمون ذیل :

«جناب **عضدالملک** تقصیرات مدیر مساوات هر قدر بزرگ باشد ولی مقام شما بزرگتر است توسط شمارا در باره او قبول کردیم من بعد بسیاری از اینگونه کارها نکنند» بعد از رسیدن پیغام **عضدالملک** روزی نگارنده و مدیر مساوات و سید جمال‌الدین واعظ و بعض دیگر از وطنخواهان بمنزل **عضدالملک** رفته دستخط شاه را میدهند مدیر مساوات و قضیه خاتمه پیدا میکند در واقع در اینوقت که جدوجهد داشتیم نگذاریم رشته اتحاد دولت و ملت پاره شود این قضیه بموقع واقع شده بخوبی خاتمه یافت و **عضدالملک** و مؤیدالسلطنه و کیل شاه هر دو حق دولتخواهی خود را ادا کردند بعلاوه عفو و انعام شاه از مساوات موجب جلب قلب ملیون بجانب اصلاح خواهی شده همه میگویند باید در خط اصلاح کوشید.

## فصل بیست و سوم

### مذاکرات صلح و نتیجه معکوس

در حینی که ملیون طهران همه می‌کوشند شاه را از خود اطمینان داده اسباب اصلاحی فراهم نمایند روزی در یکی از انجمنهای ملی از انجمنها نماینده می‌طلبند برای مذاکره اصلاح و جلب قلب شاه بجانب ملت نگارنده هم حاضر میشود جمعیت بسیار است یکی از ناطقین ملی میرزا فضل‌الله حکیم‌الهی که مدتی در خارجه بوده و تازه آمده است بیخبر از تصمیم ملیون و بی اطلاع از عنوان انعقاد انجمن نطق مفصلی نموده از اینجا شروع میکند که از دهان من آتش میبارد خبر از ذلت ایرانیان در خارج مملکت ندارید در یکی از بلاد رومیه دیدم چند نفر مقصر سیاسی گرفته بودند که یکی از آنها جوان ایرانی بود آنها را تیرباران کردند و هر یک را یک یا دو تیر بنقطه قلب زدند ولی جوان ایرانی را طوری کشتند که من بمعاونت مادر پیرش که اولادش منحصر بهمین پسر بود و کفالت خرج مادر را مینمود بزحمت پاره‌های بدن او را جمع کرد: بخاک سپردیم این ذلت و خواری ما ایرانیان در خارج نیست مگر بواسطه همراهی نکردن شاه با ملت و خواست بر ضد شاه سخن سخت بگویند ولی نگارنده کلام او را قطع کرده بر میخیزم و میگویم هر کس در کشتی نشسته باشد و حال غرق شدن کشتی را دیده باشد میدانند که در آنوقت تمام خیالات از میان رفته هر یک در صدد میشوند تخته پاره‌ای برای استخلاص خود بدست آورند امروز روزگار ملت و مملکت ما حال آن کشتی در شرف غرق را دارد و آن تخته پاره که احتمال می‌رود اگر بآن متوسل شویم ما را نجات میدهد اتحاد حقیقی شاه است بامامت زیرا که حال مملکت بیدنی میماند که سرش از تن جدا شده باشد و تا

## مذاکرات صلح و تقچه معکوس

این سرویدن بهم متصل نشوند کاری صورت نخواهد گرفت البته اشخاصی در دربار هستند که صلاح آنها نیست این اتحاد و اتفاق چه اگر شاه با ملت سازش حقیقی کرد دیگر وجود امیر بهادر و امثال او در دربار چه اثر خواهد داشت و تا کسی نگویند نقص از یکطرف گفته شد و از طرف دیگر نکته ماند میگویم در میان ما هم از همان اشخاص هستند که نمیخواهند آب صاف شود و صلاح خود را در آن میداتند که هر روز کشمکش تازه می باشد برای فائده بردن خود البته تا دست آنها هم کوتاه نشود ما بمقصد اتحاد و اتفاق نخواهیم رسید و نگارنده تصور میکند بمحض اینکه ملت از طرف شاه اطمینان کامل حاصل کند از طرف خود نیز موانع اتحاد و اتفاق را بر طرف خواهد نمود بهرحال امروز تکلیف ما اینست که يك اقدام فوق العاده در اتحاد و اتفاق با شاه بنمائیم اگر موفق شدیم چه بهتر و الا منتظر عاقبت وخیم باید بود سخن نگارنده قریب باین مضمونها با آخر رسیده مورد حسن قبول حاضرین واقع میگردد و مقرر میشود هر انجمن چند نفر نماینده بفرستد بمدرسه سپهسالار نمایندگان جمع شده بهر انجمن را هم همراه بیاورند و در آن مجمع عریضه می بمجلس نوشته استعدعا نمایند بهر وسیله میدانند اسباب اصلاح حقیقی شاه را با ملت فراهم آورند روز دیگر در تمام شهر اشخاصی که از دو طرف صلاح خود را در اصلاح نمیبینند شهرت میدهند که روز پنجشنبه عصر در مدرسه سپهسالار انجمنها جمع میشوند که شاه را خلع نمایند و طوری اختصار میدهند که همه کس باور مینماید مثلا امام جمعه طهران دو روز بعد از این واقعه از من پرسید شما در انجمن مهدیه صحبتی داشته اید میگویم بلی میگوید شنیده ام گفته اید باید دست شاه را از سلطنت کوتاه کرد تا کار مملکت اصلاح شود جواب میدهم عجب مردم مفسادی هستند من در میان هزار نفر آنهمه تأکید باتحاد و اتفاق دولت و ملت و جلب قلب شاه بجانب صلح و سلامت نمودم حالا باین صورت شهرت میدهند برای اینکه آتش فتنه خاموش نگردد.

خلاصه این شهرت بی اساس مسبب میشود که آن مجلس در مدرسه سپهسالار منعقد نمیشود ولی روز دیگر نمایندگان انجمنها میروند بانجمن فاطمی و آنجا عریضه به مجلس نوشته

## فصل بیست و سوم

میفرستند و تقاضای فراهم آوردن وسائل اتحاد و اتفاق را بشاه مینمایند در خلال این احوال قصه تجاوزات روس در سرحد پیاد سوار بخاک ایران و قتل و غارت در آن سرحد بر خلاف معاهدات بلکه برخلاف رحم و انصاف و انسانیت روی میدهد و هم در ارومیه بدست اکراد نزاع شده جمع کثیر کشته میشوند و بی عصمتیها واقع میگردد تندروان مجلس و ملت همه رامستند بتحریكات مستبدین مینمایند و جزء نقشه دستور هرج و مرج برای اخلال مشروطه میشمزند و بهر صورت این قضایا موجب هیجان شدید در مجلس و در ملت میشود و مقارن میگردد با اظهار اقبالی که از طرف شاه بمجلس میشود باین ترتیب که چون عید مولود شاه نزدیک شده شاه بمجلس اظهار میکند چون واقعه ارومیه پیش آمده جمعی از فرزندان من کشته شده اند من عزادار هستم انعقاد جشن میلاد رسمی خود را موقوف مینمایم و مخارج جشن را اعانه میدهم بورثه کشته شدگان ارومیه اینمطلب در مجلس و ملت تأثیر نیکو مینماید و میگویند حالا که شاه این مساعدت را بر برادران مصیبت زده ما میکند ملت هم خوشتر و بهتر از سال پیش جشن میلاد او را میگیرد و دستور العمل میدهند تمام انجمنها و تمام شهر و بلاد که تمام مملکت جشن ملی و چراغان مفصل برای میلاد شاه بنمایند با وجود این مفروضین نمیگذارند اصلاح خواهان حقیقی بمقصد خود برسند عریضه نمایندگان انجمنها را در مجلس بی نتیجه میگذارند و از هر طرف میکوشند میان ملیون و شاه اصلاح واقعی حاصل نگردد در خلال این احوال قصه سید محمد یزدی پیش آمده داستان تازه بی بدست ملیون میافتد شرحش آنکه در شب دوشنبه سیم ربیع الثانی ۱۳۲۶ چهار ساعت از شب رفته حاج ابوالحسن نام از اجزای انجمن ارومیه در بازار طهران دکان خود را بسته بخانه میروند در بازار دو نفر را میبینند ورقه اعلانی بدیوار چسبانیدند و گذشتند حاج مزبور نگاه میکند اعلان بچاپ ژلاتین است از طرف طایفه بهائی یعنی بعنوان آنها قریب باین مضمون ما طایفه بهائی را داشتیم میرزا رضا ناصر الدین شاه را کشت ما اوضاع مملکت را منقلب نمودیم ما مجلس را تأسیس کردیم اجزای مجلس اغلب از ما هستند همه اینکارها را ما کردیم که آزادی پیدا کنیم و از پرده خفا در آییم حالا اگر شاه بما آزادی داد ما



### مذاکرات صلح و نتیجه معکوس

خود مجلس را برهم خواهیم زد و خاطر شاه را از این رهگذر آسوده خواهیم کرد و اگر نکرد ما هم چنین و چنان خواهیم کرد امضاء طایفه بهائی حاج ابوالحسن مشغول خواندن اعلان است که پیش روی او پلیسهای بازار بعضی از همین اعلانها را کنده در دست دارند و میآیند حاج ابوالحسن بآنها میگوید پیرمردی باسید جوانی را دیدم این اعلانات را میچسبانید و از اینطرف رفتند پلیس آنها را تعاقب مینماید و پیرمرد گرفتار میشود او را با بسته اعلان و ظرف سریش که در دست داشته بنظمیة برده در استنطاق میگوید من نوکر سید علی یزدی هستم سید علی آقا یزدی یکی از ملاهاست در زمان مظفرالدینشاه طرف توجه شاه و اندرون او بوده برای شاه و حرمسرا استخاره میکرده دعا مینوشته در قضیه میدان توپخانه چنانکه از پیش نگارش یافت باشیخ فضل الله نوری همدست بوده و اکنون در خانه نشسته با کسی آمد و شد ندارد فردای آنروز خبر در شهر منتشر شده پیرمرد را میبرند بعدلیه آنجا استنطاق میشود و سید علی آقای یزدی بعدلیه جلب میگردد این اول دفعه است که یکی از ملاها بعدلیه جلب میشود سید علی آقا در عدلیه اظهار میکند که پیرمرد نوکر من نیست بلکه نوکر سید محمد برادر زاده من است و سید محمد مرد شروری است و بسا من بد است بنسوکش سپرده اگر گرفتار شدی بگو نوکر سید علی آقا هستم عدلیه درصدد تحقیق بر میآید و معلوم میشود سید علی آقا بی تقصیر است او راها میکند سید علی آقا در این ایام میخواست است بمشروطه خواهان نزدیک گردد و چند روز پس از این واقعه بمملك المتکلمین پیغام داده دو سه نفر از مشروطه خواهان بیایند مرا ملاقات نمایند کار لازمی دارم ولی کسی نرفته است چه وضع کنونی ما از بدگمانیها طوریست که هیچکس نمیتواند با کسی از مخالفین آمد و شد کند و مشروطه خواهان با مستبدین بکلی متارکه دارند.

در اینموقع سید علی آقا آن حسن طلب را شاهد صدق قرار داده میگوید من میخواستم از خیالات فاسد برادر زاده ام شمارا مسبوق نمایم و هم کاغذی از سید محمد یزدی بخط خودش بدست میآید که بمصطفی خان حاکم طهران نوشته بار خبر میدهد که اعلاناتی باین مضمون منتشر خواهیم کرد و نیز چند ماه پیش کاغذی در یکی از

## فصل بیست و سوم

کتابخانه‌های طهران بدست می‌آید که از بغل فرستاده سید محمد یزدی افتاده و یکی از مخدرات حرم‌شاهی تقریباً بمضمون ذیل نوشته عرض کنید چنین و چنان کردم و از اقدامات خود بر ضد مجلس و مشروطه نتیجه گرفته از این کاغذ معلوم میشود که سید محمد بانجام اینگونه اقدامات مأموریت دارد کاغذ مزبور نزد احتشام السلطنه که رئیس مجلس بود فرستاده شده و بعد از انفصال وی از ریاست میرزا جهانگیر خان مدیر صوراسرافیل می‌رود آنرا از احتشام السلطنه گرفته ضبط می‌گردد بهر حال در عدلیه ثابت میشود که این خیانت مستند بسید محمد یزدی است و این یکی از نقشه‌های حوزه استبدادی است که چون این اعلانات نشر شد مجلسیان و مجلس متهم بیبائی گری شوند و یکدسته از اشرار را اسلحه داده بودند بعد از انتشار اعلانات مزبور بریزند با مشروطه خواهان زد و خورد کنند بعنوان حمایت دین و مذهب و در میانه چند نفر را که علمدار مشروطه و طرف توجه ملتند کشته آنوقت دولت برای دفع مفسده دخالت نموده مجلس را بواسطه اتهام مجلسیان تعطیل نماید نقشه مستبدین کشف می‌گردد سید محمد یزدی با آن ریش و عمامه و صورت تقدس که دارد در عدلیه محبوس و مظلوم میشود زنجیر شدن سید محمد و کشف شدن پلتیایک مستبدین برای مجلسیان مفید میشود و از روی غرور تصور میکنند هر چه نقشه استبدادی بر ضد مجلس و مجلسیان بود با سید محمد یزدی زیر زنجیر رفت و دیگر در پس پرده چیزی نیست از طرف دیگر با وجود نبوت خیانت سید محمد یزدی روحانیان حتی طرفداران مشروطیت بمحبوس و مظلوم بودن او رضایت نداده برخود می‌ترسند اینست که اندکی ریزه خوانی میکنند ولی بجائی نمیرسد و روز بعد از زنجیر شدن سید محمد شبی قاضی قزوینی که مردی مشروطه خواه و با غیرت است و در اطاق استنطاق عدلیه عضویت دارد نزد نگارنده آمده کاغذی از سید محمد نشان میدهد که خطاب بملت و مشروطه خواهان نوشته پای آنرا با هر چهار گوشه کوچک خود مهر کرده بتقصیر خود اعتراف نموده خواهش تفویض کرده در ضمن نوشته است اگر مرا مرخص نمائید مخارج یکصد نفر طفل بیجانی را در یک مدرسه خواهم داد و خدمات دیگر هم بملت میکنم قاضی می‌پرسد آیا صلاح هست بجاهای دیگر نشان بدهم

## مذاکرات صلح و نتیجه معکوس

میگویم ضروری ندارد و بهر صورت باید او را تبعید کنند در این شهر نباشد قاضی می رود و پس از ساعتی سیدی وارد میشود که او را نمیشناسم همینکه خلوت میشود نزدیک آمده میگوید عرض محرمانه ای دارم سید احمد برادر سید محمد یزدی هستم از جانب برادرم بشما پیغام آورده ام که حق یا ناحق هر اگر رفتار کردند و من بشما متوسل شده ام اسباب خلاصی مرا فراهم آورید شما اگر بخواهید مرا نجات بدهید میتوانید میگویم کاغذی که بدست قاضی داده بود دیدم و قرار شد بجای دیگر هم نشان بدهد من از اعمال برادر شما که تمام از اول مشروطه تا حال در خط افساد و اتیاه مشروطه خواهان بوده کمال نفرت را دارم هیچ مسلمان بلکه هیچ کافر باین قیل افسادها که موجب قتل نفوس و هتک اعراض است راضی نمیشود اما حالا که پشیمان شده و وعده جبران میدهد بشما راهنمایی میکنم بروید آقا سید محمد طباطبائی را ملاقات نمایید و اقدام کنید شاید برادر شما از زنجیر و محبس خلاص گردد ولی توسطها امر نمیکند و سید مدتی در عدلیه مذاولا میماند گاهی خود را بدین وانگی میزند و گاهی نسبت اعمال خود را بدولتیان میدهد بهر حال جشن میلاد شاه نزدیک شده از شب جمعه چهاردهم ربیع الثانی ۱۳۲۶ شروع میگردد و زنجیر شدن سید محمد یزدی دو روز پیش از شروع جشن میلاد شاه است شب پنجشنبه سیزدهم ربیع الثانی دو نفر برادر غلامخان و غلامرضاخان نام از تفنگدارهای مخصوص شاه که جزو کشتگان فریدون محبوس بوده اند باریکی دو نفر دیگر از محبوسین عدلیه فرار میکنند چون آن دو جوان در خدمت شاه منزلی دارند تندروان تصور میکنند دولتیان آنها را فرار داده اند اینست برئیس نظمیدستخت میگیرند که فراربان را بدست آورد و مستحفظ آنها را حبس نماید در شب جمعه غلامخان برادر بزرگتر بدست میآید و برادر کوچک که بیشتر مورد توجه شاه است و تقصیرش افزون بدست نیاید و بواسطه فرار اینها و شکایت مستحفظین عدلیه از نداشتن وسائل حفظ و حراست مجرمین قرار داده میشود جمعی از محبوسین عدلیه را بانبار شاهی ببرند از جمله شیخ محمود ورامینی است که در عدلیه زنجیر است و از مقصرین مهم میباشد و در فتنه ورامین اردو کشی شده تا او را دستگیر نموده اند و

## فصل بیست و سوم

او قطعاً بتحریرك درباریان در وراهمین برضد مجلس و مشروطه قیام کرده در اینوقت که او را میخواهند بانبار ببرند هتاکي نموده بمأمورین عدلیه ناسزا میگوید آنهاهم باطاق جزا شکایت میکنند و پس از ثبوت تقصیر تازه او را بچوب بسته سیاست مینمایند سیاست شبن شیخ محمود بعد از زنجیر گذشتن سید محمد یزدی بر شاه و کارکنانش بسی ناگوار میگردد شب جمعه که شب اول چراغان است وقت غروب نگارنده بیهارستان آمده میبیند چراغها بعضی روشن و بعضی خاموش است سبب میپرسم میگویند انجمنها تردید دارند چراغها را روشن بکنند یا نکنند چون حیدرخان نام که در سفارت روس محبوس و متهم بقضیه بمب هیباند هنوز تقصیرش ثابت نشده میخواهند او را بروسیه و به سیری بفرستند انجمنها میگویند در صورتیکه او بی تقصیر است شاه از روسها باید بخواهد امشب او را مرخص نماید و شنیدم میشود که این تدبیری میباشد از تندروان مجلس شورایی تا باین عنوان او را آزاد سازند و بالجمله این مذاکرات در فضای بهارستان شنیده میشود در اطاق تلفنخانه مجلس پای تلفن رئیس مجلس دیده میشود باجمعی از نمایندگان انجمنها که رئیس بادربار صحبت میدارد و در میان جمع بهاء الواعظین فریاد میکند اگر الان حیدرخان مرخص نشود میریزیم هر کجای شهر چراغ روشن کرده باشند خاموش مینماییم بدیبهی است این ترتیب با مقصدی که از نزدیک شدن ملیون بشاه و دلجوئی از او بوده منافعی است ولی بااوضاع حاضر چه میتوان گفت ممتازالدوله رئیس مجلس با امین الملک پسر وزیر دربار حرف میزند او میگوید بشاه میگوید و جواب میآورد از اینطرف بمرخصی حیدرخان اصرار میشود و از آنطرف انکار و در ضمن صحبت از طرف شاه از زنجیر شدن سید محمد یزدی و چوب زدن بشیخ محمود وراهمینی گله مینمایند و رئیس میگوید خبر ندارم و از عدلیه تحقیق میکنم و جواب عرض مینمایم بالاخره ممتازالدوله میگوید اگر حیدرخان را مرخص کنند مردم فردا شب راهم چراغان خواهند کرد و در چشم بیگانگان خیلی این طول دادن چراغان و جشن ملی تأثیرات سیاسی خوب خواهد داشت چرا فرصت را از دست میدهید و نتیجه نمیگیرید شما که میگوید او را مرخص مینمایم چه ضرر دارد امشب باشد عاقبت در تحت این فشار

## مذاکرات صلح و نتیجه معکوس

حیدرخان همان شب مرخص میشود و اعلان مینمایند که فردا شب هم چراغان خواهد بود اما این چراغان و جشن در مزاج شاه هیچگونه اثر عاطفت و خوشحالی نمیکند بلکه بواسطه آمیخته شدن بقضیه استخلاص و کپی که شاه او را قطعاً شریک در قصد کشتن خود میدانند تولید بغض و کینه شدید نموده بیش از پیش برای بر همزدن این اساس مهیا میگردد با این تفصیل صورت ظاهر را حفظ کرده با انجمنها آدم فرستاده اظهار امتنان مینماید انجمن اصفهان که ربط هیئت رئیسه اش بحوزه های استبدادی معلوم است جشن مفصلی میگیرد و خرج گزاف میکند و در اطراف آن صحبت بسیار میشود ولی چیزیکه میتوان گفت اینست که چند انجمن راه جداگانه میروند و با تندروان موافقت نمینمایند شاید هم مقصد مشروعی داشته باشند شب سیم چراغان میروم با انجمن نوبادگان جعفری که در دروازه دولاب طهران قرب دبستان دانش است آنجا اهل محل را جمع میبینم و باقتضای مجلس صحبتی راجع بدبستان مینمایم و میگویم چند سال است این مدرسه در محله شما داخل است اطفال فقرا را شما آنجا مجاناً تحصیل میکنند و من اول دفعه است که شما را ملاقات میکنم با شما آشنائی نکردم از شما توقعی نداشتم اینک که اتفاقاً روبرو شدیم میگویم دبستان دانش و هرچه دارد یک مؤسسه ملی است همانطور که در صدر آبادی خانه خود هستید این مدرسه را هم که برای تربیت نوبادگان شما تأسیس شده نگاهداری نمائید و باین مؤسسه نظر توجه مخصوص داشته باشید نگارنده تصور میکردم سخنان من طوری اثر کرده باشد که اهل آن محل بفوریت بجمع آوری اعانه اقدام نموده خرابی دبستان با بادی مبدل میگردد و نظارت حقیقی ملت زحمت مرا کم خواهد کرد و بعد از این در محلات دیگر طهران هم که مدرسه دارم با اهل محل دخالت داده زحمات ده ساله خود را در راه معارف تسلیم ملت نموده مدارس را بملت و ملت را بخدا میسپارم هزار افسوس که اینها همه تصورات بود نه خیالات من صورت گرفت و نه مذاکرات با آن مردم فائده بحال دبستان دانش بخشید.

## فصل بیست و چهارم

### تصمیم شاه و درباریان بخرابی مجلس

بعد از چراغانی و استخلاص متهمین بمب بفشارملیون حال شاه دگرگون شده در اوضاع دربار تغییر کلی حاصل میگردد و درباریان و حوزدهای استبدادی با کمال شتاب به برهمزدن اساس مشروطیت میپردازند نظام السلطنه رئیس الوزراء اگر چه ملت از او راضی نیست ولی این نارضائی فقط بواسطه اینست که بر حسب عادت دیرینه او از بعضی حکام پول میگیرد و گرنه در مقابل خیالات شاه و حوزده های استبدادی بهترین اشخاص است برای ریاست دولت نظام السلطنه مافی مکرر بشاه حرفهای سخت میزند و شاه را از مخالفت با مجلس تهدید مینماید باعتقاد من با اینکه با رشوه خوار و تعارف بگیر مخالف و دشمن هستم اعتراض ملت را بر نظام السلطنه و امثال او در اینوقت که چرا پول میگیرند بیموقع میدانم اولاً بوزیری باید گفت پول نباید بگیری که موجب او اول ماه از صندوق مالیه داده شود و کسی هم از او توقع پول گرفتن نداشته باشد آنوقت اگر پول گرفت باید مجازات کرد اما وزیری که با او موجب نمیرسد اجزایش همه گرسنه و مقروضند مخارج وزارتتی هم بر خرج او افزوده شده به علاوه محرمانه هم باید باشخاص و جوهری نیاز نماید توقع پول نگرفتن زیاد است این قلیل مردم هم قابل فداکاری کردن نمیباشند.

خلاصه باعتقاد من در اینموقع استعفاى نظام السلطنه نباید پذیرفته شده باشد ولی باینملاحظه نمیشود و کابینه نظام السلطنه و اوضاع دربار درهم و برهم تر میگردد مذاکره است بعد از نظام السلطنه صنیع الدوله وزیر مالیه کابینه تشکیل بدهد ولی از آنجا که صنیع الدوله در وزارت مالیه اش از روی هصاحت امیر بهادر را از خود راضی کرده و رقه

### تصمیم شاه و درباریان بخرابی مجلس

طلب هنگفتی را که او از دولت در زمان مظفرالدینشاه ادعا داشته امضاء نموده و پرداخته شده و هم خصوصیت مخبر السلطنه با امیربهادر در کار حکومت آذربایجان مخبر السلطنه در حسن رابطه صنیع الدوله با امیربهادر تأثیر نموده و تندروان مجلس بصنیع الدوله حمله کرده در مجلس علنی او را دنبال میکنند زمینه ریاست وزرائی او محو میشود.

بدیهی است اینکار هم شایسته نبود و در اینوقت که هیچکس زیر بار وزارت نمیرود خزانه از پول خالی است میان شاه و ملت هم جدائی حاصل شده نباید اینقدر سختگیری کرد و همه را رنجانید اینست که نگارنده باصنیع الدوله صحبت میدارد ایرادات تندروان را باو میگویید و جوابهای قانع کننده میشوند ولی تندروان نمیپذیرند با اعتقاد من صنیع الدوله شخص بدخواهی نیست نقصی که دارد اندکی خود خواه و خانواده پسند است روزی که در مجلس علنی او را دنبال میکنند بعضی را اعتقاد اینستکه چون لایحه صنیع الدوله درباب گمرک قند و چای ناپسند خاطر اجانب شده آنها غیر مستقیم تندروان را تحریک کرده اند که اسباب بدنامی او را فراهم بیاورند بهر حال در اینوقت که صنیع الدوله اول کسی است که میپذیرد تشکیل کابینه بدهد شاه و درباریان از او ملاحظه دارند دیگران هم تا يك اندازه از او حرف میشوند صلاح مملکت نبود که باو حمله نموده او را از کار بیندازند ولی تندروان باین حرفها اعتقاد ندارند اگرچه مرا هم جزو تندروان می شمارند اما من اینملاحظات را همه وقت داشته و گفتم نهایت نمیتوانستم از آنها جدا شوم و یا مخالفت نمایم مثلاً رفقای تند رو من اصرار دارند وزراء از جوانهای تحصیل کرده باشند اگر چه بکلی نسا معروف و از طبقه سیم بای اگر دولت قوی و قادر بود و خزانه تهی نبود و ملت آزادیخواه دارای حزب قوی در تمام مملکت بود و نفوذ هم داشت این عقیده ممکن بود عملی بشود ولی با اوضاع کنونی هنوز زود است که این آرزوی ما عملی بگردد خصوصاً با اوضاع ملوک الطوائفی در ایلات و عشایر که حیثیات اشخاص البته در کارها دخالت دارد عقیده نگارنده درباره وزارتخانه ها با حال کنونی اینستکه وزیر شخص یا هیئت بی طمعی باشد و معاون

## فصل بیست و چهارم

او که با وی مسئولیت مشترك دارد یکی از جوانهای وطنخواه عالم واقف بمواقف عصر و از مستشاران خارجی هم از دولتهای بیطرف تا مدتی بیناژ نخواهیم بود .

خلاصه برگردیم بر سراحوال دولت و ملت سختی روسها در این ایام در پیله سوار طواری است که همه کس میداند بهانه است و میخواهند حواس ملت و مجلس را مشوش نموده نگذارند بکار خود بپردازند مشیرالدوله وزیر خارجه اگر چه جوان عالمی است ولی باندازه می ترسناک است که گویا وجود خود را باطل گذارده و عمده ملاحظه اش از مخالفت شاه است با مشروطیتی که وجود او در تأسیس آن دخالت داشته اینست که بر خود و بر اصول مشروطی که پدر برای او گذارده اندیشه دارد دست از پا خطا نمیکند و کارهای خارجی هم در حال فلج مانده است با این همه مشیرالدوله با صنیع الدوله ساخته و درباریان را تا یکدرجه از خود مطمئن ساخته اند .

و اما کابینه از طرف ملیون و مجلس مذاکره بود صنیع الدوله رئیس الوزراء بشود ولی چنانکه گفته شد حمله می که از طرف تندروان مجلس شد او را از کار دور نمود شاه هم بریاست صنیع الدوله باطناً راضی نیست و میخواهد کسی کابینه را تشکیل بدهد که بما مقاصد او کاملاً همراه باشد و از همه کس برای او بهتر میرزا احمد خان مشیرالسلطنه است مشیرالسلطنه در جلد اول این کتاب نامبرده شده از رجال کهنه پرست ایران میباشد و هیچگونه سنخیت با اوضاع مشروطه و حکومت ملی ندارد ولی شاه جد میکند که او رئیس دولت بشود و بهر وسیله هست تندروان مجلس را هم راضی مینمایند که او سر کار بیاید بشرط آنکه معاونش یکی از مشروطه خواهان باشد و برای اینکه دیرالملك را انتخاب مینمایند که جوان وطن دوست و بااطلاعی است مشیرالسلطنه رئیس الوزراء میشود میرزا محمد علیخان علاءالسلطنه وزیر خارجه و مشیرالدوله وزیر علوم بعد از تشکیل کابینه مشیرالسلطنه و پیش از آنکه رسماً بمجلس معرفی شوند طبعیت شاه با مجلس و مشروطه بسی برده میگردد مجلسیان میکوشند که مشیرالسلطنه وزرای خود را بمجلس آورده معرفی شوند و صورت محفوظ باشد ولی انبیا همیگردد یعنی شاه اجازه نمیدهد و همراهی نمیکند نفسها در سینهها تنگ شده



### تصمیم شاه و درباریان بنحرای مجلس

روز بروز بر قوت مستبدین افزوده میشود و بر ضعف مشروطه خواهان، حوزه‌های استبدادی جداً مشغول کارند اوضاع دربار بالمره دگرگون شده ترتیب استبدادی را پیش گرفته‌اند مناقصین معمم و مکلا در ظاهر بسا مشروطه خواهان و در باطن بسا مستبدین کار میکنند اصلاح خواهان حقیقی متعیر و در کار خود سرگردانند در این ایام روزی معتمد خاقان بنگارنده میگوید علاءالدوله از شما کله دارد که چه تقصیر از من صادر شده که فلانی با من متارکه نموده است جواب میگویم مدتی او در همان راه که من قدم میزدم قدم میزد در نتیجه مکرر همدیگر را ملاقات میکردیم بعد از آنکه خط سیر خود را تغییر داد دیگر ضرورت همدیگر را ملاقات نمودیم باز هر وقت همراه شدیم مکرر ملاقات خواهند شد نظر باین حسن تقاضا که از طرف علاءالدوله شده بود از رئیس مجلس شورای ملی میپرسم آیا صلاح میدانید علاءالدوله را ملاقات کرده در خصوص اصلاح شاه و دربار با مجلس گفتگو نمایم میگوید ضرر ندارد خصوصاً که این ایام اظهار همراهی هم مینماید از این رو بانفاق معتمد خاقان بملاقات علاءالدوله میرویم علاءالدوله مرا که میبیند تعجب میکند که با همه حسن طلبها بمنزل وی نرفتم و حالا بی اطلاع وارد میشوم پس از گله گذاریها بصحبت شروع شده از اوضاع دربار و خیالات اطرافیان شاه بر ضد مجلس و هم از بی ترتیبی وضع انجمنهای ملی و نفاق کلی که در میان ملیون بطور فوق العاده حاصل شده و از بدگمانیها که رویداده و از تحریکات روسها و بالجملة از اوضاع داخلی و خارجی حاضر چه از طرف شاه و دربار و چه از جانب ملیون اظهار دلتنگی میشود در اینحال شاهزاده مؤید السلطنه ورود مینماید (محمدحسن میرزای مؤید السلطنه چنانکه در قضیه معاکمه مساوات نوشته شد از مخصوصین محمدعلیشاه است) علاءالدوله با حضور تازه وارد میگوید غایب را گفتم جای شبهه نیست باید راه چاره را پیدا کنیم میگویم چاره بدست شما است ما مشروطه خواهان باید باهم اتفاق کنیم جلوی مفاسد کارهای خود را بگیریم که مشروطه نمایان یا خودخواهان طماع از حدود خود تجاوز نمایند میسرند یا آقا سید عبدالله و حوزه او چه میکنند میگویم تدبیری هم در کار رسید شده که در احکام شرعی ایندرجه ریش خود را بدست

## فصل بیست و چهارم

و کلاهی کاغذ ساز و نزدیکان خود ندهد و اینقدر ناسخ و منسوخ ننویسد بلکه بشود در ضمن بودجه عدلیه حقوقی هم برای او معین کرد که دیگر در کارهایی که وظیفه او نیست مداخله ننماید شما اگر میتوانید فکری بحال دربار بنمائید که اینطور هرگز نفوذ روس و روس پرستان شده شاه را هم بواسطه قضیه بمب مرعوب ساخته اند و بواسطه داتنگی که شاه از مجلس و ملت دارد میدان بدست دشمنان داخلی و خارجی مملکت افتاده او را بر اقدام بمخالفت با ملت تحریص میکنند و نمیدانم عاقبت اینکار بکجا خواهد کشید علاء الدوله میبرد شما چه بخاطر آن میبرد من تصور نمیکنم تا این اشخاص اطراف شاه هستند بگذارند شاه ملت و مملکتداری نماید میگویم آنها تقصیر شما است اگر شما اینقدر مناعت بخرج ندهید خود را دور نگیرید و حاضر شده بکارهای دربار رسیدگی نمائید چرا باید وضع دربار اینطور باشد که میگوئید مثلاً اگر آقای عضدالملک اندکی از مقام خود تنزل کرده عارشان نیاید برای حفظ استقلال یک مملکت چند هزار ساله و برای حفظ سلطنت قاجاریه چوب دست گرفته پشت آن پرده قرمز بنشینند و بگویند من درباری این در را میکنم کیست که در این مملکت بایشان بگوید شما نباشید من باشم در صورتیکه اگر بگویند من صدارت این مملکت را میکنم هم کسی نیست بایشان معارضه نماید شما که علاء الدوله هستید اگر بروید بجای کشیکچی باشی نشسته بگوئید من که علاء الدوله هستم برای حفظ و حراست شاه از همه کس اولویت دارم کی باشما معارضه خواهد کرد و همچنین تمام کارهای دربار را که چند نفر اشخاص معلوم الحال بحیطه تصرف در آورده شاه بیچاره را مات کرده اند اگر شما بزرگان از رجال و شاهزادگان محترم بدون اینکه تصور کنید کسرشان شما است عهده دار گردید و در هر حال بشاه نصیحتهای دولتخواهانه داده او را بانحاد با ملت تحریص نموده بدست امثال ما از تجاوزات پاره می اشخاص مفروض یابی تجربه که جزو ملیون شده اند جلوگیری نمائید در این صورت البته اوضاع حالیه تغییر کرده این کشمکشها بر طرف میشود شاه از ملت اطمینان حاصل میکند و ملت از شاه و اساس حکومت ملی پشتیبان

### تصمیم شاه و درباریان بخرابی مجلس

سلطنت او میگردد مسلم است *عند الملك* و شما و امثال شما که از خانواده سلطنت هستید خیانت بشاه نمیکنید خیر او را خیر خود و خیر خود را خیر او میدانید پس تمام تقصیر بر شما است که خود را دور گرفته اید و رشته امور بدست بیگانگان و بیگانه پرستان افتاده برای عیش و نوش پاسبانست موقتی خود باک ندارند ملت محو و مملکت برباد رود چرا چند نفر از پیر مردان از رجال دولت که طرف ملاحظه هستند بخانه *عند الملك* میروند او را با خود همراه نموده باتفاق بنزد شاه رفته معایب امور را بشاه حالی نمایند و از او خواهش کنند اقدامی در تصفیه دربار بنمایند بلکه یکمده از همان رجال محترم همه روزه در دربار حاضر شده *يك* مجلس مشاوره درباری بریاست *عند الملك* معین نمایند که کارهای درباری را در تحت نظر گرفته اختلافاتی را که میان شاه و مجلس حاصل میشود بمسالمت و ملائمت حل نمایند مردم هم وقتی دانستند در دربار اشخاص مجرب بیفرض نهسته بکارها نظر دارند البته این سوء ظنها که هست بر طرف خواهد شد *علاء الدوله* این رأی را پسند میکند و مؤید السلطنه تهجید مینماید و میگوید اشخاصی که باید بخانه *عند الملك* بروند کیانند مشیر السلطنه - نظام الملك - نظام السلطنه - مدیر الدوله - سردار کل و *علاء الدوله* را مینویسند *جلال الدوله* پسر ظل السلطان نام برده میشود میگویم چون شاه از پدرش ظنین است مناسب نیست او در میان باشد نام سردار منصور رشتی *ثقة الملك* گهلانی و معتمد خاقان هم بر اساسی مزبور اضافه میشود و از اشخاصی که شاه یا مردم بآنها بدگمانند کسی را داخل نمیکند که قضیه بکلی بیطرفانه باشد و سوء ظنی از هیچ طرف حاصل نگردد خلاصه *علاء الدوله* صورت را گرفته میگوید حالاً میرویم بنظام آباد آنجا هم مجلسی است و همین مذاکرات است صحبت را هم با رفقاً میداریم و بعد از آن از *عند الملك* وقت خواسته او را ملاقات مینمائیم و این صحبت را با او بمیان میآوریم و مذاکره میشود که این اقدام مخصوص رجال دولت باشد نه علماء مداخله کنند و نه انجمنها تبا موجب هیچ سوء ظنی نشود و با هیچ سیاست مخلوط نگردد .

در این ایام حادثه دیگر اتفاق میافتد که آتش غضب شاه و درباریان را شعله ور

## فصل بیست و چهارم

میسازد و آن حکایت مجازات قتل فریدون زرتشتی است که ملیون زحمت پیدا کردن قائلین مزبور را کشیده انتظار دارند استنطاق آنها تمام شود و مجازات گردند در میانہ اشخاصی هم بقصد استفاده از ورثه فریدون قضیه مجازات را سخت دنبال دارند از جمله سید مطهر که با اداره جهانیان زرتشتی بستگی دارد و کیلی ورثه فریدون شده ملک المتکلمین و جمعی از ناطقین و از باب جرایب را عم بهر وسیله با خود همراه کرده بعضی از آنها بعنوان حمایت از اجرای قانون مجازات و بعضی بخصوصیت و ملاحظه در اینکار کوشش دارند استنطاقهای آنها که تمام میشود روزی جمعی از اهل علم را بدلیه دعوت کرده صورت استنطاقهای آنها را میخواهند دزدی و آدم کشی و محارب بودن آنها بر آن جمع محقق میشود يك مجلس هم سید مطهر از آقایید عبدالله بهبهانی و همان جمع که در کار مجازات قتل فریدون جد و جهد دارند دعوت کرده بمخارج جهانیان مهمانی مفعلی مینماید.

نگارنده بهیچوجه داخل این گفتگو نیستم و در هیچ مجلس از مجالس آنها حاضر نمیشوم مگر يك شب که رؤسای روحانی در مدرسه سپهسالار جمع میشوند که حکم مجازات قتل فریدون را بنویسند نگارنده هم حاضر میگردد و در آن مجلس فقط صورت استنطاقها خوانده شده مقرر میشود در مجلس دیگر علمای روحانی حکم مجازات آنها را بنویسند روز دیگر جمع شده باین ترتیب مینویسند که آنها را سخت سیاست نمایند و بعد پانزده سال در کلات محبوس باشند این حکم بدلیه فرستاده میشود روز مجازات مردم در عدلیه جمع شده نه نفر را سیاست میکنند.

گفته میشود یکی را هزار شلاق میزنند و بتدریج تنزل کرده تا بعد شلاق اکتفا میشود و بانطقهای مهیج از ناطقین بعنوان زنده باد مجازات اینکار خاتمه مییابد چون عدلیه بهمارت سلطنتی نزدیک است صدای این هنگامه و هیاهو بگوش شاه میرسد درباریان فاسد هم يك کلمه را هزار کلمه کرده بشاه وانمود میکنند که چون قتل فریدون بیشتر از نوکرهای مخصوص شاه هستند و مردم اعتقادشان این است آن کار بی دستور اعلیحضرت نبوده است این است که بعضی مخاصمه باشاه اینطور بسختی آنها را مجازات

### تصمیم شاه و درباریان به‌رایی مجلس

میدهند خلاصه بعد از مجازات قتل مزبور آنها را در گاری ریخته بکلات روانه میکنند و اقامه مجازات قتل فریدون خاصه با این پیرایه که پول زیادی از ورثه فریدون گرفته شده ما بین رؤسای روحانی و جمعی از کارکنان مشروطه تقسیم گشته میدان بدست مخالفین داده سخنها میسازند و میگویند برای خاطر گبری چرا باید نه نفر مسلمان را اینطور سیاست نمایند و چون این ترتیب مجازات در مردم عوام نیکو اثر نکرده آنها هم اعتراض مخالفین را پسند میکنند و از مرتکبین اظهار دلتنگی مینمایند و بعد از اینکه حرارتها کم شد و دیگ طمعها از جوش افتاد کسانی که در اینکار شرکت کرده بودند هم اعتراف میکنند که بی‌موقع واقع گشت بی آنکه بر این تصدیق و اعتراف اشخاص راجع بقضایای گذشته اثری مترتب گردد.

## فصل بیست و پنجم

### مقدمه اجتماع در خانه عضدالملک

چنانکه در فصل پیش نگارش یافت در این ایام علاءالدوله و بعضی دیگر از رجال درجه اول دولت بر ضد درباریان اجتماعاتی دارند از جمله روزی در خانه میرزا کاظم خان نظام الملک نوری جمع شده قرار میدهند باتفاق بنخانه عضدالملک رفته با او نزد شاه بروند و تقاضای اصلاح دربار را بنمایند و باید دانست که ایندسته از رجال دولت هدتی است بر ضد درباریان اجتماعات دارند اما نه بحمايت مشروطه و مجلس بلکه برای مقاصد خصوصی اجتماع خانه نظام الملک هم جزو همان اجتماعات بوده که در نتیجه مذاکراتی که باعلاء الدوله شده آنجا تصمیم گرفته میشود که بنخانه عضدالملک بروند و تمام اعضای آن هیئت که جلال الدوله هم جزو آنهاست شامل این تصمیم میگردند در صورتیکه پیشنهاد این بوده است که از رجال دولت ظنین نزد شاه یا ملت کسی داخل نیوده باشد از طرف دیگر جمعی از روحانیان و روحانی زادگان هم خود یا بعضی از رجال دولت که مدعی مشروطه خواهی هستند مجمعی داشته آنها هم تصمیم میگیرند که با عضدالملک داخل مذاکره شده او را واسطه اصلاح شاه یا ملت قرار بدهند بهر حال دستجات مشروطه خواه حقیقی و ماجرا جویمان و کارکنان باطنی شاه و بیگانگان که لباس مشروطه خواهی در بر کرده اند همه خود را داخل این نقشه کرده بجای یک اجتماع خصوصی چند نفر از رجال مهم مملکت که باید بنخانه عضدالملک رفته باشند یک اجتماع عمومی از تمام دستجات و انجمنها در آنخانه میشود که قطعاً مخالف صلاح وقت است ولی تصادفات و وفور اغراض مختلف و نبودن

تشکیلات ملی منظم بکنقشه متین بی آلاشی را بصورت ناپسند در آورده رشته کار از دست عقلاء خارج و بدست رجاله افتاده سوء نتیجه میبخشد پس ازدیدن این اوضاع نگارنده میخواهد دوری نماید ولی جریان کار مانند سیل همه را میکشاند و دوری جستن یک یا چند تن مقدور نمیکردد و باید معترف بود که احساسات گاهی مانع میشود که انسان عواقب امور را سنجیده در قضایا پیش بینی نماید خلاصه شب شبیه بیست و نهم ربیع الثانی ۱۳۲۶ امراء در خانه علاء الدوله جمع شده تا آخر شب صحبت میدارند علاء الدوله میگوید شاه پیغام داده مرا تهدید نموده است که شکمت را پاره میکنم و من جواب داده ام که بهر صورت من کشته خواهم شد اگر بدست ملت کشته شوم اولادم باقی نمیماند و اگر بدست شما کشته شوم لااقل اولادم نزد ملت عزیز خواهند بود پس بهتر این است که بدست شما کشته شوم خلاصه آخر آنشب قرار میدهند صبح شبیه فردای آنروز همه در خانه علاء الدوله جمع شده از آنجا بخانه عضدالملک بروند فردا صبح زود نگارنده از قرار داد شب آگاه شده منتظر نتیجه اقدام آقایان امراء میشوم و هرچه میتوانم آنها را مساعدت میکنم یکمطلب از روز پیش باقی ماند و آن اینست که نگارنده باتفاق معتمد خاقان میرزا کاظم خان نظام الملک را ملاقات مینماید و او را بموافقت با سایر رجال دولت و در رفتن بخانه عضدالملک ترغیب مینماید حاج میرزا ابراهیم آقا نماینده آذربایجان هم مارا در این ملاقات مرافقت و مساعدت مینماید حاج میرزا ابراهیم آقا جوانی است سی و چند ساله خوشرو و خوشخو و پاکدامن و از مشروطه خواهان حقیقی بلکه قدری هم از مشروطه خواهی تندتر می رود و از تندروان مجلس محسوب است نگارنده نقشه اصلاح خواهان را بیان کرده بازمیگوید با وضع حاضر صلاح کار در اتحاد حقیقی شاه با مجلس و ملت است و ترتیب حالیه دربار بواسطه وجود اشخاصی که مانع این اتحاد و اتفاقند خوش نیست باید از شاه بتوسط عضدالملک و رجال اولی مملکت تقاضا کرد بتسویه دربار بکوشد ما هم اشخاص مفید را از میان ملیون خارج نمایم بلکه این اتحاد حاصل گردد

### فصل بیست و نهم

نظام الملک میگوید ما با جمعی از امراء اتحاد کرده ایم حالا هم که رفقای ما صلاح دانسته و داخل اینکار شده اند البته من هم از آنها مخالفت نموده بمنزل عضد الملک خواهم رفت نماینده محترم در ضمن صحبت شرح ملاقات خود را با امیر بهادر جنک نقل میکند و میگوید در باریان در خط صلاح و سلامت قدم نمیزنند خداوند عاقبت را بخیر کند خلاصه روز شنبه امراء میروند بمنزل عضد الملک اما هیچیک از آنها جرأت نمیکند اصل مقصد را بیان نمایند و همه در پرده صحبت میدارند مگر علاء الدوله که گاهی در ضمن صحبت بخرابی کار دربار اشاره مینماید پاسی از شب یکشنبه رفته کاغذی از معتمد خاقان بنگارنده میرسد نوشته است وضع اینجا بد است عنوانی از اصل مطلب نمیشود کاش کسی که مطلب را میتواند ادا کند میآید و صحبت میکرد در آخر کاغذ مینویسد «المستغاث بک یا یحیی» دیدم در آنوقت شب کسی نیست آنجا برود و من خود صلاح نمیدانستم شرکت نمایم یکی بملاحظه اینکه بنابراین بوده است غیر از چند نفر امراء کسی آنجا نرود و نمیخواهم خود برخلاف پیشنهادی که داده ام رفتار کرده باشم و دیگر آنکه شاه از من دلنگ بوده و از قصه خانه علاء الدوله و مذاکرات که شده بتوسط شاهزاده مؤید السلطنه بصورتی آگاه شده است که بر کدورت او افزوده شده در صورتیکه من هرچه گفته و هرچه کرده ام بر صلاح شخص او و صلاح مملکت بوده است نمیخواهم بیشتر از این بدون جهت او را از خود دلنگ سازم چنانکه میرزا رضا خان مؤید السلطنه گرانمایه وزیر عدلیه که یکروز پیش بواسطه مخالفت شاه و در باریان استعفاء داده است نقل میکند در آخرین جلسه که با وزراء نزد شاه رفته است شاه را از نگارنده بی اندازه مکدر دیده و میگفته است فلانی امراء و رجال دولت را و نداشته است برضد من در خانه عضد الملک اجتماع نمایند و هم بنظام السلطنه رئیس الوزراء اعتراض میکرده است که چرا دشمن مرا دفع نمیکند نظام السلطنه تصور میکرده است مراد شاه از دشمن خود ظل السلطان است میگوید قربان چاکر نمیتواند بله قربان بوده باشد ظل السلطان دشمن اعلی حضرت نمیباشد جواب میدهد مرادم ظل السلطان نیست رئیس الوزراء میگوید شاه که از کسی اهیترسد



### مقدمه اجتماع در خانه عضدالملک

چرا نام نمیبزند تا در صدور دفع او بر آئیم شاه نام نگارنده را برده هر دشمن خود تصور مینماید نظام السلطنه او را املات میکند و میگوید مفسدین در باره وی اعمال غرض کرده اند او نه تنها دشمن اعلی حضرت نیست بلکه خیر خواه دوات و ملت است بهر حال چون خاطر شاه بطور خصوصی متوجه است که اجتماع امراء در خانه عضدالملک بتحریک نگارنده است و این عقیده او برای رسیدن بمقصد حاضر است میخوایم تا بتوانم خود را از این قضیه دور گرفته باشم بلکه کسی هم آنجا هرانیند این است که در آنوقت شب حیران میباشم چه کس را بفرستم که بتواند روی مطلب را باز کند و امراء بتوانند داخل مذاکره بگردند در این حال قاضی قزوینی وارد شد شرح واقعه را باو میگویم میگوید من میروم راه دور است و چشم شما نابینا چگونه میروید پول دارید در شبکه کرایه نمائید میگوید خیر اتفاقاً در خانه ما در آنوقت دو قران پول پیدا نمیشود که بنیست قاضی داده شود قاضی میروم و نمیدانم چگونه خود را آنوقت شب در کمال عجله بخانه عضدالملک میرساند عنوانهای مهیج کرده حاضرین را گرم مینماید و میگوید حالا که آمدهاید تا رفع نواقص دربار را نکنید دست برندارید تا خاطر ملت را از خود شاد کرده باشید و چون غلامه ایخان قهر بعضدالملک بستگی دارد و با نگارنده هم مخصوص است در این مقدمه زحمت بسیار میکشد و بی دربی نگارنده را از جریان احوال باخبر میسازد روزیکشنبه جمعیت در خانه عضدالملک زیاد میشود اغلب امراء و وزراء آنجا آمد و رفت مینمایند و در این روز شاه دستخط رئیس الوزرائی و وزارت داخله را به مشیر السلطنه میرزا احمد خان میدهد مشیر السلطنه خود جزو اشخاصی است که بخانه عضدالملک آمده و چون در شرف تصدی وزارت است زودتر بمقصود رسیده بمنوان وزارت داخله و رئیس الوزرائی باعضدالملک نزد شاه رفت و آمد مینماید طرف عصر این روز جمعی از ناطقین و نمایندگان ملت هم بدیدن امراء رفته ملک المتکلمین نطق مفصل و مهیجی نموده جمع را بهیجان شدید میآورد و خبر بانجهنهای ملی رسیده همه حاضر میشوند بدیدن امراء بروند آقا میرسید محمد طباطبائی شبانه رفته دیدن نموده است آقا سید عبدالله که هیچ داخل اینکار نبوده بخيال میافتد که بیمانه می خود را داخل نماید و بالجمله تحصن

### فصل بیست و پنجم

خانه عضدالملک از ترتیب خصوصی خارج شده رنگ عمومی بخود میگیرد و دستجات موافق و مخالف همه وارد شده عنوان مطلب تغییر مینماید نزدیک غروب آفتاب این روز نگارنده بمجلس میروم هیبنم آقا سید عبدالله و جمعی از آقایان در اطاق مخصوصی که برای تنقیح قوانین عدلیه است نشسته اند چون هر چه خواستند قانون عدلیه را در مجلس بخوانند آقا سید عبدالله انکار نموده میگفت قانون عدلیه را ما علماء باید نگاه کرده تصحیح نمایم و هر طور نوشتیم مجلس بدون تصرف بآن رأی بدهد مجلسیان هم اینمطلب را قبول نمیگردند یکروز هم در مجلس علنی عنوان میشود آقا سید عبدالله مدیت کرده میگوید همانست که گفته ام قانون عدلیه را ما باید بنویسیم عدلیه بقول ناصر الدین شاه را شباشی شرع است هر چه عنوان میکنند که مراد ما احکام شرعی نیست بلکه مراد ترتیب اجرای احکام و حدود تصرفات اجزاء و مباشرین است او نمیپذیرد بالاخره خواه بانا خواه قرار میدهند اطاق مخصوص در مجلس ترتیب بدهند و آقایان علماء و چند نفر از علمای مجلس هم که جزو و کلا هستند آنجا رفته قانون عدلیه را نگاه کنند که مخالف شرعی نبوده باشد مجلس امروز آن مجلس است ولی افسوس که از این مجلس چیزی که صلاح ملک و ملت باشد بیرون نخواهد آمد و فقط بدفع الوقت میگذرد روحانیان صاحب مسند باختیار راضی نخواهند شد مداخله آنها در امور مردم محدود بوده باشد روز دو شنبه صبح خبر میرسد که نمایندگان انجمنها دسقه دسقه بخانه عضدالملک میروند نگارنده هم هیبنم بکلی دوری نماید صحیح نیست ناچار بعنوان دیدن امراء رفته میشنوم دوسه مرتبه عضدالملک و مشیر السلطنه و نیرالدوله نزد شاه رفته مذاکره کرده اند که چند نفر از دربار دور شوند و هنوز بجائی نرسیده بعد کم کم جمعیت زیاد میشود بعدیکه خانهای عضدالملک باوصفتی که دارد گنجایش واردین را ندارد نزدیک ظهر ملک المتکلمین نطق مفصلی کرده میگوید از هر انجمن یک یا دو نفر بمانند باقی بروند و این نخط است زیرا که اولاً عنوان تحصن امراء مبدل بعنوان تحصن انجمنها میشود و برخلاف بقصود است ثانیاً خانه عضدالملک غیر از مسجد و مدرسه میباشد آنهم باوصفت نظر مبادی آدابی که عضدالملک دارد لابد هر کس آنجا بماند باید شام و ناهار بار بدهند

### مقدمه اجتماع در خانه عضدالملک

و اسباب پذیرائی آن جمع کثیر که سید نفر آنها بعنوان نمایندگی انجمنها مانتها اند البته فراهم نیست بملک المتکلمین اعتراض میکنم چرا اینطور گفتید میگوید ملتفت این نکته نبوده ام و دیگر حالا نمیتوانم آنچه را گفته ام برخلاف آن بگویم ناچار میروم



### عضدالملک

در مجلس خلوتی که عضدالملک و وزراء و امراء نشسته اند میگویم نمایندگان انجمنها

نمیخواهد بیجا بماند و این صحیح نیست خوبست از طرف آقایان امراء کسی بیرون  
 و عذر نخواهد و آنها را روانه نماید همه پسند میکنند و علاءالدوله را میفرستد علاءالدوله  
 اسرار میکند که نگارنده با او بیرون و این خدمت را با اتفاق انجام بدهیم عضدالملک و امراء  
 هم تقاضا میکنند و نگارنده با اتفاق علاءالدوله می رود و علاءالدوله بزبان مهربانی عذر  
 نمایندگان را میخواند و آنها میروند و صبح فردای آن روز باز نگارنده می رود و جمعیت را بیش از  
 روز پیش مشاهده نمایند ~~مندانق خان امیر توپخانه~~ که پیر مرد مقدسی است بمن میگوید  
 فصل بزرگی در این قضیه بر کتاب تاریخ شما افزوده شد میگویم بلی خدا کند که عاقبتش  
 بخیر باشد در این روز کمیسیون اداره می ترتیب دادند مرکب از چند نفر رجال مانند  
 علاءالدوله آصفالدوله معارنالدوله قائم مقام سردار منصور - تقةالملک - معتمد خاقان -  
 دبیرالملک و چند نفر از ملیون مانند آقا میرزا محسن - ملک المتکلمین - میرزا جهانگیر  
 خان صور - آقاسید محمد رضای مساوات - میرزا داود خان - حاج میرزا علی محمد برادر  
 من و بنده نگارنده کلیه مذاکرات در این انجمن راجع بر تنق و فتق کار حوزه خانه  
 عضدالملک است غلامرضا خان آصفالدوله شاهسون هم داخل شده نگارنده تمجب  
 دارد آصفالدوله از دربار منقطع شده بملیون ملحق شده باشد در صورتیکه مجلس  
 هم با او خوب رفتار نکرد و بی مقدمه او را از وزارت داخله معزول ساخت مذاکره  
 جلالالدوله میشود که داخل این انجمن بشود هیچکدام رأی نمیدهند و میگویند او  
 باید بیرون از مردم پذیرائی نماید در اینوقت صورت چند نفر که باید از دربار  
 دور شوند بعضدالملک داده میشود و او با مشیرالسلطنه و نیرالدوله میروند و دربار در  
 این روز تمام دوائر دولتی غیر از پست و تلگراف تعطیل شده همه آمده اند بخانه  
 عضدالملک چهار ساعت بغروب مانده عضدالملک از دربار مراجعت کرده جواب مساعد  
 میآورد و میگوید شاه قبول کرده شش نفر را از دربار دور نماید امیر بهادر جنگ - حسن  
 خان امینالملک - شاپشال خان روسی - موقرالسلطنه - مفاخرالملک و بکنفر دیگر از  
 خلوتیان علی بیگ نام که از بستگان شاپشال است همه اظهار بشاشت میکنند و مقرر  
 میگردد دو ساعت بغروب مانده در وقتی که از دحام زیاد است بمردم گفته شود و

## مقدمه اجتماع در خانه عضدالملک

آسوده کردند در اینوقت جلال الدوله از نگارنده میپرسد شما صبح در انجمن بودید؟ متحیر میمانم چه بگویم زیرا قرار نبود او بداند چنین مجمعی بوده و او را خبر نکرده اند میگویم در اطاقی که چند نفر بودند من هم حاضر بودم میگوید سردار منصور هم بود میگویم بلی میبینم آشفته حال گشته میگویند کار خود را کردند و با کمال تقیر برخاسته باطاق دیگر میروند و بعضی را صدا کرده با آنها خلوت مینمایند میخواهد بگوید سردار منصور بامن معاهد بوده است و حق ندارد در آن مجمع باشد بی آنکه همعهد خود را خبر کرده باشد بدیبهی است اشخاصی که علم و هنر ندارند تمام عمر خود را بخوشگذرانی و تن پروری بسر برده اند هر چه توانسته اند کرده اند و همه از آنها تعلق گفته اند حالا چگونه میتوانند تغییر حال داده از نخوت و غرور دست برداشته یکی از افراد ملت باشند خلاصه از حال و رفتار جلال الدوله نگران میمانم چه میفهمم در میان امراء نفاق حاصل شد تاکی و از کجا نتیجه اش بروز نماید بعد از ظهر باز کمیسیون منعقد میشود جلال الدوله را هم میآورند چند دقیقه میماند و میروند بهاء السلطنه از اجزای انجمن شاه آباد اظهار میکند چون شاه دستخط عزل این اشخاص را از دربار نداده است خوب است مشیر السلطنه و عضدالملک سند بدهند که مطلب مقطوع بوده باشد همه پسند میکنند و صورتی از جانب مشیر السلطنه نوشته میشود که این چند نفر را شاه از دربار تبعید فرمودند و آنها دیگر بدربار نخواهند آمد و آن صورت را میبرد مشیر السلطنه مهر کرده عضدالملک هم در حاشیه آن صحبتش را مینویسد ملك المتكلمين میخواهد آن نوشته را برای مردم بخواند ولی از بس ازدحام است ممکن نیست در حیاط خوانده شود لهذا بالای بام رفته بعد از نطق مفصلی از شاه تمجید میکند بعضدالملک و مشیر السلطنه و نیرالدوله که در این کار زحمت کشیده اند دعا مینماید و نوشته را میخواند مردم اظهار بشاشت کرده دسته دسته از خانه عضدالملک خارج میگردند از دیک غروب آفتاب باز عضدالملک و مشیر السلطنه و نیرالدوله بدربار میروند که اشخاصی را بجای مردودین معین نمایند هیئت رئیسه مجلس هم که در اینوقت پنجاه عضدالملک آمده از آنها بنزد شاه میروند و شاه بسیار

### فصل بیست و پنجم

مختصر آنهارا میپذیرد و اعتنای درستی بآنها نمیکند عضدالملک میماند برای اتمام کار مهمخانه عضدالملک میمانیم که او مراجعت نماید بلکه آنشب متحصنین همه از آنجا بروند دو ساعت از شب رفته عضدالملک و مشیرالملطنه و وزیرالدوله مراجعت کرده بهحاضرین میگویند کار گذشت و مقصود حاصل شد میخواهید بروید بروید عضدالملک میگوید من آنجا نشستم و اداشتم امیر بهادر اسباب خود را از دربار جمع کرد که برود قطعاً امشب خواهد رفت ساعت چهار از شب رفته همه میروند کسی آنجان میماند روز چهارشنبه خبر میآوردند امیر بهادر در سفارت روس متحصن شده او و شاپشال ادعای طلب از شاه مینمایند و میگویند طلب ما را بدهید تا برویم معلوم میشود دستور العمل است و خیال دور کردن آنها را از دربار ندارند عضدالملک مجدداً بدربار میرود باو میگویند اطمینان داشته باشید که خواهند رفت فقط برای طلب خود آمده اند عضدالملک را اغفال کرده در شب پنجشنبه تدارك میبینند که شاه را از شهر بیرون برده مخالفت باه مجلس و ملت را آغاز نمایند.

## فصل بیست و هشتم

### تشکیل باغشاه در مقابل مجلس

صبح پنجشنبه چهارم جمادی الاولی ۱۲۲۶ میرزا صالح خان حاکم طهران بدر بار می‌رود و میبندد و ضاع در بار و گون است سر بازهای سیلاخوری را لباس پوشانیده اند سوارهای کشیکخانه را حاضر کرده اند يك دسته قزاق مہیای حرکت است در اینحال شاه از اندرون بیرون آمده بمیرزا صالح خان میگوید میخواهم بیاغ شاه بروم میرزا صالح خان میگوید اجازه میدهید یکمده از سر بازان عالی راهم خبر کنیم بیایند در رکاب مبارک باشند میگویند نه آنهار سمیت نداردند و لازم نیست بعد شاه میپرسد از او که تو هم سوار میشوی یا میترسی جواب میدهد از که میترسم البته در رکاب مبارک هستم شاه میگوید پس بگو اسب برایت همینجا زین کنند و سوار شو احتمال می‌رود که چون از او هم بدگمانند نخواسته اند او بمنزل خود برود و بیاید در اینحال بمیرزا صالح خان خبر میدهند بعضی رو بنخانه امیر بهادر رفتند بعنوان غارت کردن خانه او که حاکم بمجله دنبال تحقیق اینمطلب می‌رود بعد از رفتن او شاه فوراً سوار میشود باین ترتیب که سر بازهای سیلاخوری از عمارت بوضع وحشتناکی وارد ارك و خیابان شده هیاهوی بسیار میکند سوارهای کشیکخانه از اینطرف و آنطرف تاخت و تاز مینمایند قزاقها از اطراف در سر تاخت فریاد کرده بیجهت شلیک مینمایند دو عراده توپ باجمعی قزاق از طرف مجلس عبور میدهند بطوریکه مردم یقین کنند توپ میبرند برای خراب کردن مجلس دکانهای شهر بسته میشود مردم بیجان می‌آیند و رو بمجلس میروند بینند چه خبر است انقلاب شدید در شهر حاصل میشود و بعد از ساعتی آرام شده معلوم میگردد شاه بمدت سه ماه و کسری که از خانه بیرون آمده باینترتیب متوحشانه

## فصل بیست و هشتم

از شهر بیرون میروند مردم که حقیقت مطالب را میفهمند کانیار را باز کرده مشغول کار خود میشوند طرف امر الملك المتكاملین و جمعی را میبینیم سخت بدست و پا هستند چون خبر رسیده است میخواهند ذخیره را از شهر بیرون ببرند و ملیون میخواهند اطراف عمارت ذخیره را که باستیان نامیده میشود مستحفظ بگذارند کسی تصرف نماید مجلسیانهم از این رفتار شاه حیرانند.

نگارنده با اتفاق میرزا جهانگیر خان مدیر صور میرود بخانه علاءالدوله برای ملاقات امراء که بدانند آنها در چه حالند و چه میخواهند بکنند منشی سفارت روس دیده میشود که از آنخانه بیرون میآید امراء میخواهند متفرق شوند آصفالدوله علاءالدوله جلالالدوله سردار منصور متمدن خاقان و نقه الملك را گوشه می جمع کرده میبرسم چه خیال دارید میگویند چند نفر میرویم نزد عضدالملک از او تکلیف بخواهیم و فردا صبح در خانه سردار منصور جمع شویم بینیم چه باید کرد و جلالالدوله بطور خصوصی میگوید از سفارت روس کسی نزد علاءالدوله آمده میگوید شنیده ایم رجال دولت در خانه شما جمعند برای خلع شاه با موافقت سفارت انگلیس بشما میگوئیم نخواهیم گذارد کسی در امر سلطنت شاه اخلال کند از این خیالات منصرف باشید علاءالدوله جواب داده هر کس بشما گفته است دروغ گفته هیئت امراء و رجال دولت قصدی جز استحكام سلطنت محمد علیشاه ندارند و این اقدامات برای تصفیه دربار و آسایش خاطر شاه است اینمطالب که شما تصور کرده اید بالمره بی اصل میباشد و پیش از این واقعه هم بیک روز وزیر مختار روس و شارژدافر انگلیس با هم بیخبر میروند بمنزل عضدالملک و او را تهدید کرده میگویند انجمنها خیال کشتن شاه را دارند و خواهش تمیید بعضی از اطرافیان شاه مقدمه اینکار است شما توسط کنید امیر بهادر از دربار ورود و عضدالملک جواب میدهد من رسمیت ندارم اگر مطلبی دارید بوزیر خارجه بگوئید و آنها از خانه عضدالملک مایوه سانه مراجعت کرده اند از این اقدامات معلوم میشود سفارت روس بدست و پا افتاده میخواهد نگذارد دست نشانده های او از دربار دور گردند و شارژدافر انگلیس را هم برای قوت کار خود بعنوان رعایت معاهده ۱۹۰۷ با خود همراه کرده با هم میروند



## تشکیل باغشاه در مقابل مجلس

وا از طرف هر دو سفارت باین و آن پیغام میدهند خلاصه بلال الدوله از پیغام سفارت روس ترسیده بود و بمن میگفت چرا ما را نمیبرید گوشه مجلس بیندازید سر ادش اینست در مقام امن بوده باشند در شب همین روز قاضی قزوینی و جمعی از آزادیخواهان میآیند نزد نگارنده که چرا آرام نشسته اید و اقدام نمیکنید جواب میدهم بلی خیلی آرام نشسته ایم من فکر دیشب را که میکنم میگویم کاش حالا دیشب بود و ما از حرکت شاه جلو گیری میکردیم فردا شب هم شاید افسوس امشب را بخوریم که کاش دیشب کاری که باید بکنیم کرده بودیم بهر صورت بعضی مطالب است برهان لازم ندارد این شاه که بمذاق واقعه بمب دیگر از باغ گلستان یا بیرون نگذارده و حالا باین تدبیر خود را از شهر بیرون انداخته محال است با بودن مجلس و بودن این اشخاص و با همین ترتیبات که داریم دیگر داخل شهر بشود مگر تغییر اوضاع کلی داده شده باشد پس نباید غافل بود و مطلب را کوچک شمرد ولی از ما غیر از خیر خواهی و ترغیب و تحریرص کردن کارکنان رسمی کاری ساخته نیست در ادای این وظیفه هم کوتاهی نشده و نمیشود فردای آنشب که جمعه است امراء در خانه سردار منصور جمع شده تا عصر میمانند طرف عصر معتمد خاقان آمده نگارنده را از طرف رفقای خود دعوت میکنند که در مجمع آنها حاضر گردم و در ضمن صحبت میگوید نمیدانم چه حکایت است که بعضی مطالب را از من پنهان میکنند چنانکه در اینوقت که بمن تکلیف کردند بیایم اینجا گفتم رفتن لازم نیست با تافن خبر میکنم یا کاغذ مینویسم گفتند خیر خودت باید بروی مرا روانه کردند و بینهایت پریشان حالند میگویم حق دارند که پریشان خاطر باشند میبینند آن اشخاص از دربار دور نشدند اجتماع خانه عضد الملک بی نتیجه ماند شاه بیرون رفت و دارد استعداد جمع میکند البته کار صورت خوشی پیدا نکرده و عاقبتش وخیم مینماید اما چرا از شما مطالب را پنهان میکنند شاید صحبتهایی دارند که نمیخواهند بگوش ملیون برسد و شمارا بما نزدیکتر میدانند تا بخود و نیز همه با یکدیگر موافقت ندارند و از هم مطمئن نیستند این است که از شما ملاحظه دارند و شاید میخواهند در حضور منافقین حرفهایی بزنند که بگوش شاه برسد و سبب عفو و انعام شاه از آنها گردد و از طرف دیگر از ملیون هم

ملاحظه دارند اینست که شما را در هر صحبت محرم نمیدانند بهر حال من و برادرم و معتد خاقان میرویم بخانه سردار منصور امراء تازه از خواب بعد از ظهر برخاسته‌اند بعضی از آنها اینها پت افسرده خاطر هستند و آنها کسانی میباشند که با دربار راهی ندارند و بعضی پیدا است که باطناً



مرحوم حاج میرزا علی محمد دولت آبادی

خوش حالند و ظاهر خود را متالم نشان میدهند از آنهاست غلامرضا خان آصف الدوله که رو بنگارنده کرده میگوید این چند نفر که از دربار نرفتند و معلوم نیست عاقبت کار چه خواهد شد نگارنده عقاید شخصی خود را در اصل این خیال که برای جلوگیری از انجمنها و ناطقین و ارباب قلم بود بتوسط یک هیئت امراء و وزراء و قصد اصلاحی که در سر داشته‌ام مفصل نقل کرده میگویم من داخل اغراض شخصی نیستم

برای هیچکس کار نمیکنم غرض من نوعی است همه تصدیق و اظهار مهربانی

## تشکیل باغشاه در مقابل مجلس

میکنند برادر هم شرحی میگوید حاصلش آنکه کسی با شاه طرف نیست مقصود در رفع نواقص و اصلاح امور است و همه باید با هم همدست شویم و راه مقصود را بیمائیم .

معاون الدوله میگوید امروز صبح قاضی قزوینی و بعضی دیگر از طرف انجمنها آمده بودند از ما تکلیف میخواستند و ماتحیر بودیم چه جواب بدهیم نه تکلیف ما معلوم است و نه تکلیف مردم ما در این گفتگویم که محمد باقر خان فراشاهی مجلس و یکنفر از اعضای انجمن مظفری از طرف انجمنها میآیند و اظهار میکنند نمایندگان انجمنهای ملی در انجمن مظفری جمعند و میگویند شما چه کرده اید و تکلیف ما چیست امراء جواب میدهند منتظریم فرستادگان ما از خانه عضدالملک و از جاهای دیگر که رفته اند برگردند آنوقت جواب بدهیم آنها میمانند جواب بگیرند نگارنده و برادر من روانه میشویم بعد از این مجلس که آثار خوشی دیده نمیشود با کمال افسردگی بمجلس شورایی ملی میروم و کلاء هستند و آقا سید عبدالله و بعضی از مایون ولی نمایندگان انجمنها همه در انجمن مظفری جمعند و جمعیت بسیار آنجا است میثوم در انجمن مظفری مشغولند عریضه‌ای بشاه مینویسند باز خبر میرسد که عریضه شاه صالح آمیز و متضمن درخواست اصلاح واقعی با ملت است و در آخر عریضه نوشته اند برای انجام هر چه موجب اطمینان اعلیحضرت باشد حاضر خواهیم بود نگارنده تعجب میکند این عریضه در این موقع چه اثر خواهد داشت عیبرسد از و کلاء هم کسی هست میگویند تقی زاده هم هست او هم باین عریضه رأی داد میگویند مخالفتی نکرد خلاصه از ترتیب کار و وضع رفقا مخصوصاً الملک المتکلمین نگران هستم چون میدانم در کار است و آرامش نمیگذارند و از طرف دیگر چون مرد زود باور است ممکن است او را فریب بدهند دیشب با او و سایر رفقا قرار شده من بروم امراء را ملاقات کرده برگردم امروز هم یکمرتبه دیگر امراء را دیده ام و هنوز رفقا را ندیده ام با هم صحبت بداریم بدانم چه کرده اند چه میکنند از اینجهت بانهایت افسردگی از عمارت مجلس فرود آمده پای عمارت میرزا داودخان و حسین آقای پرویز را دیده گوشه‌ای نشسته از بی رویه بودن حرکات رفقا شکایت میکنیم و میگوئیم در چنین موقع خطرناک چرا نباید اقلاً چهار نفر که از یکدیگر اطمینان دارند و قصدشان اصلاح امور

است با هم کار کنند و از گفتار و کردار همدیگر اطلاع داشته باشند آنها هم تصدیق میکنند و قرار میشود ملك المتكلمين و آقا سید جمال الدین و آقا سید محمد رضای مساوات و میرزا جهانگیر خان و میرزا داود خان و حسین آقا فردای آنروز در منزل ملك المتكلمين جمع شده در این باب گفتگو کرده ترتیبی بدهیم که از نطقها و کتابتهای مختلف جاوگیری شود و با مشورت یکدیگر بگویند و بنویسند و اقدام نمایند روز شنبه صبح رفقا جمع میشوند و در خصوص همخیالی در امور و جاوگیری از مفاسد انجمنها و ناطقین و نویسندگان صحبت میداریم در این مجلس نگارنده بیمالاحظه حرف زده میگویم مردم میگویند شما در کار مشروطه فائده برده اید یکی ملك خریدم و خانه ساخته است دیگری پول ذخیره کرده و از این سخنان غرض آمیز گفته میشود اما هر قدر دشمنان از من بدگویی کنند نمیتوانند بگویند در صدور دخیل و فائده بوده ام در اینصورت معلوم است جز حفظ اساس مقصدی ندارم شك نیست که ما هم در اصل مقصد هم رأی و هم خیال هستیم پس باید با کمال اتحاد از مفاسد جاوگیری کنیم و نگذاریم کسی از حدود خود تجاوز کند ملك المتكلمين میگوید در اصل مقصد اتحاد لازم است داریم و در کارهای نوعی بی مشورت کار نمیکنیم ولی در آمد و رفتها هر کس آزاد است میگویم البته با رابطه های شخصی کار ندارم در آخر این مجلس قرار میشود حاج محمد حسین رزاز را از انجمن اصناف سید عبدالرحیم کاشانی را از انجمن فاطمی خبر کنیم و در انجمنها افتاده از تندر و روپهای بیجا تا آنجا که ممکن است جاوگیری شود بعد از ظهر روز شنبه عند الملك بخواهدش امراء میروند شاه را ملاقات میکنند و از سبب نرفتن شایسته از دربار و ماندن امیر بهادر در سفارت روسی پرسش مینمایند شاه میگوید آنها رفتنی هستند و البته خواهند رفت چون طلب دارند میخوانند طلب خود را بگیرند و بروند و از عند الملك میخوانند که امراء را بحضور برده مورد مرحمت بگردند عند الملك هم قول داده این کار را بکند و آنها را بحضور شاه ببرد و شب یکشنبه پستی از شب رفته است اطلاع میدهند امراء در خانه دیر الملك جمعند بیاید کار لازمی هست چون وارد میشود میگویند وقت گذشته است باید رفت بمنزل عند الملك در راه میپرسم چه خبر است میگویند شاه

### تشکیل باغشاه در مقابل مجلس

امراء را احضار کرده است و عصر روز شنبه قرار بود بروند نرفته اند حالاً میخواهند يك مجلس باهم باشیم در اینخصوص باعضدالملك مشورت شود و اگر صلاح باشد بروند میگویم من صلاح نمیدانم بروند و اطمینان ندارم که شاه باعضدالملك راست گفته باشد خاصه با تغلفی که کردند از دور کردن آن چند نفر از دربار دیگر چگونه اطمینان میشود حاصل کرد که اینها بروند آنجا توهینی از ایشان نشود خلاصه وارد اطاق عضدالملك میشود میبینم جلال الدوله هم آنجا است در صورتیکه در مجلس آخری حاضر نمیشد حالا احتمال میرود عضدالملك او را خواسته باشد برای رفتن حضور شاه مینشینیم و صحبت میداریم عضدالملك اصرار دارد که فردا صبح باید برویم نزد شاه علاءالدوله میگوید چون آنها از دربار تبعید نشده اند بچه اطمینان برویم عضدالملك شرح تعرضات خود را بشاه در باب تبعید و فسادین دربار نقل میکند و اگر چه طبعاً در حرف زدن وقفه دارد و زود زود کلامش را میبرد و دوباره با سکوتی که فاصله شده شروع بحرف زدن میکند ولی امشب مخصوصاً در ضمن گفتن قصه دربار سکوتهای بیوقوف غیر مناسب از او ظاهر میشود که معلوم است آنجا خبرهایی بوده و او نمینخواهد بگوید بالاخره باصرار حاضرین بعضی از جمله های افتاده را میگوید و آن بی احترامی است که شایشال در دربار از او کرده است مثلاً هر کجا عضدالملك مینشسته او هم میآمده باهای خود را روی هم انداخته با کمال بی ادبی مقابل او مینشسته و بار بی اعتنائی میکرده است اینمطالب که گفته میشود من جازم میشوم که رفتن آنها بدربار عاقبت خوش ندارد ولی علاءالدوله میگوید اگر آنها رفته باشند با معظمن بلشیم بروند ضرری ندارد و خواهیم رفت بالاخره عضدالملك قسم میخورد که اگر آنها از دربار نروند و شاه از قراردادی که شده تخلف کند من هم هر چه تکلیفم هست خواهم کرد و این حرف با مقامی که عضدالملك دارد بی اهمیت نمیشود زیرا ممکن است بگوید تمام قاجاریه را بر میدارم بروم دربار و اتمام حجت میکنم و اگر پذیرفته نشد حرف آخر را میگویم عضدالملك که این قسم را میخورد علاءالدوله میگوید دیگر حرف تمام است و جای گفتگو نیست و برای رفتن دربار حاضر میشود فقط میخواهند که از صبح یکشنبه بعصر

### فصل بیست و هشتم

مقرر گردد و طرف عصر نیرالدوله را بفرستند دستخطی از شاه در اظهار لطف با همراه بگیرد. که مطامین شوند و عصر بروند شرفیاب گردند در این مجلس نگارنده بعضدالملک میگویم احترامات شخص شما امروز برای ملت قیمت دارد و بر همه لازم است پاس حرمت شما را داشته باشند خود شما هم هر چه قدرت دارید بخرج بدهید که در این موقع دهنی بر شما وارد نشود ملك المتكلمین هم در همین زمینه نطقی میکند جلال الدوله میگوید چون رئیس الوزراء سند داده است که این چند نفر از دربار تبعید شده اند ما باشاه کاری نداریم و همان نوشته رئیس الوزراء که رسمیت دارد ما را کافی است و بهمان نوشته ما میتوانیم آنها را تبعید شده بدانیم.

بالجمله در ساعت چهار از شب این مجلس منقضی میشود و در وقت رفتن دم در اطاق چون خاطر آسوده نیست سر میگذارم بگوش عضدالملک و میگویم علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد و میروم - از خانه عضدالملک که بیرون میآیم جلال الدوله مراد را کالسه خود مینشانند در راه باز من عقیده خود را در باب مصلحت نبودن رفتن بدربار اظهار میکنم ولی میبینم که امراء با نهایت ملاحظه ای که دارند باطناً بی میل نیستند زودتر حضور شاه رفته باشند و خیالشان راحت گردد.

جلال الدوله که بمنزل میرسد کاغذی از سفارت روس خوانده نزد نگارنده میفرستد که نوشته است شما در کار سلطنت شاه اختلال میکنید اینمطلب با معاهدات و قراردادهای شما مخالف است سریع مینویسیم که دولت روس و انگلیس برای تغییر سلطنت موجود موروثی ایران حاضر نیستند و این اقدامات شما برای شما و خانواده ظل السلطان عاقبت وخیم دارد معلوم میشود در دربار و در سفارت روس این مطلب اینطور بازگو شده که میخواهند شاه را بردارند و ظل السلطان را نایب السلطنه فرزند صغیر او احمد میرزا قرار بدهند خلاصه از دیدن کاغذ سفارت روس نگران میمانم و میفهمم فتنه بزرگ شده و مطلب را منقلب کرده اند.

## فصل بیست و هفتم

### گرفتاری امراء و بیحرمتی بعضدالملک

عصر روز یکشنبه هفتم شهر جمادی الاولی ۱۳۲۶ عضدالملک امراء و رجال دولت را بحضور شاه میبرد که مورد مرحمت گردند شاه در ظاهر اظهار مرحمتی بآنها کرده اجازه مرخصی میدهد هنگام مراجعت دم درباغ یکدسته قزاق آنها را احاطه کرده علاءالدوله و جلالالدوله و سردار منصور را میگیرند و باقی خارج میشوند عضدالملک مبیند آنها را گرفتند میگوید منهم بر میگردد آن سه نفر را جای دیگر میبرند و عضدالملک را جای دیگر مینشانند شاه هم باندرون رفته عضدالملک نمیتواند او را ملاقات کند وقت مغرب حشمتالدوله را که رئیس خلوت و منشی مخصوص شاه است از طرف مجلس شورایی میطلبند و از سبب گرفتاری امراء میپرسند حشمتالدوله آمده جواب صحیحی نمیدهد آقا سید عبداللہ در موافقتش بامجلس مضر است ولی چون قصه خانه عضدالملک بی دخالت او شده تصور میکند بالاخره آنها بتوسط او مرخص خواهند شد و از هر یک پولی خواهد گرفت اینستکه مکرر میگوید کارخانه عضدالملک را اشتباه کردند و غلط بود و گاهی میگوید شاه گفته است من و عضدالملک باید از آنها توسط نمایم تا رها شوند و تا من و عضدالملک باهم توسط نکنیم خلاص نخواهند شد خلاصه آنشب عضدالملک و آن سه نفر در باغ شاه میمانند و فردای آن عضدالملک هر چه اصرار میکند بی ثمر میماند و بالاخره عضدالملک از شاه تغییر شنیده با کمال کدورت از باغ شاه در آمده از شهر خارج میشود و بسلیمانیه میرود و آن سه نفر را بجانب مازندران



## فصل بیست و هفتم

تبعید میکنند و فوراً امیر بهادر از سفارت روس در آمده بدربار میآید و تمام اشخاصی که بنا بود از دربار تبعید شوند و بعضی هم رفته بودند بجای خود برگشته هر يك مشیر و مشار میگردند و مخالفت آشکار میشود عجباً در همین روز یکشنبه طرف عصر که اینکار در باغ شاه اتفاق میافتد میرزا احمد خان مشیر السلطنه کابینه خود را بمجلس آورده رسماً معرفی میکند خودش وزیر داخله و رئیس الوزراء - مشیر الدوله میرزا حسنخان وزیر علوم - صنیع الدوله وزیر مالیه - مستوفی الممالک وزیر جنگ - علاء السلطنه وزیر خارجه مؤتمن الملک وزیر تجارت و چون مجلس از وزراء خواسته است پروگرام خود را بمجلس تقدیم کنند لهذا پروگرام قشنگی مشتمل بر دوازده ماده همه راجع باصلاحات ملکی و رفع نواقص وزارتخانه ها و اصلاح امور مالیه میدهند و مورد توجه میشود خصوصاً لایحه صنیع الدوله در اصلاح مالیه که بعد از خوانده شدن صدای احسنت نمایندگان بلند میگردد و میگویند حالا ما وزارت داریم و کار مجلس پیش خواهد رفت مگر آنها که میدانند باغ شاه چه خبر است و مجلس و قانونی باقی نمانده است معرفی وزراء در مجلس و گرفتاری امراء در باغ شاه در یکوقت واقع میشود وزراء بعد از معرفی میروند و باز شبانه احضار میشوند و بمجلس میآیند و از آنها میخواهند سبب گرفتاری امراء را بیان نمایند میروند فردا جواب بیاورند ولی فردا ورق برگشته دیگر بی اذن و اجازه شاه نمیتوانند بمجلس بیایند خلاصه روز دوشنبه هیجان شدید در خلق پیدا شده انجمنها داد و فریاد میکنند وقت ظهر بنگارنده از مجلس اطلاع میدهند که اطاقی برای شما و چند نفر دیگر معین شده آنجا کمیسیون مخصوصی است حاضر شده بوظایفی که مقرر است رفتار کنید کمیسیونی برای نكارش پاره ای از مطالب لازم و مدافعه از خیالات مخالفین است مجلس لازم دانسته این هیئت بطور غیر رسمی در خود مجلس کار کند و کمیسیون اصلاح را که رسماً از مجلس انتخاب شده معاونت نماید اجزای این کمیسیون را از اشخاص نافذ در ملت انتخاب کرده اند که بمردم هم اگر نصیحتی دادند بپذیرند اجزای این کمیسیون به بیست نفر میرسد و اغلب آنها از اجزای انجمن آذربایجانند یعنی منسوب به تندروان مجلس ملك المتكلمين و سید



### گرفتنی امراء و بیطرفی بمضد الملک

جمال الدین هم هستند سید محمد پسر آقا سید عبدالله را هم عضویت داده اند و یکجمله از جوانان را که از آنها اطمینان دارند مأمور خدمت این کمیسیون کرده اند اطلاعات از هر جا باین اطلاق میرسد و جواب او ایسی که از طرف دولت برضد مشروطه و مجلس نشر میگردد از طرف این جمع داده میشود و هم در اینروز تلگرافخانه را که بدست سردار منصور بود از او گرفته بمخیر الدوله که جعل اعتماد شاه است میسپارند بدیسی است در اینصورت دیگر تلگرافات ملت بولایات مخایره نمیشود اگرچه آقا سید عبدالله تلگرافات بعلما می کند و قاصد مخصوص بقزوین و قم و غیره میفرستد و از آنجاها ولایات دیگر را خیر میکنند ولی تا درباریان نمیتوانند نمیگذارند تلگرافی از طرف ملیون مخایره شود و بزرگتر تدبیر آنها در جلو گیری از هیجان ملی عمومی تحت نظر گرفتن تلگرافخانه است فردای اینروز اعلانی از طرف شاه بمنوان راه نجات بدر و دیوار طهران چسبانیده میشود بمضمون ذیل : راه نجات ملت - ملت قدیم قویم ایران که فرزندان حقیقی و روحانی ما هستند البته خوشوقت نخواهند بود که دولت شتهزار ساله ایشان پایمال هوا و هوس مشتی خائنین مفرض خودخواه که بکلی از شرف ملیت دور و از حیثیه انسانیت مهبجورند بگردد البته راضی نخواهند بود که بدبختانه دستخوش خیالات فاسد دزدان آدمی کش شوند یکی بطمع وزارت دیگری بخيال ریاست بعضی بعلت جلب فایده برخی بواصله کسب تسلط و اقدام بامور نامشروع ساده لوحان بیچاره را بمنابین مختلفه هوساعتی بزبانی و هرروزه بیانی فریفته آنانرا آلت کار و اسباب اعتبار خود قرار دهند بمصوم فرزندان خود اعلام مینمائیم که در اینصورت چیزی نخواهد گذشت که از دولت و ملت جز اسمی باقی نخواهد ماند و بکلی رشته قومیت و قوای مملکت از هم گسیخته خواهد شد چنانکه سالهای دراز با اتلاف نفوس صنادید مملکتی و عقلائی ملت از عهده اصلاح آن نتوانند بر آمد بدیسی است که اشتباهی نخواهند داشت که شخص همایون مادر اینمدت تا چه پایه در پیشرفت مشروطیت و آسایش ملت و صلاح حلال مملکت اقدامات فرموده از هیچ اقدامی فروگذار نفرمودیم هر چه گفتید شنیدیم و هر چه خواستند کردیم و از هر حرکت زشت ناپسند تجاهل و

## فصل بیست و هفتم

انماض نمودیم چه عهدها بستند که نشکستند چه پیمانها که پایان نبردند آیا دیگر برای شما شبهه باقیمانده که معدودی مفسدین قصدی جز خراب کردن خانه شما ندارند آیا نمیدانید که میخواهند رابطه واتحاد حقیقی میان دولت و ملت برقرار نمایند صراحتاً بشما میگوییم که بیچوجه من الوجوه ممکن نیست بیش از این دولت و ملت خود را دچار حوادث و انقلابات دیده و از اعمال مضرین صرفنظر فرمائیم و این حرکات ناشایسته را باز بچه پنداشته و ملت خود را در تنگنای فساد و ظلم مفسدین ایران خراب کن بگذاریم دولت ایران بطوریکه دستخط فرموده بعموم دولت اعلام فرموده ایم مشروطه و در عداد دول کنستی توسیون محسوب است و کلای مجلس شورایی در کمال امنیت و قدرت بتکلیفی که از برای آنها مقرر است عمل خواهند کرد ما هم جداً در اجرای دستخط و مرحمت سابقه خودمان چاهد و سعی و تجار و کسبه و رعایا عموماً در امان و بکار خود مشغول مفسدین با هیچ قبول و ساطتی مخدول و منکوب هر کس از حدود خود تجاوز نماید مورد تنبیه و سیاست سخت خواهد شد البته ملت نجیب ایران و فرزندان عزیز من این اقدام حیات بخش شاهانه را شایسته هر گونه تشکر دانسته مقاصد حسنه ما را در نظر داشته و بیچوجه از همراهی فرو گذارند خواهند نمود

محمدعلیشاه قاجار نهم شهر جمادی الاولی ۱۳۲۶

این لایحه را بتوسط تلگراف بتمام ولایات مخبره میکنند در کمیسیون مخصوص

جواب این دستخط نوشته شده طبع و نشر میشود بمضمون ذیل:

جواب راه نجات مرا بخیر تو امید نیست شر مرسان

هنگامیکه دولت روس در صدد بستن (دوما) یعنی مجلس شورای روسیه بر آمد

اعلانی در میان ملت منتشر کرد که تقریباً همان اعلان لفظ بلفظ ترجمه شده در روز

نهم جمادی الاولی ۱۳۲۶ یعنی دو روز پیش با اسم راه نجات ملت در طهران منتشر شد

مندرجات این اعلان يك آینده تاریك و يك بدبختی نزدیک را بمنلت و دولت ایران

وعده میدهد یعنی همان خونریزها و همان هرج و مرجها و همان ضعف قوایی را که

دولت و ملت روس بعد از انتشار نظیر این اعلام دچار شد برای ایرانیان نیز مقدر و

### گرفتاری امراء و بیحرمتی بمضد الملک

ممهد است ملت خوب میداند که هر چند این اعلام بنام اعلیحضرت محمدعلیشاه انتشار یافته باشد و نسبت او را بشخص شخص سلطنت بدهند باز حقیقت امر غیر از این است یعنی همانطوریکه در کلیه امور چند نفر خائن بی ایمان اطراف دربار سلطنت را گرفته و در تصرف امور دولتی احق و اولای از شخص پادشاه شده اند در این اعلام نیز عقاید شخص خود را بنام مقدس اعلیحضرت در انظار ملت جلوه میدهند ظاهر اعلام مزبور بطور ابهام از عده ای مفرضین نامعین و لزوم اقدام دولت در طرد یا قتل آنها حکایت میکند بهترین دلیلی که عدم انتساب این اعلان را بشخص اعلیحضرت مدلل میکند همان خوف عمومی است که از ابهام این مقصد و عدم تعیین مفرضین در ملت تولید میشود چه معلوم نیست که مقصود از این مفرضین کیانند اگر مراد از اشخاصی است که در استحکام اساس مشروطیت یعنی مایه امیدواری و اصل و ضامن حیات و بقای ایران در مدت این دو ساله اقدامات کرده اند همه ملت ایران جز معدودی از خائنین درباری داخل در این عنوان میباشند و احدی نیست که از این دایره خارج و مستثنی باشد و اگر مراد اشخاصی باشند که حقیقه خائن و مفرض و هایه فساد میباشند آنها در صورتیکه مملکت دارای سلطان و مجلس شوری و کابینه وزراء و وزارت عدلیه میباشد و قانون اساسی مملکت موضح بقسم و امضای اعلیحضرت پادشاه شده است همه کس را فقط بیک احضار نامه عدلیه میتوان حاضر کرده موافق اساس شرع و اصول مشروطیت پس از استنطاق و محاکمه بمجازات خود رسانید و وقتیکه مبهم و غیر معلوم اسم مفرضین برده شود ناچار هر کس تصور میکند که خود او یابیکی از بستگانش داخل در آن زمره میباشد و یقین است که در اینصورت اطمینان از عموم ملت سلب شده و خوف و دهشت بر همه مستولی گردیده بالاخره از اجتماع قوی و ضدیت با فناء و اضمحلال خود و بستگان مجبور میشوند و چنانکه گفتیم البته شخص اعلیحضرت که قلب مبارکش نماینده رحمت خداوند متعال است هیچوقت بانتشار چنین لایحه راضی نشده و بساین وحشت عظمی تن نخواهند داد و بلاشک همین اعلان نیز یکی از اعمال خائنین دربار است که در این مدت یکسال و نیم آنی بانهاد دولت و ملت راضی نشده و باتمام قوا در تفریق و

## فصل بیست و هفتم

تجزیه ایندوقوه کوشیدند دیگر از عجایب این اعلان که ما را در مقابل اروپائیه شرمنده و بلکه در برابر هر عاقلی خجل و شرمسار میکند عبارتی است که مضمون ذیل در آن مندرج میباشد دولت ایران بطوریکه دستخط فرموده و بعموم دول اعلان فرموده ایم مشروطه و در عداد دوز کنستی توسیون محسوب است و کلای مجلس شورایملى در کمال امنیت و قدرت بتکلیفی که از برای آنها مقرر است عمل خواهند کرد صاحب اعلان هیچ متذکر نیست که سلطنت وقتی مشروطه و صاحب مجلس شوری باشد بمرجوب قانون اساسی ممکن نیست احدی را از آحاد ناس برخلاف قانون توقیف و حبس کرده و همه نوع اسباب هتک شرف و سلب امنیت او را فراهم آورد و سه روز قبل حبس علاءالدوله و جلال الدوله و سردار منصور انهدام اساس مجلس شوری و سلطنت مشروطه و قانون اساسی را جذاً آشکار میکند و نیز انتزاع تلگرافخانه را بی اطلاع وزراء از مدیر سابق و واگذاردن آن بدیگری که پریروز اتفاق افتاده و تغییر حکومت طهران و نظمیة شهر که همین دو روزه بدون اینکه از مجرای وزارتخانهها باشد رویداده قول صاحب اعلان را در وجود مشروطه و کنستی توسیون تکذیب مینماید و نیز صاحت اعلان از زبان اعلی حضرت همایونی انتشار میدهد که بدیهی است اشتباهی نخواهد داشت که شخص همایون ما در این مدت تاچه پایه در پیشرفت مشروطیت و آسایش ملت و صلاح حال مملکت اقدامات فرموده و از هیچ اقدامی فرو گذار نکرده ایم هر چه گفتند شنیدیم و هر چه خواستند کردیم و از هر حرکت زشت و ناپسندی تجاهل و اغماض نمودیم چه عهدها بستند که نشکستند چه بیمانها که بیابان نبردند این عبارات نیز بقدری خلاف واقع و ضد مشهورات این مدت است که عامه نقوس درمی اصلی آن بهیچوجه تشکیک نخواهند کرد چه گذشته از آن مفروضین که معلوم نیست مراد چه طبقه از مردمند عموم مردم ایران در آخر سلطنت شاهنشاه مبرور مظفرالدینشاه کبیر برای فقر و فلاکت و بدبختی که ایران را احاطه کرده بود و بواسطه بینظمی که در کلیه اعمال دولت مشهود بود و بعلت تسلطی که اجانب در این آب و خاک پیدا کرده و حیات استقلالی ایران را تهدید میکردند مجبور شدند که بهیئت

## گرفتاری امراء و بیهرمتی بعضدالملک

اجتماع از صغیر و کبیر و عالم و عامی بصدای واحد تغییر اوضاع سلطنت را خواستار شوند و پس از کوشش و کششهای زیاد و بعد از مفایرتهایی که درباریان کردند و مواعظی که پیش آوردند وقتی شاهنشاه کبیر ماضی مقاصد ملت را بدقت ملاحظه فرمود و اجرای آنرا مایه حیات مملکت و آسایش عباد و آبادی بلاد دید فوراً باسترداد حقوق ملت اجازه داد و غصب علیه اولیای دربار حقوق ملت را تصدیق نمود شخص اعلیحضرت حاضر هم چه بواسطه فشارهای ملت و چه بعلمت وجدان پاک خود در آنوقت بامضای اینفرمان قضائیان ناچار شد در تمام اینمدت ملت چه بوسائط روزنامجات چه بوسائیل ناطقین چه بتوسط مجلس و وکلای خود فریاد زدند که مقصود ما از این اقدامات اصلاح مملکت و حفظ منافع اهالی و بالاخره کلیه اصلاحات داخلی و خارجی است این حرف را گفته و همه جا در مقام عمل جان و مال خود را در معرض فداکاری گذاشتند در اینوقت لازم بود که دولت نیز که نماینده ملت است بتمام قوای مادی و معنوی خود در پیشرفت اینمقاصد مشروعه ملت همراهی کرده و این راه مخوف پر احتیاط را بواسطه قوه نگاهبانی خود تأمین کند ولی افسوس که ملت در تمام اینمدت همیشه جزخلاف انتظار خود را از طرف دولت ندید و آنی از جانب دفاع اولیای امور دولتی خود آسوده نشست و تمام این ضدیتها چنانکه همه ما ملت میدانیم و شخص اعلیحضرت هم پس از رجوع بقلب حق بین خود ملتفت میشوند ناشی از اغراض خانمانسوز همان یکمشت خائنین مسلط بر دربار بود که روزگار ایران را باین تیرگی نمود چنانکه از یکطرف پسر رحیم خان چلیانلو را در تبریز تحریک کردند که در یکروز روشن سیصد نفر از نفوس محترم را از دم شمشیر گذرانده صدها خانمان را از هم پاشیده از یکطرف اگر ادسا و جبالغ مگری را محرک شده حیات استقلالی مملکت را بتزلزل انداختند از یکطرف در ماکو و کرکانه رود و ارومی و خوی و خلخال و اردبیل آنشهای فتنه روشن کرده بگشتن نفوس مسلمین و برباد دادن عرض و ناموس اسلام و اختلال در امنیت و ایجاد خوف و دهشت عمومی اساس نظم را برهم زدند از یکطرف باشارات مخصوص قوام و پسرهای او را به تنهیب و غارت و خرابی فارس مأمور کردند و ایل عرب را بمعاونت او مأمور نمودند از یکطرف

در زمان حکومت سیف الدوله کرمانشاهان را میدان جنگ کرده خونهای مسلمین را در ازای هیچ گناه ریختند از یکطرف شیخ زین الدین را بحضرت عبدالعظیم فرستاده آتش فتنه را دامن زدند و بعد از آن شیخ فضل الله را که دینش دنیای او میباشد بهمان مکان مقدس فرستاده امنیت را از تمام مملکت سلب نمودند و بعد از فاصله مؤبد فتنه یازدهم رمضان سید علی یزدی شدند و قم و کاشان و اصفهان و یزد و کرمان را نیز چنانکه صفحات روزنامهها بر است و صورت تلگرافها در تلگرافخانه حاضر از این خون خواری و خون آشامی بی نصیب نگذاشتند و بعد از همه اینها فتنه ثانوی که بتوسط شیخ فضل الله در میدان توپخانه برپا شد و همراهیهای ظاهری که اولیای دولت از فتنه انگیزی او کردند جای هیچ تردید نیست و همه دنیا میدانند که قریب یکماه تمام از شمال تا جنوب و از مشرق تا مغرب ایران چه زلزله و آشوب و انقلاب در این مملکت برپا بود و چگونه سلب امنیت از همه قراء و قصبات ایران نمود و هنوز قسم نامه ثانوی دولت خشک نشده بود که فتنه ورامین و شیخ محمود و حسنخان قرچکی را بر پا نمودند و شبانه بخانه فریدون ریخته او را کشتند و بهاء الواعظین را در ملاء عام بر حسب مأموریت مخفی زخم زدند و معاهده ششگانه را که دولت برای تأیید قسم خود در واقعه توپخانه کرده بود بموقع اجرا نگذاشتند ملت در همه این اقدامات بچشم دقت میدید و در میان همه این وقایع چیزی که مایه تسلی قلب خود و جهت جامعه ملت و دولت و علت اتحاد و اتفاق این دو قوم باشد تجسس میکرد ولی بدبختانه در ظاهر اثری از آن بدست نمیآورد بلکه بعکس شاپشال تبعه روس و علی بیگ و امیر بهادر روسی نژاد را هر روز بر خلاف میل ملت در دربار مسلط تر و بر نفوس و اعراض مسلمین چیره تر می یافتند و معلم روسی را برای تربیت و لیعهد دولت ایران بمذاق روسها پانزده سال اجیر میدیدند تمام این مطالب را ملت میدید ولی بواسطه اطلاهی که از احاطه شخص اعلی حضرت بانغراضش هفت نفر خائن مفرض داشت با شخص اعلی حضرت هیچوقت دل بد نکرد و بانعام قوا در تعمیه و چشم پوشی از این اعمال کوشید تا وقتیکه هجوم همسایگان بسرحد شروع شد و تکرک تهدید باستقلال ایران از هر طرف با فتنه مملکت باریدن گرفت در اینوقت ملت

## گرفتاری امراء و بیهرمتی بعضه الملک

از اتحاد تامه مابین خود و نماینده قوای خویش یعنی شخص اعلیحضرت اقدس همایونی ناچار گردید و موقع را تنگتر از آن مشاهده کرد که باهمال و دفع الوقت بگذرانند از این رو با کمال ادب و نهایت نجابت مانند همه اقدامات سابقه خود امرای مملکت را جلو انداخته و رئیس سلسله جلیله قاجار و خیره خواه شخص اعلیحضرت را برای تصفیه دربار از کید خائنین شقیع قرار دادند و شخص اعلیحضرت هم بر حسب امر وجدانی خود قول صریح بر طرد و تبعیدش نفر از مفسدین درباری دادند و ملت را با صدای زنده باد شاهنشاه ایران قرین یکدنیا مسرت کردند ولی افسوس که یکروز فاصله در میان آن خوف و دهشت عمومی شاپشال که یک نفر از طرد شدگان بود با شمشیر کشیده در رکاب اعلیحضرت امنیت عمومی را تهدید نمود و انتزاع تلگرافخانه از مدیر سابق و بریدن سیمهای تلگراف بدست غلامهای کشیکخانه و شلیک بطرف آدمهای تلگرافخانه و تغییر حکومت طهران و نظمیة شهر بدون اطلاع وزارتخانهها و تگرافات باطراف حاوی بر اعتناء نکردن با حکام و وزیر جنگ و امثال این امور تمام از مسرتهای حاصله از فرمایش ملوکانه را مبدل بیک غم و اندوه عمومی کرد.

اعلان مزبور تمام حرکات درباریان را بهکس بملت نسبت میدهد و میگوید که چه عهدها بستند و شکستند و آسایش را از ملت برداشتند در صورتیکه بستن عهد و شکستن آن را جز از اعمال درباریان نمیتوان محسوب داشت و سلب آسایش عمومی را جز از طرف اولیای دولت نمیتوان دید و کیست که از داخله و خارجه نداند که تا امروز در حفظ اساس مشروطیت چه قسمها خورده شده و شکسته گردید و چگونه بتحریكات درباریان سلب آسایش عمومی و امنیت مملکتی شده.

و گرنه آحاد ملت عهد و قسمی ندارند که بشکنند و قوه شخصی را دارا نیستند که صرف سلب امنیت کنند و السلام علی من اتبع الهدی فی نهم شهر ذی القعدة ۱۳۲۶.

## فصل بیست و هشتم

### مدارای مجلس و تفاوت احوال

مجلس شورای ملی روز دوشنبه هشتم و سه شنبه نهم جمادی الاولی از هیجان خلق و اجتماع زیاد در بهارستان جلوگیری میکند و بمالایمت از شاه مرخصی سه نفر تبعید شده یعنی جلال الدوله و علاء الدوله و سردار منصور را تقاضا مینماید عصر روز سه شنبه نهم که از دربار یاس حاصل میگردد انجمنها در مدرسه سپهسالار جمع میگرددند و سر بازان ملی مسلح شده در انجمنهای اطراف بهارستان و مسجد سپهسالار حاضر میشوند و محوطه مجلس صورت نهم ذی القعدة را بخود میگیرد با تفاوت بسیار میان این دو روز و این دو اجتماع اول آنکه در واقعه نهم ذی القعدة طرف مجلس و مشروطه در ظاهر اراذل و اوباش شهر طهران بودند و شیخ نوری و جمعی از مومنین هم در جزو آنها با کمال رسوائی بسر میبردند شاه و درباریان با آنها در باطن مدد میدادند و اگر کسی از آنها میسر میداد انکار کرده میگفتند این قشون و توپخانه را در میدان برای حفظ امنیت شهر مهیا کرده ایم در صورتیکه برای حفظ مخالفین بود و بس مجلسیان هم یقین داشتند قشون دولت آشکارا با مجلس طرف نخواهد شد ولی در این نوبت شخص شاه طرف است و ناگفته نشود که بر ضد مشروطه و مجلس کار میکند عنوان کرده است که میان ملیون اشخاص مفسد پیدا شده میخواهم آنها را سیاست کنم و گرنه با مشروطه همراهم و مجلس را میخواهم دوم- آنکه در واقعه نهم ذی القعدة انجمنها اغلب ملی و مشروطه خواه بودند و اگر در بعضی از انجمنها تنی چند اشخاص مستبد داخل شده قابل اعتنا نبودند ولی در این نوبت چندین انجمن بزرگ دولتی تشکیل شده است که روز و شب بر ضد مجلس و مشروطه کار میکنند و اینک در مسجد سپهسالار همان انجمنهای مخالف حرارت و دلسوزیشان از



## مدارای مجلس و تفاوت احوال

همه بیشتر است و بیش از وطنخواهان و مشروطه‌طلبان واقعی سنگ مجلس و مشروطه خواهی را بسینه میزنند در صورتیکه در باطن خدمتگذار شاه و دربارند بعلاوه انجمنهای ملی حقیقی بواسطه پریشانی ملت گرفتار بی پولی هستند و امورشان مختل است در صورتیکه انجمنهای دولتی از محل معین مخارج آنها میرسند و هیچگونه نگرانی ندارند از جمله انجمن علمی مرکز است اگر چه باین اسم در این سال انجمنی از اجزای مدارس تشکیل دادیم و خواستیم بقوت آن انجمن کمکی بدایره معارف کرده باشیم و نشدولی باین نام با مر کامران میرزا نایب السلطنه و بتوسط سید حسن شوشتری که شخص جسور مستبدیست در لباس ملائی بک انجمن سیاسی دایر شده اعضای آن سید و ملا و پیشنماز و روضه خوان و محرر شرعیات و غیره است و بهر یک پول میدهند و سوره - راوان دارند بر ضد حوزه علمیه علمایی که بامجلس و مشروطه همراهند و از این قبیل انجمنها در شهر و اطراف متعدد دایر کرده اند مشروطه خواه و مستبد مخلوط و مشتبه شده و همه از یکدیگر ظنین گشته اند و این کارها اغاب بتوسط ارشدالدوله میشود ارشدالدوله از اول با سم مشروطه خواهی داخل انجمنها شده و در موقع تحصن نمایندگان انجمنها در بهارستان مدیر انجمن مرکزی گشته در ظاهر مشیر و مشار کارهای ملی و در باطن از کارکنان جدی امیر بهادر جنگ و مستبدین دربار بوده است ارشدالدوله بعد از آنکه کاملاً از احوال و خیالات ملتبان آگاه شد بدربار رفت و جزو کارکنان جدی بر ضد ملیون گشت چه فسادها که از او ظاهر نشد و چه فتنه انگیزیها که نمود تا عاقبت کارش چه باشد سیم آنکه در واقع نهم ذی القعدة هر وقت کمیسیون از خواص انجمنها منعقد میشد چه کمیسیون نظامی و چه غیر نظامی بواسطه اینکه اشخاص امین انتخاب میشدند مطالب کمیسیونها مستور میماند و غیر از خواص از ملیون کسی اطلاع حاصل نمیکرد مخصوصاً در کار نظام که هیچ معلوم نبود قوای نظامی چیست و زمام امور نظام بدست کیست استعداد چقدر است ذخیره چه دارند و خیالات آنها چه میباشد اما در این دفعه هر چه میخواهند بک انجمن سری معین نمایند برای امور نظامی صورت نمیگیرد و چون در اغلب انجمنها مستبدین نفوذ دارند پیش از همه نمایندگان و خبرنگاران خود را انتخاب

## فصل بیست و هشتم

کرده و از د میسازند و بتوسط آنها از خفایای امور آگاه میگرددند این است که درباریان از تمام قوه نظامی ما استعدادی که داریم بلکه از تمام مذاکرات مخفی ما و محل سنگرها و عدد تفنگ و فشنگی که هست آگاهند و رعبی که در دل آنها بود بکلی بر طرف شده است چهارم آنکه در واقعه نهم ذی القعدة کاری پولی باین سختی نبود و از چند جا بملیون مساعدت میشد ولی در این واقعه از هیچکس و از هیچ کجا مختصر کمک هم بماند نمیشود امر زندگانی تمام کارکنان معطل و احوال اغلب آنها پریشان است حتی آنکه مجلس شورایی برای مخارج لازم کارش مختل است مالبه که پول نمیدهد بواسطه جلوگیری شاه برای يك ناهار مختصر که گاهی لازم میشود بیعضی از علماء که تا وقت ظهر آنجا مانده اند داده شود پول ندارند از خارج هم که با وجود ضعف ملیون و قوت مخالفین کسی مساعدت نمیکند در این صورت مجلسیان و ملیون در نهایت تنگدستی میباشند و برای مصارف لازم وسیلهئی ندارند پنجم آنکه در واقعه نهم ذی القعدة روی دل عموم خلق از هر طبقه بجانب مجلس و مشروطه بود ولی ایندفعه بواسطه قضیه بمب و قضیه مجازات قتل فریدون و پول گرفتن مشروطه چنان از ورثه او مردم از مجلس و مشروطه دلتنگ شده اند و سلب آسایش همه را بجان آورده است مخصوصاً از آقا سید عبداللّه و عملیات او و بستگانش عموماً دلتنگ هستند و هر مساعدت با او بکنند بضرورت است نویسندگان و ناطقین هم چون حق و باطلشان بیکدیگر آمیخته شده و تند گوئی و تند نویسی آنها که غالباً بتحریرات درباریانست موجب تزلزل خاطر مردم بیطرف گشته نوعاً طرف توجه نمیباشند بلکه تا اندازهئی هم طرف تنفر واقع شده اند ششم آنکه در واقعه نهم ذی القعدة چون تهیه جنگ درباریان ناقص و خالی از سیاست بوده بعدی که فرنگیان هم آنها را تقبیح میکرده حق را بمجلس و مجلسیان میداده اند مگر سفارت روس که میخواست تجاوزات انجمنها را سبب هرج و مرج قرار بدهد و اغتشاش و لایات را از تحریک درباریان دور بگرد و آنها بطلانش بر همه واضح بود ولی ایندفعه روس ما بان از درباریان بتوسط جراید روسیه ملیون را در همه جا مقصر قلمداد کرده شکایت و زرای مسئول را از انجمنهای ملی شاهد صدق گفتار خود قرار داده اند در صورتیکه تعرض انجمنهای ملی

### مدارای مجلس و تفاوت احوال

بوزرای مسئول بواسطه مسامحه آنها است در اصلاح حال مملکت و جلوگیری از حوادث سرحدی و هرج و مرج ولایات در صورتیکه آنها همه بدستور شاه و درباریان بوده وزراء استطاعت جلوگیری نداشته اند و بهین سبب کابینه وزراء پی در پی دچار بهران و دستخوش تغییر میگشته نه ملیون تقصیر داشته اند و نه وزرای مسئول بلکه تمام تقصیر در دربار مخالف اساس مشروطیت بوده است خلاصه این دفعه روسها توانستند بواسطه تندروی ناطقین و نویسندگان بواسطه پیشرفت نکردن کار مجلس و بواسطه مداخله زیاد روحانیان در امور ملکی وجود هرج و مرج را در مملکت نسبت بملیون بدعهد و شاه را ذیحق بشناسند که بمجلس و مجلسیان و انجمنهای ملی تعرض نماید.

هفتم آنکه در واقعه نهم ذی القعدة رئیس مجلس احتشام السلطنه بود و احتشام السلطنه نه تنها خود دائماً در کار بود بلکه عضد الملک رئیس قاجاریه و برادران احتشام السلطنه علاء الدوله و معین الدوله و وزراء و امرائی که باین خانواده منسوب و مربوط بودند هم بملاحظه خصوصیت با احتشام السلطنه و حفظ ریاست او در مجلس بمنافع خود هم که بود کار میکردند و باین واسطه مجلس در چشم داخله و خارجه عظمت و اهمیت داشت ولی اولاً تمام آن اشخاص که با احتشام السلطنه همراه بودند حالا بواسطه خارج شدن او از کار ریاست مجلس ممتاز الدوله و لتنگ هستند و در باطن کارشکنی مینمایند طرفداران احتشام السلطنه در خود مجلس باریاست ممتاز الدوله مخالف میباشند بعلاوه اشخاصی از وکلاء که غرض شخصی باو کلای آذربایجان و متنفذین در مجلس دارند چون ممتاز الدوله در کارها تابع خیالات آنها است با او طرفیت باطنی دارند بصلاوه دولتیان و وزراء و درباریان اعتنای بمقام ریاست ممتاز الدوله ندارند و مجلس را بواسطه ریاست او کوچک می شمارند و هنوز افکار بحدی نرسیده است که تنها نظر بلیاقت و قابلیت بوده باشد هشتم آنکه در واقعه نهم ذی القعدة مجلسیان از هر طبقه باهم متفق بودند و مخالفی نبود اگر هوا خواهانی از شاه در مجلس بود اشخاص معین بودند که احترام از آنها در مذاکرات باسانی میسر میشد اما ایندفعه هیئت مهمی در مجلس هست که اکثریت را تشکیل میدهد این هیئت هواخواه شاه است با مداخله زیاد آقا سید عبدالله

### فصل بیست و هشتم

در کار مجلس مخالف با هیئت نافذه مجلس یعنی وکلای تندرو ضد میباشند این هیئت پولها گرفته خصوصیتها دیده با انجمنهای دولتی و جمعهای استبدادی ارتباط حاصل نموده بست و بندها دارند خاصه که حقوق آنها هم از مجلس نرسیده اغلب گرسنه اند و ناچار میباشند بهر وسیله باشد تحصیل معاش کنند و بالجمله در اینوقت در مجلس سه دسته موجود است یکی همین دسته که ذکر شد دوم هیئت نافذه که وکلای آذربایجان و گیلان و جمعی از وکلای تازه انتخاب شده که برضای هیئت نافذه انتخاب شده و با آنها همراهند رئیس مجلس هم جزو آنها است عدد ایندسته بهیست نفر نمیرسد سه کمی هم بیطرف هستند و در هر حال با ملاحظه راه رفته انتظار دیدن عاقبت امر را دارند و در این صورت معلوم است از هیئت نافذه در مجلس عمومی کاری بر ضد شاه و دربار پیشرفت ندارد و تندروان ناچارند کارها را در کمیسیون مخصوص انجام بدهند و اغلب در کمیسیون آنها هم خبر بران مخالفین موجودند و نمیتوانند آزادانه صحبت بدارند در این صورت در واقع دست و زبان آنها بسته است.

دسته مخالفین در مجلس قوت گرفته است بوجود چند نفر از تجار که در باطن کار تجارتشان خراب بوده و بخيال اصلاح کارهای شخصی داخل مجلس شده اند اشخاص عمده آنها حاج محمد اسمعیل تبریزی و سید مرتضوی و میرزا محمود اصفهانی و حاج علی حاج حبیب هستند حاج آقا محمد معین التجار بوشهری هم بملاحظه آنکه در بنادر آلودگی زیاد دارد و احتمال میدهد تعرضی از طرف مجلس بمنصرفات او بشود در میانه راه میرود بلکه با آنطرف نزدیکتر است تا ببیند قوت با کدام طرف خواهد بود حاج حسین آقا امین الضرب که ظاهراً با این دسته از تجار کار میکند باطناً آنها مانده از یکطرف از شاه اطمینان ندارد و خود را در مخاطره میبیند و از طرفی با آقا سید عبدالله و هیئت نافذه مجلس طوری بست و بند دارد که نمیتواند جدا شود از این جهت درمانده و حیران است ارباب جمشید که وکیل فارسیان است در واقعه نهمذی القعدة بول و تفنگک بمجلس و مجلسیان داده خود و دیگر فارسیان همه گونه همراهی با ملیون نموده اند ایندفعه بواسطه قتل فریدون سخت ترسیده و چون ضعف مجلس و مجلسیان را دیده

## مدارای مجلس و تفاوت احوال

شاید در باطن بادر باریان طرح الفتی افکنده باشد و از این قبیل مطالب که موجب پراکندگی افکار مجلسیان است بسیار هست که هیچیک در نهم ذی القعدة وجود نداشته نهم آنکه در واقعه نهم ذی القعدة تمام و کلای مجلس در طهران مردم را بضدیت با مخالفین ترغیب میکردند و مردم از زبان و کلاء جز حرف مخالفت بادر باریان چیزی نمیشنیدند و کلای ولایات بهر رمز و بهر وسیله بود بموکلین خود میرساندند که تلگرافات سخت کرده تا آخر درجه ضدیت خود را بادر باریان اظهار کنید اما در این نوبت مردم از زبان (غیر از معدودی) حرف ناامیدی میشنوند و کلای طرفدار شاه هر چه میتوانند مردم را دلسر کرده از کار میاندازند نمایندگان ولایات بهر وسیله هست بموکلین خود میرسانند که شاه مظلوم است و تندروان مجلس و انجمنهاست مکار و باین وسیله نمیگذارند در ولایات هیجانی بشود خصوصاً که دولتیان هم در تلگرافات آنها تصرفات کرده هر چه میخواهند اضافه میکنند عجزاً دست تندروان مجلس هم باهم اتفاق ندارند و چند دسته شده اند مثلاً و کلای آذربایجان چهار نفرشان مستشار الدوله - تقی زاده و حاج میرزا ابراهیم و حاج میرزا آقا باهم متفقند و باقی متفرق شده هر کدام با دسته‌ئی کار میکنند و شاه در میان آنها طرفدارانی دارد که نمیگذارند تعلیقات ضد شاه در آذربایجان مؤثر واقع گردد و هم آنکه در واقعه نهم ذی القعدة شاه بالمره از ملیون ناامید نشده بود یعنی تصور نمیکرد سازش با آنها صورت پذیر نباشد ولی بعد از واقعه بمب و اقدامات جدی تندروان در استخلاص اشخاصی که با تمام آن کار گرفتار شده بودند قطع حاصل کرده که نه او میتواند دیگر باین اشخاص راه برود و نه آنها با او راه خواهند رفت و از دو طرف ناامیدی حاصل شده است باین خصوصیات و خصوصیت‌های دیگر که ناگفته ماند این اجتماع و هیجان ملی را بهیجان ملی نهم ذی القعدة قیاس نباید کرد و این دفعه بر مزاج مجلس مرضی‌های مستولی شده و بخارج هم سرایت کرده است که هر يك از آن مرضی‌ها مهلك است و اطیبی حاذق از معالجه‌اش عاجزند آ یا جای تأسف نیست که بعضی از بانصافان دربار که باطناً روی دلشان بجانب مشروطه است سر بگوش من گذارده میگویند هر چه شکایت دارید از خودتان بکنید و تمام مقسده را از منافقین مجلس

### فصل بیست و هشتم

بدانید زیرا که نقشه مخالفت با مجلس از مجلس بدر بار میآید بلی جای تأسف است که جمعی از وکلاء خائن روز و کیل مجلسند و شب مشاور دربار روز برای ملت حرف میزنند و شب برای شاه روز عمامه بر سر نهاده بمجلس میآیند شب کلاه بخارانی بر سر گذارده بدر بار میروند و افکار ضد مجلس را بیجان میآورند بلی فلان تاجر یا فلان کاسب یا فلان سید و آخوند که پیش از این بیچوسیله راه دیدن صدراعظم مملکت را نداشته اکنون بادرشگه و کالسگه های مخصوص بدر بار رفته و با پادشاه همراه شده از او توقع همراهی میکنند و در عین تنگدستی که دارد بیش از توقع او پول میگیرد و بوعده جاه و مال امیدوار میشود از او چه توقع میتوان داشت که فداکاری کرده حقوق ملت را زیر پا نگذارد خدا یا چگونه شکر نعمت ترا بجای آورم که با همه خصوصیت که در زمان ولیعهدی او با این پادشاه داشتم در زمان سلطنتش چون دیدم با اساس سعادت ملت باطناً همراه نیست فریب نویدهایی که از طرف او دادند نخورده با نزدیک نشدم و در ادای وظیفه وجدانی کوتاهی نکردم.

بالجمله پس از اجتماع انجمنها در مسجد سپهسالار بهر وسیله هست انجمنهای ولایات را خبردار میکنند و از آنها مدد میخواهند از تلگرافات جوابهای مساعد میرسد رؤسای ملیون در هر کجا در انجمنهای ولایاتی جمع شده ادارات را تعطیل کرده و با طهران در جواب و سؤال میشوند کمیسیون مدافعه ملی اخبار ولایات را بگوش ملیون طهران میرساند و چون بیش از هر قوه دولتی از قزاقخانه نگران است لایحه های مخصوص در تذکر دادن بقزاقان و ترسانیدن آنها از طرف شدن بامات در میان آنها منتشر میسازد و چون اغلب صاحب منصبان ایرانی آنها در مجلس قسم یاد کرده اند که مخالفت با مشروطه نکنند در اینصورت آنها را بسوگندی که خورده اند متذکر ساخته بخدا و پیغمبر و امام و قرآن قسم میدهند که فریب صاحب منصبان روسی را نخورده بروی برادران وطنی خود تبر نیندازند و از قشون اطراف شاه قزاقان روسی که رخت ایرانی پوشیده اند و اشراری که برای شرارت قزاق شده و سواران امیر نهاد و سربازهای

## مدارای مجلس و تفاوت احوال

سیلاخوری که بنزدی و راهزنی مروفند بیش از همه در پانمشاه مورد توجه میباشند  
آنها بند که زودتر با ما جنگ خواهند کرد خلاصه روزها با رفقا در کمیسیون مذاقعه  
کار میکنم و شبها هریک در خانه یکی از دوستان یا در خانهای خود بسر برده با  
پریشان حالی میگذرانیم .

## فصل بیست و نهم

### طرفداری صلح و سختی احوال

صبح چهارشنبه دهم جمادی الاولی ۱۳۲۶ تقی زاده بکمیسیون مدافعه آمده اظهار میکند باید صلح کرد و صلح نیست زیاد سختی بشود بدیهی است او در میان و کلاء از همه بمخالفت باشاه معروفتر است شاه هم او را دشمن خود میدانند و تصور میکند در قضیه بمب او و رفقای نزدیکش دخالت داشته اند دو اینصورت این اظهار از او موجب تعجب است زیرا که اولاً حرف صلح زدن اکنون معنیش صرف نظر کردن از حقوق ملت است و مردم بدگمان هر کس را بینند حرف صلح میزند دنبال نموده از او بد گوئی میکنند در اینصورت یکمرتبه این شخص که خود را سر دسته تندروان میداند و تاکنون اظهار میکرده باید کار را یکطرفی کرده ریشه فساد را از بیخ و بن بر کند صلح طلب شده جداً دم از اصلاح میزند جای حیرت است بعضی از اعضای کمیسیون که از او تبعیت دارند سکوت اختیار کرده بعضی ضدیت کرده اعتراض مینمایند تقی زاده شرح مفصلی در سبب تغییر عقیده خود بیان کرده میگوید در مجلس موافقت دیده نمیشود و اکثریت کور کورانه با آنطرف است در اینصورت نمیتوان با اکثریت مخالفت کرده و هم فرنگیها رسمی و غیر رسمی میگویند انجمنها زیاد روی کرده اختیار را از دست مجلس گرفته اند و از اینجهت هرج و مرج شده و بعلاوه تحقیقات ما را استعداد مدافعه کامل نیست با این تفصیل غیر از اینکه صلح کنیم و بتدریج کارها را اصلاح نمایم چاره نداریم من عقیده خود را میگویم و دلم میخواهد معلوم باشد کی گفت باید صلح کرد و کی گفت باید جنگید بعد از مذاکرات تقی زاده آقایان بواسطه اطلاع از وضع مجلس و نظر خارجه ها و اطلاع بر باطن کارها که تا آنوقت آنطور میدانسته در تفکر فرورفته تصور میکنند با شرایط صحیح بطوریکه از حقوق ملت چیزی پایمال نشود و نقض قانونها که شده جبران گردد اصلاح



## طرفداری صلح و سختی احوال

شود بهتر خواهد بود اما بچه ترتیب میتوان اطمینان حاصل کرد و اینکه شاه و درباریان برای اصلاح حاضر خواهند شد یا خیر جای تردید است *ملك المتكلمين* هم در این مجلس نطق مفصلی میکند حاصلش اینکه ما چه صلح کنیم و چه جنگ باید قوه و استعداد داشته باشیم و همه تصدیق میکنند نگارنده میگوید استعداد ما برای صلح یا جنگ فقط اتحاد و اتفاق ما است مخصوصاً نمایندگان مجلس و این استعداد چنانکه گفتند امروز برای ما مهیاست اگر بتوانیم اختلاف کلمه خود را بر طرف سازیم تنها راهی است که ما را بمقصد *میرساند ملك المتكلمين* اعتقادش اینست که صاحبنصبان فوج خلیج با ماهه خواهند و آنساعت که شروع بجنگ شود آنها بکمک ما خواهند آمد صاحبنصبان مزبور هم اغلب بمجلس و انجمنها آمده باتندروان از ملیون سرور سردارند و رفقای زودباور ما آنها را صدیق و محرم خود دانسته هر چه در سر و در دل دارند با آنها در خلوت بمیان میگذارند نگارنده تصور نمیکند آنها راهی بیاغ شاه نداشته باشند و گاهی نگران حرکات آنها است یکروز میبیند یکی از آنها با صاحبنصب سربازهای گارد مجلس در گوشه‌ای نجوی میکند چشمش که از دور بمن میافتد خود را کنار کشیده سعی میکند معلوم نشود نجوی بوده است از این رفتار میفهمم فوج خلیجی بکمک ما نخواهد آمد تصورات دیگر هم که میکنم از رسیدن استعداد از اطراف همینطورها است خلاصه روزی یکی دو مرتبه وزراء یعنی *صنیع الدوله* و *مشیر الدوله* و *مؤمن الملك* اغلب و *مشیر السلطنه* و *علاء السلطنه* و *مستوفی الممالک* کمتر بمجلس آمده در کمیسیون صلح صحبتی میدارند و میروند و عمده نظر کمیسیون اصلاح مجلس اینست که سه نفر تبعید شده یعنی *علاء الدوله* و سردار منصور و جلال الدوله را برگردانند برای جبران نقض قانون اما چیزی که در خاطر شاه نیست رعایت قانون اساسی است تلگرافات ولایات میرسد مینویسند ما محمدعلیمیرزا را با سلطنت نمیشناسیم از فارس و گیلان و آذربایجان و قزوین و اصفهان و عده فرستادن استعداد جنگی میدهند خبر این تلگرافات بشاه میرسد و معلوم نیست چه تأثیر میکند بر اجتماع انجمنهای ملی در مدرسه سپهسالار افزوده میشود و چون از انجمنهای دولتی که جزو آنها هستند اطمینان ندارند که مفسده برپا بکنند

## فصل بیست و نهم

و هم از اعضای فاسد که در انجمنهای ملی داخل شده اند و از بعضی ناطقین متافق اطمینان نیست که نطق مغزی نکنند کمیسیونی در کتابخانه مسجد سپهسالار از نمایندگان انجمنها منعقد شده قرار داده اند هر کس بخواهد لایحه درملاء بخواند یا نطق عمومی بکند باید باذن آن کمیسیون بوده باشد بلکه باینوسیله از آن مقاصد جلوگیری بشود و هم از طرف مجلس هر مذاکره با انجمنها باشد بتوسط آن کمیسیون میشود مدیر آن کمیسیون موقتی میرزا محمد صادق طباطبائی است چهارشنبه دهم در کمیسیون اصلاح مجلس قرار داده میشود که حاج امام جمعه خوبی نماینده خوبی که خود باشاه راهی دارد و از تندروان مجلس دلخوش نیست و مخصوصاً بانقی زاده و رفقایش طرفیت دارد نزد شاه رفته او را آرام کند حاج امام جمعه میرود شاه را ملاقات کرده بر میگردد و میگوید کار را تمام کردم و امر باصلاح میگردد و شاه از چند نفر اشخاص نافذ در ملت نگران است میگوید اینها میان دولت و ملت رافساد میکنند باید آنها از این مملکت بروند تا کار اصلاح شود منهم قبول کردم که آنها بروند و قرار شد جلال الدوله و علاء الدوله و سردار منصور هم که تبعید شده اند در تبعید بمانند اشخاصی هم که از دربارینا بود بروند نروند باین ترتیب کار اصلاح میشود میپرسند آن هشت نفر کیانند ملک المتکلمین - سید جمال الدین - سید محمد رضای مساوات - میرزا جهانگیر خان صور - میرزا داود خان شاهزاده یحیی میرزا و بنده نگارنده را می شمارد بدیهی است یکچند نفر را از میلیون در مقابل آن چند نفر که ملت از دربار اخراج آنها را خواسته بود در نظر گرفته تبعید آنها را میخواهند و این مقدمه تقاضای تبعید چند نفر از وکلای مجلس مخالف شاه است که اکنون نمیخواهند صحبت آنها را بدارند این جواب را که امام جمعه میآورد موجب تخطئه او میشود که رفتید نقض قانونی که شده است رفع تعاقب حالا یکعده دیگر را که برای ملت کار میکنند قول داده اید بدون جهت تبعید نمایند فسادین دربار هم که اینهمه فساد کرده اند بجای خود باشند در صورتیکه شاه قول صریح داده آنها را دور کند خلاصه کمیسیون اصلاح مجلس این مطالب را نمیپذیرد مردم هم قبول نمیکند ولی اشخاص ساده لوحی که تصور میکنند

### طرفداری صلح و سختی احوال

راستی بر رفتن این چند نفر شاه آرام گرفته دست بر میدارد و کار اصلاح میشود  
میگویند چه ضرر دارد این چند نفر بروند و کار اصلاح شود خلاصه این خبر  
بکمسیون مدافعه میرسد و گفته میشود در کمسیون اصلاح قرارداد حاج امام جمعه  
را رد کردند نگراننده میگوید آقاییان اتفاقاً شش نفر از آن چند نفر کسه اسم  
برده شده الان در این اطلاق حاضرند شما را بخدا بر خیزید از این مملکت  
برویم و وجود خود را اسباب درد سر دولت و ملت قرار ادھیم حاضرین بنگارنده  
حمله کرده میگویند این چه حرفی است کی میگذارد شما بروید میگویم عرض مرا  
توجه نکردید مقصود من اینستکه اگر این بهانه‌ئی نیست ما چند روزی دور می‌شویم  
بینیم کارها اصلاح میشود یا نه اگر اصلاح شد چه بهتر ما هم قصدی جز اصلاح کارها  
نداریم و اگر اصلاح نشد لااقل بر مردم معلوم میشود که این اظهار شاه واقعیت ندارد  
و عرض اصلی او بر هم زدن اساس حکومت ملی است حالا اگر فعلیتش را رأی نمیدهد  
لااقل برویم در کمسیون اصلاح اظهار نمائیم که ما خود برای دور شدن حاضر هستیم  
از این بابت نگران نباشید که برخلاف قانون چگونه میشود آنها را تبعید کرد چون  
شاه تصور کرده است به نبودن ما مفسد رفع میشود ما خود برضایت خاطر مسافرت  
میکنیم ملك المتكلمین میگوید ما اگر برویم دست و دل ملیون از کار سرد میشود و این  
صلاح نیست میگویم اگر ملت خواهی این مملکت منحصر است به ما چند نفر بهتر  
اینست که دست و دلها سرد شود بلکه از کار یافتند و اگر اشخاص دیگر هم هستند  
که بعد از رفتن ما کار میکنند و ما نباید مشتبه باشیم که همین مردم امروز نمیخواهند  
شما نطق کنید یا من و امثال من برای آنها غمخواری کنیم پس بهتر این است که اگر اصلاح  
میان شاه و ملت دایر مدار دور شدن ما چند نفر است بزرگتر خدمت ما بملت این است  
که بار خود را از دوش ملت برداشته نگذاریم رشته پاره شود و خونریزی شروع گردد  
ملك میگوید حرف حسابی است فقط از راه بم اطمینان بدهند ما برویم اطمینان راه  
هم باین است که یکمده مستحفظ بماندند مستحفظینی که ما خود معین نمائیم از کدام  
دسته بوده باشند و عجالاً رفتن بکمسیون و اظهار این مطلب لازم است من حاضر

### فصل بیست و نهم

بروم و برمیخیزد نگارنده و آقا سید محمد رضای مساوات و آقا سید جمال الدین و میرزا جهانگیرخان و میرزا داودخان هم موافقت کرده بمجلس میرویم و بکمیسین پیغام میدهیم ماحرف لازم داریم جواب میدهند دونفر بیایند بگویند ملك المتكلمين و سید جمال الدین رامعین مینمایند و تعیین آنها باینملاحظه است حاج امام جمعه اسامی چند نفر را محرمانه گفته و نمیخواهند اینحرف علنی بشود ولی ملك المتكلمين و سید جمال الدین از پیش مذاکره رفتنشان بوده است بهر صورت آندونفر داخل شده مطلب رامیگویند اجزای کمیسیون از این حسن اقدام تشکر میکنند و یکی از آنها که مقدس خشک است میگوید حالا فهمیدم راستی شما خیر خواه دولت و ملت هستید و برای خدا کار میکنید آقایان سرور از کمیسیون بیرون آمده کمیسیون این اظهار حضور ما را برای خارج شدن از مملکت بشاه پیغام میدهد بمحض اینکه خبر بشاه میرسد که ما خود برای مسافرت بدون شرط و قید حاضر هستیم فوراً اوراق را برگردانیده فردای آنروز وزراء میآیند و دستخطی خطاب بمشیر السلطنه میآورند که ما از مسئله رفتن هشت نفر صرفنظر کردیم معلوم میشود اظهار ما مخالف سیاست آنها بوده است و تصور نمیکرده اند ما خود برای رفتن حاضر بوده باشیم از صدور این دستخط وزراء تصور میکنند کار اصلاح خواهد شد غافل از اینکه رشته بدست دیگران است آنها نقشه جنگ میکشند و انتظار فرصت را دارند وزراء را هم در مجلس سری خود راه میدهند دسته مخالفین هم که در میان مشروطه خواهان هستند و اغلب شناخته نمیشوند و در نهایت جدوجهد بحوزه استبدادی مدد میرسانند اما از طرف ملیون آقا سید عبدالله در کمال استقامت بمجلس آمد و رفت میکند و آقا سید محمد را هم برای تنهایی بودن خود نگاهداشته هر چه میخواهند او را جدا کنند با کمال کدورت باطنی که دارند نمیگذارد چند نفر دیگر از ملاحی دوم و سوم را هم گاهی میفرستد میآورند و آنها را سرگرم نگاه میدارد سید محمد امام جمعه طهران هم که از کار کنان شاه است تمام اوقات حاضر شده میخواهد در کمیسیونهای مخفی هم راه داشته باشد ولی آقا سید عبدالله او را راه نداده باواعتنای نمیگذارد او هم از این بابت بی نهایت دلتنگ است اما چاره ندارد

## طرفداری صلح و سختی احوال

و در ظاهر تحمل میکند حاج سید جواد ظهیر الاسلام میآید و میرود او را هم در کمیسیونها راه نمیدهند ولی بقدری که از امام جمعه احتراز دارند از او ندارند میان او هم با امام جمعه برادرش چندان خوب نیست امام جمعه هر وقت خودش در مجلس نیست یک نفر آدم دارد مراقب آمد و رفت تمام اشخاص است و در تمام کارها سر برده با امام جمعه خبر میرساند روز پنجشنبه یازدهم در کمیسیون هستیم وقت ظهر میرزا محمد صادق طباطبائی بیخبر وارد شده اعضای کمیسیون را میشناسد و از نبودن خود در جزو این جمع دلتنگ شده روانه میگردد و همچنین سید یعقوب شیرازی که تازه یکی از ناطقین مشروطه خواه بشمار آمده میخواند و او را در کمیسیون شود راهش نمیدهند چون شخص طماع بدزبانی است بعد از ساعتی خبر میرسد در مسجد سپهسالار قال و قیلی برای انداخته نسبت با اعضای کمیسیون بدگویی کرده میگوید این جمع را پول داده آنجا نشانده اند که در خط اصلاح با شاه کار کنند و اینها خیانتکارند و سابق اشاره کردیم که بدترین حرفها بگوش ملتیان در این ایام بواسطه صلحی که در واقع نهم ذی القعدة اتفاق افتاده و نقض شده کلمه صلح است و هر کس را بفهمند حرف صلح میزند او را تخطئه میکنند و مستبد و هوا خواه شاهش میخوانند معلوم است این عقیده دو طایفه است یکی مستبدین مشروطه نما و کارکنان حوزه استبدادی که نمیخواهند حرف صلح زده شود بلکه میخواهند ملست سختی را بآخر برسانند که اساس برهم بخورد دوم مشروطه خواهان جاهل که از حقایق امور اطلاع ندارند یکروی کار را میبینند و تصور میکنند نباید حرف صلح زد و باید ریشه فساد را کند و در این موضوع راجع بکمیسیون خصوصیتی با درمیانی کرده است و آن اینست که معاندین شخص ملک المتکلمین و سید جمال الدین و آقا سید محمد رضای مساوات و نگارنده که اغلب از اتحادیه طلاب علوم دینی هستند از این کمیسیون بدگویی کرده میگویند چرا باید این اشخاص در مجلس عضو کمیسیون و نماینده ملیون بوده باشند و بالاخره از روی حسادت و اغراض خصوصی این کمیسیون ملی غیر رسمی که همچناناً جانفشانی میکنند مورد حمله اشخاص مفرض شده و مجلس را از این بابت هم بزحمت انداخته اند و مفرضین شاید برای برهم زدن این اجتماع کوچک بی شائبه

### فصل بیست و نهم

مضایقه نداشته باشند علناً بطرف اشرار رفته شاه را در طرفیت با مجلس و مشروطه مساعدت نمایند و این يك نمونه مختصر است از درجه انحطاط اخلاقی کارکنان این ملت و بالاخره بتحریر مفسدین از طرف نمایندگان انجمنها لایحه‌ئی بمجلس فرستاده میشود که ما و کالتی بآن کمیسیون نداده ایم آنها از طرف ملت نیستند مجلس اگر مطالبی با انجمنهای ملی دارد بتوسط کمیسیون خودشان که در مسجد دارند اظهار کنند نه بتوسط کمیسیونی که در مجلس منعقد است این اظهارات مفرضانه که از اشخاص مفرض بظهور میرسد خاطر اعضای کمیسیون را که همه اشخاص بیغرض هستند و تنها چند نفر در میان آنها طرف حسادت شده اند مکدر میسازد عاقبت این چهار نفر که ملک و سید جمال الدین و مساوات و نگارنده باشیم برای اطفای حرارت کبد مفرضین گاهی در کمیسیون میمانیم و گاهی در انجمنها حاضر میشویم که تصور کنند ما از کمیسیون خارج شده ایم و آرام بگیرند از اینجهت بعد از ظهر پنجشنبه از توقف دائمی در کمیسیون رهایی یافته گاهی بیرون میآئیم در اینوقت بعمارت مجلس که مشرف است برباغ بهارستان آمده میبینیم ورقه‌ئی بدست مردم است میخوانند چند سطر نوشته است که عنقریب محمدعلیمیرزای قاجار بشمشیر مسعود قاجار بسزای اعمال خود خواهد رسید و مردم احمدق تریف مینمایند چند نفر از جوانان چشمشان بمن افتاده و جمع میشوند و از اینموضوع ورقه میبرسند جواب میدهم بدانید این ورقه از طرف حوزه استبدادی نشر شده برای اینکه بخارجیها بگویند این اوضاع برای تغییر سلطنت است و با اسبابچینی مسعود میرزا ظل السلطان میباشد که میخواهد پادشاه شود و شاهدش اینورقه است میخواهند این حرف مشروع ملت را که رفع نقض قانون اساسی است يك مطلب نامشروع مبدل کرده ما را بدستکاری ظل السلطان برای مدعیگری باتخت و تاج متهم سازند جوانان که این حرف را میشنوند فوراً میان خلق افتاده ورقها را از دست مردم گرفته پاره میکنند و حقیقت امر را بمردم حالی کرده نمیگذارند دشمنان از این تدبیر خود نتیجه بگیرند.

## فصل سی ام

### تدابیر و کلاء و تهدید بامدت

از جمله کارهای مهم که روز پنجشنبه یازدهم جمادی الاولی اتفاق می افتاد اینست که اول ظهر آقا سید عبدالله و آقا سید محمد و امام جمعه خوئی و ممتازالدوله رئیس مجلس و مستشارالدوله و تقی زاده و تمام اجزای کمیسیون اصلاح دفتراً بکمیسیون مدافعه وارد میشوند آنها دوازده نفرند ما هم در آن روز پانزده نفر هستیم بمحض اینکه مینشینند بدون تعارف و گفتگو حاج امام جمعه میگوید بی سؤال و جواب الان باید شما بروید بفاصله ده دقیقه این مردم را از مسجد متفرق کرده برگردید آنوقت سببش را از ما پرسید تا بگوئیم همه را حیرت فرو میگیرد چه حکایت است و چه رویداده که اینطور میگویند من نزدیک مستشارالدوله نشسته ام از او آهسته میپرسم چه خبر است میگوید در کمیسیون اصلاح شخص با خبری گفته الان دستخطی از طرف شاه بمجلس خواهد رسید که این مردم را بفاصله دو ساعت باید متفرق نماید و الا خودم بقوه قهریه متفرق خواهم کرد اینست که کمیسیون اصلاح رأی داده است شما بروید مردم را متفرق کنید ملك المتكلمين و سید جمال الدین میگویند آخر ما بفهمیم چه خبر است و مطلب چیست مردم که گوسفند نیستند یکنفر برود آنها را از مسجد بیرون کند صد انجمن متجاوز در مسجد تابلو کوییده اند و منزل دارند و باید بدانند چرا بروند خاصه با این بدگمانی که دارند مخصوصاً از دیروز تا بحال که معرضین القاء کرده اند ما برای اصلاح اینجا جمع میشویم با ما هم طرفیتی حاصل کرده اند اگر بخواهیم برویم بدون دلیل بآنها بگوئیم متفرق شوید حق خواهند داشت بدگمانتر بشوند پس بهتر است دلیل مطلب را هم بمردم بگوئیم تا نه خود را متهم کرده باشیم و نه سخن بی اثر مانده باشد حاج امام جمعه میگوید دلیلش را حالا نمیتوانیم بگوئیم من چون از مطلب مسبوق هستم

## فصل سیام

میگویم اگر در حقیقت برای اصلاح کار شما و کلای مجلس وقت لازم دارید دو روز و سه روز و این ازدحام با مسلح بودن سربازان ملی و مجاهدین حواس شما و حواس درباریان را مغبوش دارد و چه جمع اینست که بمردم گفته شود از هر انجمن پنج نفر بمانند باقی بروند تا روز شنبه که شما کار خود را بکنید همه پسند کرده تمجید میکنند و میگویند همین کار را بکنید با وجود این رفقا اصرار دارند که بدانند چه واقع شده و دنبال میکنند آقایان هم چون قرار داده اند برده از روی مطلب بر داشته نشود از گفتن صلب این تقاضا ابا میکنند آقا سید عبدالله در این مقام با حاج امام جمعه سختی میکند و میگوید بچه دلیل باید اینطور تعهکم کرد و البته اینها همه تشر است و اقلیت ندارد مردم را هم نباید دلسرد و آزرده خاطر کرد من حالا دلش را میگویم نگارنده میگوید شما که و کلاء هستید خیانت نمیکنید اینها هم حجج اسلامند بطریق اولی با هم که در این کمیسیون موقتی هستیم قسم خورده ایم و خیانت نمیکنیم در اینصورت چرا نمیگوئید و همه را نگران نموده اید همینکه آقا سید عبدالله میخواهد حرف بزند شیخ حسین سقط فروش که از وکلای مقدس مجلس است و در کمیسیون اصلاح عضویت دارد برخاسته میگوید حالا که بنای گفتن است دیگر من تکلیفم نیست در این مجلس بنشینم و میروم آقا سید عبدالله هم دلیل مطلب را میگوید و بر میخیزد برود حاج امام جمعه با کمال تشدد جلو او را گرفته میگوید تا نگفته بودی میرفتی ضرر نداشت حالا که گفتی باید بمانی و نمیگذارم بروید شما ما را در این مقام آوردید حالا حق ندارید بروید و بهر صورت او را بر میگردانند و بالاخره قرار میشود در متفرق ساختن مردم تعجیل نشود تا ماخذ آن حرف که گفته شده است معلوم شود اگر صحیح بود و لازم شد که مردم را متفرق کنند بعد از ظهر بسا اینکار اقدام شود آقایان میروند و کمیسیون بکار خود میپردازد و دستخطی هم آن روز از شاه نمیرسد و معلوم میشود تمام این قضیه تبانی بوده است میان درباریان و بعضی از وکلای تجار که در کمیسیون اصلاح هستند که بیایند در کمیسیون این صحبت را بدون بیان دلیل بدارند بلکه بهمین تهدیدها برای متفرق ساختن مردم حاضر شویم و اگر نشد آنوقت بشاه مراجعه کرده دستخط تهدید آمیزی صادر کرده بفرستند وقت



### تدبیر و کلا و تهدید با امدت

غروب آفتاب است وزراء میآیند جواب و سؤال بسیار میشود و همه بی نمر میمانند یکدفعه عنوان میکنند که باید سید محمد یزدی و شیخ محمود رامینی از حبس درآیند قتل فریدون رها شوند و بلکه تمام مقصرین واقعه نهم ذی القعدة و بعد را آزاد کنند جواب گفته میشود شاه گفته بود اعمال نامشروع که از آن مقصرین صادر شده بی رضای من بوده است حالا که باین جد استخلاص آنها را میخواهد ثابت میشود در همه آن اعمال دست خودش داخل بوده است و این برای او بد است میگویند میدانیم ولی چکنیم که صریح و بملاحظه میگوید آنها باید آزاد شوند استخلاص مقصرین هم با بودن مجلس و انجمنهای ملی مشکل بنظر میآید گاهی میگویند شاه بر رفتن هشت نفر از ملیون اصرار دارد و گاهی حرفهای دیگر میزنند و با اعتقاد من تمام طرفه است و نمیدانند چه بگویند وزراء که بدربار میروند طرف گفتگوی آنها امیر بهادر و چند نفر مستبد درباری هستند و هر چه میگویند از قول آنها میگویند و اگر وقتی هم باشاه روبرو بشود شاه بآنها میگوید بروید بنشینید حرف بزنید هر طور صلاح باشد بکنید یعنی هر طور درباریان صلاح بدانند آنطور بکنید اینست که چون مینشینند و حرف میزنند درباریان وزراء را بازی داده هر قراردادی که صلاح ملت در آن باشد قبول نمیکنند بیانه اینکه شاه نمیپذیرد و بالجمله وزراء اختیاری ندارند و محض حفظ صورت بمجلس آمدورفت کرده امرار وقت مینمایند خلاصه شب پنجشنبه میگذرد و صبح جمعه جمعیت در مدرسه سپهسالار زیاد میشود انجمنهای ملی هیجان فوق العاده دارند صبح جمعه نگارنده بانجمن اصناف که در مدرسه سپهسالار است میرود قدری بانمایندگان اصناف صحبت میدارم در اینحال دو نفر جوان که یکی از آنها ابوالحسن خان نام دارد سالها در مدرسه ادب تحصیل کرده او را خوب میشناسم وارد شده میگویند ما از طرف هیئت محترمی مأموریم در این انجمن اظهار نمائیم مبادا سستی کنید و حاضر شوید ایندفعه هم شمارا فریب بدهند و باز بکلماتی بگذرانند ایندو جوان که سابقه وطنخواهی ندارند بتمام انجمنها رفته با حرارت بسیار همین عنوانات را کرده اند و اینك بانجمن اصناف آمده اند نگارنده در جواب آنها میگوید خدا کند فعل و قول ما یکی بوده باشد از این انجمن اطمینان داشته باشید باقی را

## فصل سی ام

بینید صحبت‌های ایندو جوان و مذاکرات دیگر که شده انجمن اصناف را بر آن میدارد تلگراف هیجی بانجمنهای سنفی ولایات کرده از آنها استعداد تعطیل عمومی میطلبند اگر چه من باور ندارم تاگرافخانه این تلگرافات را مخابره کند و اگر از اینجاهم برای اسکات مردم مخابره شود در محل سپرده میشود نرسانند زیرا که تلگرافخانه کاملاً در تحت نظر درباریان است و شاید اینگونه تلگرافات را گرفته بخارجها نشان بدهند که بینید انقلاب در ولایات مستند بتعلیمات انجمنهای مرکز میباشد که صورت هرج و مرج بخود گرفته است خلاصه پیش از ظهر این روز دستخطی که دیروز میان درباریان مستبد و دربار پرستان مشروطه نمای مجلس تبانی شده است میرسد باین مفاد که اگر تا دو ساعت دیگر مردم را متفرق نکرید من بقوه قهریه متفرق خواهم کرد مجلس منعقد میشود دستخط را میخوانند بدیوبی است این مجلس رأی خواهد داد که دستخط شاه نباید اطاعت شود خصوصاً که بنیدم میشود در باغ شاه توپها را با سبها بسته اند سواره قزاق و پیاده سرباز همه حاضر و آماده هستند برای اینکه اگر دو ساعت گذشت و مجلس مردم را متفرق نساخت بمجلس حمله کنند مجلس رأی میدهد که فوراً باید اجتماعات را برهم زد و انجمنها را متفرق ساخت کمیسیون مدافعه تصور میکند بهتر این باشد که مردم بروند مسجد جامع را چادر زده آنجا توقف نمایند که هم از اینجای جمعیت متفرق شده باشد و هم رشته کار منفصل نگردد.

نگارنده میرود بانجمن اصناف که در مسجد سپهسالار است و با آنها مسئله رفتن بمسجد جامع را اظهار میکند اما آنها قبول نمیکند و میگویند مسجد سپهسالار سنگر گاه محکم دارد و انجمنهای ملی معتبر با استعداد زیاد اینجا جمعند بعلاوه اتصال بمجلس اسباب اطمینانست ما از جای خود حرکت نمیکنیم زیرا اگر برویم آنجا زود محاصره و مغلوب میشویم نگارنده بکمیسیون برگشته رأی انجمن اصناف را اطلاع میدهد در اینحال صاحب منصب قزاقخانه غلامرضا خان نام با بیست و پنج نفر قزاق حامل دستخط شاه در یکی از اطاقهای مجلس نشسته و جمعی از وکلاء او را نصیحت میکنند که او قزاقها را نپسندد از اینکه با ملت طرف شوند و از ورقه‌های که خطاب بقزاقها طبع شده چند نسخه

بار و هراهانش میدهند مجلس هم جواب مساعدی بشاه نوشته میفرستد آقاسید عبدالله و شیخ عبدالنبی هازندرانى و یکی دو نفر از روحانیان و چند تن از ناطقین ملت در گوشه خلوت نشسته صحبت میدارند نگارنده می رود که رأی کمیسیونرا درباب رفتن مردم بمسجد جامع بسید بگویم میبینم اظهار دانتگی بسیار کرده میگوید اگر مردم امروز متفرق شوند کار خراب است و دیگر نمیتوانیم مردم را جمع آوری نمایم شیخ عبدالنبی که با درباریان است و آقاسید عبدالله او را بمصلحت بمجلس میآورد تصدیق نمیکند و اصرار دارد مردم متفرق گردند در اینحال آقا میرزا محسن که نماینده روحانیان است در مجلس وارد شده میگوید کار گذشت و مجلس رأی داد که فوراً مردم را باید متفرق کرد و دیگر صحبت داشتن فائده ای ندارد شیخ عبدالنبی مسرور و آقاسید عبدالله و دیگران متألم میشوند همه متفکرند که جرئت میکند برود در مسجد میان چند هزار نفر خلق موافق و مخالف و منافق این حرف را بزند ملك المتكلمين و سید جمال الدین میگویند ما از آبروی خود اندیشه داریم و محال است باینکار اقدام نمایم راستی هم کار مشکلی است خاصه برای ما که دشمن شخصی و معارض بسیار از مخالفین و از موافقین داریم که بمحض اظهار این حرف همانها ما را تخطئه میکنند در اینحال ممتاز الدوله رئیس مجلس و تقی زاده و مستشار الدوله میآیند و میگویند مردم از مسجد رو بمجلس میآیند که اعتراض کنند چون شنیده اند میخواستیم بآنها بگوئیم متفرق شوند خوبست شما مردم را قانع نمائید که برگردند آقاسید عبدالله جواب سخت میدهد و میگوید من حاضر نیستم باین کار اقدام نمایم ملك المتكلمين و سید جمال الدین هم از رفتن انکار میکنند نگارنده میگوید بهتر اینست رئیس مجلس و آقایان خود بروند مطلب را بمردم حالی کنند بلکه متفرق شوند و الا بآن عنوانها که شده و ما را طرفدار صلح شناخته اند صحبت داشتن ما اثری نخواهد داشت آقایان میروند با مردم صحبت میدارند و بآنها حالی میکنند که بعد از رأی دادن مجلس اگر متفرق نشوید شما را مخالف مجلس میدانند و میگویند ملت از مجلس حرف شنوی ندارد و هرج و مرج است بعضی از مشروطه خواهان بیخبر با مستبدین با خبر بسدا در آمده معارضه میکنند تقی زاده میگوید هر کس

## فصل سیام

معارضه کند دشمن مجلس و بدخواه ما است او را تحریک کرده اند که نگذارد مردم متفرق شوند تا عرض طرف مقابل صورت بگیرد و صدای میکند اسم اشخاصی که مردم را از رفتن نهی میکنند ثبت نمایند باین تدبیر مردم را متفرق میکنند و باقی نیماند مگر در هر انجمن چند نفر از رؤسا و کمی از تماشاچیان آنهم غالب از بدخواهان و دستیاران مخالفین.

تفنگچیهای علی که بالای بامها در سنگرها انتظار آمدن قشون دولت را دارند و برای جانفشانی حاضر شده اند با کمال یأس در تکلیف خود حیرانند خبر بیا میرسد که مردم متفرق شدند آقا سید عبدالله بینهایت دلشکسته میگردد نگارنده میگوید در اینصورت بهتر این است ما هم برویم و تأکید کنیم حالا که رفتند همه بروند آقا سید عبدالله و دیگران برخاسته از پله های عمارت که پائین میرویم صدای هیاهو پای عمارت بلند میشود دیده میشود بقدر صد نفر از اشخاص متفرقه از مسجد پای عمارت آمده داد و فریاد میکنند که وکلای خائن چرا رأی دادند که ما برویم دقت میکنیم در میان آنها کمتر وطن پرست میشناسیم تنها نائب الصدر شیرازی که مردی درویش و از وطنخواهان است با سرو پای برهنه چوبی بر دست دارد فریاد میزند و بو کلاه بدگونی میکند میرسیم بمیان این جمع و آنها باتفاق ما بمسجد می آیند مشاهده میشود بقدر هزار نفر از بقیه جمعیت در مسجد و تقریباً یکصد نفر تفنگچی بالای بامهای مشرف بر خیابان در سنگرهای خود و بعضی از تماشاچیان در طبقه فوقانی مسجد جمعند آقا سید جمال الدین منبر میرود و میخواهد صحبت بنماید مردم باو بد زبانی میکنند ناچار فرود می آید و آقا سید عبدالله منبر رفته بمردم میگوید من نه میگویم بروید و نه میگویم نروید شما خود عقل دارید. لایحظه کنید اگر صلاح خود را در ماندن میدانید بمانید و اگر صلاح خود را در رفتن میدانید بروید این حرف در امیزند و فرود آمده رو بمجلس میروند مردم اطراف او را گرفته میروند تفنگچیا از بالای بام فریاد میزنند مردم بکوشید تا جامه زنان نپوشید در اینحال دیده میشود آقا سید عبدالله میرسد با آخر مسجد که از آنجا باید برود برای که داخل بهارستان میشود یکدفعه تفنگچیان بعضی از انجمنها که اطمینانی بآنها نیست اطراف او و کسانی که با او هستند

### تدبیر و کلاه و تهدید بامدت

گرفته سرتفنگها را رو بآنها کرده میگویند اگر بروید شما را خواهیم کشت خوب دقت میکنم میبینم بیشتر آن اشخاص از کارکنان حوزه استبدادی هستند و از اشخاصی که مخصوصاً با آقا سید عبدالله ضدیت دارند و بعد کشف میشود که آنها پیش خود مذاکره کرده اند یکی از آنها تیری خالی کند آنگاه در میان جمع همان اشخاص آقا سید عبدالله و کسانی را که طرف ملاحظه دولتند بکشند و معلوم نشود به تیرکی کشته شده اند بعضی از اطرافیان سید بخطر ناکنی موقع پی برده بیجا یکی سید را در حجره تی از حجرات مسجد کرده در را بروی او میبندند تا خلوت میشود و او را بمنزل خود میرسانند تا عصر این روز کم کم نمایندگان انجمنها تابلو های خود را برداشته روانه میشوند مسجد بکلی خالی میگردد ولی مردم بنهایت دلتنگ و افسرده شده سرشکستگی فوق العاده برای مشروطه خواهان حاصل میشود که بیست دستخط شاه و آمدن بیست و پنج نفر قزاق مردم ترسیده فرار کردند و اغلب مقصود مجلس را از این رأی که داده نمیدانند .

## فصل سی و یکم

### تفرقه ملیون و عریضه مجلس بشاه و جواب آن

اگر چه کمیسیون مدافعه که نگارنده در آن عضو بوده منحل شده و دیگر کار خصوصی در مجلس ندارم ولی طرف عصر بمجلس میروم بینم چه خبر است میبینم میان و کلاء هممه و گفتگو است جوقة جوقة و در هم نشسته صحبت میدارند آقا سید عبدالله و آقا سید محمد و امام جمعه طهران و ظهیر الاسلام در اطاقی نشسته اند در اینحال وزراء آمده میروند بکمیسیون اصلاح آقا سید عبدالله و آقا سید محمد را هم میطلبند امام جمعه و ظهیر الاسلام با کمال کدورت برخاسته روانه میشوند و کلاء بعضی از کار صبح تمجید میکنند و بعضی مذمت نگارنده میگویند بعد از آنکه مجلس رأی داد مردم بروند صحیح یا خطا باید رفته باشند و دیگر جای چون و چرا نیست منکه یکی از افراد مشروطه خواهان هستم و از روحیات مجلس و هر چه در آن هست خبر دارم و اکثریت آن را صالح نمیدانم با وجود این اگر رأی بدهد مرا از خانه خود دور کنند میپذیرم و میروم میر سید ولی الله خان که یکی از وکلای با سواد و با ملاحظه است میگوید این اعتقاد هست که مجلس را محکم میکنند و نگاهداری مینماید بالجمله کمیسیون اصلاح بر هم میخورد وزراء بیرون آمده اظهار میکنند واقعه امروز اندکی از شدت آن طرف کاسته و قرار شده است هشت نفر از ملیون هم بروند بلکه برای آمدن آنها هم که رفته اند ترتیبی بشود و همه مسرورند که کار رو با اصلاح است روز شنبه دوازدهم مرا بدار الفنون دعوت کرده اند که میرزا حسینخان مشیرالدوله وزیر علوم شده میخواهد بیاید اعضاء و اجزای دار الفنون و کارکنان معارف بساو معرفی شوند اگر چه میدانم با اوضاع حاضر از مشیرالدوله برای معارف کاری ساخته نیست

تفرقه ملیون و عریضه مجلس بشاه و جواب آن

و او در این تنگنا قدمی برای معارف نمیتواند بردارد با وجود این میروم مشیرالدوله میآید معرفی اجزای دارالفنون و مدرسه نظام و رؤسای معارف صورت میگیرد معلمین از رسیدن حقوق خود شکایت میکنند شاگردان دارالفنون جمع شده از بی درسی شکوه مینمایند و بالاخره معلوم میشود معلمین دارالفنون و اجزاء نه هزار تومان طلب دارند نگارنده آهسته بمشیرالدوله میگوید اگر بخواهید وزیر علوم باشید این مبلغ را اگر چه بقرض باشد بپردازید تا اجزای معارف دلگرم شده بکار خود بپردازند قول میدهد که اینکار را بکنند منم اجزای معارف را از مساعدت مشیرالدوله امیدوار میکنم و لسی انقلابات سیاسی برای رسیدگی بمعارف فرصتی باقی نمیگذارد طرف عصر بمجلس میروم معلوم میشود مجلسیان در کارند لایحه بشاه مینویسند که چرا نقض قانون اساسی شده و باید جبران شود این لایحه را مسوده کرده حاضر گذارده اند برای یکشنبه که در مجلس علنی خواننده شود و بفرستند از یکطرف کسبه و تجار و اصناف و عموم مشروطه خواهان از پیش آمد کار روز جمعه و متفرق شدن انجمنها از مسجد دلنگ هستند و هم از نقض قانون اساسی در تبعید امراء که شده و جبران نگشته بینهایت افسرده خاطرند لهذا مقرر شده از روز شنبه انجمن اصناف و انجمن تجار و انجمن صرافخانه مجمعی داشته باشند طرف صبح در مرکز انجمن تجار و طرف عصر در مرکز انجمن اصناف بنشینند و بتوسط مجلس حقوق خود را از دولت مطالبه کنند و از مجلس بخواهند دولت را مجبور کند نقض قانونی که شده جبران نماید و اطمینان بدهد که دیگر نقض قانونی نخواهد شد انجمنهای مزبور بر طبق این قرار داد لایحه ای بطبع رسانیده منتشر کرده اند روز یکشنبه چهاردهم جمادی الثانی ۱۳۲۶ لایحه ای که بمجلس بشاه نوشته در مجلس علنی خوانده میشود بمضمون ذیل:

«بشرف سده سنیه اعلی حضرت اقدس شاهنشاهی خلد الله ملکه و سلطانه میرساند در حالیکه از دولت چند هزار ساله ایران نمانده بود مگر اسمی بلامتسمی و قوای حیاتیه آن با تسلط خارجه و جهل و بی قیدی داخله باسفل مراتب سقوط رسیده سلاسل امنیت و استقلال آن منتهی بود بموتی موسوم باراده ملوکانه که آنهم در مقابل تندباد اغراض اجانب سفیل و سرگردان رو بمخاطرات عظیمه سپر مراتب مضره مینمود چون مشیت

## فصل سی و یکم

خداوندی منشور اضمحلال آنرا امضاء فرموده بود ندای غیبی اسلامیت و ایرانیت افراد اهالی را از خواب غفلت بیدار و براهی هدایت فرمود که هادی عقل و تجربه در طی مراحل تاریخ اختیار نموده لهذا یکباره خاص و عام مملکت با وجود اختلاف مدارک پی بمخاطرات و مهالك برده بیک حرکت غیورانه از فطاحت بیحسی خود را دور ساخته متنبه باین اصل اصیل استقلال ملیت و استحکام قومیت شدند که قوای مملکت ناشی از ملت است و سلطنت و دیعه ایست که بموهبت الهی از طرف ملت بشخص پادشاه مفوض شده است لاچرم خواستار تغییر مسلك سلطنت شدند و اعلی حضرت شاهنشاہ مبرور انارالله برهانه بامضای فرمان مشروطیت و اعطای سعادت حریت منقش بزرگ بر ملت نهاده نام خود را بر حمت ابدی زینت تاریخ ایران ساختند ولی تکمیل این عطیت و تنمیم این موهبت را روزگار برای تقدیس و تکریم نام نامی اعلی حضرت همایونی ذخیره کرده بود اینست که با مساعدت بخت بلند و طالع ارجمند همایونی در اواخر ولایتعهد و اول جلوس میمنت ما نوس رضای شاهانه را بتصدیق مشروطیت جالب شده در بیست و هفتم ذی الحجه ۱۳۲۶ حسن نیت شاهانه را با آرزوی ملت که بصورت هیجان عمومی ظاهر گشته بود توفیق داده با کمال نواقص قانون اساسی فرمان دادند در صورتی که جهانیان منتظر بودند که از این تعادب حقیقی که بین پادشاه و رعیت حاصل و باین سرمایه سعادت که بتوفیقات خداوندی کامل کردند آنرا ترقی و تمدن بسرعت و سهولتی که شایسته نجابت ملی و فطانت جبلی ایرانیان است ظاهر و موجبات امن و آسایش عمومی فراهم گردد روز بروز اغتشاش و لایات و ناامنی طرق و شوارع و انقلابات سرحدات زیادترو در خود پایتخت که در تحت نظر مستقیم اعلی حضرت شاهنشاهی و هیئت دولت و مجلس شورایی ملی است و قایمی بس ناگوار اتفاق افتاد که اگر در صورت و علل آنها شور دقیق و غور عمیق بعمل آید هر یک از آنها که مبرمی است که از اتساع آن بادی مقرین در بار هر چند قلم ایرانی را شرم آید ولی تاریخ که در محور حقایق امور متحرک لا بزال است بدبختانه در نبت و ضبط آن شرم و ترحم نخواهد داشت تعداد آن قبایح و نذکار آن نصایح راجحه حاجت که اجتماعات حضرت عبدالعظیم و واقعہ میدان توپخانه و غیره و غیره هنوز در السنه و افواه مثل سال طاعون و وبا در عداد



### تفرقه ملیون و عریضه مجلس بشاه و جواب آن

تاریخ بدبختی این مملکت مذکور مر کوز اذهان است از اثرات آن اتفاقات فضیحه هنوز دلهای رمیده رعیت آرام نیافته و جراحتهای وارده بر قلوب ملت کاملاً التیام پذیرفته بود که باز مفسدین بی ایمان لعان نداده برای اخلال روابط پادشاه و رعیت وقایح چند روز قبل را حاضر و احوال ماه ذی القعدة را بوجهی شدیدتر و ماده نهم - دهم - دوازدهم چهاردهم و بیست و سیم را که روح قوانین اساسی است نقض نموده مجدداً نونهای امید را که بهزاران آه و تدبیر و خون دل در قلوب رعایا میروید از بیخ و بن برانداخته بجای آن یأس و حیرت و بآس و شدت نشانند مخصوصاً در موقعیکه سرحدات مملکت دچار مخاطرات عظیمه است تفاق خانه برانداز خانگی را باین شدت حادث نمودند که خاطر مقدس همایونی را مثل مسی و کلای ملت و وزرای دولت و قوای مادی و معنوی مملکت که ناشی از اطاعت رعیت است مشغول همدیگر سازند و بر مقاصد سوء خود پیردازند بدیهی است دوام این مملکت با اضمحلال دولت تقویم و قدیم ایران و ایرانی مسلمان که بمدلول فرمان قضا جریان استاد ازل از حب حیات حب الوطن من الایمان آب خورده با بیداری حواس بطور خاص تشنه حفظ حقوق خویش است متحمل نخواهد شد که ایران و اسلام خود را با هر چه در او هست آلت بازیچه چند نفر مفسد درباری بینند.

دستخط همایونی که روز جمعه بر تفرقه معدودی رعایا که بطور صلح و سلم جبر کسور واقع بر قوانین اساسی و اعاده حقوق از دست رفته خویش را متظلماً استدعا میکردند بهر تدبیر و اصرار بود از طرف مجلس شورایی که در طی تمام طرق چاره مساعی است بموقع اجراء گذارده شد ولی این اقدام و امثال آن از قبیل سیر شک از رخ پاک کردنست در حالتیکه خون دلهای در فوران و کلیه ایران در هیچان است نقض قوانین اساسی که از شمال تا جنوب و از مشرق تا مغرب ایران را با ناله و افغان پر کرده که اگر این ناله و فریادها یکجا جمع شود خدای نخواسته چه آهنگ مخالفی از آن ظهور تواند کرد بالجمله تکلیف بر وکلای ملت خیلی سخت شده است انتظار مردم طهران و فشار ولایات در اعاده احترام قوانین و اصلاح کلی امور آن بآن در تزیاید و فرصت

## فصل سی و یکم

و مجال را از دست میبرد آنچه بطور قطع بر عقلای مملکت ثابت شده است علت واقعی این خرابیها و تکرار اتفاقات ناگوار که شأن عهود و شیشه دلها را یکجا میشکند و حرمت قانون با نوامیس سوگند اسلامی را یکسره بر طرف میکند دو چیز است .

اولا شبهات مغرضین تاکنون مانع شده است که در قلب شاهانه این اعتقاد راسخ شود که در سلطنت مشروطه تمامی امور در تمامی اوقات باید در مجرای قانونی سیر نماید تا اصول ذیل قانون اساسی از لفظ بمعنی برسد ( اصل ۴۴ ) شخص پادشاه از مسئولیت مبرا است و زرای دولت در هر گونه امور مسئول مجلس هستند ( اصل ۴۵ ) کلیه قوانین دستخطهای پادشاه در امور مملکتی وقتی اجرا میشود که با امضای وزیر مسئول رسیده باشد و مسئول صحت مدلول فرمان و دستخط همان وزیر است ( اصل ۵۷ ) اختیارات و اقتدارات سلطنتی همانست که در قوانین مشروطیت حاضر و تصریح شده است ( اصل ۶۴ ) وزراء نمیتوانند احکام شفاهی یا کتبی پادشاه را مستمسک قرار داده سلب مسئولیت از خودشان بنمایند در صورتیکه کلیه امور از جزئی و کلی در مجرای وزارتخانهها فیصل پذیرفت مسئولیت نیک و بد آن از شخص همایون شاهنشاهی مرتفع و بر عهده وزراء تحقق مییابد و قدس مقام منبع سلطنت بتمامه محفوظ میماند و الا در صورت بی اطلاعی وزیر از فلان امر کلی یا جزئی ایراد مسئولیت بر آن وزیر بدیهی است از طریق عدل و عقل خارج است و در اساسی که بتجارب هزار ساله عقلاء و حکمای جهان مرتب شده است البته تصور چنین امر بیرویه و عجیب نمیگنجد که فعل عمرو را زید مسئول باشد .

ثانیاً آنچه یقین پیوسته است اغراض مفسدین چند که دشمن ملک و دولت و خان شخص شخص همایون هستند در میان نیت پاک و فطرت تابناک همایونی که از مزایای سلاطین عظیم الشأن است و حقوق رعایای صداقت شعار حایل و حاجبند و هر ساعت خاطر مقدس ملوکانه را بر صرافتهای جلب میکنند که با خیر و صلاح عامه فرسنگها مسافت دارد و هر دقیقه بالقای شبهات مغرضانه قلب شاهانه را از معانی اصول مشروطیت و قوانین اساسی منصرف ساخته با انتضای خودخواهی و استبداد ذاتی خودشان یا در راه

### تفرقه ملیون و عریضه مجلس بشاه و جواب آن

خدمت بمصلحت غیر متابعت قوانین مملکتی را گویند در حضور مبارک مطایر مشون  
سلطنتی جلو داده بقدر امکان و بهر فرصتی که مییابند خاطر مقدس را بر ابقای الفاظ  
و الیهام معانی اصول قانون و میدارند لهذا ما و امیکه کمور واقعه بر قوانین اساسی  
جبران نشده و اعاده احترام قانون بسل نیامده است و در آینه کلیه امورات در مجاری  
قانونی حل و فصل نشود و نمایندگان ملت را اطمینان کامل حاصل نگردد که بر حفظ  
تمامی حقوق ملت قادر خواهند بود و بمثل آنچه تنا به حل و اتعشده باردیگر نقض عهد  
قانون نخواهد شد، مجبوریت تامه وارد خواهد بود که و کلای ملت با تقضای وظایفی  
که دیانتاً و وجداناً با شهادت خداوند و توسط قرآن مجید بر عهد گرفته اند عدم  
امکان تحمل خود را بفشار فوق العاده مسئولیت یک ملت بموکلین خود اعلام نمایند  
والسلام علی من اتبع الهدی، این لایحه بقلم مستشار الدوله و کیل آذربایجان نوشته  
شده روز یکشنبه در مجلس خوانده میشود و از شاه وقت میخواهند هیئتی از و کلاء با  
این لایحه شرفیاب گردند در دادن وقت یکروز تأخیر میشود و روز دوشنبه قرار است  
اطلاع بدهند و کلاء شرفیاب گردند شب دوشنبه از طرف انجمن اصناف بنگارتند خبر  
میدهند که حاج شیخ محمد واعظ بانجمن آمده نطقی کرده و انغه مخالف خوانده است  
از بعضی ناطقین و نویسندگان بدگویی کرده مردم دلنگ شده اند و تقاضا میشود که  
نگارنده صبح دوشنبه بانحداریه تجار و اصناف برود روز مزبور بان مجمع حاضر شده  
جمعیت از تجار و کسبه و عرافان بسینر است بتقاضای حاضرین نطق طولانی میکنم  
در ضمن آنها را بانحداد و یگانگی تشویق کرده بر حفظ اصول قانون اساسی ترغیب  
مینمایم و در مقام تأکید میگویم شنیده ام بعضی گفته اند چه ضرر دارد بعضی از اصول  
قانون اساسی نقض شده باشد و خون کسی ریخته نشود گوینده این حرف معنی قانون  
راندانسته و گرنه این حرف را نمیزد قوانین بهم پیوسته است یکی که نقض شد مثل  
اینست که همه نقض شده باشد ایران مخصوص این عده نفوس حالیه نیست بلکه الی الابد  
حق ایرانی است که بهر صده وجود میآیند اگر قسمت اعظم نفوس حالیه کشته شوند که  
قانون برای ایرانیان آینه محفوظ بماتد جزاوار است و زیان نکرده اند بیست چند

## فصل سی و یکم

فرق است میان این اعتقاد و آن اعتقاد بعد شرحی در خصوص متفرق شدن مردم در جمعه دوازدهم میگویم که شما از این بابت دلتنگ نباشید این عین صلاح بود که بر همه کس از خارجه و داخله معلوم گشت ملت سرکش و یانگی نیست بلکه مطیع و فرمانبردار است حالا آنروز گفتند بروید رفتید مجلس هم لایحه‌ای نوشته حضور شاه خواهند برد و تقضایی که در قانون اساسی شده جبران میشود شرحی از فواید دین و اصل اعتقاد خصوصاً دیانت اسلامی نقل میکنم و مجلس ختم میشود بعد از ختم مجلس منتخبین سه انجمن جمع شده نگارنده هم با آنها نشسته در خصوص اصلاح شاه با ملت و جبران نقض قانونی که شده صحبت میداریم در اینحال خبر میرسد که میرزا سلیمانخان را گرفتند میرزا سلیمانخان شخصی است سنی و پنجساله مستوفی و محاسب نظام از مشروطه خواهان جدیدست و با حوزه نافذ در مجلس و ملت ربط کامل دارد تصور میشود چون ذخیره قشونی در دست اوست توقیف گشته مبادا بتواند بمیلیون کمکی بنماید ضمناً آبچشمی هم از نظاهیان بگیرند که مساعدتی با مشروطه خواهان نکنند خبر گرفتاری میرزا سلیمانخان مرا افسرده میکند چه بامن دوستی دارد به علاوه لطمه ایست که بمیلیون وارد میشود مسئله در انجمن مطرح شده عریضه استفسار بمجلس مینویسند صیب گرفتاری او را میبرسند و اقدام در استعفا و وی را تقاضا میکنند آقایان میروند عریضه را بنویسند خبر میرسد انجمن اصفهان بدینین این سه انجمن آمده اند انجمن اصفهان عبارتست از مدیرش که میرزا محمود تاجر باشد و سید عبدالرحیم اصفهانی و مستشارالتجار و بعضی دیگر از رفقای آنها که بیرابطه با حوزه مرکزی درباری نمیشاند آمدن این جمع باین محل معلوم است برای مقصدیست بنفع حوزه استبدادی واردین اظهار میکنند چون انجمن اصفهان اغلب اجزایش تجار و کسبه هستند خواهش میکنیم ماهم جزء این سه انجمن باشیم نگارنده ساکت است و واردین از بودن من در این مجلس مکدر و متعیرند چون مقصد اصلی را که دارند با حضور نگارنده نمیتوانند اظهار نمایند یکی از اعضای انجمن اصناف که انجمن اصفهان را میشناسد و روابط آنها را میداند اظهاراتی میکند که پذیرفته شدن آنها در جزو سه انجمن دچار

### تفرقة ملیون و عریضه مجلس بشاه و جواب آن

اشکال میشود و بالاخره نگارنده زودتر میرود و واردین هم بی آنکه مطلب خود را که برای آن آمده اند اظهار کنند روانه میشوند اما مقصد اصلی واردین آنکه از حوزه استبدادی درباری بر رؤسای انجمن اصفهان دستور داده میشود که از طرف انجمنها لایحه‌ئی بمجلس نوشته شود مفادش آنکه اکنون که خاطر شاه متوجه رفتن هشت نفر از ملیونست چه بهتر که مجلس بگوید این هشت نفر مسافرتی بنمایند تا رفع غائله شده کار باصلاح بگذرد اینمطلب ابتدا در انجمن اصفهان مطرح شده است و اعضای جزو آنها که از روی بیخبری باصل خیال که اینها بهانه است و اگر بجای هشت نفر هشتاد نفر هم بروند باز حوزه استبدادی از خیالات خود که برهم زدن اساس است دست بر نخواهد داشت باین لایحه رأی داده اند فرستاده اند انجمن آل محمد و انجمن حقوق بعضی دیگر از انجمنهای موافق با دولت هم آنرا امضاء کرده اند اینک آمده اند بلکه بتوانند این سه انجمن متحد که تجار و اصناف و صرافانند و مهمترین انجمنها است نیز امضاء نمایند همینکه مرا آنجا میبینند چون یکی از آن هشت نفر هستم و احترامات فوق العاده تجار و اصناف را نسبت بمن مشاهده میکنند مناسب نمیبینند اظهار کنند خصوصاً که میبینند پذیرفته شدن آنها در جزو انجمن باشکال بر خورد مایوس مراجعت مینمایند.

## فصل سی و دوم

### تحصن در بهارستان و وخامت عاقبت آن

طرف عصر این روز انجمن مجاهدین بنکارنده اطلاع میدهند با احتیاط رفتار کنید و شب در منزل خود نمانید که خطر بشما نزدیک است ساعتی بعد از طرف تندروان مجلس اخطار میشود که بفوریت و با احتیاط خود را به مجلس برسانید چون بمجلس میرسم یکی از رفقاء میگوید بروید باغ عقب در عمارت فوقانی با ما کاردارند میروم میبینم چند نفر از رفقاء هستند و قرار شده باز که بیرون مخصوصی از ما منعقد شود ملك المتكلمين میگوید شما باید شبها هم اینجا بمانید علت میرسم میگوید اولاً اینجا کار داریم و شاید مذاکره طول بکشد و نتوانید بروید و هم بیرون رفتن برای ما احتیاط دارد شاید اسباب گرفتاری فراهم شود بالاخره معلوم میشود چون انجمن مجاهدین تقسیم میشوند بخانههای بعضی از وکلای تند رو که محل خطرند برای محافظت آنها و اکنون که ما چند نفر هم همان مخاطره را داریم باید ما را هم محافظت کنند و نمیتوانند متفرق شده هر کس را در منزل خود حراست نمایند لهذا قرار داده اند ما شبها یکجا جمع باشیم و عده ای از مجاهدین اطراف این عمارت را حفاظت نمایند بملاوه عجمالتأمجلس امن است و در اینجا نمیتواند کسی را توقیف نمایند بهر حال نگارنده هم در باغ بهارستان توقف مینماید ملك المتكلمين است و سید جمال الدین و سید محمد رضای مساوات و میرزا جهانگیر خان مدیر صور و میرزا داود خان و میرزا محمد خراسانی مدیر روزنامه حقوق و اسدالله خان که سابقاً نظامی بوده و میرزا اسدالله خان خواهرزاده مدیر صور و میرزا علی اکبر خان دهخدا و یحیی خان برادرش و شریف خان و چون بعضی از این جوانان جزء سربازان ملی هستند دوازده قبضه تفنگ هم با مقداری فشنگ در این اطاق هست

## تعمیر در بهارستان و وخامت عاقبت آن

شبها باستثنای دو سه نفر از ماکه تفنگ بردار نیستیم باقی جزء مجاهدین تا صبح بنوبه کشیک دارند نگارنده از شب سه شنبه شانزدهم جمادی الاولی تا شب سه شنبه بیست و سوم بعضی از شبها در مجلس میمانم و بعضی از شبها بخانه می که اهل و پیام آنجا هستند میروم و بعضی از شبها در خانه میرزا علینقیخان مستشار السلطان بطور خفا میمانم و هر وقت از بهارستان میخواهم بیرون بروم با احتیاط حرکت میکنم که کسی ملتفت نشود اطراف بهارستان هنوز امن است ولی دور رفتن البته خطر دارد در چهارشنبه هفدهم گاهی ژاندارم و سرباز سیلاخوری و پلیس شهری اطراف بهارستان متفرق دیده میشود ولی کسی را متعرض نمیکردند شبها از مغرب که میگذرد تکلیف معلوم نیست که بمانم یا بروم و اگر بروم کجا بروم مردم همه متفرق میشوند فقط اشخاصی که نمیتوانند بروند میمانند سخت میگذرد یک شب با افسردگی که نه میل داشتم بروم و نه میتوانستم بروم برادرم میگوید خوبست برویم منزل آقا سید عبدالله آنجا میمانیم چونکه جمعی از اشخاص که برای خود خطر تصور میکنند شبها در منزل آقا سید عبدالله یا آقا سید محمد میمانند بتصور اینکه آنجاها امن خواهد بود جواب میدهم شما بروید برای من ناگوار است آنجا بیایم بعد از رفتن او چکنم از معاضد السلطنه که رئیس کمیسیون اداره مجلس است میپرسم آیا ممکن هست من شب در عمارت مجلس بمانم میگوید بلی ممکن است میگوییم بسرایدارها بسپارید اگر آخر شب خواستیم بیایم در عمارت بخوابیم مواظبت نمایند او هم همسپارد ولی بعد از شام که میبینم جای خواب را از منزل رفقا جدا کنم موجب رنجش باطنی آنها میشود اقدام نمیکنم و تا صبح انتظار شیخون زدن دشمنان را داریم چونکه شنیده میشود نردبانهای بلند تدارک میبینند که از دیوار عمارت بالا آمده مارادستگیر نمایند روز چهارشنبه نمایندگان تجار و اصناف و صرافان بمجلس آمده اظهار میکنند ما دیگر نمیتوانیم در انجمنهای خود بمانیم و بازار هم بسته خواهد شد ما باید بیاییم در مسجد سیم سالار اقامت کنیم هیئت رئیسه مجلس بملاحظات منی که سابق نوشتیم باینکار رضامیدهند میروند نزد آقا سید عبدالله او میگوید یا در مسجد جامع بمانید و بیایید در مسجد سیم سالار آنها

هم مسجد سپهسالار را اختیار میکنند و از روز پنجشنبه هیجدهم در مسجد ناصری همان سه انجمن جمع شده تدارك شام و نهار مختصری برای خود میگیرند خوانندگان این کتاب میدانند که از اول مشروطیت ایران هر وقت لازم شده است است طهرانیان اجتماعی نمایند ناچار بوده اند دیگ پلورا سر بار بگذارند چنانکه در سفارت انگلیس و در حضرت عبدالعظیم و در قم و در مسجد سپهسالار و در مجلس مکرر بتجربه رسیده است و اگر نبودند و کلای آذربایجان و جمعی از مردم آن مرز و بوم و بعضی نقاط دیگر که در واقعه میدان توپخانه در نهم ذی القعدة تفنگ بدوش گرفته میبای دفاع ملی شدند و جمعی از جوانان طهران بآنها تاسی کردند کسی در طهران بصرافت نبود که لازم خواهد شد در مقابل رجاله مخالف یا قشون دولت اسلحه برداشته دفاع نمایند و تصور میشد وظیفه ملت فقط جمع شدن و حرف زدن و بد گفتن و بد نوشتن و آتش و پلو خوردن است خلاصه باز سور مختصری در مسجد تدارك دیده میشود تجار و کسبه و اصناف مجتمع میگرددند ولی مجلس اجازه نمیدهد تفنگداران ملی اسلحه بردارند خاصه که از روز دوشنبه بعد قزاقان هر کس در شهر تفنگ داشته باشد از دستش گرفته ضبط میکنند کمیسیون اتحادیه نظام ملی در انجمن مظفری منعقد است ولی اولاً میان رؤسای کمیسیون اختلاف است ثانیاً از جانب حوزه ریسه استبدادی خبرچین در میان آنها متعدد هست که اسرار آنها را بمرکز اطلاع میدهند در اینصورت از این کمیسیون هم بدیهی است کاری ساخته نیست چند نفر از مجاهدین در مقابل تعرضی که قزاقان بمجاهدین میکنند جرئت کرده از دست قزاقان چند قبضه تفنگ بگیرند ولی بفوریت از طرف دولت میآیند پس میگیرند و قرار میشود که مجاهدین متعرض قزاقان نشوند قزاقان هم از دست مجاهدین اسلحه نگیرند یکی دو روز بالنسبه آرام است و باز دوباره قزاقان شروع میکنند بتعرض تفنگداران هم جرأت نمیکند با تفنگ بمجلس و مسجد آمدن نمایند از اینجهت روز بروز از قوه دفاع ملی کاسته میشود و کلای شاه در مجلس هر چه میتوانند دل مردم را خالی میکنند از طرف دیگر هم هر چه از طرف شاه تهدید میشود ما باور نمیکنیم واقعیت داشته باشد و همه را حمل بر توپ و تشرهینماییم خلاصه عصر این



### تحصن در بهارستان و وخامت عاقبت آن

روز آقاسید عبدالله را دیده باو میگویم اعتقاد من این است اگر این مردم در مسجد جامع میماندند و بعضی از علماء هم با آنها میبودند بهتر بود که در مسجد سپسالار جمع میشدند زیرا آنجا اگر بودند عنوان تغییر میکرد و بعنوان مظلومیت در صدد احقاق حق خود بر میآمدند اما اینجا عنوان طرفیت و اعمال قوه دفاع ملی است در صورتیکه اسباب مدافعه آنطور که میباید فراهم نمیشد آقاسید عبدالله میگوید بلسی اینطور است ولی مردم ترسناکند و جرأت نمیکند آنجا بروند اینجا بملاحظه نزدیکی بمجلس و بودن ما تا یکدرجه اطمینان دارند بعد میگویند سست گرفتند و خود را وادادند آنطرف هم جری شده است اعتقاد اینست باید سخت گرفت و اسلحه را هم ظاهر کرد بلکه آنطرف قدری ملاحظه کند و اضافه میکند این جمله را که همینقدر بدانید اگر يك طفل دم مسجد یا بهارستان خون از دماغش در بیاید من آن کاری که باید بکنم خواهم کرد مرادش اینست که حرف آخر را درباره شاه خواهم گفت این غرور را که از او میبینم میگویم آخرش بخیر باد روز جمعه جمعیت در مسجد زیاد میشود و تعطیل عمومی شده تدارك طول دادن ایام تعطیل را میبینند از جمله میخواهند و جیبی حاضر کرده بعضی از شاگردان بازار بدهند که بتوانند تعطیل را طول بدهند و از هیچ کجا صورت نمیگیرد حاج امین الضرب که محل توقع اینکار است همراهی نمیکند و عمده ملاحظه او تنها ماندن از رفقایش میباشد که همتر ایشان حاج معین التجار بوشهری است که اغلب بواسطه بدگویی مردم از او بملاحظه که از شاه دارد این او آخر بمجلس نمیآید و از نیامدن او حاج امین الضرب مکدر است یکروز صبح زود آقا سید عبدالله میرود بخانه معین التجار و بهر زبان هست او را راضی میکند بمجلس بیاید و قرار میدهد بولی هم بدهد ولی او بقرارداد خود رفتار نمیکند بهر حال وضع مالی ملیون بی نهایت درهم و برهم است در مجلس پول پیدا نمیشود و تمام کارها بواسطه بی بولی مختل مانده بی دربی خبر میرسد شاه جمعیت جمع میکند تمام قراولهای در خانها را برداشته بار دو برده اند سربازهای مامقانی که اغلب در شهر کسب میکرده اند همه را جمع کرده لباس و تفنگ داده اند از قزاق و سوار و سرباز و متفرقه

سه چهار هزار نفر با چند توپ شریتل و غیره در اردو جمع است یکی از شبها که تگارانده بخانه مستشار السلطان میرود آنجا می‌شنوم که روز جمعه یازدهم فرستاده‌اند تمام خانهای اعیان و اشراف که اطراف بهارستان و مسجد سپهسالار است خبر کرده‌اند حمله بمجلس خواهد شد شما اهل و عیال خود را بمحلّه دیگر بفرستید و هم روز جمعه صورت تلگرافی دیده میشود که از جانب شاه بملازم مخبره شده برای احضار فوج آنجا با مضای امیر بهادر جنگ بی اطلاع وزیر مسئول اینها شاهد حال است که مشروطیت در باغشاه منحل شده و آنجا امتناعی بقانون اساسی نیست خلاصه روز سه شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه مجلس انتظار رسیدن جواب لایحه خود را از شاه دارد و تصور میکند شاه نمیتواند جواب ناهساعد از آن لایحه بدهد و قطعاً تسلیم شده و نقض قانونی که نموده است جبران خواهد کرد و اطمینان خواهد داد که دیگر خلاف قانون رفتار نکند و اگر کرد از سلطنت خلع باشد معلوم است هوای بهارستان با هوای باغشاه تفاوت کلی دارد روزیکه رئیس مجلس باشش نفر از نمایندگان لایحه را نزد شاه برده‌اند و رئیس میخواست است لایحه را بنخواند شاه میگردد و میگوید خودم میخوانم و جواب خواهم فرستاد و نمایندگان بی اعتناعی میکنند معلوم است لایحه را که پیش از رسیدن بتوسط نمایندگان او از همه چیزش خبر دارد میداند در حوزه تندروان مجلس نوشته شده و دست چه اشخاص داخل بوده و اکثریت مجلس محض حفظ صورت موافقت نموده است بهتر از این پذیرایی نخواهد کرد و هم در این ایام شنیده میشود سفارت روس بحمایت از شاه سفارت فرانسه را و داشته است از سفرای دیگر دعوت کند و در آن مجلس از انجمنهای ملی و تجاروز از حد نمودن آنها و تندروان تندروان ملت گفتگو شده بالاخره بسفرا اظهار داشته است که شاه برای حفظ امنیت میخواهد چند نفر اشخاص مفسد را که در گرفتاری آنها خود را ذیحق میداند تبعید کند و سفراء را باخود موافق کرده بشاه اطمینان داده است از این رو شاه از طرف خارجه‌ها در اقداماتی که برضد مجلس میکند تگرائی ندارد و باید دانست که انگلیسمان هم در اینوقت کاری بمجلس و مشروطه ندارند و از موافقت با روسها دریغ نمیکنند اینست که دست

## تخصن در بهارستان و وخامت عاقبت آن

و پای کارکنان مجلس یعنی از تندروان سست شده سیاست داخلی و خارجی را با خود ناساعد و با شاه مساعد میبینند من از خارج شنیده بودم سفرای خارجه در اینوقت برعکس نهم ذی القعدة بعنوان مداخله ملیون در کار وزارتخانهها با شاه همراه شده اند و در اینوقت قطع حاصل مینمایم تندروان مجلس هم بمفلوویت خود یقین دارند فقط ناساچار هستند تا دم آخر بمجلس آمد و رفت کرده صورت ظاهر را نگاهدارند خلاصه روز شنبه بیستم جمادی الاولی جواب لایحه مجلس از طرف شاه بتوسط حسنخان امین الملك میرسد جوانان مجاهد میخواهند امین الملك را بازای میرزا سلیمانخان که گرفتار شده توقیف نمایند و گرو نکهدارند آنها را منع میکنم و نمیخواهیم از طرف ما اقدامی برخلاف قانون شده باشد جواب شاه و هیئت رئیسه مجلس خوانده میشود و میبینند جواب مطالب لایحه مجلس نیست بلکه گله گذار است و باز یاد آوری وقایع گذشته که در فلان قضیه چه کردید و در فلان قضیه من چه کردم و اغلب دلتنگی از اقدامات ملیون است در مجازات اشرا و مقصرین و کوتاهی کردن در مجازات مرتکبین بمب - هیئت رئیسه مجلس صلاح نمیبیند این جواب اشاعه شود و اشاعه نمیشود روز بعد هم صنیع الدوله میآید و کاغذ را پس گرفته نمیکند در مجلس بماند و منتشر نشده شب یکشنبه بیست و یکم وزراء آمده عنوان میکنند که شاه سه مطالب میخواهد اگر مجلس همراهی میکند کار اصلاح میشود اول آنکه اقتدارات شاه مانند اقتدارات امپراطور آلمان باشد.

دوم آنکه حق داشته باشد همه وقت ده هزار قشون در طهران نگهدارد.

سیم آنکه اختیارات تام در کار قشون داشته باشد وزیر جنگ نزد شخص شاه

مسئول باشد.

از این سه خواهش معلوم میشود که درخواست اول میخواهد اختیاراتی بیش از

آنچه در قانون اساسی برای او معین شده دارا گردد و درخواست دوم چون عنوان نظام

ملی که پیش آمده و یکمده از جوانان مملکت تحت سلاح رفته اند آرام او را قطع

کرده است میخواهد در مقابل آنها يك ده هزار قشون برای حفظ خود داشته باشد

چنانکه خواهش سیم هم ناشی از همین خیال است و شاید خواهش دوم بتحریر يك

## فصل سی و دوم

زرسها باشد که باین بهانه بر عده قزاق خود بیفزایند بالجمله مجلس هیچیک از این سه خواهش را نمیپذیرد چونکه همه مخالف قانون اساسی است و جواب منفی میدهد و رشته رابطه صوری مجلس باشاه گسسته میشود وزراء مأیوس از اصلاح مراجعت میکنند.

www.KetabFarsi.com

## فصل سی و سوم

### قطع روابط و تصمیم بجننگ

بعد از جواب منفی که مجلس از تقاضاهای شاه میدهد وزراء مایوس از اصلاح مراجعت میکنند و ازدحام در مدرسه سپهسالار زیاد میشود و بوقلاء فشار سخت میآورند که مبادا سمیت بگیرند و کار را بآخر نرسانند یعنی شاه را خلع نمایند در همین روز لایحه‌ای از طرف شاه باصح و اجازه طبع منتشر میشود مشتمل بر چهار صورت تلگراف یکی از تبریز که از طرف بعضی علمای آنجا در جواب تلگراف راه نجات که بتمام ولایات شده اظهار دعاگومی نسبت بشاه شده است دوم تلگراف جمعی از مردم قم که باز در جواب راه نجات اظهار همراهی با شاه کرده اند سیم تلگرافی از یزد در همین موضوع بهلاوه نوشته اند هزار و هشتصد نفر از جان گذشته برای خدمت حاضر هستیم چهارم تلگرافی است که ظل السلطان از شیراز در توسط از جلال الدوله بشاه نموده است نشر این لایحه با اهمیتی که بآن داده اند و دستخط شاه را در اجازه طبع و نشر آن پای ورقه طبع کرده اند در انظار خفیف میآید و موجب استهزاء میشود در صورتیکه تلگرافات بسیار از تمام انجمنهای ملی بمجلس رسیده بود و در پاره‌ئی از آنها تصریح بخلع شاه داشت و مجلس اجازه طبع آنرا نداده است بعد از نشر این ورقه از طرف شاه بر هیئت رئیس مجلس سخت میگیرند که تلگرافات مزبور در این موقع نشر شود و باز اجازه نمیدهد اما انقلاب مردم زیاد است و تزلزل فوق العاده دارند اشخاصی که شبها در بهارستان میمانند از آنجا بیرون نمیروند اما من بدو ملاحظه هر شب آنجا توقف نمیکنم یکی آنکه اشخاص نااهلی که نه اطمینان از آنها هست و نه از معاشرت آنها داخلتر هستیم آنجا آمد و شد میکنند و گاهی شبها هم توقف مینمایند ملاحظه دوم

## فصل سی و سوم

آنکه عنوان تحصن در بهارستان را برای خود خوش ندارم در صورتیکه هنوز آشکارا بر ضد من حکمی صادر نشده است آقا سید جمال الدین واعظ و آقا سید محمد رضای شیرازی مدیر مسارات هم همین روبه را پیش گرفته گاهی میمانند و گاهی میروند و شبهای آخر را بیشتر توقف میکنند بعضی که جزو هشت نفر مقصر شاه خواسته نیستند بملاحظه حفظ خود و با بملاحظه اینکه رفقا در بهارستان مانده اند جزو متوقفین شده اند مانند بهاء الراءظیه و سید یعقوب و شیخ عبدالعلی مؤید و بعض دیگر.

از اشخاص مقصر درجه اول چهار نفر هستند ملك المتكلمين ميرزا جهانگیر خن مدیر صوراسرافیل و میرزا داود خان علی آبادی سید جمال الدین واعظ اصفهانی. راتق و فاتق امور این حوزه حسین آقای کاشانی است اجزای اداره صوراسرافیل هم مانند میرزا قاسم خان تبریزی و غیره هستند و اداره صور در واقع آنجا است و هم قاضی قزوینی و میرزا علی اکبر خان دهخدا و برادرش میرزا یحیی خان و میرزا محمد خراسانی و آقا میرزا معصن نجم آبادی و آقا سید جلیل اردبیلی نائب مدیر انجمن آذربایجان و مدیر الصنایع جزو متوقفین در بهارستانند.

شام و نهار این جمع را میرزا اسدالله کتابفروش اداره میکند ولی بواسطه بی پولی در نهایت اختصار و ناهرتب حتی دوسه روز آخر که در مسجد سپهسالار برای انجمن تجار و اصناف نهار و شامی مهیا میکنند و برای ماهم میآورند بی وضع و بی ترتیب است و ملك المتكلمين مخصوصاً از این بابت شکایت دارند نگارنده هر وقت آنجا هستم نهار و شام مختصری از خانه ام میآورند ولی کمتر خود مصرف مینمایم روزی یکی دو مرتبه کمیسیون منعقد میشود ما دوازده نفر یا کمتر جمع میشویم و تقی زاده که رابط این حوزه است با هیئت رئیسه مجلس میآید و قایع را اطلاع میدهد و بعد از مشاوره نظر اینحوزه را گرفته می رود.

شب یکشنبه را نگارنده در آخر شب بخانه یکی از دوستان رفته تا صبح از صدای شلیک در شهر بی آنکه معلوم باشد شلیک کننده کیست نه من خواب نمیروم بلکه تصور میکنم بسیاری از مردم شهر خواب نمیکند روز یکشنبه صبح زود از آنخانه که شب را آنجا بروز آورده با

### قطع روابط و تصمیم بجنگ

برادرم بدیدن حاج سید محمد پسر امام جمعه طهران که تازه از نجف آمده میروم و نمیخواهم بدانند بواسطه تحصن در بهارستان یا خوف از گرفتاری بدیدن او نرفته‌ام هر کس در آن مجلس مرا میبیند خاصه کسانی که از قضایای باغشاه و خطر ناکی اوضاع برای من اطلاع دارند حیرت میکنند که من بملاحظه بیک مجلس عمومی وارد شده‌ام خصوصاً که بقزاقان دستور داده شده است چند نفر از متحصنین را اگر در خارج بهارستان ببینند با گلوله بزنند و نکارنده یکی از آنها است و چون ببهارستان بر میگردم ملك المتكلمين میگوید عجب است از شما که بدون هیچ ملاحظه میروید و میآئید بعد میخندد و میگوید معلوم میشود اطمینانی حاصل کرده‌اید میگویم اینچه خیال است از کجا اطمینان دارم اطمینان من بقوت قلب خودم است شما هم خوب نمیکنید یکجهت اینجا توقف کرده هیچ بیرون نمیروید میگوید آخر تقصیرات هم درجه دارد بعضی تقصیرشان کمتر است و بعضی بیشتر البته شما بقدر من مقصر نیستید سخن باینجا قطع میشود بواسطه این مذاکره و دلجوئی از دوست خود که بینهایت بر ایشان احوال است شب دوشنبه رادر بهارستان میمانم نیم ساعت بغروب مانده وزراء مایوس از اصلاح میروند تقی زاده بنکارنده میگوید کمیسیون باید منعقد شود مذاکرات لازم هست در حالتیکه آثار دهشت و اضطراب از بشره اش ظاهر است نه تنها او بلکه همه اضطراب داریم و تصور میشود همانشب ما را در بهارستان دستگیر خواهند کرد میآیم رفقا را پیدا کنیم میبینم ملك المتكلمين کنار نهر آب در آخر باغ روی فرشی بسا یک نفر دیگر نشسته پهلوئی آنها مینشینم و میرزا جهانگیر خان را و امیدارم رفقا را جمع کرده کمیسیون منعقد گردد در اینحال حسنخان امین‌الملک از مجلس در آمده بطرف ما میآید که از در آخر باغ بیرون برود چشمش بما میافتد از دور سلام کرده میگوید حال میکنید میگویم بلی شما هم بیایید بنشینید حال کنید شما اینجا چه میکنید امین‌الملک از این سؤال وحشت میکند چون خیال مجاهدین را روز پیش در باره خود شنیده بوده است تصور میکند میخواهیم او را توقیف نمائیم ملك المتكلمين میگوید بودن ایشان در بهارستان مثل بودن من است در باغشاه امین‌الملک از این حرف بیشتر اندیشه میکند در اینحال من دست او را گرفته

### فصل سی و سوم

میخواهم بنشانم دست خود را رها کرده میگویند بعد از این حرف دیگر نشستن ندارد و با شتاب روانه میشود کمی بعد اعتضاد السلطنه پسر ناصرالدینشاه جوان هیجده ساله که چند سال در فرانک تحصیل کرده و چون امر مهاجرتش مختل بوده بطهران آمده در یکی از عمارتهای قسمت شمالی بهارستان منزل دارد با ملامش وارد شده با هاینشیند و اظهار مشروطه خواهی کرده در ضمن صحبت معلوم میشود بسا از طرف شاه گفته شده است منزلت را از بهارستان بیرون ببرد اکنون آمده بنوکرهای خود دستور بردن اسبابش را بدهد از این مطلب محقق میشود بهارستان بزودی مورد حمله خواهد شد خلاصه پاسی از شب میگذرد رفقا جمعه شده کمیسیون منعقد و مذاکره بسیار میشود همه باس آور در آخر شب تقی زاده میرود بمنزل خود که نزدیک بهارستان است و میپارد که اگر امشب از خانه او صدای شلیک بلند شد مجاهدین بکمک او و رفقایش بروند چه تصور میکند حمله بخانه او بشود بعد از رفتن او دیگر غیر از متحصنین کسی نیست شام مختصری صرف میشود و هر يك به حال خود هستند نگارنده قدم میزند بر ابرمملك المتكلمین که روی فرش در نهایت تفکر نشسته میرسم حال پریشان او را دیده يك شعر از تضمین میرزا ابراهیم ساغر اصفهانی را بخاطر آورده بمناسبت حال میخوانم اشك از چشم همه جاری میگردد و شعر این است :

حبيب در شب عاشور با صحابه نشست

بخرمی و بگفت ای عزیزگان الت

رسید موسم سیر ریاض جان پیوست

شکفته شد گل حمرا و گشت بلبل مست

صلای خوشدلی ای صوفیان باده پرست

رفقا با حال منقلب برخاسته استراحت مینمایند و باید دانست اگر این شب را نگارنده در بهارستان نمانده بودم شب بعد از آن را بالطبع آنجا میماندم و اکنون شاید زنده نبودم که این کتاب را بنویسم و لکن چون عمر من با آخر نرسیده بود بجای شب سه شنبه شب دوشنبه آنجامیمانم روز دوشنبه صبح زود مجلس شورایی صراحتاً منعقد میشود مذاکرات دیشب وزراء



### تضع روابط و تصمیم بچنگ

طرح گشته گفتگوی بسیار مینمایند در این مجلس عموم نمایندگان ساکت هستند و با حمایت ملت و بر ضد شاه سخن میگویند رئیس مجلس میبیند مجلس صورتاً موافق است و مخالفی نیست مجلس را اعلنی کرده با حضور تماشاچیان مذاکرات وزراء را میگوید خبر بمامیرسد فوراً خود را بمجلس میرسانیم میبینم هنگامه غریبی است نمایندگان فریاد میزنند و جوش و خروش مینمایند بعضی میگویند تا هشت ساعت دیگر باید این اردو را از خود دور کند و نقض قانونها که شده جبران نماید و از آتیه تأمین بدهد بعضی میگویند بیست و چهار ساعت مهلت دارد که این کارها را انجام بدهد بعضی از شدت شوق گریه میکنند که توانسته اند حرف خود را بزنند حاج میرزا ابراهیم آقای تبریزی جوش و خروش بسیار کرده مجلس را بیجان میآورد و بالاخره قرار میشود وزراء را بخواهند و مطلب را بتوسط وزراء بشاه برسانند مجلس پیش از ظهر ختم شده همه به شدت در خلقیکه در بهارستان و مسجد هستند میافتد مقارن اینحال آقاسید عبدالله و آقاسید محمد و سایر آقایان هم از مسجد سپهسالار که مردم آنها را در مجمع خود برده اند برگشته در اطاق مجلس مینشینند از یکطرف سربازان ملی مسلح شده در انجمن مظفری و انجمن آذربایجان و انجمن مجاهدین و در خود بهارستان جمع میشوند نمایندگان منتظر آمدن وزراء هستند و کلای طرفدار شاه بهر وسیله هست ساعت بساعت باو خبر میدهند بلکه شاید دستور هم بدهند بر میگردد به سوزه رفقاء میبینم ملك المتكلمين شخص فشنگ فروشی را طلبیده میخواهد هزار دانه فشنگ از او خریداری کند فشنگ فروش از یکطرف از شاه میترسد و از طرف دیگر از مشروطه خواهان ملاحظه دارد بهر صورت بانصد در فشنگ میفروشد و متعذر میشود که بیش از این ندارد وای برای خرید همین مقدار کم فشنگ هم پول نیست بالاخره از این و آن قرض مینمایند که از جمله بیست و پنج تومان از بهاء الواعظین آشوب طلب وام میگیرند و این عین پولی است که در تقسیم مبالغی که ازورنه فریدون فارسی برای مجازات قتل او گرفته شده قسمت این شخص شده است باری در چند ساعت مهلت که هست کارکنان از نمایندگان و ملیون بوظیفه اینروز رفتار نمیکنند و باز حالت انتقار دارند که شاه از هیاهوی مجلس

## فصل سی و سوم

ترسیده دست از مخالفت بردارد بعقیده نگارنده باید در این چند ساعته فرصت آن چند نفر که مورد نظر شاه هستند و اهل جنگ نمیباشند شبانه خود را بمأمنی برسانند که در مجلس نباشند و از طرف مجلس بسفرای خارجی نوشته شود جواب این لایحه مجلس از شاه نرسید و ملت غیر از جبران نقض قانونها که شده و اطمینان از آتیه مقصدی ندارد و غیر از دو روست نفر مستحفظ مخصوص که در ماه ذی القعدة بموجب دستخط شاه بمجلس داده شده مسلحی اینجا نمیباشد و بهر حال اگر آماده جنگ هستیم باید قوه خود را سنجیده آنگاه اقدام کنیم و اگر آماده اصلاح هستیم باید بدون فوت وقت بتمام وسائل داخلی و خارجی متوسل شد اسباب اصلاح را فراهم آورد ولی ۲۴ ساعت بشاه مهلت میدهیم بی آنکه تدارک بعد از مدت را در صورت مخالفت دیده باشیم و این از نقصان تجربه و عدم رشد سیاسی ما است که بیگناهان را بعاقبت و خیم گرفتار میسازد.

واما حال بهارستان و بهارستانیان در بعد از ظهر این روز علماء و و کلاء در شمال باغ بهارستان متفرق هستند و همه مبهوت و متحیر آقا سید عبدالله کسالت مزاج دارد و در خیابان باغ فرشی افکنده و بستری گسترده اند در بستر افتاده بمتکای متعدد تکیه داده است و جمعی اطراف او نشسته اند آقا سید محمد گاهی در سبزه های باغ نشسته سبیل میکشد و گاهی با و کلاء قدم میزند حاج میرزا ابوالقاسم امام جمعه طهران و ظهیر الاسلام برادرش که با دربار مربوطند و بملاحظه حفظ صورت و اطلاع بر احوال بهارستان آمد و رفت دارند بی آنکه آثار ملالی از صورتشان ظاهر باشد با بعضی از ملاهای دوم و سیم گوشه ای نشسته تماشا میکنند در این وقت بر میخیزند بروند نگارنده آنها را تعاقب کرده میپرسم کجا میروید جواب میدهند همین نزدیکها میرویم و بر میگردیم ظهیر الاسلام از نگارنده میپرسد وضع را چگونه میبینید میگویم خوب نمیبینم میگوید چه خواهد شد جواب میدهم آخر طوری میشود میگوید تا کی؟ جواب میدهم تا فردا چون اظهار میکنم زود برگردید حاج میرزا ابوالقاسم بطور استهزاء میگوید پیش از آمدن وزراتان ما خواهیم آمد بایکلبخندی که میفهماند از خبر دار دوزراء

### قطع روابط و نصیبه بجنگ

نخواهند آمد و اگر بیایند هم تهری نخواهد داشت بهر حال آنها میروند رئیس بجای ما  
هستند از الدوله آمده آقا سید عبدالله را برداشته در گوشه می با بعضی از وکلای تندرو مدتی  
صحبت میدارند بی آنکه بر ما معلوم شود چه صحبت داشتند و عیب کار اینست که در این  
وقت تنگ هم باز با هم همفکر و خیال نمیباشیم اگر چه از بس منافق در میان هست چه  
در علماء و چه در وکلاء نمیشود مطالب را عانی کرد بالجمله تا نزدیک غروب آفتاب  
خبری نمیرسد وقت مغرب علماء بمنزلهای خود میروند ما هم جوچه جوچه در باغ بهارستان  
نشسته صحبت میداریم ملك المتكلمين بینهایت پریشان خاطر است حاجی سید نصر الله  
سادات اخوی روزنامه حقوق را در آورده شعرهای صدر السلطنه را که برای جشن سلامت  
شاه از قضیه بمب ساخته و بسیار مهمل است معض تفریح خاطرها میخواند و بجای چاره  
اندیشی برای فردا تفریح مینمایند امین الضرب و حاج علی حاج حبیب تاجر شال فروش  
دست یکدیگر را گرفته قدم میزنند آنها را صدا میگویم امین الضرب میگوید باشما نمیشود  
نشست اشاره باینکه شمارا مفسد میخوانند و شاه باشما طرف است خلاصه قدری از  
شب میگذرد صنیع الدوله و مشیر الدوله باحالت پریشان وارد شده میروند آخر باغ  
بهارستان با هیئت رئیسه مجلس خلوت میکنند یکی از وکلاء دست صنیع الدوله را  
گرفته میپرسد چه شد صنیع الدوله دست خود را بسختی رها کرده میگوید چگونه میتوانم  
نتیجه را اینجا بشما بگویم یکی از مجاهدین بمشیر الدوله میگوید شما بیآئینده آنوزیر که  
حالش معلوم است مرادش صنیع الدوله است زیرا مردم نوعاً از صنیع الدوله خوب  
نمیگویند بواسطه خصوصیتی که با امیر بهادر جنگ نموده است و امیر بهادر او را تمجید  
میکند قدری فاصله مؤتمن الملك هم آمده بحوزه آنها وارد میشود در این ایام هر  
وقت این سه وزیر یا يك یا دونفر از آنها میآیند معلوم است از جانب درباریان  
آمده خبر خوشی ندارند و هر وقت همه میآیند یعنی مشیر السلطنه و علماء السلطنه  
و مستوفی الممالک هم هستند معلوم است که شاه را دیده با امیدواری آمده اند  
خلاصه آمدن این سه نفر معلوم میدارد که دستشان به شاه نرسیده خبر خوشی  
نیسازده اند .

نگارنده چون شب پیش در بهارستان مانده است و غالباً یکشب در میان بیرون  
میروم امشب را مصمم هستم بروم و چون از اطراف بهارستان اطمینان ندارم یکی از  
شاگردان خود را که با ملاقات من آمده میفرستم در شگه‌ئی کرایه کرده دورتر از در مجلس  
نگاه میدارد این در آخر باغ بهارستان و زیر عمارتی است که منزل متحصنین میباشد  
میخواهم از آن در بروم معلوم میشود قفل است در صدد می‌شوم کلید آنرا نزد هر کس  
باشد بگیرم میبینم ملك المتكلمین روی ایوان پای عمارت در تاریکی نشسته صد می‌کند  
کلید در را کی میخواهد میگویند فلانی جواب میدهد کلید نزد میرزا داود خان است  
تا میروند میرزا داود خان را بیاورند در را باز کنند می‌آیم نزد ملك که با او صحبتی ندارم  
جوانی را میبینم که در واقعه نهم ذی القعدة او را شناخته‌ام از خبر چینهای مخصوص شاه  
است و طوری امر خود را مخفی کرده خود را مشروطه خواه قلمداد مینماید که هیچکس  
نمیفهمد تنها چون در آن واقعه فهمیده است من از حال او باخبر شده‌ام هیچگاه نزدیک  
من نمی‌آید روزها در مجلس و بهارستان کمتر دیده میشود مگر انقلابی روی دهد که  
میان جمع دیده شود شبها در گوشه و کنار با کسانی که او را شناسند صحبت میدارد در  
اینوقت میبینم این جوان در تاریکی شب تنگ در کنار ملك نشسته با او دوستانه راز  
و نیاز میکند جوان از دیدن من شوش میشود خاصه که میبیند من سر بگوش ملك  
گذارده با حرف آهسته میگویم ولی چه سود که هر چه نمیباید بشود بواسطه خوش  
باور بها شده است ملك میگوید میروید جواب میدهم بلی ملك با کمال یأس و حسرت  
میگوید پس در خانه خود نمانید میگویم خیر جای دیگر میمانم و گماشته خود را اینجا  
میگذارم کمیسیون هیئت رئیس وزراء که بر هم خورد اگر خبر تازه‌ئی هست بمن برسانند در  
را باز میکنند نگارنده خارج شده خود را بدر شگه رسانیده در کوچه که مقابل سفارت  
انگلیس است و عیالات من چند روز است آنجا رفته اند میروم مدتی منتظر می‌شوم  
خبری از بهارستان برسد و نمیرسد آرام نگرفته کاغذی مینویسم بمشیر الدوله که همسایه  
آن خانه است که اگر خبری دارید بمن بدهید برنده کاغذ جواب زبانی می‌آورد که فردا  
صبح معلوم میشود نمیفهمم فردا صبح چه معلوم میشود وزراء بمجلس میروند کار را

### قطع روابط و تصمیم بجنگ

اصلاح کنند یا فردا صبح جنگ میشود اگرچه شدت احتیاط مشیرالدوله را میدانستم ولی از این درجه احتیاط که جواب کاغذ مرا ننویسد تعجب میکنم خاصه که در کاغذ تصریح کرده‌ام اگر جواب بنویسد کاغذ را مفقود خواهم کرد خلاصه آنشب را با کمال نگرانی بسر برده صبح زود مصمم رفتن بیهارستان هستم که صدای تیر بلند میشود دوسه تیر خالی شده آرام میگیرد و من عجله دارم زود تر خود را بیهارستان برسانم آدم خود را فرستاده‌ام درشکه بیاورد برمیگردد و میگوید نمیشود رفت قزاق و سر باز تمام گذرها را گرفته اطراف مجلس راهم احاطه کرده اند و نمیگذارند کسی به جلسیان ملحق گردد خانواده من مراسم از رفتن ممانعت میکنند و در صورتیکه اهل جنگ نیستم و مسلحی با خود ندارم در واقع بیرون رفتن من خود را بیهلکه انداختن است ولی باز دارم مقهور احساسات خود میشوم و میخواهم خود را بیهارستان و رقما برسانم خاصه که خبر میرسد آقاسید عبدالله و آقاسیده محمد را مردم با جمعیت زیاد وارد بیهارستان کردند که برای رفتن بی اختیار شده میخواهم از در خانه بروم بیرون که صدای توپ بلند میشود در اینوقت خانواده و اولاد من بگریه و زاری افتاده من از خیال رفتن منصرف میشوم خاصه که صدای حرکت توپ و سوار جدید که بکمک قشون دولت میرود از پشت همین خانه که من هستم بگوشم میرسد در اینحال آدم ترکی دارم درشکه چی است گریه کنان آمده میگوید نه شهاری خاک افتاده است و دنیا تیره و تار شده است ترا بحق جدت از خانه بیرون مرو او را مطمئن میکنم که بیرون نه بروم قصد من درشتابی که داشتم این بود که در حوزة رقما داخل شده در بالای که رسیده بسا آنها شرکت نمایم حالا که نخواهند گذارد بیهارستان برسم البته بیجهت جان خود را تلف نخواهم کرد خلاصه یکساعت جنگ مغلوبه است و صدای شلیک از دو طرف بلند است و در ضمن صدای توپ که پی در پی میاید تاك تاك صدای تفنگ هم بگوش میرسد تا سه ساعت از ظهر میگذرد یکصد و نود توپ خالی میشود و تمام آنها رو بمسجد سپهسالار و بیهارستان و انجمنهای اطراف است خدا میداند بر من چه میگذرد انسان در آتش باشد بهتر است تا در خارج بیند دوستان و عزیزان یا افراد ملتش در آتش میسوزند و چاره نداشته باشد

## فصل سی و سوم

زبهای آنخانه و اطفال گریه وزاری میکنند هرچه میخواهم آنها را آرام کنم نمیشود  
پی در پی خبر میرسد که فلان را کشتند فلان را گرفتند خون از دیده دل من جاری است  
صدای ضجه و ناله و همهجه با آسمان میرود این حال من اکنون برویم بر سر واقعه جنگ  
و احوال برادران و بقیه شرح حال نگارنده را در فصل چهارم خواهید خواند.

www.KetabFarsi.com

## فصل سی و چهارم

### جنگ و غارت و بدبختی

روز سه‌شنبه بیست و سیم جمادی الاولی ۱۳۲۶ پیش از طلوع آفتاب چند دسته قزاق و سرباز سیلاخوری و سرباز ماعقانی و غیره با چهار عراده توپ ته‌پر شربل و غیره از باغشاه برای محاصره مجلس و مسجد و انجمنهای اطراف بهارستان حرکت میکنند در صورتیکه مجلس اذن نداده است شب سه‌شنبه انجمنهای ملی با مجاهدین آنها در مسجد جمع باشند و نمیخواهند از جانب ملت اقدام بجنگ شده باشد از این سبب در مسجد سیهسالار زیاده از یکصد و پنجاه نفر از ملیون کسی حاضر نیست آنها اغلب از انجمن تجار و اصناف و صرافانند بعد از ظهر روز دوشنبه که مذاکرات مجلس علنی منتشر میشود انجمنها هجوم آورده میخواهند اوجههای خود را بعبادت که بوده اطراف مسجد نصب کرده مجتمع کردند ولی از طرف مجلس منع میشود تنها زهر انجمن چند نفر بایک‌عده کم از مجاهدین در مسجد میمانند در مجلس هم غیر از متحصنین و یک‌عده سرایدار و سربازهای گارد و چند نفر تفنگچی از انجمن مجاهدین کسی نیست در انجمنهای مظفری و حمیت و آذربایجان که اطراف بهارستان در هر کدام عده کمی مستحفظ هست آنها هم شب کشیک داده صبح اغلب استراحت کرده و یا دنبال کار خود رفته‌اند.

انجمنهاییکه در مجلس و مسجد هستند و از آنها اشخاصی شامل جنگ میشوند از اینقرار است: انجمن شاه آباد - انجمن فاطمیه - انجمن تشکر - مجمع انسانیت - انجمن امامزاده یحیی - انجمن وفائیه - انجمن مجاهدین.

انجمنهاییکه در مراکز خود کار میکنند و جنگجویان آنها در محل خود داد مردانگی میدهند و با جزو مجاهدین در مجلس و مدرسه جنگ میکنند از اینقرار است:

### فصل سی و چهارم

انجمن آذربایجان - انجمن مظفری - انجمن حمیت - انجمن برادران دروازه قزوین .  
 اشخاصی که در انجمن آذربایجان شامل جنگ شده به جنگجویان کمک مینمایند :  
 میرزا احمدخان حامدالملک - میرزا عبدالرزاق خان حکاک - حشمت نظام - شهیدی  
 عبدالله عطار - سیدابو القاسم طلبه خان خالی - مشیردیوان خراسانی - برادرپری خان تبریزی میرزا  
 حسینخان - میرزا حسین کرمانشاهی - غلامحسین خان تبریزی - قهرمان خان نوکر سردار منصور  
 اشخاصیکه در انجمنهای مظفری و حمیت جنگ کرده و یا کمک به جنگجویان میدهند :  
 موثق السلطنه - حیدرقلیخان پسر موثق السلطنه - آقا اسمعیل خان تبریزی - تنگدار  
 حسین آقا - شهیدی رسول - مهدی قلیخان - عایققلیخان - آقامهدی - بهرامخان خواجه -  
 آقا بشارتخان - آقاجواد سمسار - مظفرقلیخان - میرزاشفیق - سیدعبدالله .  
 اشخاصی که از مجمع انسانیت در مسجد سپهسالار شامل جنگ میشوند :  
 میرزا یحیی خان ولد میرزا عباسعلی آشتیانی - میرزا حسینخان گمکانی -  
 قاسم آقای خیاط - شهیدی حسن تفرشی - محمدحسن بقال - محمود پاره دوز -  
 میرزا رضای فرائش .

اشخاصیکه از انجمن فاطمیه شامل جنگ میشوند :  
 میرزازین العابدین خان مستعانالملک - آقاسید محمود  
 اشخاصی که از انجمن شاه آباد بسر در مجلس آمده آجا شامل جنگ میشوند :  
 علیخان منتصرالدوله - شاهزاده حسن الهیارخان - میرزا حاجی آقا - میرزامحمد  
 علیخان دواساز - میرزا حبیبالله میرزایوسف - میرزا علیخان خیاط - یحیی خان ولد  
 میرزا محمدخان - سرتیب محمدخان - رفعةالملک - حمزه سر باز - احمد آقای رزاز  
 پسر کوچک شهیدی حسین فرائشخانه .

از انجمن مجاهدین اشخاصیکه شامل جنگ میشوند :  
 اصغر نجار - شهیدی اصغر دالان دار - شهیدی یدالله - سیدحسن رزاز - شیخ احمد -  
 استاد حسین بناء - حیدرپاره دوز .

اشخاصیکه از انجمن تشکر در مسجد شامل جنگ میشوند :



## جنگ و غارت و بد بختی

حسینخان مشاق انجمن .

از انجمن امامزاده یحیی :

شهدی حسن شیشه بر .

اشخاصیکه از انجمن آذربایجان همجلس رفته و آنجا جنگ میکنند و کلای  
آذربایجان را محافظت مینمایند :

شجاع لشکر - میرزا امیبخان - پریخان - مبشر برادر حشمت نظام - حسینقلیخان  
تبریزی - سیدحسب لیمونات ساز - شکوه التجار برادر سیدحسب - آقا شیخ حسن طلبه - دونفر  
نوکر حسینقلیخان .

چون تحقیق کامل از اشخاص جنگجو بواسطه اینکه اسامی آنها ثبت نبوده  
ممکن نیست از این جهت بذکر نام یکمده از آنها که شناخته شده اند قناعت میشود و در  
تاریخهای مفصلتر شاید اشخاص دیگر هم نامبرده شوند و بهر صورت در دفتر حقیقی  
وطن نام نامی آنها با صد هزار افتخار و شرف ثبت است .

بالجمله چون تمام توجه قشون دولت بمسجد سپهسالار است که آن سنگر گاه  
معتبر را از دست ملیون بگیرند اول آفتاب یکدسته قزاق بمسجد آمده چون در بازاسب  
و مردمیکه شب آنجا مانده اند آمدورفت میکنند اول دونفر صاحب منصب قزاق بمسجد  
وارد شده دیده بانی مینمایند و پشت سر آنها سیچهل نفر قزاق و یک صاحب منصب وارد  
میشود و چون قصد گرفتن سنگرها را دارند و مجاهدین و غیر آنها اغلب در مرتبه بالای  
مسجد هستند در حالتیکه بعضی هنوز از خواب بر نخاسته و بعضی مشغول نمازند قزاقان  
بطرف بام روانه میشوند میرزا باقرخان ناظم انجمن برادران دروازه قزوین و شیخ  
حسن خان نایب مدیر انجمن معمارخانه و میرزا حسینخان برادرش و بعضی دیگر از  
مجاهدین و بعضی از انجمن اصناف میخواهند آنها را برگردانند و نصیحت بآنها اثر  
نمیکند بالاخره مجاهدین از بالای بام سرتفنگها را بجانب ایشان بر گرانیده میگویند  
اگر نروید خواهیم زد این اقدام مجاهدین و فشار مردم قزاقان را مجبور میکند مراجعت  
کنند مجاهدین خواه و ناخواه آنها را بیرون نموده در را میبندند .

## فصل سی و چهارم

حاجی سیدعلیمحمد کاشانی از اعضاء انجمن اصناف و شیخ حسنخان و حاج سید محمد تنباکو فروش از ملیون بیرون در میمانند و برای قزاقان حکم علمای اصفهان را که در حرمت شلیک بمجلس و مجلس خواهان است میخوانند سید: مال الدین واعظ و سید یعقوب شیرازی و قاضی قزوینی میخوانند با قرآن بروند قزاقان را موعظه کنند که با برادران دینی خود جنگ نکنند مردم مانع شده میگویند این حرفها بگوش آنها فرو نمیرود از مسجد برای قزاقان نان و چای آورده آنها را چای میدهند بخیال اینکه نان و نمک خورده باشند و با هم جنگ نکنند در اینحال با تلفن از مجلس با آقا سید عبدالله و آقا سید محمد اطلاع میدهند و آن هر دو با جمعیتی از مردم تماشایی بجانب مجلس میآیند قزاقان از مسجد بیرون رفته در جلوخان مسجد و خیابان توقف کرده انتظار دستور مجدد را دارند در اینحال پی در پی قزاق و سر باز آنها ملحق شده طرف سر چشمه راه خیابان و سر کوچه پشت مسجد را میگیرند و دو طرف خیابان رو بمجلس سوار قزاق ایستاده يك دسته سوار قزاق رو بروی در مجلس عرض خیابان نگارستان را میگیرند و هم يك دسته قزاق از طرف خانهای ظل السلطان آمده بلا دست انجمن آذربایجان سر خیابان را میبندند يك دسته در سر خیابان سیف الملک راه عبور آن خیابان و خیابان صفیعلیشاه را مسدود میکنند يك دسته اول خیابان دوشان تپه راه آن خیابان را میبندند و هر دسته يك یا دو عراده توپ همراه دارند هر کس نقشه بهارستان و مسجد سپهسالار یا فضای نگارستان و خیابانهای اطراف نظایه را بداند میداند که با این محاصره دیگر راهی برای وارد شدن بهارستان و مسجد نیست مگر از جانب شرقی باغ بهارستان که دیوار کوتاه و در كوچك بی استهکامی بطرف صحرا دارد و هم در مسجد دری است در جانب شرقی که معروف بدر زنانه است و طرف شرقی مسجد و بهارستان از قشون دولت خالی است و تنها راه فراری است برای کسانی که در آن محوطه هستند خلاصه قشون محاصره کنند هر کس بخواهد از حوزه محاصره خارج شود راه میدهند میروند و هر کس بخواهد وارد شود مانع میگردند در اینحال آقا سید عبدالله از طرف خیابان سر چشمه و آقا سید محمد از طرف دیگر وارد میشوند محاصره

## جنگ و غارت و بدبختی

کنندگان مانع ورود این دو نفر روحانی باجمعی که همراه آنها هستند نمیگردند و مردم بعاتتی که دارند سلام و صلوات میفرستند آقا سید عبدالله چون بدر مجلس میرسد میخواهد از کالسکه پیاده شود رو بمردم تماشائی کرده میگوید حقوق شما از من است و انشاءالله پایمال نخواهد شد کمال اطمینان را داشته باشید و بعد از ورود آقا سید عبدالله چند نفر از جوانان مجاهد از مجلس بیرون آمده با صاحبنصبان قزاق گفتگو میکنند بلکه آنها را متفرق سازند ثمر نمیکند قزاقان میگویند با شما جنگ نداریم مجاهدین میگویند پس اسلحه خود را باز کنید جواب میدهند اینکار را هم نخواهیم کرد مجاهدین میگویند پس قدری دور تر از در بهارستان بروید قزاقان قبول کرده دور میشوند در این حال آقا سید عبدالله سید محمد علی طهرانی را فرستاده رئیس قزاقان را که در نگارستان است آورده از او میپرسد شما چه مأموریت دارید جواب میدهد مأمور جنگ نیستیم آمده ایم هشت نفر را که شاه خواسته بگیریم و ببریم خوانندگان میدانند چند روز پیش از اینکه آن چند نفر خود در مجلس اظهار حضور برای خارج شدن از ایران میکنند شاه از گرفتاری و تبعید آنها صرف نظر کرده بر رئیس الوزراء دستخط مینماید آنها را عفو نمودم اینک باز همان مطلب عنوان این محاصره است آقا سید عبدالله میگوید در اینصورت شما که مأمور بجنگ نیستید اینطور نزدیک مجلس بودن صلاح نیست بهتر این است قدری دور تر بروید تا مجلس منقاد گردد و در خصوص آن هشت نفر هر طور مجلس رأی داد رفتار شود صاحبنصب قزاقان برگشته قدری تا اینهای خود را که هنوز در آخر جلوخان بهارستان هستند دورتر میبرد ولی محاصره بر هم نمیخورد در این حال پولکنیک لیاخوف روسی رئیس قزاقان خود در فضای نگارستان حاضر شده دستور العمل سختی محاصره را میدهد جوانان مجاهد هم بالای بامها و سنگرها از سر در مسجد گرفته تا سردر انجمن آذربایجان که منتهی الیه خط خیابان ظل السلطان است گرفته مهبای جنگ میشوند ولی عدد کل مجاهدین بهشتاد نفر میرسد بعضی از جوانان میبینند پولکنیک مکرر بتیررس آنها میآید میخواهند او را بزنند بزرگترها مانع شده میگویند چون جنگ شروع نشده اگر اینکار بشود تقصیر بگردن

## فصل سی و چهارم

ما ثابت خواهد شد پس از شروع بجنگ میتوانید او را هدف سازید ولی بعد از شروع بجنگ دیگر پولکینیک دیده نمیشود و تیررس هیچیک از سنگرها نمیآید در این حال آقا سید جمال افجه باجمعی از مردم محله پایمنار ( در حالتیکه بر حمازی سوار است ) میخواهد از خیابان سرچشمه وارد حوزه محاصره شده خود را بمجلس برساند قزاقان مانع شده نمیگذارند همراهان آقا سید جمال فشار میآورند که وارد شوند از طرف قزاقان تیری بجانب آنها خالی شده یکی از همراهان سید کشته میشود و دیگری مجروح میگردد ( کشته شده آقا رضا جوان بیست و دو ساله ایست در لباس تجارت چند سال این جوان در مدرسه کمالیه طهران تحصیل کرده نیکو تربیت شده بود اینچنانچه اشپید احساسات خود میگردد ) این اول تیری است که در این میدان خالی میشود و از طرف قشون دولت است ولی دولتیان میکوبند صدای تیر از سر در مجلس بلند شد و شروع بجنگ از ملتیان بود برای خلط مبحث چنانکه در این حال پیر مردی از طرف خیابان مجلس بجانب مسجد میآید بصاحب منصب قزاقان ( قاسم آقا ) میگوید تیر اول که خالی شد از طرف مشروطه خواهان بود شك نداشته باشید تحقیق میشود پیر مرد عزبور نوکر کامران میرزا نایب السلطنه است که در میانه میخواهد خدمتی به حوزه مرکزی استبدادی کرده باشد خلاصه بمحض اینکه صدای تیر از این محل بلند میشود تمام تفنگچیان اطراف میبای جنگ شده و آقای افجه را با همراهانش بخانه میرزا صالحخان وزیر اکرم که مدتی حاکم طهران بوده اینکه معزول است میبرند آنجا از او نگاهداری میشود عاقبت کلر او در خاتمه کار مجاهدین انجمن آذربایجان نوشته خواهد شد در اینوقت یکمرتبه از اطراف یعنی از سر در مسجد و سر در مجلس و انجمن مظفری انجمن حمیت و انجمن آذربایجان جنگ شروع میشود و شرح حال هر يك تا خاتمه کارشان بطور اجمال نوشته میشود چون اول ورود قزاق بمسجد سیه سالار است از آنجا شروع میکنیم قزاقان در جلوخان مسجد و در خیابان هر دو هستند آنها که در خیابانند رو بروی سر در مسجد میباشند شلیک اول جمعی از آنها کشته شده عقب مینشینند قزاقانی که در جلوخان هستند خود را پای دیوار کشیده از شلیک بالا محفوظ میباشند و چون راه فرار

## جنگ و غارت و بدبختی

ندارند تسلیم شده تنگ و فشنگ و اسلحه هر چه دارند میدهند و مرخص میشوند چند نفر از سربازان در اطاق کوچکی در جاو خان مسجد جای قراول مخفی شده اند سید حاج آقا نام جوان بیست و دو ساله از انجمن برادران امامزاده یحیی شب در مسجد بوده صبح که میبید هنگامه جنگ است بخانه خود رفته وصیتی که دارد میکند و بر میگردد و قتیکه میرسد هنگامه جنگ در سردر مسجد گرم است و نمیتواند داخل مسجد بشود در همان اطاق كوچك با سربازان مخفی میشود که جنگ آرام شده خارج گردد و خود را بمسجد بیاندازد سربازان در آن اطاق سید را با کارد و خنجر میکشند و بعد از آنکه مجاهدین هلتفت میشوند در آن اطاق سربازهاست و اسلحه را از دستشان گرفته مرخص میکنند یکی از مجاهدین میرود نگاه کند که دیگر کسی آنجا نباشد میبند سید جوان سرش روی دستش گذاشته شده و گذشته است در شلیک اول که مجاهدین میکنند در تمام اطراف قشون دولت شکست خورده عقب مینشینند و جمعی فرار میکنند بواسطه بلندی و استحکام سنگرهای ملیون صاحبمنعبان میبینند اگر از طرف ملیون يك شلیک دیگر بشود قشون دولت بکلی متفرق خواهد شد و تلفات زیاد میدهد شروع میکنند بتوپ انداختن برای سنگرها مخصوصاً توپی که مقابل خیابان سرچشمه است گنبد و گلدسته های مسجد را که بلندترین سنگر مجاهدین است نشان کرده چندین توپ بگنبد و گلدسته ها میزنند و کارگر نمیشود مگر مختصر خرابی که بکاشیهای گنبد و گلدسته ها میرسد اما مجاهدین بسیاری از ایشان هیچگاه جنگ ندیده صدای توپ را در جنگ نشنیده اند از صدای توپ و شریپل که باره های آن کارگر میشود بوحشت میافتند خاصه که فشنگ آنها هم تمام میشود میفرستند نزد مجاهدین بهارستان از آنها فشنگ میخواهند در صورتیکه آنها خود از فشنگ تهیدست هستند.

بالجمله جنگجویان سنگرهای عالی مسجد تا فشنگ دارند و قشون دولت تیررس آنها هست کار میکنند ولی ماولی نمیکشد که قزاق و سرباز از تیررس دور تر رفته فشنگ آنها هم تمام میشود و جنگ این نقطه از طرف دولت منحصر میشود بتوپ برای

### فصل سی و چهارم

خراب کردن گنبدو گلنسته‌های مسجد و با این تفصیل آخرین سنگر ملیون که بدست قشون دولت در میآید همان سنگرهای مسجد سپهسالار است آنهم طرف عصر که از همه جا فراغت حاصل میکنند.

www.KetabFarsi.com

## فصل سی و پنجم

### قتل حاج میرزا ابراهیم تبریزی و اسدالله خان جهانگیر و دیگران

سر در بهارستان محافظتش بانجمن مجاهدین سپرده شده اعضای انجمن مزبور اغلب اشخاص متفرق و کاسب هستند مشاق و فرمانده آنها امجدالملک جوانسی است بیست و پنجساله برادرزاده حسنخان وزیر نظام این جوان از خود راضی چنان مینماید که روز جنگ بشهامت و شجاعت او انجمن مجاهدین از دیگران گوی سبقت میربایند ولی بدبختانه اول صبح جماعت را رها کرده دنبال کار خود میرود (۱) تا بینهای او هم بی فرمانده مانده در بالای بهارستان را باز کرده متفرق میشوند سربازهای سیلاخوری که از طرف خیابان دروازه شمیران بمدد قشون دولت آمده اند از همان در به بهارستان وارد میشوند سردر مجلس باین واسطه در هنگام جنگ مدتی از مستحفظ خالی میماند مگر معدودی که با وجود رفتن فرمانده و رفقا باز آنجا مانده جنگ میکنند نام آنها از این قرار است: اصغر نجار - یدالله اصغر دالان دار در اینحال مجاهدین انجمن شاه آباد چون محل انجمن ایشان از دایره محاصره دولتیان بیرون است يك يك خود را به مجلس انداخته بجای مجاهدین فرار کرده سردر را میگیرند و تا آخر جنگ مقاومت میکنند این جمع سوار و اسب بسیار را از پادر میآورند و اطراف تویی را که در آخر نگارستان است از قشون دولت و توپچی خالی میکنند اینست که با مناسب بودن فضای نگارستان برای توپ اندازی سردر مجلس خرابی زیاد نمیرسد و بجز یکی دو توپ بجانب سردر خالی نمیشود ولی گلوله شربل از طرف سرچشمه پی در پی میان بهارستان افتاده مینرکد از این جهت کار بر اشخاصی که در بهارستان هستند از حجج اسلام و دیگران سخت میشود میرزا جهانگیر خان مدیر صور اسرافیل

(۱) شاید هم از اول برای همین کار آمده باشد.

### فصل سی و پنجم

که مردی جنگجو و تیرانداز قابل است با جوش و خروش فوق العاده جنگ میکند گاهی بمسجد میرود در بالای گنبد و گاهی سردر بهارستان کار میکند و بهر حال جنگجویان را ترغیب و تحریص میکند همشیره زاده او میرزا اسدالله خان جوانی است بسن بیست و پنج سال خوشخو باطراوت و جنگجو بعد از آنکه اطراف توپ معاذی سردر را از نو پیمان خالی میکنند از سنگر فرود آمده میخواهد برود توپ را بمجلس بیاورد و همینکه در مجلس باز میشود و این جوان خارج میگردد از قراولخانه مقابل سردر در مجلس که آخر نگارستان است گلوله بر پیشانی او اصابت کرده از پا در میآید جوانان نعلش او را بهارستان برده کناری میگذارند میرزا اسدالله خان بعد از اصابت نیز مهلك آب میطلبند شاهزاده حسن از مجاهدین انجمن شاه آباد از حوض بهارستان کفی آب آورده بهلق او میریزد و بیچاره جان میپارد میرزا اسدالله خان در ایام تحصن بهارستان اغلب بانگارنده بود روزها زحمت روزنامه صور را تحمل میکرد و شبها تا نزدیک صبح بنوبت در بالای بام کشیک میکشید شب دوشنبه ۲۲ جمادی الاولی ده نگارنده در بهارستان بودم این جوان را در نیمه شب دیدم خورجینی بردوش دارم باطاقی که متحضنین در آنند وارد میشود در این خورجین اوراق طبع شده روزنامه صور است که از مطبعه گرفته آورده است در بهارستان توزیع کند و این آخر شماره صور است که در طهران طبع شده نگارنده استراحت میکند و آن جوان بستن بسته های روزنامه میرد از دست و میشود با همه زحمت و خستگی بعد از فراغت از کار روزنامه استراحت خواهد کرد ولی بین الطلوعین است نزدیک گوش من صدائی مرا بیدار میکند چشم را گشوده میبینم اسدالله خان تفنگ خود را زیر سر قطار فشنگ را که تازه از کمر باز کرده بروی آن میگذارد و میخواهد سر بروی آن گذارده دمی استراحت نماید پیرسم شما نید بالای مگردیشب بعد از فراغت از کار روزنامه نخواهید خیر رفتن بالای بام کشیک دادم حالا خلاص شده میخواهم بخوابم از غیرت این جوان حیرت میکنم گونه های بر افروخته او سبزه زنده داندش که تازه دمیده هیچگاه از برابر دیده اعتبار من دور نمیگردد و بشاخه نوری حکومت ملی باین نظر مننگرم که از خون اینگونه جوانان آبیاری شده



## قتل حاج میرزا ابراهیم تبریزی و اسدالله خان جهانگیر و دیگران

است بالجمله در این حال که نعلش میرزا اسدالله خان کنار دیواری گذارده شده خالوی او میرزا جهانگیر خان رسیده نعلش خواهرزاده مهربان خود را که بی نهایت باو علاقمند بود همینند در صورتیکه تا اینوقت از گذشته شدن او خبر ندارد بی آنکه اظهار تأسفی بسماید بچوانانی که اطراف نعلش او هستند رو کرده میگوید این نعلش خواهرزاده عزیز من است و من سزاوارترم برای اوسو گواری کنم بروید مشغول کار خود باشید که وقت تنگ است و کار سخت جوانان را بچنگ میفرستد و خود میزود بچستجوی تفنگ پنج تیر بلندی که بتواند از بالای بام مسجد دست توپچی توپ سرچشمه را که گلوله شربل او بهارستانیان را سخت زحمت میدهد از کاریندازد اما بدست نیاورده بمقصود نمیرسد قشون دولت در اینوقت جری شده بکدسته سوار و سرباز هم با توپ از خیابان دروازه شمیران بکماک آنها میرسد و از مقابل پارك امین الدوله که نزدیک دروازه است توپ را بمسارت غربی باغ شمالی بهارستان بسته چند توپ با آنجا میزنند خرابی دختصری وارد میآورد در اینحال آقا سید عبدالله و آقا سید محمد رئیس مجلس و حاج امام جمعه خوئی ( که با شاه مربوط است و در اینوقت آقا سید عبدالله فرستاده او را باصرار ببهارستان آورده اند) بامستشار الدوله و حکیم الملک و بعضی دیگر از و کلاء و جمعی از اشخاص که شب در بهارستان بوده اند رجلا اطراف آقایان جمع شده تصور میکنند هیچکس ممرض حجج اسلام و اطرافیان ایشان نمیشود میخوانند از بهارستان از راهی که بمسجد دارد رفته آنها را که سنگر بندی و استحکامش بیشتر از باغ بهارستان است محل اقامت نموده مردم را دور خود جمع کرده و اطراف آنها را مجاهدین گرفته حفاظت نمایند تا خاتمه کار چه خود ولی دشمنان دوست نما که در میان آن جمع هستند نمیگذارند و آقایان را ترغیب میکنند که از راه خرابه دیوار شرقی باغ شمالی بهارستان خارج شده بروند پارك امین الدوله که آنجا نزدیک است بی آنکه تکلیف بعد از آنجا معین باشد در صورتیکه اگر دو سه روز نمیتوانستند بماند لاقبل این روز تا شب مانده آخر شب اشخاص خطرناک آنها میتوانند خود را بمامی برسانند ولی آقایان فریب خورده بر اهتمالی اشخاص مفروض یانادان بیرون میروند و هر کس در بهارستان هست

## فصل سی و پنجم

غیر از ممدودی از مجاهدین که در سردر بهارستان جنگ میکنند از همان راه باتفاق حجج اسلام بیرون رفته باغ و مجلس را خالی مینمایند رفتن آقایان از بهارستان دست و دل جنگجویان را سست کرده میفهمند کار گذشته ناچار بمداز کمی خودداری از سردر فرود آمده با مجاهدین مسجد مشورت میکنند و بالاخره رأیشان بر این قرار میگیرد که از دیوار شرقی فرود آمده متفرق گردند بعضی از ایشان تفنگ و اسلحه را با خود برده و بعضی آنها را مییوب کرده هیاندازند و میروند اشخاص مهم از مجاهدین بمداز بیرون رفتن از مسجد هر يك شرح حال مفصل دارند که نه کتاب من گنجایش آن تفصیلات را دارد و نه اطلاع کافی دارم خلاصه تفنگ و اسلحه مجاهدین بضمیمه تفنگهایی که آنها از قشون دولت گرفته اند بدست قشون دولت میافتد مگر چند قبضه تفنگ که بتوسط بعضی از مجاهدین در خانهای اطراف بهارستان امانت سپرده میشود و عاقبتش معلوم نمیکردد.

مجاهدین انجمن مظفری که در انجمن حمیت جنگ میکنند تاسنگر دارند میجنگند ولی از طرف قشون دولت از خیابان صفی علیشاه سنگر آنها توپ بسته میشود و یکطرف آنها خراب میکنند مجاهدین بمداز خراب شدن سنگر از راهی که برای فرار قرار داده اند متفرق شده کسی از آنها کشته نمیشود.

انجمن آذربایجان چند نفر تیرانداز قابل دارند آنها داد مردانگی میدهند توپچیهای توپی که برای خراب کردن سنگر آنها بسته شده یکی بعد از دیگری کشته میشوند و بالاخره یکی از توپچیان روسی که لباس خاکی رنگ در بردارد روی زمین خوابیده مثل اینکه تیر خورده باشد روی خاک میغلطد و بجانب توپ آمده پشت توپ که میرسد میخواهد برخاسته توپ را باطناب ببندد تا آنها از تیررس مجاهدین دورتر ببرند بمحض اینکه سر بر میدارد پیشانی او هدف تیریکی از جوانان جنگجو گشته بخاک میافتد و تا هنگامه جنگ گرم است دیگر کسی جزمت نمیکند نزدیک آن توپ بیاید قزاقان عمارت فوقانی خانه سید علی قمی را که در محاذات سردر مجلس در آخر نگارستان واقع و مشرف است بر انجمن آذربایجان سنگر کرده اند ولی طولی نمیکشد

قتل حاج میرزا ابراهیم تبریزی و اسدالله خان وجهانگیر و دیگران

که نعتی چند نفر قزاق در آن عمارت افتاده سنگر آنها خالی میشود ناچار در صدد خراب کردن سنگر مجاهدین انجمن آذربایجان بر میآیند و بعد از آنکه یکقسمت از دیوار عمارت مشارالدوله شیرازی که سنگر انجمن مظفری و حثیت است خراب میشود از خیابان صفیعلیشاه معاذاتی بنانجمن آذربایجان پیدا شده توپ را بآن انجمن میبندند و سردر انجمن که سنگر مهم مجاهدین است بضر بچند گلوله توپ از هم پاشیده میشود و تیراندازان آن سنگر اضطراراً با هر کس که در انجمن آذربایجان است بخانه میرزا صالحخان که رو بروی انجمن آذربایجان واقع است و یکی از سنگرهای ملی است میروند بی آنکه در طی نمودن عرض کوچه که فاصله است بکسی آسیبی برسد و بعضی از آنها میروند در عمارت فوقانی آن خانه که از دو طرف تیرانداز صحیح دارد و بجانب قشونی که در اول خیابان سیفالمک و اطراف قراولخانه رو بروی سردر بهارستان شلیک میکنند قشون دوات ناچار بعد از خراب کردن سنگر سردر انجمن آذربایجان توپ را برگردانیده با چند تیر دیوار خانه میرزا صالحخان را خراب و آن سنگر را هم از کار میاندازند و در این سنگر دو نفر مجروح میشوند - پس از خراب شدن این سنگر مجاهدین فرود آمده میبینند آقا سید جمالالدین افجه و جمعی از همراهانش در حوضخانه آن خانه نشسته انتظار مهکشتند از راهی فرار نمایند میرزا صالح خان صاحبخانه و جمعی دیگر از در کوچکی که از آن خانه بکوچه باریکی هست فرار میکنند گلوله توپ میخورد بطاق عمارت حوضخانه آنها و چوبهای شیروانی را فرو میریزد آقا سید جمال سخت متوحش شده مجاهدین انجمن آذربایجان بزحمت زیاد و بخراب کردن بعضی از دیوارها او را بیام عمارت برده درعبای خود پیچیده عمایه پسرش را بجای طناب بکار برده او را از دیوار بیابغ نظامیه فرو میآورند و از آنجا بپای برهنه از دری که از کنار حمام نظامیه بخیابان هست روانه میشود در هم بعضی از مجاهدین انجمن آذربایجان از این راه متفرق میشوند در غیر از این مواقع محصور که ذکر شد در جای دیگر شهر جنگی نمیشود مگر در خیابان چراغ برق که قهوه خانه معروف بعرض و مدیر روزنامه روح القدس (۱) با چند نفر دیگر سنگر کرده هنگام گذشتن قشون و عبور دادن

(۱) که یکی از متهورترین مجاهدین میباشد از مردم خراسان در سن سی و چند سال

### فصل سی و پنجم

توپ با آنها شلیک کرده چند نفر را میکشند و بالاخره روح القدس بدست قزاقان گرفتار میشود در عمارت ظل السلطان هم چند نفر تفنگچی قابل هست و از آنجا تیراندازی میکنند قشون دولت بعد از خرابی خانه میرزا صالح خان توپ را بخانه ظل السلطان بسته مقداری از جلو خان خانه او را خراب کرده میریزند که خانه را تاراج کنند غلام سیاه ظل السلطان از بالای عمارت تا مدتی مدافعه میکند و بالاخره مغلوب شده غارتیان بیغما میردازند در این وقت صدای تفنگ از اطراف آرام شده تنها صدای توپ بلند است که تا سه ساعت بغروب مانده پی در پی بانجمنهای خالی شده و سنگرهای نیمه خراب پی میجهد توپ میزنند و تا شب بهارستان و عمارت مجلس و تمام نقاط اطراف بهارستان و مسجد از خانه ظل السلطان گرفته و دکا کین جدید البنی آن که اداره روزنامه باامداد هم جزو آنها است و خانه میرزا صالح خان و انجمن آذربایجان و خانهای اطراف آن و خانه سید علی قمی و انجمن حقیت و انجمن مظفری و دکا کین شمالی نگارستان و مهمانخانه آخر نگارستان و قهوه خانه مخصوص بهارستان و خانه ناجری که در شمال باغ بهارستان واقع است و مسجد سپهسالار جولانگاه تعدی غارتگران کشته هر دم پست فطرت اسباب نفیس قیمتی را از خانه ظل السلطان و خانه میرزا صالح خان و خانهای اطراف و از عمارت مجلس و عمارتهای بهارستان که پر است از ذخیره های گرانهای عهد میرزا حسینخان سپهسالار همه را یغما مینمایند و ای کاش ببردن اسباب قناعت میکردند درها و پنجره های گران قیمت را از جای کنده میبرند سنگهای هزاره هارا کنده چوبهای سقف را در میآورند آینه های بزرگ را از دیوارها جدا میکنند و هر کدام بزرگ است با سنگ آنرا شکسته تکه هایش را میبرند در عمارت بهارستان قریب سی عدد جار بلور بیست کاسه و کمتر و زیادتر و چهارچراغهای قیمتی است همه را برده و هر چه بردنی نیست آنها را خورد مینمایند قالیهای بزرگ سنگین وزن و سنگین قیمت را قطعه قطعه کرده تقسیم مینمایند و این عمل با فرش بهارستان در تاریخ تکرار میشود (۱)

(۱) اشاره به فرش بهارستان عمارت کسری انوشیروان است که عربها تکه تکه کرده تقسیم نمودند

قتل حاج میرزا ابراهیم تبریزی و اسدالله خان وجهانگیر و دیگران

نابلوهای نقاشی شده گرانبها بدست تاراج میرود بالجمله علاوه بر فرش و چراغ و مبل و اسباب و چراغهای برقی و میز و صندلی و آینه‌های منصوب و غیر منصوب درهای خانم سازی شده و اُرسیهای مثبت کاری اعلی و تخته بندیهای اطلاق جدید مجلس که بمخارج بسیار با صندلیهای ممتاز و میزهای قشنگ تازه ساخته شده و هنوز برای یکدفعه هم مجلس در آن اطاق منعقد نگشته با سنگهای مرمر عزاره‌ها و کاشیهای قیمتی و آهنهای مجهرهای اطراف و هرچه را تصور کرده اند کسی بازای آن پولی بدهد همه را میبرند و همچنین در خانه ظل السلطان و باقی محلهای غارت شده باشیاء منقول اکتفا کرده از غیر منقول هم نمیگذرند و تمام این غارتها بدست قزاق و سر بازهای سیلاخوری و کمی از اشرار و مردم بی سروپای شهری شده بکنفر از ملتبان در میان آنها دیده نمیشود هنگام جنگ از هیچگوشه شهر کسی به حمایت مجاهدین نمیآید و هیچ جنبش از هیچ کجا نمیشود مگر اینکه میرزا محمد خراسانی مدیر روزنامه حقوق و حسین آقای کاشانی که از متوقفین بهارستان بودند و اتفاقاً آن شب را بیرون مانده اند چون شروع بجنگ میشود و نمیتوانند خود را بمجلس برسانند بخانه میرزا محمد جعفر صدرالعلماء و حاج سید محمد برادر امام جمعه طهران و جمعی دیگر از روحانیان درجه دوم و سوم رفته آنها را در مسجد جامع جمع کرده کفن بگردن و قرآن بدست میخواهند آنها را بجانب مجلس ببرند صدرالعلماء و حاج سید محمد و بعضی از معارف آنها از مسجد بیرون نمیآیند و میگویند آقا سید عبدالله پیغام داده است در مسجد بمالیم تا خبر او بما برسد باین عذر خود را مستخلص میسازند ولی شیخ مهدی پسر شیخ فضل الله نوری که سر برشوری دارد و از ابتدای مشروطیت اغلب بر ضد پدرش جزو ملیون کار میکرده جلو این جمع افتاده روانه میشود و نطقهای مهیج میکند این جمعیت که با تماشاچی عدویشان بدو هزار نفر میرسد از بازار پامنار وارد خیابان سرچشمه میشوند قزاقان از آنها جلو گیری مینمایند دو نفر از آنها را با تیر زده میکشند مابقی بزودی متفرق میگرددند حالا برگردیم و بشکارش شرح حال علمای روحانی و وکلای مجلس و متعینین بهارستان که از آنجا بیرون

این جمع از بهارستان خارج شده بیارک امین الدوله وارد میشوند آنها که اول ورود میکنند در را میبندند و آنها که بعد میسر سنده هجوم آورده از دیوار پارک فرود میآیند و تصور میکنند که چون این پارک در زمان مرحوم میرزا علیخان امین الدوله یکی از مرکزهای مهم قانون و مشروطه خواهی بوده است میتواند آخرین قاعه نگهدارنده مشروطه خواهان هم بوده باشد غافل از اینکه در دیوار عمارت و آب و درخت را در این امور مداخلیتی نیست بالجمله محسن خان امین الدوله که میبیند این جمع وارد شدند با آقا سید عبدالله و آقا سید محمد میگوید من از شما دو نفر میتوانم نگاهداری کنم ولی دیگران باید خارج شوند هر چه آنها اصرار میکنند که از همه نگاهداری کنید تمر نمیکند بالاخره آقایان رامیر در اطاق نزدیک اندرون جای داده خود میرود بخانه نیرالدوله که دور نیست و از آنجا با تلفن بیخ شاه میگوید آقایان منزل من هستند و هنوز او مراجعت نکرده است که قشون دولت بیارک وارد میشود در اینحال جمعیت پارک چند قسمت میشود یکقسمت ملک المتکلمین و پرش و آقا سید جمال الدین و میرزا جهانگیر خان و میرزا داودخان و قاضی قزوینی و برادرش میرزا علی اکبر که عصاکش او است و آقا سید نورالدین و بعضی دیگر که خطر بیشتر متوجه اغلب آنها است بخانه میرسید حسن برادر مدیر حبل المتین رفته آنجا مخفی میشوند و شرح حال آنها را بعد خواهم نوشت و بعضی از پارک در آمده متفرق میشوند بی آنکه دستگیر بگردند ممتازالدوله رئیس مجلس و حکیم الملک در گوشه می مخفی شده کسی آنها را نمیبیند و بعد از گذشت واقعه از آن بیخوله در آمده با لباس مبدل خود را بسفارت فرانسه میرسانند و آنجا میمانند تا امنیت حاصل میکنند و بیرون میآیند حاج میرزا ابراهیم نماینده آذربایجان معدن غیرت و مردانگی جوان می و چند ساله که نگارش احوال او را کتابی جداگانه لازم است در خیابان پارک با قشون دولت روبرو میشود او را میگیرند و برهنه میکنند چون میخواهند سائر عورت وی را در آورند امتناع میکند ناگاه تیری از جانب یکی از قزاقان سواره باو رسیده بروی خاک میافتد فریاد میکند

قتل حاج میرزا ابراهیم تبریزی و اسدالله خان و جهانگیر و دیگران

و کیل آذربایجان و از دنیا می‌رود آن روز و آن شب لعش او در بارک می‌ماند و روز دیگر سید محمد علی طهرانی یکی از مجاهدین رفته نعش او را برداشته در سر قبر آقای طهرانی بنحاک می‌سپارد از کشته شدن حاج میرزا ابراهیم آقایان روحانی خود را باخته



تسلیم قزاقان میشوند عبا و عمامه و لباس هر چه دارند بیفتا می‌رود و کتک بسیار بآنها می‌زنند سر و صورت ایشان را مهر و ج می‌سازند و بسینه آقا سید محمد جراحی می‌سند عا سبن آقا سید عبدالله کنده میشود آب دهان زیاد بصورت آنها می‌اندازند آنها را با کمال بی‌احترامی سرو پای برهنه رو بقزاقخانه می‌برند و هر کس را که می‌گیرند اول بقزاقخانه برده از سان لیاخوف روسی گذرانیده از آنجا بیاغ شاه می‌فرستند ولی نزدیک میدان توپخانه سیدین سندی ن می‌توانند دیگر پیاده بروند باین ملاحظه و یا بملاحظه اینکه در میدان شورش برپا نشود آنها را می‌برند بیاغچه پستخانه قدری نگاه داشته بعد در شگه حاضر نموده بی آنکه بسلام بولکنیک ببرند بیاغ شاه می‌برند

حاج میرزا ابراهیم آقا

در ورود دادن آقایان بیاغ شاه قشون مستحفظ که آنجا است هجوم می‌آورند که آنها را هلاک کنند ولی درباریان مانع شده آنها را در چادری جانی داده بعد از زمانی می‌فرستند از خانهای آنها عبا و عمامه و لباس برای هر یک آورده می‌پوشند و محبوس می‌نمایند آقایان بعد از دو روز یکدفعه شاه را ملاقات می‌کنند اول شاه در نهایت خشونت و بی‌ادبی با آنها صحبت می‌دارد آقا سید عبدالله می‌گوید اگر ما را باید کشت بکشید اما اینطور با ما حرف مزید و همانطور که همه وقت صحبت می‌داشته‌اید

صحبت بدارید آنوقت شاه قدری ملایم میشود امیر بهادر در چادر آنها آمده سرزنش بسیار مینماید شایسته روسی بآنها اظهار میکند من مسلمانم و اسلامیت مرا واداشت این اقدامات را بکنم آقا سید محمد باو تغیر و خشونت مینماید و چون از جزئیات مذاکرات آنجا اطلاع نداریم باختصار میکوشیم .

خاتمه کار آقایان روحانی باین ترتیب است که در بسیاریان از حاج امام جمعه خوئی که از دوستان خودشان است معذرت خواسته او را مرخص میکنند آقا سید عبدالله را بعد از سه روز با آقا میرزا محسن دامادش و بعضی از پسران و بستگان او تبعید نموده بانغام مستحفظ بجانب قزوین و از آنجا بجانب عتبات میفرستند ولی در خاک ایران توقیف میشوند آقا سید محمد رادر شمیران اجازه اقامت میدهند بشرط آنکه با کسی آمد و شد نکند او هم در آبادی در که شمیران میماند شاهزاده ابوالحسن میرزا شیخ الرئیس شصری برای شاه میسازد و او را بحق خویشاوندی سوگند داده خلاصی میطلبند و رها میگردند .



## فصل سی و ششم

### قتل ملك و جهانگیر خان و قاضی قزوینی در باغشاه

در فصل سی و پنجم نوشته شد ملك المتكلمین و پسرش محمد علی و سید جمال الدین واعظ و میرزا جم-انگیر خان و میرزا داود خسان و قاضی قزوینی و برادرش و سید نورالدین و بعضی دیگر در خانه میرزا سید حسن کاشانی که متصل بپارك امین الدوله است مخفی میشوند اینک شرح گرفتاری آنها را مینویسیم بعد از آنکه آنجمیع بخانه مزبور میروند مادر پیر میرسید حسن بنای گریه و زاری را گذارده میگوید شما باین خانه آمده اید خانه ما را خراب خواهند کرد اموال ما یغما میشود ملك المتكلمین بمیرزا جم-انگیر خان میگوید ما را که دستگیر خواهند کرد بهتر اینست دل این زن را بدست آورده رفع اضطراب او را بکنیم چند نفر مخالفت کرده آنجا مخفی میشوند بطوریکه خود آن زن هم نمیدانسته است باین ترتیب که خود را در آب انبار خانه انداخته در میان آب چند ساعت میماند تا شب میشود و فرار میکنند و از آنهاست میرزا قاسمخان تبریزی از کارکنان روزنامه صوراسرافیل مابقی بیرون آمده وارد خیابان میشوند سید جمال الدین خود را در خانه بی پنهان میکند و عاقبت کار او در جای خود نوشته میشود دیگران گرفتار میشوند باین ترتیب ملك المتكلمین چشمش درست نمیبیند قاضی هم نابینا است هر دو را باید عصا کشی نمایند از این جهت نمیتوانند فرار کنند بعضی دیگر هم آنها را متابعت مینمایند همینکه وارد خیابان میشوند قزاقان اول میرزا جهانگیر خان و بعد دیگران را دستگیر کرده آنها را اینهاست کتاک میزنند و به روح ساخته سروپای برهنه همراہ بقزاقخانه میبرند در راه که این جمیع را میبردند بعضی از مردم نادان بآنها ناسزا گفته نسبتهای ناشایسته میدهند میرزا جهانگیر خان بی دربی نطق میکند

### فصل سی و هشتم

و از كتك و زخم كرد و ربا اندیشه نكرده ميگويد اي مردم ما وقتيم اما شما دست از مشروطه برنداريد و بقزاقان ميگويد ما مقصر پلتيكي هستيم كسي مقصر پلتيكي را آزار نميكند اين يگان، فهايم وطن از آن هنگام كه گرفتار ميشود دست از جان شسته هر چه در دل دارد ميگويد بلي روز اول آن مرد وطن پرست جان عزيز را با قلم نگارش صور اسرافيل يك مرتبه بكف گرفته نوشت آنچه نوشتني بود و اينك چند ساعت بقيه مهر خود را غنيمت ميداند كه ناگفته مانده هارا بگويد تا در خدمت بملت كوتاهي نشده باشد. ملك المتكلمين سكوت كرده درهمه صدمات كه باو ميرسيد حرفي نميزند تنها گاهي ميگويد: لاهول ولا قوة الا بالله بهمين حال آنها را ميبرند تا وارد قزاقخانه ميكنند و آنجا محبس ميشوند صاحب منصبان قزاقخانه پي در پي بمحبس آنها آمده آنها را فحش داده آزار ميكنند ميرزا جهانگير خان در اين حال باز از نطقهاي وطن خواهانه دست بر نميدارد و دقيقه بي آرام نميگيرد بالاخره از بس حرف ميزند محبس او را جلا ميكنند ملك المتكلمين كرسنه و تشنه است چون او را برهنه نكرده اند پوئي دارد بيكي از قزاقان ميدهد براي او نان و نان خورش و آبي بياورد و خواهش ميكنند ميرزا جهانگير خان را هم بياورند با او غذا بخورد ميگويند او زياد حرف ميزند ميگويد مي سپارم حرف از ند او را هم ميآورند غذا خورده بجاي خود برميگردانند اين چند نفر با جمعي ديگر كه گرفتار شده اند يا بتدريج تا عصر گرفتار ميشوند در قزاقخانه هستند طرف عصر آنها را بباغ شاه ميبرند. وهمه را در يك زنجير ميبنند در بردن آنها بباغ شاه و هنگام ورود بمحبس و در محبس آنها را آزار بسيار ميكنند دست ملك المتكلمين جراحت بر ميدهد شبانه پولكنيك ليخوف و شاپشال و علي بيك بديدن آنها ميروند ملك المتكلمين به پولكنيك از بابت كتك بسيار كه با آنها ميزند شكايت ميكنند و او مي سپرد ديگر آنها را نزنند شاپشال با ملك المتكلمين صحبت داشته ميگويد چرا اينقدر از من بدگفتي ميگويد شما را ميگويند بمصلحت روس و بر ضد صلاح دولت و ملت ما كار ميكنيد بميرزا جهانگير خان ميگويد تو از كجا دانستي من يهودي هستم جواب ميدهد اينطور شنيدم تكليف روزنامه نويس اين است هر چه

قتل ملك و جهانگیر خان وقاضی قزوینی در باغشاه

بگویند بنویسد و اگر دروغ است بعد تردید میکند بالجمله شمانت بسیار بآنها میکنند و میگویند فردا شما را بدار خواهند زد و میروند در اینوقت میرزا محمد علی پسر ملك المتكلمین از پدرش دور است بعد از زمانی آنها را بیرون برده چون بر میگردد اند اتفاقاً او را نزدیک پدر زنجیر میکنند ملك از این اتفاق مسرور است و آنشب را اغلب با پسر صحبت داشته میگوید فرزند مسادا خودت را معرفی کنی که تو پسر من

هستی بگذار ترا شناسند بلکه خلاص شوی اگر بفهمند تو پسر منی مشکل است خلاصی بیابی معبوسین آن شب را با کمال سختی میگذرانند فردا صبح میشود پاسی از روز بر آمده دو نفر قزاق بمحبس آمده ملك المتكلمین و میرزا جهانگیر خان را با زنجیر میبرند ساعتی طول میکشد که زنجیر های آنها را آورده آنجا میاندازند در هنگام بردن آنها ملك المتكلمین میگوید رفقا دیدار باز پسین است و همه گریه میکنند خلاصه آنها را میبرند در گوشه باغ شاه در میان فوج قزاق اول طناب بگردن ملك المتكلمین



میرزا جهانگیر خان

افکنده مدتی او را عذاب میدهند و بالاخره میر غضبان با کارد روی شکم او افتاده شکمش را پاره میکنند و بسختی جان میدهد بعد از آن میرزا جهانگیر خان را میآوردند چون کشتن رفیق خود را دیده است رمقی برای او باقی نمانده بیای خود نمیتواند بیاید او را میآوردند طناب برگردنش انداخته بفشار کمی جان میدهد نفس هردو را میان خندق شهر میاندازند نعلها آنروز و آن شب در خندق است و بعد بهمت یکی از وطنخواهان

فصل سی و هشتم

هرچه از آنها باقی مانده بخاک سپرده میشود بعد از کشته شدن این دو نفر قنبری آتش  
غضب شاه و درباریان فرو تشسته تالطم امواج بلا بالنسبه آرام میگيرد و البته قصد کشتن



ملك التكلين

## قتل ملك وجهانگير خان وقاضى قزوینى در باغشاه

دیگران را هم دارند ولی بعضی از سفرای خارج بحضور شاه رفته میبرسند غیر از این دو نفر باز هم کسی را خواهید گشت جواب میدهد خیر این است که دیگر آشکورا کسی را نمیکشند حکومت شهر را نظامی کرده میدهند پولکنیک لیاخف و او از جانب خود اعلانی منتشر کرده مردم را تخویف بسیار همینماید و پی در پی مشروطه خواهان را گرفته بمحبس میاندازد حمزه سرباز را که جزو مجاهدین بود گرفته نزد او میآورند از او میپرسد تو هم سرباز ملی بودی - میگوید بلی - در جنگ هم بودی - بلی قزاق هم کشتی جواب میدهد در جنگ نمیدانم چه شده است البته کشتار میشود میگوید حالا که راست گفتی تو را مرخص کردم برو همینکه روانه شده قدری دور میشود امر میکنند از پشت سر او را تیر باوان مینمایند دو نفر جوان که یکی هنوز خطاش ندیده در مجلس تیر برداشته در خون خود غوطه ورنند و عاقبت کار آنها معلوم نمیشود دو پسر حاجی محمد اسمعیل تاجر را که بیچارگان بمزم تجارت به استامبول میرفتند در هرگزبکه برای گرفتن دستگاہ سفری رفته بودند کاریچیان بطمع بردن پول و اسباب آنها یکی را کشته و دیگری را مجروح ساخته بعنوان مشروطه خواهی بدست قزاقان میسپارند و بساداره پولکنیک برده بعد از خدمات بسیار مرخص شده نشر آن يك تن که کشته شده است تامدتی در خیابان افتاده کسی جرئت نداشت بر دارد عباسقلیخان جوان تربیت شده و دانشمند پسر موق السلطنه که خود و سردیگرش جزو مجاهدین انجمن مظفری بودند در خیابان بدست دشمن گرفتار شده او را همانجا میکشند و دیگر شرح جنایتهایی که از مأمورین حکومت نظامی لیاخف و دربار باغشاه به بیچارگان در طهران میرسد و شرح حال متواری شدگان از آزادیخواهان در اطراف دشت و بیابان از گنجایش این تاریخ بیرون است اینك بشرح حال باقی محبوسین باغشاه پردازیم.

محبوسین باغشاه يك قسمت روحانیان بودند که عاقبت کار آنها گفته شد يك قسمت آنها که کشته شدند و از این هر دو سخت تر حال کسانی است که آنها را در غل و زنجیر سخت بسته در اطاق گرمی رو بآفتاب در این هوای گرم تابستان منزل اینست که از تنگی منزل بروی یکدیگر ریخته اند بیشتر آنها مجروحند و اگر بظاهر توجهی

### فصل سی و هشتم

بزخم آنها شده دیگر مراقبت نشده است و در زحمت شدید هستند خوراك آنها روز و شب دو قرص نان است با اذیت و آزار بسیار عکس آنها که در باغشاه برداشته شده از بدبختی آن بیچارگان حکایت مینماید این اشخاص قاضی قزوینی و برادرش و شاهزاده یحیی میرزا که میخواستند است در کسوت روحانیون فرار کنند و بهمان صورت گرفتار محبوس شده و حشمت نظام و میرزا داود خان و حاج محمد نقی بشکدار و مشهدی باقر فرش فروش و حاج خان خیاط و شریف صحاف و میرزا محمد علی ملک زاده و روح الله دس و میرزا محمد علیخان استامبولی و شاهزاده ناصر الممالک و نایب باقرخان و غیره .

در میان این جمع نظر بدی که در باربان قاضی قزوینی دارند بدیگران ندارند بدو سبب یکی آنکه در قضیه خانه عضدالمالک قاضی احساسات وطن پرستی خود را کاملاً ظاهر کرده مورد غضب شدید شاه شده درم که از این مهمتر است مسئله استخلاص اشخاص متهم به بمب اندازی برای شاه است بواسطه عملیات قاضی قزوینی در صورتیکه شاه بمسئله بمب بیش از هر چیز اهمیت میدهد و اشخاصی را که در کار کشف نشدن قضیه بمب و شناخته نشدن مرتکبین آن دخالت داشته اند دشمنان حقیقی خود میشناسد و قاضی قزوینی از افراد مبرز آنها است بیچاره مرد وطن پرست عاجز اکنون در زیر زنجیر استبداد با سرو صورت مجروح دچار شکنجه و عذاب است قاضی قزوینی از اشخاصی است که در مقصری همدوش ملک المتکلمین و میرزا جهانگیر خان بوده بیاید روز اول با رفقایش کشته شده باشد ولی بدو سبب در کشتن او شتاب نمیشود یکی آنکه بخارجها گفته اند غیر از همان دو نفر دیگر کسی را نمیکشند چنانکه گفته شد و دیگر آنکه تصور میکنند در استنطاق قاضی شاید بتوانند مرتکبین بمب را بشناسند چنانکه در استنطاق ملک زاده و دیگران از همزنجیرهای قاضی قزوینی تحقیقات در خصوص بمب در اول درجه اهمیت بوده است و همچنین امان الله خان ضیاء السلطان ترک که در قضیه بمب گرفتار شده و بمب میون مخصوصاً قاضی قزوینی مستخلص گشت در این وقت پنهان میشود و بواسطه و رسائل امان نامه بار میدهند همینکه آشکار

### قتل ملك و جهانگیر خان و قاضی قزوینی در باغشاه

میگردد او را دستگیر کرده در تحت شکنجه سخت در آورده از مسئله برب او را استنطاق میکنند و چیزی بروز نمینماید قاضی در شبهای اوایل حبس خود که آزار بسیار مینماید بر ققایش میگوید اینها ما را بایی و لامذهب میدانند که اینطور بی رحمانه با ما رفتار میکنند بهتر این است قرآن و روضه بخوانیم بلکه کمتر ما را آزار نمایند و شروع میکنند بخواندن قرآن و در ضمن بروضه خوانی همه گریه میکنند و سر بازان متأثر میشوند ولی قدغن میشود که دیگر روضه نخوانند .

خلاصه قاضی قزوینی هیجده روز در باغشاه در تحت فشار سخت و بدترین احوال میگذرانند پس از آنکه استنطاق او تمام میشود چون عادت بخوردن تریاک دارد سم مخلوط تریاک کرده باو میخورانند و چون حالش منقلب میشود زنجیر او را برداشته در میان باغ میاندازند و با نهایت سختی جان میسپارد قاضی قزوینی از مال دنیا تهی دست بود و در اواخر عمر خدا باو پیری داد که بسیار بوی علاقه‌مندی داشت اما اجل مهلت نداد که او را خود بزرگ نماید .

بالجمله محبوسین را يك يك استنطاق کرده اشخاص متفرقه و غیر مهم را رها میکنند و مابقی را نگاه میدارند ظهیر السلطان را که یکی از تفنگداران ملی بود زنجیر کرده روزها در آفتاب میندند و چند روز زحمت بسیار باو میدهند موسی خان معظم السلطنه و بعضی دیگر از جوانان محبوس و مغلولند ازو کلاهی مجلس مستشار الدوله مدتی در حبس باغشاه میماند بحیی میرزا و میرزا داود خان از مقصرین درجه اول هستند و خطر جانی دارند ولی باید دانست که قضیه سفارت انگلیس و پناه دادن به جمعی از اشخاص خطرناک از ملیون و مخصوصاً از نمایندگان مجلس تأثیر شدید در دربار کرده بعد از گذشتن روزهای اولی و کشته شدن چند تن و نتیجه بدست نیامدن از استنطاق محبوسین در قضیه برب غضب شاه و آتش انتقام درباریان اندکی فرو می‌نشیند خصوصاً که نوشتجاتی از رؤسای روحانی نجف بشاه میرسد که خاطر او را مهوش میسازد که شرح آنها در فصل دیگر نوشته خواهد شد .

و اما قضیه سفارت انگلیس و تحسن ملیون شرح واقعه آنکه رابطه خصوصی



### فصل سی و هشتم

که میان صاحب‌منصبان سفارت انگلیس در طهران با رؤسای ملیون و آزادیخواهان از اوائل مشروطیت وجود داشت اکنون هم که روس و انگلیس با هم ساخته‌اند آن رابطه بکلی قطع نشده و غیر از سیاست مشترک روس و انگلیس که اکنون مناط کارهای خارجی دولت ایران است انگلیسان در خفا يك سیاست خصوصی هم دارند که دل آزادیخواهان را از خود نمیرنجانند و تمام بدبختی آنها را بروسها نسبت میدهند و خود را در موافقت با سیاست روس ناگزیر معرفی مینمایند و این رابطه نسبت بوکلای تند رو مجلس بیشتر بتوسط آقا سید حسن تقی زاده و رفقای او است و قتیکه مجلس در شرف خراب شدن است و نمایندگان تند رو مخصوصاً تقی زاده و رفقایش بواسطه دشمنی که میان محمد علی شاه و آنها است در معرض مخاطره جانی هستند خصوصاً که قضیه بمب راهم با آنها نسبت میدهند بدیبهی است خطر عظیم متوجه ایشان است لهذا تقی زاده چنانکه گفته شده است از پیش تهیه اینکار را دیده که در آخر وقت خود را بسفارت انگلیس انداخته آنجا محفوظ بماند اینستکه بتوسط صاحب‌منصبان سفارت انگلیس با میرزا علی اکبر خان دهخدا و بعض دیگر با لباس مبدل داخل سفارت شده هر چه توانسته‌اند رفقای خود را از گوشه و کنار جمع کرده بآن مأمن می‌رسانند و این اقدام در همان روز یست و سوم جمادی الاولی که روز بمباردهان مجلس میباشد میشود و البته تمام اشخاص خطرناک چه وکیل و چه غیر وکیل در اینموقع توقع دارند که تقی زاده آنها را هم در رفتن بآن پناهگاه شرکت بدهد و از کجا که در صدد نشده باشد بی آنکه موفق بگردد و بهر صورت در اینگونه مواقع که روز و انفساه است و هر کس بفکر جان خویش است نباید از کسی این توقعها را داشت و هر کس باید خود وسیله نجات خویش را فراهم آورد خلاصه بمحض اینکه معلوم میشود جمعی بسفارتخانه انگلیس رفته اند مشروطه خواهان نظر باینکه از این سفارتخانه بظاهر مشروطیت بیرون آمده است اینک هم میتواند نگاهدارنده طرفداران مشروطیت بوده باشد بی آنکه متوجه سیاست مشترک روس و انگلیس باشند و بی آنکه بدانند ممکن است همین سفارت که بظاهر گاهواره مشروطیت بوده



### قتل ملك و جهانگیر خان و قاضی قزوینی در باغشاه

است روزی قبر آن واقع گردد هجوم میآورند که وارد سفارتخانه شوند و جمعی وارد شده که عددشان بهفتاد نفر میرسد انگلیسان هم جلوگیری نمیکنند در اینوقت خبر بیاغ شاه رسیده بغوریت یکدسته سوار قزاق اطراف سفارت را گرفته مردم را مانع میشوند که بسفارتخانه وارد گردند و عده متحصنین محدود میشود بکسانی که تا آنوقت وارد شده اند و این روز دوم واقعه بمباردمان مجلس شورایی است گرفتن قزاق و پلیس اطراف سفارتخانه انگلیس را برای وارد نشدن ملیون موجب هیجان کارکنان سفارت میگردد بشاه گله میکنند چرا ما را محاصره کرده اید جواب میدهد چرا مردم را بسفارت راه میدهید میگویند مردم از ترس جان بسفارت هیآیند و قرار میشود مستحفظین را بردارند ولی قدری دور تر میبرند سفارتیان هم بلندن شکایت میکنند که سفارتخانه در محاصره است و پس از رسیدن جواب بآنها مکتوب ذیل از طرف شارژد افرا انگلیس بمیرزا محمدعلیخان علاءالسلطنه وزیر خارجه نوشته میشود:

جناب اشرف ارفع را که بر حسب امر اعلیحضرت اقدس شهرباری برای وهنی که در چندین روز بسفارت اعلیحضرت پادشاه انگلستان وارد آمده اظهار تأسف فرموده اند بنظر اولیای دولت خود رسانیدیم بموجب دستور العمل که امروز از وزیر امور خارجه اعلیحضرت پادشاه انگلستان رسیده مأمورم بجناب اشرف ارفع اطلاع بدهم که عذر بی احترامیهای مکرره که باوجود پرتستهای رسمی دوستدار از طرف پلیس و بریکادقزاق نسبت بسفارت شده است دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان پس از دقت کامل بوضع شخصی که از این بابت حاصل شده است مطالب ذیل را طلب مینماید:

اول قزاق و پلیس را از حوالی سفارت بردارند و متعرض رعایای انگلیس و رعایا نشوند.

دوم وزیر دربار از طرف اعلیحضرت شهرباری و وزیر امور خارجه از طرف دولت ایران هر دو با لباس رسمی بسفارت انگلیس در شهردار الخلافه آمده

### صل سی و ششم

رسماً کاملاً معذرت بخواهند و پیش از وقت بمدت کافی از آمدن خود اطلاع بدهند.  
سیم تمام اشخاصی را که در این اواخر برای کارهای متداولی سفارت میرفته  
و یا از آنجا بیرون میآمده گرفته اند فوراً مرخص نمایند.

چهارم ضمانتنامه بادضای اعلیحضرت شهربازی برای امنیت جانی و مالی  
و شخصی اشخاصی که حال در آن سفارت متحصن هستند بدو ستار داده شود.  
اگر در میان متحصنین اشخاصی پیدا شوند که اتهام جنایتی بآنها برود باستثنای  
جنایتهای بلتیکی که حال معفو است آنها را بقاعده در حضور یک نفر از اجزای سفارت  
انگلیس استنطاق نمایند الحال که این مطالب را بجناب اشرف میرسانم مأمورم اظهار  
نمایم اگر فوراً این مطالب بموقع قبول نیامد و از روی دقت مجری نشد دوات اعلیحضرت  
پادشاه انگلستان مجبور خواهد بود که هر اقدامی را مناسب بداند برای تحصیل ترمیم  
این رفتاری که خود را محق میداند بر آن بنماید بدستور العمل اولیای دولت متبوعه  
خود مشروطه فوق را بنظر اعلیحضرت شهربازی میرسانم بعد از رسیدن این مکتوب  
بوزارت خارجه دولت فوراً در صدد انجام مطالب بر آمده قزاق و پلیس را از اطراف  
و نواحی سفارت برداشت وزیر دربار و وزیر خارجه رفتند سفارت رسماً معذرت  
خواستند اشخاصی را که سفارت رفت و آمد میکرده گرفتار شده بودند رها کردند  
نوشته تأمین جانی و مالی برای متحصنین سفارت فرستادند و آنها بیرون آمدند مگر  
یکمده معین که آنها را قرار داده اند مسافرت کرده چندی در ایران نباشند و آنهاش  
نفرند تقی زاده - معاضد السلطنه - میرزا علی اکبر خان دهخدا - میرسید حسن حبل المتین  
صدیق الحرم - بهاء الواعظین اما بانصاف بهاء الواعظین را نباید جزو آنهاش مرد چه روزی  
که در سفارت بکسانی که باید تبعید شوند برای خرج سفر پول میدهند تقی زاده اظهار  
استغنا نموده نمیگیرد در عوض بهاء الواعظین مبلغی میرسد که او انتظار نداشته در  
اینحال از خوشحالی برجسته میگوید زنده باد هرج و مرج خلاصه چند نفر را هم  
گفتند مدتی در طهران نباشند و آنها سعید الممالک تبریزی بود و برادرش و حسین  
آقای کاشانی - میرزا عبدالرحیم خلخالی و میرزا آقاخان از اجزای عدلیه این جمع در

### قتل ملك و جهانگیر خان وقاضی قزوینی در باغشاه

ظرف دو روز بمصاحبت مأمور وزارت خارجه و غلام سفارت انگلیس بجانب رشت و انزلی روانه میشوند بعد از آنکه مردم طهران پروتست سفارت انگلیس و تسلیم شدن فوری دولت را میبینند سیصد چهار صد نفر مهیا میشوند بسفارت بروند وای چون قراردادها گذشته است دیگر آنها را راه نمیدهند و دیگر کسی بسفارتخانه طهران وارد نمیشود آنها هم که خارج شده اند بیخیال دنبال کار خود رفته آسوده خاطر میشوند جمعی از آزادیخواهان هم در شهر طهران و در اطراف شهر متواری هستند تا کی بتوانند آشکار گردند جمعی هم بقلهک شمیران که محل بیلاقی انگلیس است میروند که در موقع نگارش شرح حال خود احوال این جمع را با عاقبت کار آنها میخواهم نوشت اینک شمه ای از اوضاع ولایات را بعد از خراب شدن مجلس و برهم خوردن بساط مشروطه در فصل جداگانه بنویسم .

## فصل سی و هفتم

### در ولایات بعد از خرابی مجلس

باید دانست که در اغلب ولایات ما همه وقت دو دستگی موجود است که پیش از این بحیدری و نعمتی نامیده میشد اکنون هم این اختلاف کلمه هست و دولتیان از دربار سلطنت گرفته تا کدخدای یکه آبادی سیاستشان اینست با آتش این دو دستگی دامن زده از اختلاف مردم استفاده نمایند و بعبارت دیگر مردم را بیکدیگر انداخته از خطر اتحاد آنها با هم که ضرورت دست تجاوز و تعدی ستمکاران طماع را کوتاه میکند جلوگیری کنند مردم نادان هم خیر و شر خود را نمیفهمند.

در اینوقت اختلاف کلمه مزبور بصورت جنگ طبقاتی در آمده بکدسته بجدد خواه و دسته دیگر کهنه پرست در همه جا هویدا گشته در صورتیکه در میان هر دو دسته بسیار کم اشخاصی هستند که بمعنی این دو دستگی پی برده باشند و غالباً رؤسای ملکی و مذهبی آنها با هم بر سر ریاست کشمکش دارند و تابعین آنها کور کورانه بر ضد یکدیگر میباشند و البته عین اوضاع مرکز بتفاوت درجه در هر نقطه از نقاط مملکت ظاهر است خصوصاً که در ماههای آخر درباریان و روحانیان درباری مستبدین ولایات را واداشته اند عملیات آزادینخواهان را که در انجمنهای ایالتی و ولایتی بر ضد استبداد و درباریان کار میکنند عقیم بگذارند و دو دستگی شدید در همه جا آشکار گشته و بدیهی است اشخاص بالنسبه روشن فکر طرفدار حکومت ملی و مجلس و مشروطه هستند و کهنه پرستان و بیخبران از روزگار طرفدار درباریان و دربارند و تا این وقت قوت و قدرت در دست فرقه اول بوده کهنه پرستان در چنگال آنان مقهور بوده اند ولی اینک قضیه بعکس شده و در تمام مملکت باستثنای آذربایجان بیرق حکومت

## در ولایات بعد از خرابی مجلس

استبدادی بلند میشود ملاکین و مستبدین در هر لباس روی کار آمده مجلس و مشروطه و حکومت ملی و قانون را کفر و زندقه و طرفداران آنها را کافر و زندیق و واجب القتل می‌شمارند در اینحال پیدا است که آزادبخواهان بیچاره در ولایات که اغراض خصوصی زیاد و پناهگاههای مطمئن نسبت بمرکز کم است دچار چه بدبختیها میگردند چه اشخاص وطن دوست کشته میشوند و چه اموال و اغراض بیاد فنا میروند و همان حیدری و نعمتی پیش اکنون مستبد و مشروطه یا مسلمان و کافر نامیده میشود عجبا در بعضی از ولایات شمالی که انگلیس کمترین نفوذ دارند و نمیتوانند اشخاص خطرناک را حمایت کنند یعنی از روسها و آلمانیها خود ملاحظه میکنند کار بد رفتاری مستبدین با مشروطه خواهان بجائی میرسد که مؤسسات روس در آن مکانها از مشروطه خواهان حمایت کرده آنها را پناه میدهند و از شر مستبدین نگاه میدارند چنانکه در گیلان نظایر بسیار دارد ولی بدبختی است که این برای اشخاص معروف و متمول است و الا بیچارگان باین چاره هم راهی ندارند خلاصه اگر چه مقتضی است بشمهائی از وقایع ولایات هم بعد از توپ بستن بمجلس و برهم خوردن مشروطه اشاره کنم ولی بدو سبب شرح آن وقایع را بتاریخهای مستقیم و مفصل مملکت و بوقت خود که برده از روی حقایق برداشته شده باشد و وسائل استخبار بیشتر در دست باشد موکول نموده فقط مختصری از اوضاع اصفهان را مینگاریم و بعد از آن باحوال آذربایجان که استثناء شد بطور اجمال میگردانیم.

اما اصفهان کسانی که جماد اول کتاب مرا خوانده میدانند در اصفهان نفوذ روحانیان بیشتر از همه جای ایران است یعنی از بقایای اوضاع و احوال روحانیان عهد اخیر صفویه هنوز آثاری در آن شهر دیده میشود اول شخص روحانی نمای آن شهر اول یادوم ملاک و متمول آن شهر است حکومتهای وقت هم برای برگردن کیسه خود یکی دوتن از این قبیل روحانی نمایان را راضی نگاه میدارند و لقمه‌هایی از آنچه میبرند بهلق آنها میگذارند و گاهی در کارهای کوچک ضرر اندک را تحمل کرده توسط آنها را از مقصرین میپذیرند تا بحوزه ریاست آنها رونقی داده بتوانند آنها را در دهان خلق بمنزله

### فصل سی و هفتم

هو بزه دهنه قرار داده از تعرضانی که بر ضد آنها بشود جلوگیری نمایند .  
در سالهای آخر شیخ محمد تقی نجفی که خود را با آقا نجفی معروف کرده در رأس  
اینگونه روحانی نمایان در اصفهان واقع شده است .  
آقا نجفی در ابتدای تبدل اوضاع سیاسی مملکت که مستلزم محدود ساختن  
اختیارات غیر محدود نوع او بود مخالفت میکرد و میخواست مشروطه را کفر و مشروطه  
خواهان را کافر بخواند ولی چون پیشرفت کار مشروطه را میبیند و بر ریاست و تمول  
خود نگران است مدتی سکوت میکند و بالاخره با مجلس و مشروطه اظهار مساعدت  
مینماید خصوصاً که میبیند برادر خود حاج آقا نورالله که دارای ذوق ادبی است و خود  
را تجدید خواه معرفی میکند طرفدار حکومت ملی و در رأس آزادیخواهان اصفهان  
واقع شده و اگر مخالفت کند باید باوی طرف شده جنگ خانگی بنماید این است که  
در تمام مدت مجلس و مشروطه آقا نجفی با مهارتی که در اینگونه از امور دارد خود را  
بیطرف متمایل بمشروطه نگاه داشته روحانیان مخالف مجلس از نجف و طهران و ولایات  
دیگر مکرر خواسته اند او را با خود همراه کنند نپذیرفته ولی بدیهی است که در باطن  
بیکار نبوده است چنانکه بعد از بتوپ بستن مجلس شخص مزبور از پسر پرده در آمده  
خود را طرفدار سیاست روحانیان مخالف مجلس معرفی میکند و معلوم میشود در باطن  
باشیخ نوری در طهران همصفت بوده در باریان از او اطمینان داشته اند که اصفهان را  
بدست او نگاه خواهند داشت و نمیگذارد برادر خود با آزادیخواهان دیگر در آن  
شهر بر ضد در باریان قیامی بنمایند و هم باید دانست که اصفهان چنانکه مکرر گفته شده  
است بواسطه محل جغرافیایی که دارد بمناسبت سیاست روحانی نمایی که در آن هست  
از قافله تجدد خواهی حقیقی دور مانده و هیجانهای آزادی طلبی آنها بر ننگ سایر  
هیجانها غالباً رنگ دین و مذهب بخود میگیرد و تعطیلات خنده آمیز و سخریه انگیز مینماید  
مثلاً در موقعی که مقرر بوده است از ولایات بحمايت مشروطه مجاهد بطهران  
بباید انجمنهای ملی اصفهان هم هر کدام یکمده مجاهد تفنگ بدست تهیه دیده اند  
بی آنکه معلوم باشد تیراندازی میدانند یا نه و در موقع نمایش قوه خود برای مساعدت

## در ولایات بعد از خرابی مجلس

با مجلس شورایی انجمنهای اصفهان بصورت دسته سینه‌زن و عزادار از شهر حرکت کرده بقبرستان تخت فولاد رهسپار میگردند و از جمله نه‌ایشهای تازه مضحک این هیجان ملی یکی این است که جمعی از درویش در طلیعه این نمایش نظامی واقع شده هر يك يك هاردرشت در دست دارد آنرا نمایش میدهد و این برای تخویف مستبدین است و بهمین جهت این نهضت در اصفهان به نهضت مار معروف میشود .

خلاصه روز توپ بستن بمجلس ملی در طهران بیریق استبداد در اصفهان بدست آقای نجفی بلند شده بدان میماند که نیابت پـولکنیک لیاخوف را بعهده گرفته باشد نهایت لیاخوف روسی با سر نیزه و توپ و تفنگ در طهران بر ضد مجلس و مشروطه قیام میکند و این آقای روحانی بزور تکفیر که مجلس و مشروطه و انجمن ایالتی و بلدییه و تمام آثار مشروطه را جدا جدا تکفیر کرده پول دادن برای اصلاحات بلدی را حرام میشمارد در صورتیکه همین شخص دو هفته پیش بطهران تلگراف کرده است مخالفت با مشروطه مخالفت با امام زمان است و قشون دولت اگر با مشروطه خواهان بچنگد در حکم قشون یزید و ابن زیاد میباشد و اینک خود در لباس دیگر میکنند همانکار را که قشون دولت در طهران کرد خلاصه روز بیست و سیم جمادی الاولی انجمن ایالتی اصفهان برهم خورده مشروطه خواهان بعضی گرفتار و بعضی متواری میشوند حاج آقا نورالله رئیس انجمن از اصفهان مهاجرت میکند و استبداد بتمام معنی در آن شهر حکم روا میشود آقای نجفی در اصفهان میگوید اگر خونی در راه مشروطه باید ریخته شود خون من است و راست میگوید اگر مشروطه ما بحقیقت مشروطه بود باید آقای نجفی و امثال او را در هر کجای مملکت باشند محاکمه عادلانه کرده در ازای تهمتیه که با اسلام زده خود را حجت آن خوانده‌اند و در مقابل تجاوزات که بنام شرع مقدس بنواهیس الهی و بجهان و مال و عرض مسلمانان نموده و تقویتی که از ستمکاران برای استفاده شخصی نموده‌اند مجازات داده خون آنها را بریزند و دامان پاک روحانیان حقیقی را از لوث همکاری اینگونه اشخاص دنیا طلب نامسلمان پاک نمایند ولی مشروطه ماناقص و غیر خالص بود و نتوانست بوظایف حقیقی خود قیام کرده حق را از باطل جدا نماید

اینست که باین صورت فضح و بدست اینگونه اشخاص وقیح برهم میخورد تاکی ملت رشد سیاسی یافته بتواند باحقوق حق مشروع خود قیام نماید .

و اما آذربایجان که در حفظ اساس حکومت ملی ایستادگی کرده با دولت استبدادی طرف میشود و غالب میآید شرح بطور اجمال اینست که آذربایجانیان علاوه بر صلابت فکری که دارند و بیشتر شجاع و جنگجو هستند در اینموقع زیر بار تعذبات درباریان طهران که همه آنها را دیده و شناخته و بزرگ کرده اند نمیروند و بیچیک از آنها از پادشاه گرفته تا کوچکترین نوکرانش اهمیت نداده آنها را قابل اعتناء نمیدانند و خصوصاً که آزادیخواهان تبریز و دیگر ولایات آذربایجان میدانند اگر تسلیم حکومت استبدادی طهران بشوند دولتیان مرکز و مستبدین محلی از روحانی نماورجال کهنه پرست بر عرض و ناموس آنها ابقاء نخواهند کرد این است که مقاومت بامال و جان خود را برای نگاهداری صورت حکومت ملی بر اسارت بدست روس و روس پرستان درباری ترجیح داده با دولت استبدادی مخالفت مینمایند و دو چیز با درمیانی میکند که آنها در کار خود کامیاب میگرددند .

اول آنکه مهدی قباخیان منبر السلطنه که اخیراً والی مشروطه خواه آذربایجان شده و از روی اصول مشروطیت با انجمن ایالتی و نمایندگان ملت کار میکند از اوضاع مرکز و احوال درباریان و سیاست داخلی و خارجی دربار کاملاً اطلاع دارد در اینوقت که مرکز مشروطیت مقهور دست مرکز استبداد میشود نه تنها صلاح خود را نمیدانند که در تبریز با آزادیخواهان طرف شود و اوامر استبداد را بموقع اجرا بگذارد بلکه معناً بمشروطه خواهان کمک کرده تمام قوای حکومت ملی را که در دست دارد حتی ذخیره قشونی و غیره را تسلیم انجمن ایالتی کرده راه اروپا را در پیش گرفته روانه میشود و این از دو جهت بحال ملیون آذربایجان مفید میگردد یکی آسایش خیال از طرف حکومت محلی که با آنها طرف نمیشود دیگر رسیدن بلوازم جنگی مهم که تا مدتی میتواند برای آنها وسیله مدافعه بوده باشد .

دوم آنکه یکن از خوانین آذربایجان که خود را طرفدار مشروطه نموده و با



عده کمی از سواران خود از انجمن تبریز حمایت میکنند در موقعیکه طرفداران استبداد از هر طرف بشهر هجوم آورده به خیال خود شهر را بتصرف در آورده اند و مشروطه خواهان راه نجاتی ندارند قیام نموده با قطار روی پیراهن بسته بیرون میآید مجاهدین را جمع میکنند و پای جان میزنند و او ستارخان قرچه داغی است ستارخان رئیس مجاهدین میشود و در اینحال انجمن ایرانی تبریز هم دست و پای خود را جمع کرده قوای آذربایجان را در دست گرفته برای دفاع از حکومت ملی میباید و مجهز میگردد و بقدر لازم استعداد تهیه کرده شهر تبریز را بغیر از دو محله که مرکز مستبدین است سنگربندی مینمایند و برای دفاع از هر قدر قوه که از طهران برود آماده میشوند روابط آنها با طهران قطع میشود و از بودن رابطه مابین مستبدین روحانی نما و غیر روحانی تبریز و طهران جلوگیری مینمایند و محمد علی شاه بندرستکاری و بی اعتدالی که بدست او و کارکنان محلیش در مدت اقامت آذربایجان در آن مملکت پاشیده اینک حاصل تلخ آن را چشیده آذربایجان بمنزله خار درشتی در دیده او میشود محمد علی شاه تصور میکند بدست مستبدین آذربایجان در هر لبس میتواند غائله مخالفت مشروطه خواهان را بر طرف سازد ولی زود ملتفت میشود قوت در دست مخالفین او است و از موافقین محلی برای او کاری ساخته نیست چنانکه مهمتر اسباب که او برای خود در تبریز تصور میکند رحیم خان چلیپا نلو است که با یک عده سوار در تبریز است و او را برای چنین روز آماده گذارده یک حمله ملیون رحیم خان و اتباعش از شهر تبریز خارج شده در گوشه می بخودداری میردازد و یگانه امید شاه بیاس میگردند ناچار یک فوج سرباز با آذربایجان میفرستند سربازان گرسنه برسیدن آنجا اسلحه خود را ریخته بعنوان اینکه با ملت جنگ نسیکنیم فرار مینمایند و این واقعه بر ناامیدی شاه بسی افزوده است و طولی نمیکشد که شاه میفهمد غائله آذربایجان سرسری نیست و باین سمتیها نمیشود آنجا غلبه یافت ملیون همه باهم اتفاق کرده اند مستبدین مقهور و منکوبند جنگجویان تدارک مدافعه را از هر جهت نیکو دیده استعداد کافی دارند سنگربندی شهر تبریز از روی نقشه صحیح و بدست اشخاص بصیر شده در سنگرها اسباب فشنگ ریزی و اصلاح اسلحه بقدر لزوم

تهیه دیده‌اند آزادیخواهان قفقاز سرآسلحه و لوازم و اشخاص جنگی و جنگ آزموده و مجاهدین بمبانداز و غیره بدانجا میفرستند و میدان جنگ مشروطه و استبداد مهمی در تبریز و اطراف آن مهیا است و برای رفتن بمیدان مزبور استعداد کافی لازم است این است که محمد ولیخان تنکابنی سپه‌دار را مأمور جنگ آذربایجان ساخته باندازه استعداد دولت استبدادی برای اوتیه قوه دیده اردوی مفصلی میخواستند بآذربایجان بفرستندی آنکه مختصرتر ازلی در خاطر آزادیخواهان آذربایجان و طهران از تهیه این استعداد روی بدهد و تصویب برای آن بکنند بهر حال شرح وقایع آذربایجان را کتابی جداگانه لازم است و در این مقام بطور اشاره و اختصار مینویسم و باز در موقع نگارش قضایای عمومی پیش آمد های اوضاع آذربایجان را که تنها امید گاه آزادیخواهان تمام ایران است بمناسبت مقام خواهیم نگاشت .

باری در این وقت چنانکه از پیش اشاره شد تمام مملکت در تحت سلطه استبداد در بار و در تحت قدرت اداره قزاقخانه که صاحب منصبان روس بر آن ریاست میکنند رفته آزادیخواهان در تمام ولایات مقهور و مغلوب و بسیاری از آنها مقتول و بسیاری متواری و باقی در زواریای خمول بانهایت پریشان حالی امرار وقت نموده انتظار پیش آمدن روزهای بهتری را دارند و روی دل همه بجانب فتوحات ملی آذربایجان است و از همه جا هر چه بتوانند بدانجا میفرستند بلکه یکمده از آزادیخواهان خارجه نیز آنها را کمک میکنند چنانکه بسکرویل (۱) آمریکائی جوان آزادی طلب از روی وظیفه وجدانی از کار معلمی که در تبریز دارد دست کشیده بمجاهدین خدمت میکند و جان خود را هم در راه مجاهدت بنثار مینماید نام نیک او در تاریخ آزادیخواهی ایران تاابد پاینده است بدیهی است مجاهدین از امنه و گرجستان هم بواسطه قرب جوار آذربایجانیان راز مساعدت خود بی بهره نمیگذارند .

بالجمله شاه و درباریان او که از سیاست مهیب روس مدد میگیرند بواسطه اسبابچینی سفارت روس در طهران و موافقت انگلیسان با آنها بدول و ملل عالم وانمود میکنند

## در ولایات بعد از خرابی مجلس

که شاه از روی حق و انصاف مجلس را خراب کرد و مشروطه را بر افکند تمام خلق صلح و سلامت طلب ایران هم چه در مرکز و چه در ولایات با عقیده شاه همراهند و از دست مشتکی آشوب طلب که بعنوان مشروطه خواهی مملکت را آشوب کرده آتش فتنه را برافروخته اند در عذاب بوده اند و اکنون خوشحالتند که بنیان فتنه و فساد برکنده شده پایه کارهای مملکت در جریان عادی خود افتاد در صورتیکه خوانندگان کتاب من میدانند نقشه آشوب مملکت در دربار کشیده شد و طوفان فتنه انگیزی و قتل و غارت از دربار برخاست برای پیشرفت نکردن کار حکومت ملی و برای برچیدن بساط مشروطیت و اگر نبود تحریکات درباری و خارجه همان مشروطه ناقص و آلوده باغراض اشخاص مانظر سلامت نفس و حس اطاعتی که در توده ملت ایران هست اثر نیکوی خود را بخشیده میوه های شیرین بار می آورد چنانکه يك نظر بعملیات قانون گذاری مجلس اول با بی تجربگی که داشت این مدعا را ثابت مینماید در اینصورت اگر تمام ولایات ایران بعد از توپ بستن بمجلس ساکت مانده تسلیم حکومت استبدادی بانعشاه و اداره قزاقخانه روس میشدند و از هیچ سرصدائی بلند نمیشد تیر تدبیر حق شکنانه درباریان بهدف آمده بآرزوی خود رسیده بودند ولی خدایخواست بذری که با هزار مشقت پاشیده شده و باخون حساسترین فرزندان این مملکت آبیاری گشته است از میان برود این است که این سعادت نصیب آذربایجان شده نغمه مخالفت از آن سرزمین بلند میگردد و بعالمیان ثابت میکند اقدامات حکومت بانعشاه جابرانه بوده و قتل و غارت بهارستان از روی بغاوت و ستمکاری و بایک مشت مردم صلح طلب و حق جو که فقط در راه آزادی ملت و سعادت مملکت از همه چیز خود صرف نظر کرده برای احقاق حق مشروع خویش قیام نموده اند با سر نیزه بیگانه نباید طرف شده خون آنها را ریخت کعبه آمالشان را خراب کرد و بمقدساتشان بیحرمتی نمود.

کدام قومند از معدن ترین اقوام عالم که در میان آنها يك عده شرور و خودخواه نیست اگر در میان چند هزار نفر آزادیخواه ایران فرضاً چند نفر مفسد بسا تقلید ناقص کننده بی تجربه یافت بشود دلیل نیست که آن قوم بتمامه مفسد و فتنه جو بوده

## فصل سی و هشتم

باشند چنانکه در مسئله بمب اندازی بشاه که این قضیه در دربار سلطنت محمدعلیشاه در سید تقصیرات ملیون و ذبحق بودن شاه نمودار ترین مطالب و باصطلاح گل سرسید شمرده میشود مطلبی است که قطعاً برخلاف اراده عموم آزادیخواهان واقع شده و اگر چند نفری هم بر فرض از این قضیه آگاه و یادر آن شرکت داشته‌اند بقدری مخفی بوده است که نزدیکترین اشخاص بمرکزهای ملی از نیت آنها آگاه نبوده رعایت عهد و پیمانی را که در نهم ذی القعدة همین سال بشهادت قرآن مجید بامحمد علی میرزا بسته‌اند بر خود و بر تمام افراد ملت لازم میدانسته‌اند و پیش از آنکه مخالفت شاه با تعهداتی که نموده آشکار گردد قصد جان او نمودن برخلاف همه چیز دانسته قصاص پیش از جنایت را قبیح می‌شمرده‌اند خصوصاً که معلوم نبوده است اگر محمدعلیشاه بدست بمب اندازان کشته شده بود در بسعادت مملکت بادریانی بمب اندازان و همستان آنها در سرکوچه باریک تکیه بر بریهای طهران آیا گشوده میشده و مملکت از هر مخاطره عظیم خارجی و داخلی محفوظ میمانده است یا نه بهر صورت مجاهدین آذربایجان روی ملت را سفید کرده فتح و ظفر هم پیوسته نصیب آنها می‌گردد و حقد و کینه که عموم آزادیخواهان بلکه اشخاص بیطرف از عملیات شاه و درباریان او دارند بضمیمه تنفری که در سرتاسر مملکت از دخالت‌های نامشروع روس و روس‌مآبان موجود است توجه فوق‌العاده ملی را بجانب سنگرهای محکم و خندقها و تپها و دخمه‌های پر پیچ و خم مجاهدین تبریز ایجاب نموده عموم ملت ایران باستثناء معدودی اطرافیان بانعشاء و همفکران آنها موقعیت مجاهدین آذربایجان را از خداوندمنان خواهان می‌باشند.

## فصل سی و هشتم

### تأثیر خرابی مجلس در دربار باغشاه و دول همجوار ایران

محمد علیشاه قاجار جوان مغرور بیخبر از اوضاع روزگار بعد از غالب شدن بر  
مشتی رعیت بینوای خود و پس از خراب کردن مجلس شورایی و درهم پیچیدن بساط  
مشروطیت خود را پادشاه مستقل و مالک الرقاب ایران میداند و اطرافیان نادان یا مفرض  
و خود خواه و کج سلیقه او بحدی او را ستایش میکنند که مانند اسبهای سرکش باد  
در دماغش افتاده خود را کاملاً بر مرکب آرزوهای خویش سوار دیده چشمش بواسطه غرور  
موفور يك قدم پیش رو یا عقب سرش را مشاهده نمینماید.

محمد علیشاه در روز بیست و سوم جمادی الاولی ۱۳۲۶ از یکطرف سر باز و قزاق  
و توپ و تفنگ بمجلس فرستاده از طرف دیگر اسباب فرار خود را از وسائل نقلیه مختلف  
حتی اسب سواری زین کرده در جانب شمالی باغشاه نگاهداشته ملتزمین رکاب خود را  
حاضر کرده است که اگر قشون او از ملیون شکست خوردند فرار نماید بدیبهی است  
اینحالت انتظار و اضطراب بیش از دو سه ساعت نیست که معلوم میشود استعداد جنگی  
ملیون بسیار کم است و غلبه باقشون دولت خواهد بود در اینوقت شاه امیر بهادر جنگ  
و شاپشال و اشخاصی را که بظاهر از دربار دور شده بودند بدر بار میطلبند و قتل  
فریدون را آزاد میکند و محبوسین سیاسی عدلیه و نظمی را که بامر مجلس محبوس  
شده اند را میماند و امیر بهادر را سیپسالار میکند و مشیر السلطنه بریاست وزراء بنام  
وزیر اعظم باقی میماند میرزا محمد علیخان علاء السلطنه وزیر خارجه و بعضی از وزرای

## فصل سی و هشتم

مشروطه خواه را هم که از آنها اطمینان دارد بکارهای خود باقی نگاه میدارد و سعدالدوله مشیر و مشاور همه چیز در برابر است.

محمد علی شاه بعد از خراب کردن مجلس در باغشاه میماند آنجا عمارت میسازد و بواسطه خوش بینی که برای او داشته آنجا را محل اقامت خود قرار میدهد و بعد از استقرار براریکه سلطنت استبدادی روزی همانجا به سلام عام مینشیند سلام باغشاه که مکان آن را با فرش و قالیچه زینت نموده و مانند بارگاهی است که در مجالس تعزیه خوانی برای یزید درست میکنند خود روی صندلی که آنرا بروی تخت بلندی گذارده اند مینشیند وزراء و امراء دو طرف میایستند و بریگاد قزاق بریاست پلکنیک لیاخوف صف میکشد در حالیکه محمدحسن میرزا پسر دوم شاه لباس قزاقی دربر کرده جزء قزاقان ایستاده است ازین مجلس روحیات شاه و درباریان او برای کسانی که دارای نظر دقیق باشند هویدا است و از همینجا حال رجال مستبد را که در چنگال قانون و مشروطه گرفتار بودند و اکنون بال و پر گشوده اند میتوان یافت مخصوصاً قسمت روحانیان مخالف روحانیان مشروطه خواه که شیخ نوری طبعاً در رأس آنها قرار گرفته است شیخ نوری که در کشمکش با رقیب خود آقا سید عبدالله بهبهانی مقهور شده در گوشه خانه نشسته بود از روز بیست و سیم جمادی الاولی از خانه در آمده میدان ریاست شرعی را برای خود بیرقیب دیده خود را شخص اول روحانیان ایران میداند و اوضاع را کاملاً بر وفق مراد خویش مشاهده میکند کلمه اش در شاه و درباریان نافذ حکمش مطاع و رأیش در نزد شاه متبع میباشد شیخ نوری کمتر روزی است که با شاه خلوت نکرده شاه را مساعدت فکری نکند ولی بدبهی است شیخ نوری با وجود مقرفی شدن بهمدستی با شاه در خرابی مجلس و برهم زدن مشروطه و قتل و غارت مردم دیگر نمیتواند جنبه تقدس و روحانیت و مورد توجه خاص و عوام بودن را هم حفظ نماید زیرا که آن جنبه طبعاً از میان رفته است. شیخ نوری بعد از تبصیر آقا سید عبدالله و خرابی مجلس و برهم خوردن بساط مشروطه چون شخص زیرک و حساسی است حس میکند که آمد و رفت مردم نزد او فقط از ترس دوات استبدادی و برای توسط از این و از آن است والا مردم نوعاً از او

## تأثیر خرابی مجلس در دربار باغشاه و دول هجوار ایران

متنفر شده مقام قدس روحانی برای او باقی نمانده است شیخ نوری تصور میکند مقام حجة الاسلامی هم که سالها آنرا دارا بوده از دستش رفته است لهذا بصورت فرمان حجة الاسلامی از دربار محمدعلیشاه مباحثات مینماید روحانیان دیگر هم که با شیخ همراه و برضد مجلس و مشروطه کار میکردند و مخدول و منکوب بودند مانند حاج سید ابوطالب زنجانی که مردی متکبر و خودخواه است و شاه بنصیحتهای او در ضدیت با ملت اعتماد بسیار داشت و مانند آخوند رستم آبادی و علامه محمد آملی و سیدعلی آقای یزدی و جمعی دیگر همه از گوشه انزوا درآمده بدربار رفت و آمد صحیحانه مینمایند و مشیر و مشار در امور دولت میشوند سید محمد یزدی و شیخ محمود و رامینی که در عدلیه بجرم خیانت بمشروطه محبوس بودند مستخلص و مورد مرحمت شاه میشوند و تصور مینمایند دور مخالفین آنها سپری شده و دوره ریاست آنها در رسیدن رجال مستبد همه بروی کار آمده هر کدام مرجع خدمت مهم میگرددند رجال مشروطه خواه که در حکومتها هستند همه معزول شده متواری یا خانه نشین میگرددند و مستبدین بجای آنها حکومت مینمایند میرزا صالح خان حاکم طهران غضوب شاه شده خانه او یغما میشود خیانتکارانیکه بکلمات تبخیر شده اند از طرف شاه احضار و با تشریفات و احترامات بطهران ورود مینمایند حتی قتل فریدون مورد انعام شاه واقع میگرددند و این عملیات همه برخلاف مصلحت حقیقی شاه است زیرا بشیوه میرسانند و عموم خلق بیخبر خبردار میشوند که وقایع جانگداز دوره مشروطیت از قتل و غارتها در مرکز و ولایات و قضیه حضرت عبدالعظیم و واقعه عیدان توپخانه و حکایت قتل فریدون بارسای و نظایر آنها همه بدستور و برضای شاه و درباریان بوده است.

خلاصه محمدعلیشاه در کمال بیعلا حظگی در باغشاه سلطنت میکند و از هیچ کس و هیچ کجا ملاحظه ندارد مگر از دو جا یکی از آذربایجان که سالها آنجا بوده مردم آن ایالت را میشناسد و میداند جز جنگ کردن با آنها چاره ندارد و دیگر نجف اشرف که میداند رؤسای روحانی نجف غیر از آقا سید کاظم یزدی باقی با او مخالفند و بر عملیات اخیر او اعتراض سخت دارند لهذا برای جلوگیری از تعرض آنها با روحانیان

درباری مشورت کرده تلگراف ذیل بقلم آنها نوشته میشود و بامضاء شاه بنجف  
مخبره میگردد.

صورت تلگراف شاه نمره ۷۴۱

«جنابان مستطابان آقایان ملاذالانام حجج الاسلام آیات الله فی الارضین ادام الله  
تعالی افاضاتهم از قراریکه بعرض رسیده در اینوقت که برای جلوگیری اشرار و اعاده  
نظم و امنیت داخله باره فی اقدامات کردیم مفسدین فرصت را از دست نداده تجمعات  
هیئت علمای اعلام را مشهود نقل باره فی عنوانات و از آنطرف در مزاج عوام القای بعضی  
شبهات مینمایند برای رفع اشتباه خاطر جنابان مستطابان عالی را یاد آور میشویم که  
باهالی ایران عموماً و بذوات محترمه خصوصاً معلوم است در هنگام ارتحال شاهنشاه  
مفقور پدر تاجدارم که در اوضاع مملکت و اساس دولت تغییراتی روی داده و مرا برای  
نیابت سلطنت از آذربایجان بطهران احضار و تمام مهم مملکت را بعهده من واگذار فرمودند  
بواسطه تقاضای مزاج هنوز قانون اساسی که علامت مشروطیت دولت بود از صح  
شاهنشاهی مفقور نگذشته بلکه بواسطه بعضی عوائق نمیکذشت و هر چند عقلاهی  
مملکت و علمای این فن استعداد مشروطیت را در ایران فراهم نمیدیدند و لوازم  
اقدام باین امر بهیچوجه موجود نبود من مخصوصاً چون ترقی دولت و حصانت ملت  
را در ایجاد و استقرار مشروطیت میدانم خودم بنفسه متصدی این امر شده برای حفظ  
دین و دولت اسلام شیدالله ارکانشا قانون اساسی را در حالی که پدر تاجدارم را رقی و  
قدرتی باقی نبود قلم را در دستش گذارده بعد از آن هم از ساعتی که بر تخت سلطنت  
جلوس کردم تمام هم خود را در استقرار اساس مشروطیت مصروف و تا آنقدریکه  
در قوه داشتم و اسباب فراهم بود از پیشرفت این اساس قصور نوزیدم تا مشروطیت  
دولت که آزادی ملت است قرار یافت و مستحکم شد لکن متأسفانه این آزادی را که  
از لوازم استقرار مشروطیت بود جمعی از مفسدین وسیله پیشرفت اغراض باطنیه  
و خیالات فاسده خود که مباین و منافی با اساس شرع مقدس اسلام بود قرارداد در ذهن  
عوام نوع دیگر رسوخ دادند خلاصه وقتی که در متمم قانون اساسی دیداد مذهب



## تأثیر خرابی مجلس در دربار باغشاه و دوله‌سجوار ایران

رسمی اهالی ایران مذهب مقدس جعفری و قانون شریعت غرای احمدی صلوات الله علیه است و دیگر آزادی مذهب برای آنها غیر ممکن خواهد بود بانواع حيله و دسیسه گاهی بزبان ناطقه و در نانی بکنایه و اشاره در روزنامه‌جات باسم ترك كهنه پرستی و خرافات عقیده و اذهان سلیمه عوام را مشوب ساخته و مقاصد خود را در ضمن الفاظ و عبارات ظاهر الصلاح بلباس مشروطیت جلوه داده تا چندی عامه را از ذکر مصیبت و باره‌تی اعمال خیریه که بنای شرع بر آنها استقرار دارد بازداشتند و انجمن بایه تشکیل داده و گفتگوی آزادی اینطایفه را بعیان آوردند دیدم نزدیک است در اساس شرع مقدس نبوی رخنه انداخته و مقصود حضرت ختمی مرتبت را که انی تارك فيکم الثقلین کتاب الله و عترتی باشد از دولت اسلام زایل کنند چنانکه پاره‌تی از اعمال آنها را مستحضر شده‌اید بطوری اغراض خود را در ذهن عوام رسوخ دادند که علمای اعلام و بزرگان اسلام نیز از جلوگیری عاجز بودند باین اقدامات که بغرض آزادی و شورش طلبی آنها نزدیک بود دولت و ملت را دچار مخاطرات عظیمه نمایند و اساس سلطنت شش هزار ساله ایران را متزلزل سازند بر حسب وظیفه شخصی لازم دانستم که بیش از این نعمل و سکوت دارم اول برای حفظ دین و دیگر برای نگاهداری سلطنت که بخواست خداوند بقوت بازوی و جهد و کوشش اجدادم بمن تفویض شده است به یمن عنایت امام عصر عجل الله فرجه از آنها جلوگیری نمایم وجود آنها را که اسباب هر چه و مرج و بی نظمی تمام مملکت گشته طرد و منع کنم و چون میدانم که برای حفظ حدود و مغایه کردن برای خصایرهای محترمه پاره‌تی اشتباه کاری خواهند کرد شاید علاوه بر آنچه از مجمع ولایات منتشر ساخته نشر دهند لهذا یاد آور میشویم که مشروطیت دولت را من خود در کمال میل و رغبت امضاء کرده در استقرار این اساس و حفظ و حمایت مجلس شورایی ملی باتمام جدخواهم کوشید انشاء الله تعالی از برکت توجهات مخصوصه و ادعیه خالصانه جنابان مستطابان عالی امیدوارم در هر نوع ترقی و سعادت دولت و ملت خود من موفق گردم و از باطن آن ذوات مقدس همه نوع استمداد میجویم.

هیجدهم جمادی الاولی ۱۳۲۶ (محمد علیشاه قاجار)

## فصل سی و هشتم

جواب این تلگراف را فصل نهم میخوانید.

واما تأثیر خراب کردن مجلس شورای ملی ما در ممالک دیگر بدیهی است این واقعه از دو سبب در دل آزادیخواهان عالم اثر بد مینماید یکی مقهور شدن جمعی آزادی طلب بدست هشتی متمکار مستبد و دیگر دخالت قوه نظامی حکومت مستبد روس که منفور آزادیخواهان دنیا است در این واقعه جانگداز پس میتوان گفت عموم آزادیخواهان دنیا با ملیون ستمدیده ایران اظهار همدردی مینمایند و بطور خصوصی در سه مملکت همجوار ما تأثیرات مختلف هویدا است اول روسیه که دولت و ملتش را باید جدا کرد و از هر یکی علیحده صحبت داشت. اما دولت تزاری روس بدیهی است از این فتح که در طهران بدست صاحبمنصبان او شده بخيال خود مشروطه را که بمنزله هوی دماغ برای پادشاه جوان دوست و مطیع او بوده است ریشه کن نموده خوشحال است خصوصاً که در عین اتحاد ظاهری که با رقیب قوی پنجه خود انگلیس در ایران حاصل نموده در عالم رقابت باطنی این موفقیت را اگر چه با تحصیل رضای انگلیسان بوده است فتحی در مقابل انگلیس تصور مینماید و بر خود بسی میبالد و اما ملت روس مخصوصاً آزادیخواهان آنها از دو سبب از این پیش آمد ناگوار بسیار آزرده خاطرند یکی همانکه بطور عموم نسبت با آزادیخواهان دنیا گفته شد و دیگر بطور خصوصی که در این فتح حکومت استبدادی ایران بتقویت دولت تزاری روس در مبارزه حیاتی و طبقاتی که با دولتیان و مستبدین روسیه دارد شکستی برای خود تصور مینمایند اینست که از اظهار همدردی نسبت بملیون مغلوب ایران و اظهار تنفر و رشیدی از عملیات حکومت جابرانه خویش در یک مملکت ناتوان همسایه که تازه صراز خواب غفلت برداشته میخواهد در حوزه حقیقتان و حقوق طلبان بشری داخل گردد دقیقه می فروگذار نینمایند و این احساسات از ملت آزادیخواه روس در قفقاز بیشتر از دیگر ممالک روسیه هویدا است بواسطه قرب جوار با ایران و بسبب مناسبات بسیار قفقازیان با ایرانیان و بودن جمع کثیر ایرانی در بلاد قفقاز که اغلب طرفدار آزادی ایرانند و دیگر تأثیر شکست ملیون ایران در انگلستان - در انگلستان هم باید دولت و ملت را جدا کرد (باینکه خالی از

تأثیر خرابی مجلس در دربار باغشاه و دول هجوار ایران

اشکال نیست) و نسبت بهریک جداگانه سخن گفت دولت انگلیس که میبیند بواسطه تحریکات شدید روس در دربار محمدعلیشاه بسبب نقشه انقلابی که از طرف درباریان ایران برای خلاص کردن خود از طوق مشروطیت سر تا سر مملکت ما پر آشوب است و طرق و شوارع روز بروز نا امن تر میگردد و بتجارت آنها زیان میرسد بآنی ندارند که ملیون ایرا را فدای منافع خصوصی خود نمایند و بصورت يك مجلس شورای نورسی که در قضیه شناختن عهدنامه ۱۹۰۷ مسیعی آنها با روس روی موافقت نشان نداده آنرا رد نموده است سیلی دردناکی بدست دیگری زده باشند تا بزدن آن سیلی دو کار شده باشد یکی تنبیه آزادبخواهان بر حرارت و کم تجربه ایران و دیگری دامن زدن به آتش تنفر ایرانیان از روس رقیب دیرینه خود خصوصاً که معذور آزاد نگذاردن محمدعلیشاه در اختیارات سیاست خارج مملکتی خود (که موجب مساعدت آنها با ملیون ایران در تبدیل اساس حکومت استبدادی بمشروطیت بود) بر طرف شده و عهدنامه ۱۹۰۷ تکلیف آنها را باز قییب خود در ایران و در وسط آسیا مبن نموده است بهبارت دیگر دولت انگلیس بمقصودی که در ترویج مشروطیت ایران داشته رسیده است در اینصورت اکنون صرفه و صلاح خود را در آن میداند که اظهار علاقمندی بمواد معاهده ۱۹۰۷ با روس بنماید تا از آنرا بهحفظ سیاست خود در ایران موفق گردد اینجا است که بهحکومت ملی ایران مانند کارد کند شده ار کار افتاده نظر مینماید بلی در عین حال نمیخواهد تا وقتیکه حکومت مقتدر تابتی که طرفدار سیاست او باشد در ایران نباشد قانون اساسی ایران لغو گردد بهر حال آنچه در ایران رویداده اکنون در چشم دولتیان انگلیس سوء اثر نکرده بلکه صبی بر صرفه و صلاح سیاسی و اقتصادی خود میداند و امامت انگلیس مانی را که میتوان در مقابل دولت نام برد جمعی از آزادبخواهان تندر و انگلستان و ابرلاندهای مخالف دولت انگلیسند که آنها هم در اظهار تنفر از عملیات روس با اشتراک انگلیسان در ایران کوتاهی نمیکنند در صورتیکه تأثیر مهمی نخواهد داشت و بدیهی است که آزادبخواهان هندوستان و کلیه فارسیان ایران دوست هم در شمار این جمع میباشند و با ملیون ایران اظهار همدردی مینمایند

## فصل سی و هشتم

همسایه سیم ما که خود در حال انقلاب است و مشروطه شدن ایران در مزاج حکم آن مستبد آن سوء اثر بسیار داشته و اکنون از شکست ملیون و فتح محمد علی شاه که روابط خصوصی باهم دارند خوشحال است دولت عثمانی است با منطنت عبدالحمید خان دوم عبدالحمید از مشروطه شدن ایران که قهرآدر تزلزل استقلال و استبداد او مؤثر بوده است بی نهایت اندوهناک بود و اجازه نمیداد اندک خبر از اخبار حکومت ملی ما در جراید مملکتش منتشر گردد بدیهی است از فتح محمد علی شاه و خراب کردن مجلس و هرچیدن بساط مشروطه روح تازه بخود میگیرد اما عمر ایمن خوشحالی بسی کوتاه است زیرا که مقارن شکست ملیون ما و فتح دولت استبدادی در قسطنطنیه قضیه بعکس شده حکومت استبدادی عبدالحمید خان بدست جمعیت اتحاد و ترقی عثمانی برهم خورده حکومت ملی تأسیس میگردد و بهمان اندازه که این قضیه در مزاج سلطان حمید سوء اثر کرده زندگانی را در کام وی تلخ مینماید رسیدن خبر شکست سلطان بدست ملیون عثمانی در مزاج شاه جوان تازه طعم استبداد را چشیده تأثیر نموده خاطر او را سخت مشوش میدارد در رسیدن سفیر کبیر جدید عثمانی نصوهی بیک بطهران بهر وسیله هست قلب او را جلب کرده نمیکذارند طرف توجه ملیون ستمدیده ایران واقع بگرد چنانکه در جلد سیم این کتاب خاطر خوانندگان از قضایای ارتباط آزادخواهان ایران و عثمانی آگاه خواهد گشت عجاناً میتوان گفت یکی از اطعمه های بزرگ که بیفاصله بعد از غلبه محمد علی شاه بر ملیون ایران بر قلب او میخورد بحدی که از شدت عملیات جابرانه او و در باو یالش نسبت با آزادخواهان گرفتار در غل و زنجیر اندکی میگذرد رسیدن خبر فتح ملیون عثمانی است و شکست سلطان مستبدی که سی سال در مقابل آزادی ملت خود مانند سد آهنین پافشاری کرده است در اینصورت البته محمد علی شاه حق دارد از این پیش آمده ناگهان بینهایت آزرده خاطر باشد و شهید غلبه بر مشروطه خواهان بکامش تلخ گردد و این تلخکامی ضمیمه میشود بدو تلخکامی دیگری پافشاری آذربایجانیان در مخالفت با حکومت استبدادی او چنانکه در اوایل همین فصل بگذاشته شد و دیگر استاد کی سخت رؤسای روحانی عبات عالیات در رد عملیات حق شکنانه شاه و درباریان

### تأثیر خرابی مجلس در دربار باغشاه و دول همجواری ایران

و تعرض شدید در جواب تلگراف شاه که عین آنرا در این فصل خواندید و جوابش را در فصل بعد خواهید خواند و هم احکام دیگر که از ناحیه مقدس رؤسای روحانی مزبور خطاب بشاه و دولت و روحانیان و رؤسای ایلات و عشایر ایران مخصوصاً رؤسای آذربایجان صادر میشود و ارکان باغشاه را متزلزل میسازد و ماهرچه از آنها را که بدست آمد در فصل بعد از این فصل و در فصول دیگر خواهیم نگاشت و بهر حال پیش از یکی دو هفته از خرابی مجلس و گرفتاری آزادبخواهان نمیگذرد که شاه از بابت قضایای آذربایجان و احکام روحانیان نجف و درهم شکن-تن اساس حکومت استبدادی عثمانیان پیش از آنکه لبش بخندد چشمش گریان میگردد و در عین حال که گرفتاران بیچاره باغشاه و اداره قزاقخانه و نظمی و انباردولتی روز و شب در شکنجه و عذاب جسمانی هستند شاه جوان بدبخت بسوء سیاست خود و درباریان بیگانه برست نادانش به عذاب و شکنجه روحانی گرفتار است .

## فصل سی و نهم

### تعرضات بشاه وقتل دو آزادیخواه

در فصل پیش از این نوشته شد که محمدعلی شاه در عین غرور غلبه بر ملیون و برهم زدن مجلس و مشروطه از دوجا نگرانست و روز بروز بر نگرانی او افزوده میشود یکی از مخالفت آذربایجانیان و دیگر از تعرض رؤسای روحانی نجف اشرف - برای جلوگیری از مخالفت مردم آذربایجان بفرستادن اردو متصل شده است و برای جلوگیری از تعرض روحانیان نجف بمنابع تلگرافیکه عیناً در فصل پیش نگارش یافت.

محمدعلی شاه و درباریان او و روحانیان درباری تصور میکنند با آن تلگراف علمای نجف را قانع نموده اند و چون قضایا گذشته و شاه بر تخت قدرت و استقلال جایگزین است رؤسای روحانی هم سکوت اختیار خواهند کرد و اگر جواب موافقی ندهند مخالف هم نخواهند داد ولی باید دانست که رؤسای روحانی نجف موافق با مشروطه علاوه بر وظایف دیانتی که دارند در مقابل آنها رقیب با... که رقبائی هست و هر قدر هم که آنها شخصاً مذهب الاخلاق باشند و دارای مقام شامخ حوزه آنها مجبور است در مقابل حوزه رقیب خود داری کرده تا آنجا که بتوانند دست از تعرض بشاه برندارند خصوصاً که عرابض کتبی و تلگرافی تظلم آمیز ملیون هم که در روزهای آخر کشمکش با شاه نزد ایشان فرستاده شده همه رسیده است و آنها را تهییج شدید کرده تلگرافی که بزودی خواهد خواند بتوسط سه نفر رئیس روحانی مشروطه خواه که پیش از اطلاع بر حبس و طرد آنها صادر شده است در اینموقع میرسد.

جواب تلگراف شاه از طرف رؤسای روحانی نجف اشرف

«تهران توسط جنابان مستطابان حجج الاسلام بهبهانی و طباطبائی و افجه دامت

### مرضات پشاه و قتل دو آزاد پشوا

بر کاتبان حضور مبارک اعلی حضرت اقدس شاهانه خلد اللہ علیہم السلام که پندار ادعیه خالصانه عرضه میداریم واضح است که اقدامات مجدانه داعیان محض حفظ دین مبین و قوت و شوکت دولت و ترقی ملت و ترقیه حال رعیت و صیانت نفوس و اعراف مسلمانین بوده است مگر هم این معنی را نصحاء و خلوصاً تلکرافاً و کتباً به عرض رسانیده و بجزواب مساعد نایل نشدیم حالا دستخط تلکرافی واصل و زیارت و موجب کمال اسف و حیرت گردید زیرا که معلوم شد باز انفس خائنین و مفسدین و مخرضین اثر سمیت خود را بخشیده لزوماً خالصانه عرض مینماییم اگر اظهارات ملوکانه همان قسمی که مأمول است مبتنی بر واقفیت و بر



از راست بچپ : حاجی شیخ مازندرانی - حاجی تهرانی - آخوند خراسانی

آقای حاج شیخ عبدالله مازندرانی حاج میرزا حسین حاج میرزا خلیل آخوند ملا محمد کاظم خراسانی مضمون فرموده حضرت شاه ولایت علیه افضل الصلوة والسلام که خیر المقال ما صدقه الفعالم تطابق داشت چنین روز گاران تازه برای دین و دولت و ملت دست نمیداد در اتلاف نفوس و اعراف و اموال مسلمین باین حد همتی نمیشد و چنانکه هم کماله در اینموقع واقعاً با اصلاحات

مملکتی متوجه بود این اغتشاشات مملکت ویرانه ساز خصوصاً آذربایجان که هزاران نفوس و اعراض تلف شده و میشود نمیشد و سرحدات مملکت چنین بیصاحب نمیمانند و پای اجانب بمملکت باز نمیشد و در طهران با آن امنیت بچنین هیئت موحشه تشکیل اردو نمیفرمودند دفع مفسد و قلع و قمع فرقه ضاله بایه خذلیم الله تعالی بوزارت عدلیه ارجاع و بعد از ثبوت شرعاً بر وفق قوانین مشروطیت امهل ما یکون و موجب استحکام اتحاد دین و دولت بود گرفتار شدن آن صاحب اعلانات کفریه که از لسان بایه منتشر مینموده بعرض اقدس نرسیده است هزاران افسوس که مفسدین نمک ناشناس محض تشرف بمقصود خودشان ساحت اقدس مارکانه را بچنین اقدامات موجب یأس کلی و مکرر نقض عهد و ایمان مؤکده آلوده و اینعهد فرخنده را که سزاوار بود سردفتر سعادت گردد دچار چنین بدنامیهای ابدیه نمودند علی ایحال بدیهی است حفظ دین مبین اسلام و استقلال دولت اتنی عشریه شیدالله از کانه بعدم تخطی از قوانین مشروطیت متوقف و التزام بدان بر قاطبه مسلمین خصوص شخص اقدس شاهانه از اهم واجبات است و این اقدام اخیرا گرچه موجب یأس کلی است لکن چنانچه مفسدین باز هم ذات اقدس را بحالت دین پروری و مملکتداری بگذارند امید است انشاءالله تعالی بحسن تدارک و اقدامیکه کاملاً موجب رفع وحشت عمومی باشد مبادرت فرموده کسبختگی کلی را خدای نخواست که تکلیف حفظ دین و دولت و اعراض و اموال ملت اقتضای دیگر خواهد داشت رضا نخواهند داد و الامر لمن له الامر (نجل مرحوم حاج میرزا قاسم سره) (داعی محمد کاظم الخراسانی) (الجانی عبدالله المازندرانی) بعد از رسیدن این تلگراف بمحمدعلیشاه حواس او پریشان شده روحانیان درباری را دعوت کرده با آنها صحبت طولانی میدارد و میگوید علمای نجف مرا محارب خوانده اند من اگر اقدامی کردم به پیشنهاد و با مشورت با شما هموده است حالا هر طور میدادید جواب علمای نجف را بدهید آقایان هم با نهایت افسردگی از حضور شاه بیرون آمده در صدد میشوند با روحانیان موافق خود در ولایات بست و بند تازه نموده بلکه بتوانند بقوت اجتماع از تعرضات رؤسای روحانی نجف جلو گیری نمایند و نتیجه نمیگیرند و هم در این مقام مناسب



## تعارفات بشاه و قتل دو آزاد بنهواه

است دیگر تلگرافات علمای نجف را که پیش از خرابی مجلس صادر شده است و در این ایام بظمان رسیده و یا آنکه پیش رسیده و نشر نشده درج نمائیم تا مقام مساعدت آن ذوات مقدس در نگاهداری اساس مشروطیت بهتر هویدا گردد.

تلگراف بتوسط علمای طهران خطاب بقشون دولت باین مضمون

عموم صاحبمنصبان و امراء و قزاق و نوکرهای نظام و سرحدداران ایران ایدهم الله تعالی را بسلام وافر مخصوص میداریم همواره حفظ حدود و نفوس و اعراض و اموال مسلمین در عهده آن برادران محترم بوده و هست همگی بدانند که همراهی با مخالفین اساس قویم مشروطیت هر که باشد و ادنی تعرض بمسلمانان حامیان این اساس قویم جاریه با امام عصر علیه السلام است البته باید همگی ابداً بر ضد مشروطیت اقدامی ننمایند محل امضاء و مهر سه رئیس روحانی طهرانی و خراسانی و مازندرانی.

ایضا طهران توسط حجج اسلام بهبهانی و طباطبائی و افیجه دامت برکاتهم

عموم برادران لشگری و توپخانه و قزاق و رؤسای عشایر و ایلات و قاطبه عساکر اسلامیة دامت تائیداتهم بدانند سابقاً آن برادران گرامی تلگراف کردیم که حفظ و حراست نفوس و اعراض و اموال مسلمین در عهده کفایت شماها است حال هم صریحاً میگوئیم همه بدانند همراهی و اطاعت حکم شلیک بر ملت و قتل مجلس خواهان در حکم اطاعت یزید بن معاویه و با مسلمانی منافی است محل امضاء و مهر سه رئیس محترم روحانی.

ایضاً تبریز بتوسط انجمن ایالتی تمام عشایر و ایلات و سرحدداران آذربایجان اردبیل و قرجه داغ و مشکین و میانج و ماکو و غیرهم دامت تائیداتهم

اهتمامات این خدام شریعت مطهره در تشیید اساس مشروطیت برای حفظ منتهی اتی عشریه و جلوگیری از دشمنان دین اسلام است و تمام دلگرمی ماها در این سعی و اقدامات بغیرت دینی آن برادران بوده و هست و آنچه برخلاف مشروطیت تا بحال از هر کس ظاهر شد همه بتحریر کات بوده حال علانیه خود شاه در مقام قتل مسلمانان بر آمده است لهذا صریحاً میگوئیم که اهتمام در تشیید مشروطیت چون موجب حفظ دین است

در حکم جهاد در رکاب امام زمان او و اخافداه و سر موئی همراهی با مخالفین و اطاعت حکمشان در تعرض بمجلس خواهان بمنزله اطاعت یزید بن معاویه و با مسلمانی منافی است محل امضاء و مهر سه رئیس محترم روحانی و هم باصفهان و شیراز خطاب بایل بختیاری و ایل قشقایی بهین مضمون تلگراف میکنند و بطهران خطاب بانجمنهای ملی در قلع و قمع هر کس مخالف مشروطیت باشد شرحی مینویسند این احکام هم بعد از وقوع میرسد و بطور خفا بدست مشروطه خواهان میافتد.

و نیز بعد از رسیدن خبر مشروطیت عثمانی بنجف اشرف که ضرورت بر رؤسای روحانی ایران آزادی کامل داده میشود که هر چند بخواهند بحکمران مستبد ایران در موضوع بر همزدن اساس آزادی ملت تعرض نکنند محدودی نداشته باشد بلکه موجب غشودی کارکنان حکومت آزاد بخواه عثمانی باشد تلگراف ذیل را بطهران مخابره میکنند.

بتوسط جناب رئیس الوزراء حضور اقدس ملو کانه من الله علی الرعیته برأفته بدبختی و سوء حظ همین است که دولت علیه عثمانیه با آن درجه نفوذ و اقتدار و عدم قدرت احدی کائناً ما کان تغلف از او امر شاهانه را چون دانستند که امروز حفظ بیضه اسلام و قدرت و قوت دین مبین و دولت منوقف بر مشروطیت است اعلان مشروطیت فرموده اسلام و مسلمین را مریبلند و تقایح آن عما قریب انشاء الله تعالی مشهود خواهد بود لیکن سوء حظ ایرانیان بخت بر گفته چنین نتیجه داد با آنکه شاهنشاه مبرور ماضی رضوان الله علیه این اساس مقدس را استوار فرموده بوده همینکه نوبت تاجداری بذات اقدس رسید احاطه خائنین خودخواه و دشمنان دین و دولت باریکه سلطنت یوما فیوما جز القای فساد و اغتشاش بلاد و تحریک مفسدین و انلاف نفوس و اعراض و اموال مسلمین و مکرر نقض عهد نگردید و آنچه داعیان و اساقضای و ظیفه و تکلیفیکه در حفظ دین و دولت و ملت که در عهد داریم دولتخواهانه است حکام رشته اتحاد و عدم قطع روابط استدعا نمودیم قولا کمال مساعدت اظهار و عملاً بر ضد حقیقت رفتار و بالأخره بیاز شدن

### تعرضات بشاه و قتل دو آزادبخواه

لسان جسارت بمقام سلطنت مؤدی و نتیجه سوء تدابیر خائنین دفع فاسد بافسد شد و تفرقه کله دولت و ملت در تهنیدر دماء و تخریب بیوت و غارت اموال مسلمین و تبعید علمای عظام بعد از این همه اهانتها بنصرت دشمن روسی و استخفاف کلام مجید الهی عزاحمه و سایر شمائر اسلامیة که دول کفرهم محترم می شمارندالی غیر ذلک هیچ فرو گذار نکردند این دسته اعادی دین و دولت که خود را چنین دولتخواه قلم دادند تا مرزوبوم ایران را بکلی ویران و دولت و ملت را بالهره معدوم و ملک را تسلیم اجانب نکنند مرادشان حاصل نخواهد شد لیکن سزاوار است ذات اقدس بخود آمده ملاحظه فرمایند با مملکت و دولت خود چه کرده و میکنند مقام سلطنت اسلامیة را وسیله هدم اساس دین عین و اعدام ملک و ملت فرموده اند آذربایجان از دست رفت حال بقیه هم معلوم است چنانکه بعد از این بنا بر نگاهداری باقی ماندگان دارند انشاءالله تعالی تدارک این شایع بجلب قلوب و طرد مفسدین و خاصه متذقین کلام الله و هاربین ملت و عقد مجلس محترم مبادرت فرموده زیاده بر این بر بیاد دادن دین و دولت همت نگمارند و این خدام شرع انور را با آنچه مهما امکان از اعلان آن بقاطبه مسلمین ایران و غیره تحذیر داریم ناچار نفرمایند انشاءالله تعالی (الاحقر نجل المرحوم میرزا خلیل قدس سره محمد حسین) (الاحقر محمد کاظم الخراسانی) (الاحقر عبدالله المازندرانی) و هم تجار ایرانی مقیمین استانبول بتلکراف حضوری با حجاج اسلام نجف گفتگو کردند و شرح وقایع طهران را اطلاع دادند و جواب خیلی مساعد با تمجید زیاد از اقدام سلطان عبدالحمید خان در اعطای مشروطیت بملت عثمانیه گفتند و اماتأثیر این وقایع و این تعرضات در دربار باغشاه باید دانست که محمدولیخان سپهدار از حکومت وارد و کشی آذربایجان استقامیدهد و عبدالحمید میرزای عین الدوله که یکی از مهمترین رجال دولت است و با آذربایجانیان هم سوابق بسیار دارد والی و رئیس اردوی آذربایجان میشود در صورتیکه باطناً از شاه راضی نیست و ناچار است این مأموریت را بپذیرد عین الدوله می رود به تبریز و از در صلح طلبی در آمده با رؤسای ملیون ملاقات کرده آنها را بصلح دعوت مینماید ولی تمام اقدامات او بی نتیجه مانده بالاخره ملیون بعین الدوله مینویسند که صلح باشاه شرایطی دارد که اول آنها دایر

### فصل سی و نهم

شدن مجلس شورایی است در طهران و حفظ حقوق کامل در آذربایجان این خبر در دربار تأیید شد و می‌کنند و بضمیمه وصول تعرضات سخت رؤسای روحانی که بی در پی میرسد و می‌نویسند اگر مجلس داده نشود کمور گذشته جبران نگردد همه بایران حرکت خواهیم کرد شاه بی اندازه آزوده خاطر شد اجتماع مردم آزادخواه طهران هم در قلهک و در سفارت عثمانی چنانکه در فصل دیگر شرح داده میشود بر آزرده گی خاطر شاه افزوده روزی شیخ فضل الله و مشیر السلطنه و امیر بهادر را احضار کرده بآنها فحش میدهد و میگوید شما گفتید مجلس را توپ بند شما سر او داشتید مسجد را خراب کنم حالا بیاید جواب بدهید آنها هم با کمال کدورت از حضور شاه مرخص میشوند و شیخ نوری بعد از این مجلس پروبالی را که باز کرده بود جمع کرده از خانه کمتر بیرون می‌آید و بلکه کمتر دیده میشود در دربار هم اختلاف کلمه مین رجال دولت افتاده چند دسته برضد یکدیگر تشکیل میشود و هر دسته يك یا چند نفر از معمین طماع خودخواه را دستیار خود قرار داده برضد همدیگر روز و شب کار میکنند عجبتر آنکه شاه هم مانند یکی از درباریان برای خود دسته بندی دارد و اشخاصی را برای تحصیل خبر و اسباب کار بودن بخود اختصاص داده در خلوت با آنها سر و سری دارد و چنان مینماید که بزودی رشته امور دربار از هم گسیخته شود خاصه که پول هم ندارند و کسی هم به آنها قرض نمیدهد مالیاتها را نمیتوانند وصول کنند و در تمام مملکت مردم از دادن مالیات امتناع دارند و این مسئله بیشتر از هر چیز موجب پریشان خاطرگی شاه شده است خصوصاً میشوند رؤسای روحانی نجف عزم دارند اگر شله نصایح ایشان را نشنود مالیات دادن بلوا حرام نمایند که در اینصورت تمام مالیات دهندگان اطاعت این حکم شرعی را بر خود فرض خواهند شمرد و قهراً سلطنت محمد علی شاه منحل میگردد بدیهی است این تأثیرات علنی نیست چونکه بتدریج حاصل میگردد و صورت ظاهر را تا مدتی محفوظ نگاه میدارد چنانکه در عین حال از کشتن دوتن از آزادخواهان هم یکی در بروجرد و دیگری در طهران دریغ نمیکنند و آن دو تن سید جمال الدین واعظ و روح القدس میباشند.

### تشریحات پشاه و قتل دو آزادبخواه

حال سید جمال الدین واعظ از روز ۲۳ جمادی الاولی که در بهارستان بوده بر نگارنده پوشیده است که بعد از متفرق شدن آزادبخواهان او کجا مخفی شده و با اینکه از بک با اندکی عاجز است چگونه خود را محافظت مینموده نمیدانم فقط میدانم



مرحوم سید جمال الدین واعظ اصفهانی

که چند روز در طهران مخفی میشود و بعد با لباس مبدل و با اندک تغییر قیافه بطرف همدان رهسپار میگردد و با امید آنکه با میرزا محمد حسن خان مظفر الملک حکمران همدان

## فصل سی و نهم

دوستی قدیم دارد و میتواند او را محافظت نماید مظفر الملك نوکری دارد حسین نام او را برای کارهای خود بطهران فرستاده او سید را بپیر لباس و هر قیافه باشد می شناسد اتفاقاً مراجعت نوکر مزبور بهمدان تصادف میکند با عزیمت سید جمال الدین بدان صوب در راه سید خود را تا آنجا که میتواند حفظ میکند که کسی او را نشناسد حتی به حسینخان نیز آشنائی نمیدهد و باینکه در یک کاری هستند و روبروی یکدیگر نشسته اند چون بهمدان میرسند میرود بحمام و حسینخان بمظفر الملك اطلاع میدهد از آمدن سید جمال الدین بهمدان مظفر الملك میفرستد سید را از حمام بدارالحکومه برده برای او منزل مخصوص که چندان در انظار نباشد تعیین کرده از او پذیرائی مینماید خبر بدو میرسد که سید در همدان و در خانه حکومت است شاه باتلگراف اکیدمی سپارد که سید را توقیف نمایند و باید دانست که سید در ایام ولایتعهد شاه مدتی در تبریز و مورد نهایت توجه ولیعهد یعنی شاه حالیه بوده است ولی در کشمکش مشروطه و استبداد نه تنها آن رابطه دوستی منقطع شده بلکه شاه بواسطه نطقهای مهیجی که سید بر ضد درباریان هستیه نموده طرف بغض شدید و درباریان است و در بغرض بودن از رفقای خود ملک المتکلمین و میرزا جهانگیرخان و بعض دیگر چیزی کم ندارد مخصوصاً سید طرف بغض شدید روحانیان درباری است و هر چه بتوانند شاه را در اعدام او بنام قساد عقیده تشویق مینمایند در اینوقت که معلوم میشود سید در همدان است قوه استبدادی دربار و کارکنان روس و روحانیان درباری همه دست بدست میدهند که سید اعدام گردد از طرفی مظفر الملك از سید نزد شاه باتلگراف شفاعت میکند و اورا ضمانت مینماید که منبعد برخلاف گذشته مداح شاه بوده باشد و علمای همدان را وامیدارد از او شفاعت نمایند ولی هیچیک مؤثر واقع نشده امر مؤکد بحاکم همدان صادر میشود که سید را اعدام نماید مظفر الملك اطاعت این امر را بر خود غیر مقدور دانسته استعفا میکند آنگاه تلگراف میشود که او را با میرافتم همدانی که اکنون حاکم بروجرد است تسلیم نماید امیرافتم سید را از مظفر الملك گرفته بروجرد میبرد و شبانه طناب بگردن او بسته او را با عذاب شدید بقتل میرساند و این در ماه رجب ۱۳۲۶ میباشد قبر او در

## تصرفات پشاه و قتل دو آزادپشواه

قبرستان بیرون دروازه بروجرده است و اما روح القدس ابن مجاهد قوی القلب خراسانی چنانکه نوشته شد در روز مهر که در خیابان چراغ برق طهران در قهوه خانه موسوم به رتس اول کسی است که بر راه برقشون دولت از قزاق و غیره میگیرد ومدتی آنها را معطل میکند تا وقتیکه توپ بقهوه



مظفر الملک

خانه بسته آنجا را خراب میکنند و او را گرفتار مینمایند روح القدس با جوانی که سمت شاگردی او را دارد گرفتار میشود در دست قزاقان دچار آزار و شکنجه بسیار میگردد ومدتی در این عذاب و شکنجه است بالاخره او را بانبار دولتی میبرند انبار محبس قدیم دولت است که در دوره قاجاریه فجایع بسیار در آن واقع شده است و هر کس را میخواستند حبس او منتهی بمرگ شود او را در انبار محبوس میساخته اند در اینوقت بعضی از مقصرین را مخصوصاً آنها که در

جنگ شرکت عملی داشته اند بانبار میفرستند و روح القدس یکی از آنهاست بیچاره روح القدس شبهای بسیار را در انبار دولت با شکنجه و آزار بروز میآورد و بالاخره او را میدهند باقربای قزاقانی که نسبت میدهند این مجاهد قاتل آنها است تا قصاص کنند قزاقان او را باشد عذاب کشته بدنش را در چاهی که بمنزله قبر کشته شدگان در انبار است میاندازند.



## فصل چهارم

### شرح حال نگارنده در مدت هفتاد و پنج روز

برای پی بردن بزنگانی هفتاد و پنج روزه نگارنده باید بروز ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶ که روز توپ بستن بمجلس شورایی است بازگشت نموده حال و کار مرا از آن روز تا موقع تبعید از وطن که جلد سیم این کتاب به آن سرگذشت شروع میگردد دانست ضمناً از قضایای واقعه اینمدت از طرف دولتیان و ملیون آگاه گشت آخر فصل سی و سوم نوشتم که صبح روز ۲۳ جمادی الاولی نگارنده نتوانسته خود را بیپارستان برساند و ناچار تا شب در همانخانه بسختترین احوال میگذراندم برای اینکه اگر در پی گرفتاری من به آنخانه بریزند خانواده من و صاحبخانه ها کمتر در وحشت و اضطراب بوده باشند خرابه ای است پشت آنخانه هوا که نازیک میشود میروم به آن خرابه و شب را در آنجا بروزم یا ورم در آنخرابه دیوار کوتاهی است که از آنجا میشود بیای رفت که درختهای کهن دارد مرا راهنمایی میکنند که اگر مأمورین دولت به آنخرابه آمدند از آنراه فرار کرده در باغ مزبور مخفی گردم لباس سفید در بردارم در موقعیکه کنار دیوار خرابه ایستاده راه فرار را ملاحظه میکنم همسایه های آنخانه که باقتضای فصل روی بام خوابیده اند و میدانند در آنخرابه کسی منزل ندارد و مرا از دور دیده میآیند بر سر دیوار خانه از صاحبخانه میبرسنند در خرابه کیست هر چه میخواهند کتمان کنند نه میشود بالاخره میفهمند آن شخص من بوده ام بیتهابت مضطرب میشوند که مبادا بودن من در آن محل موجب خرابی خانه آنها و غارت اموالشان بشود و یا اسباب گرفتاری برای آنها فراهم بیآورد لهذا بر صاحبخانه فشار میآورند که این شخص امشب باید از اینمحل برود ولی بهر زبان هست آنها را راضی میکنند که من آنشب را آنجا صبح نمایم و فردای آن روانه گردم صبح زود از



## شرح حال نگارنده در مدت هفتاد و پنج روز

واقعه شب آگاه می‌شوم و می‌بینم این واقعه همه را سخت پریشان خاطر دارد و چون روز نمی‌توانم از آن‌خانه بیرون بروم مصمم می‌شوم هر طور باشم روز را آنجا مانده شب از آنجا روانه شده جای دیگر پنهان کردم پاسی از روز بر می‌آید خبر می‌آوردند ملك المتكلمين و میرزا جهانگیر خان را در باغشاه کشتند خبر کشته شدن این دو دوست عزیز و صدماتی که بر آقا سید عبدالله و آقا سید محمد و بر رفقای آزادیخواه رسیده و میرسد روز کار را در چشم من تیره و تار میکند خصوصاً که خبر می‌آوردند عنش جوانان مجاهد را مردان جرئت ندارند بردارند زنیاهت کرده آنها را بر میدارند و آزادیخواهان را پی در پی گرفته آزار می‌رسانند و بقزاقخانه و باغشاه می‌برند این خبرها زیادتر اسباب وحشت اهل آن‌خانه میشود و من چاره ندارم مگر آنکه تا شب آنجا بمانم پیش از ظهر عیالم را می‌فرستم بخانه خود تا بمضی اسناد و نوشتجات مردم را از خانه بیرون برد که اگر بریزند بخانه و غارت کنند بصاحبان آن اسناد ضرری وارد نگردد هنوز عیالم من برنگشته است که از پشت آن‌خانه صدای توپ بلند میشود تصور میشود که دانسته اند من در آن‌خانه هستم و چون این خانه از خیابان بزرگ عقب افتاده خانه دیگر را مقدمتاً خراب میکنند در این حال خبر می‌آوردند خانه ظهیرالدوله را که نزدیک این‌خانه است برای گرفتن مجاهدین که آنجا مخفی شده اند توپ بستند و هم خبر میرسد که در گیر و دار خرابی خانه ظهیرالدوله کسی فریاد می‌کرده است فلانی در این نواهی است او را هم پیدا کنید این خبر که میرسد بر اضطراب اهل خانه افزوده شده ناچار من از خانه درآمدم بهمان خرابه که شب را در آن بسر برده مخفی می‌کردم و در این حال عیالم من بعد از انجام کاری که از برای آن رفته است در خیابان در حین توپ بستن بخانه ظهیرالدوله تصادف کرده بحال غشوه در کنار خیابان میافتد حقیقتاً کار این خانم در این روز تقدیر کردنی است و رشادت مردانه میکند در اینوقت هم خود را نیاخته بخانه می‌رساند و مرا از این اضطراب خیالی در می‌آورد تا غروب آفتاب من در آن خرابه هستم یکی از همسایگان آن خانه که شب مرا در خرابه دیده و فهمیده است هنوز نرفته ام قرآن سر دست گرفته بر سر دیوار خانه آمده باهل خانه می‌گوید باین قرآن قسم اگر الان فرود می‌روم خبر می‌دهم بیابند او را بگیرند تاها آسوده

## فصل چهارم

باشیم بدیهی است من نمیتوانم دیگر در اینخانه یاد آن خرابه بمانم ناچار برای بیرون رفتن حاضر میگردم در صورتیکه نمیدانم چگونه و کجا بروم بالاخره لباس نوکر خود را پوشیده او را لباس بهتری پوشانیده باتفاق از خانه بیرون میآیم و خیال میکنم اگر بگذارند بگذرم بخانه تاجری که در همسایگی خانه ما است و بامن دوستی دارد در فته شب را در آنجا بمانم و از آنجا فکری بروزگار خود بکنم از خانه بیرون آمده بنیابانی که پهلوئی سفارت انگلیس است وارد میشوم خیابان پراست از سوار قزاق و تمام توجه آنها باینست که کسی طرف سفارت نرود منم که این قصد را ندارم لهذا متعرض من نمیشوند - اتفاقاً در شبکه خالی رسیده هر دو در درشکه نشسته بسرعت طرف میدان توپخانه روانه شده در نزدیکی منزل تاجر مزبور پیاده میشویم حالا باید چند کوچه پیاده رفت دکانهای سرگذر باز است و چراغها میسوزد و کسبه آنها حدود مرا در هر لباس باشم میشناسند با وجود این کسی ملتفت نشده بخانه تاجر مزبور میرسم تاجر دوست من مرا که میبیند سخت مضطرب میشود و میگوید وضع خانه ما خراب است این دوروز برادران شما و جمعی دیگر اینجا مخفی بودند مادر زن من که عیال قزاقی است وضع را دیده و صریح میگوید امشب نباید کسی از این اشخاص در اینخانه بوده باشد از اینجهت آقایان بیرون رفتند حالا شما آمده اید نمیدانم چه باید کرد از شنیدن اینواقعه و دیدن اضطراب خاطر صاحبخانه متحیر میمانم عاقبت میگویم خانه خود ما نزدیک است میروم بخانه خود جواب میدهد هرگز راضی نخواهم شد که شما امشب خانه خود بروید بالاخره برادرم حاج میرزا علیمحمد که همسایه تاجر مزبور است آمده فکر بسیار میکنم و قرار میشود آن شب را همانجا بمانم بی آنکه خانواده او بفهمند و صبح زود بروم بمنزل برادرم تا شب و شب از آنجا بجای دیگر نقل کنم برادرم اینقرار را میدهد و بمنزل خود میرود اگر چه برای او هم امنیت نیست ولی مسلم است اگر من خانه او باشم خطرناکتر خواهد بود خلاصه آنشب را در سردابه خانه تاجر صبح میکنم صبح زود در خانه را میزنند برادرم آمده ورقهئی در دست دارد که از خانه ما نوکرم بار مینویسد دیشب یکساعت از شب گذشته کسی آمد در خانه سراغ آقا را گرفت گفتم خانه نیست گفت من آدم معتضد دیوان

### شرح حال نگارنده در مدت هفتاد و پنجروز

رئیس نظمیہ ہستم با او کار لازم دارم اگر اورا ملاقات نکنم بد خواهد شد فردا صبح ہر اتفاقی بیفند از من کله نکند معلوم شد همانوقت کہ من بخانہ تاجر وارد شدہ ام اجزای نظمیہ اطراف خانہ مابخیال گرفتاری من بودہ اند و اگر بخانہ خود رفتہ بودم قطعاً گرفتار میشدم رسیدن این ورقہ موجب رحمت برادرم شدہ سخت میترسد من بخانہ او بروم این است کہ باز بجوانمردی درست تاجر آنروز را ہم درہمان سردابہ کہ شب را بروز آوردہ بودم میمانم چون ساعتی از روز میگذرد صاحبخانہ میگوید صلاح این است من بیازار بروم احتیاط کنید خانوادہ من شما را ندانند چونکہ نگفتہ ام کیست اینجا مانده است تاجر میروند نزدیک ظہر صدای مادرزن صاحبخانہ بلند میشود کہ باز آمدہ و دختر خود را سخت میترساند کہ راضی نشود کسی در خانہ او مخفی گردد کم کم مادر و دختر شروع کردہ شرح یغماہای قزاقان را در مجالس و خانہای اطراف نقل میکنند و از مجلس و مجلسیان و مشروطہ و مشروطہ خواہان بدگومی زیاد مینمایند ہمہ را گوش میدہم و میگویم خدایا کی شب میشود کہ من از اینخانہ بیرون بروم خلاصہ شب میشود بقصد رفتن بخانہ یکی از دوستان کہ در انتہای جنوب شہر ظہران واقع است با لباس مبدل و باتفاق نوکر خود از آنخانہ در آمدہ در درشکہ نشستہ روانہ میشوم دو جا از عقب سر صدا میکنند درشکہ را نگاهدارند تا بیست وای فکاہ نمیدارم آنجا کہ پیادہ میشوم و باید مدتی پیادہ بروم تا بآن خانہ برسیم چند نفر از مأمورین دولت مرا تعقیب میکنند ولی من بروی خود نیاورده اظهار وحشت نمیکنم و بخانہ می کہ باید بروم میروم آنها میفہمند من در کدام خانہ رفتم و ملتفت میشوند کسی در غیر لباس خود میخواہد مخفی گردد خلاصہ بواسطہ اینکہ مأمورین حکومت دانستہ اند در این خانہ کسی مخفی شدہ است و بواسطہ اضطراب شدید صاحبخانہ از بودن من در خانہ او آن شب را بزحمت در آنجا بسر بردہ صبح فردا مصمم میشوم بجای دیگر بروم ولی نمیدانم کجا بروم در اینحال شخصی از دوستان پدرم کہ مردی امین و خدا پرست است و صدقات دنیا را بسیار خوردہ میرزا مصطفی نام بآن خانہ وارد شدہ و از حال من خبردار میگردد مرا بمنزل خود کہ درہمان حدود است میخواند شب بعد در تاریکی شب

## فصل چهارم

بمنزل او میروم چند روز در خانه او میمانم بدن صریحی بسیار میکند و هر چه از دست خود و خانواده اش بر میآید کوتاهی نمینمایند ولی رسیدن يك خبر نعمت این آسایش را هم سلب میکند و آن این است که حکومت نظامی میخواهد بپهانه اسباب غارت شده بمضی از خانهای محترمین و تمام خانهای شهر را بکاوند این است که نگران مانده زنی را بعنوان معالجه نزد یکی از دکتران شهر که با من دوستی دارد و با خارجه‌ها میرابطه نیست میفرستم و از او میخواهم با سفارت انگلیسی مذاکره کند اگر من خود را بقلهك که محل بیلاقی انگلیسان است و پدر من آنجا بانچه ملكی دارد برسانم میتوانم جان خود را حفظ کنم یانه دکتر مزبور ملاقات کرده اطمینان حاصل مینماید و مرا اطلاع میدهد در این حال مصمم میشوم بهر وسیله هست خود را بقلهك برسانم و در اینکار غلامعلیخان قنجر که سالها زحمت پرورش او را کشیده‌ام مرا مساعدت کرده و روز پنجشنبه سیم شهرج آ یعنی نهر روز بعد از واقعه خرابی مجلس در وسط روز بالباس مبدل سلامت بیاغ قلهك میرسم و جان خود را از هر من خطر دور مینموم و پیش از آنکه کسی بر بودن من در قلهك آگاه شود پدر و برادر و تمام خانواده را از شهر بشمیران آورده تا يك اندازه خاطر مآسوده میگردد خلاصه بعد از ورود بقلهك که قدری آسایش خیال حاصل میکنم یادم میآید یانزده سال پیش از این شاهزاده محمد تقی میرزای رکن الدوله در طهران پدرم گفت بانچه قلهك را دارید با فروختید پدرم جواب داد دارم گفت بشما وصیت میکنم اگر هر چه را دارید فروختید این بانچه را بفروشید که روزی بکار شما خواهد خورد و امروز همانروز است که بانچه جان ما را حفظ میکند قلهك یکی از دهات شمیران است سالهاست محل بیلاقی سفارت انگلیس شده در مقابله زرگنده محل بیلاقی روسهاست در آن ده روسها و انگلیسها در این ده بواسطه قدرت خود و ضعف دولت تصرفات حاکمانه مینمایند در اینحال که من بقلهك وارد میشوم گرچه در منزل خود هستم ولی در واقع در تحت حفاظت انگلیسان در آمده اطمینان حاصل کرده‌ام که در اینجا برای من مخاطره جانی نخواهد بود با وجود این خیر بودن من در قلهك بان اندازه‌تی در دربار سوء اثر میکند که تصور میکنند بدون هیچ مزاحم میتوانند مرا دستگیر نمایند این

### شرح حال نگارنده در مدت هفتاد و پنج روز

است که یکمده سر با سیلاخوری با عده بی سوار قزاق مأمور میشوند مرا دستگیر نمایند سوار قزاق مزبور بقلهك آمده اطراف منزل ما را میگیرند و فریاد میزنند مقصرا در دامن خدا نشسته باشد او را خواهیم برد سفارت انگلیس بتوسط تلفن با دربار مذاکره طولانی نموده تذکر مینهد که ترمش باین شخص که در خانه خود نشسته است چون جنب باغ سفارت است در حکم تو همین بسفارت خواهد بود بالاخره سر بازو قزاق مزبور را احضار کرده مراجعت مینمایند و این در روز پنجم جمادی الثانیه میباشد روز یکشنبه ششم جمادی الثانیه مفتاح السلطنه بسرمفتاح المالك که مدیر کارهای سفارت انگلیس است در وزارت خارجه از جانب وزیر خارجه علاء السلطنه نزد من آمده اظهار میکند شاه بینهایت از شما دلتنگ است و میگوبد مردم با او توجه دارند بودن او در ایران موجب زحمت خواهد شد و حتماً او را تبعید باید کرد گفته است هر طور امنیت میخواهد با او بدهید که از آنجا بیرون آمده از ایران خارج گردد جواب میدهم خود را مقصد دولت و ملت نمیدانم و میتوانم ثابت کنم که از روی غرض شخصی قدمی برنداشته‌ام با وجود این اگر خاطر شاه از بودن من در خاک ایران تا ایندرجه متوحش است من بعض آسایش خاطر شاه مسافرت میکنم البته بتوسط سفارت انگلیس جواب و سؤال خواهد شد و هر وقت آنها اطمینان حاصل کردند خواهیم رفت دو روز بعد از این جواب و سؤال از طهران خبر میرسد بکنفر مأمور حکومت و بکنفر قزاق بخانه ما رفته تمام حیاطهای ما را تفتیش کرده اند و بالاخره سیدی از بستگان ما را که در آنخانه بوده برده اند نزد لیاخوف او را استنطاق کرده بقید ضامن رها کرده اند و بیشتر نظر داشته اند بدانند من چگونه توانسته‌ام خود را بقلهك برسانم بعد از این واقعه چند روز دیگر کسی متعرض من نمیشود این خبر در شهر منتشر میشود که من توانسته‌ام در قلهك محفوظ بمانم جمعی از اشخاص آزاد میخواهند بهر وسیله خود را بقلهك میرسانند و در بانات آنجا منزل میکنند و روز بروز بر عتد آنها افزوده میشود روز جمعه یازدهم جمادی الثانیه مفتاح السلطنه میآید و میگوید بر حسب امر وزیر امور خارجه مطالبی را که شما گفتید راپرت کرده بشاه داده شد جوابیکه دستخط فرموده اند این است که شاه در زیر راپرتی که مشتمل بر اظهار وطن

## فصل چهارم

خواهی و بیقرضی من نوشته شده بمضمون ذیل دستخط نموده است. «وزیر خارجه این رابرت را بوزیر اعظم نشان بدهید در هر صورت عاجلاً باید قرار حرکت این سید و برادرش را بدهید که حرکت نماید بودن او در طهران اسباب فساد است» مفتاح السلطنه میسر شد حالا تکلیف چیست میگویم من برای مسافرت حاضرم ولی من اولاً باید ثابت کنم مفسد نیستم بلکه مصاحم و بعد از اثبات این مطالب و تحصیل امنیت از راه البته خواهم رفت مفتاح السلطنه ناامید از اینکه من بدون قید و شرط آنطور که شاه خواسته است بروم روانه میشود در این روز یکی از آزادیخواهان که در روز جنگ مجروح شده بود از طهران بقلهك آمده بر من وارد میشود و میگوید حالا که جان ما سلامت ماند نباید دست از خدمت برداشته آسوده بنشینیم و حقوق ما از میان برود ما چند نفر سفارت انگلیس در طهران رفتیم قبول نکردند وارد شویم و گفتند کار متحصنین این سفارت تمام شده است اگر میخواهید بمانید و امنیت ندارید بقلهك بروید ما هم آمده ایم و بودن شما را در اینجا غنیمت شمرده میخواهیم اجتماعی داشته باشیم و با مشورت یکدیگر کار بکنیم میگویم اینکار زود است حالا مردم تازه دانسته اند اگر قلهك بیایند ایمن خواهند بود تعجیل در این اقدام و اجتماع سبب میشود که از آمدن اشخاص بقلهك جلوگیری کنند و این راه امنیت مختصر هم بسته شود بگذارید مردم جمع شوند هر وقت جمع شدند هر چه تکلیف خود را دانستند خواهند کرد ولی بشما میگویم شخص عاقل در مرتبه از راه خطرناك عبور نمینماید ما اگر بخواهیم بمذاکره تازه پردازیم اولاً باید خود را از اغراض شخصی خالی نماییم و برای رضای خدا بگوئیم و بشنویم و ثانیاً باید ملتفت باشیم که چه نقص در کارهای ما بود که این نتیجه را داد آن نقص را بر طرف نمائیم تا اگر خدا خواست و بمطالبه حقوق خود کامیاب شدیم دیگر از مخاطرات ایمن باشیم برفقای خود تذکر بدهید که بقصد خالص و براه عقلانی قدم بزنند بلکه باحقاق حق خود موفق گردند در آخر مجلس اصرار میکند که چند نفر از واردین قلهك امروز در محلی جمع میشوند و خواهش دارند شما هم بیآئید مشورت نمایند میگویم امروز برای اینکار حاضر نیستم نه اینکه در واقع مایل نبودم بادروستان خود صحبت بدارم خیر بلکه اطمینان ندارم در میان آنها خبر چین نبوده باشد و به علاوه

### شرح حال نگارنده در مدت هفتاد و پنج روز

چنانکه گفته شد این اجتماعات را زود میدانم هیچوقت تکلیف واردین قلعه را باید معلوم کرد کجا بمانند و چه بکنند میگویم شما خود منزلی بگیرید هر کس آمد آنجا وارد شود تا بعد تکلیف معلوم گردد عجلتاً غیر از تحصیل امنیت جانی مقصدی نباید داشت و بعد از دو روز جمعیت زیاد شده پهلوئی سفارت انگلیس باغی میگیرند چادری برپا میکنند و بی دربی مردم آنجا جمع میشوند و بازاریان تصور میکنند از باغ قلعه در آنوقت همان کار ساخته است که از باغ سفارت انگلیس در طهران در موقع گرفتن مشروطه ساخته شد البته این اشتباه بزرگ است زیرا که سفارت انگلیس در این روزها آن روز تفاوت بسیار دارد در روز دوشنبه بیست و هشتم جمادی الثانیه مفتاح السلطنه میآید و میگوید شاه از من پرسید در کار حرکت فلانی چه کردی گفتم کاری نکردم چون مشغول تصفیه کار متحصنین سفارت انگلیس در شهر بودم فرصت نکردم بکار قلعه بپردازم نام شما را برد و گفت او در قلعه مانده جمعیتی دور خودش جمع کرده است هر روز هم میفرستد از شهر جمعی را میبرد البته زودتر بسرو او را و ادا از این مملکت برود و نصیحتش کن که توقف او صحیح نیست جواب میگویم برای رفتن حاضر بودم ولی اولاً پول ندارم و در کار استقراض هستم و ثانیاً شاه دستخط کرده اند فلانی و برادرش هر دو بروند در صورتیکه من و برادرم هر دو باختیار نمیتوانیم حرکت کنیم یکی بواسطه کسالت پدرم و دیگری پرستار ماندن جمع کثیر اهل و عیال پس باید من تنها بروم و برادرم بماند میگوید کی خواهید رفت جواب میدهم لابد تا آخر ماه رجب طول خواهد کشید میگوید دیر است شاه اصرار دارد زودتر بروید میگویم اگر این اصرار بجز حرکت من برای مجازات اعمال گذشته من است که شنیدم عفو عمومی داده شده و اگر بملاحظه آینده است که من در خانه خود نشسته با کسی مراوده ندارم و از در این خانه بیرون نرفته‌ام چرا باید اینقدر اسباب خیال شاه شده باشد و بر فرض که عازم مسافرت بشوم بچه طریق اطمینان حاصل کنم میگوید سفارت انگلیس که هنوز رسماً در کار شما حرفی نزده است و چون شما در خود سفارت نیستید و قلعه هم با اینکه نزد انگلیسان حکم عمارت سفارت را دارد اما وزارت خارجه رسماً این مطلب را پذیرفته هر چه راجع بمداخله سفارت در قلعه است دوستانه فیصل میشود و روی کاغذ نمیاورند که رسمیت پیدا کند و سند

## فصل چهارم

آنها شده حتی برای ایشان ثابت گردد در اینصورت سفارت نمیتواند رسماً در تحصیل امنیت برای شما در بیرون رفتن از قلمک اقدامی بکند بهتر این است که شاه دستخطی بدهد و آن دستخط را شما بفرستید به سفارت و سفارت بوزیر خارجه مینویسد که فلانی چون در قلمک منزل دارد و میخواهد برود و دستخط امنیت از شاه برای او صادر شده است او دستخط شاه را به سفارت فرستاده نزد ما سپرده است البته ما هم با واطمینان میدهیم که چنانچه و مالا در امان خواهد بود جواب میدهم اسباب مسافرت من فراهم نیست اگر دوات مرا گرفته بود و گذشته با اخراج کرده بود تکلیفی متوجه من نبود ولی اکنون که من مجبور از مسافرت باشم البته قراری باید برای طلبکارهایم بدهم که سر راه مرا نگیرند و تکلیفی برای خانواده ام معین نمایم تهیه خرج سفر بینم و اینکارها وقت لازم دارد مفتاح السلطنه میرود جواب بیاورد.

از طرفی مردمی که در قلمک جمع شده بالینکه اغلب اشخاص بیغرض و وطنخواه هستند بی نقشه و بی رویه رفتار نموده اسباب توحش شاه را فراهم میآورند و بالاخره رفتار دیگران دامنگیر من خواهد شد در اینصورت هر چه زودتر مسافرت کنم البته بهتر خواهد بود خصوصاً که میشنوم قنصل انگلیس بمحل اجتماع متحصنین رفته و گفته است جمعیت کردن شما در اینجا صلاح نیست و با حفظ صحت این آبادی منافی میباشد شما میدانید ما نمیتوانیم در کار داخله مملکت ایران مداخله نمائیم فقط ماحق تجارتی در اینجا داریم در اینصورت اجتماع شما در اینجا برای ما مضراست آقایان جواب میدهند ما از ترس جان خود اینجا آمده ایم و بیرون نمیرویم مگر آنکه ما را اجبراً بیرون نمائید گفته است شاید با آنجا هم بکشند نگارنده میداند توقف در قلمک و یا تحصن در سفارتخانه دیگر در اینوقت برای مطالبه حقوق ملی بکلی بی اثر است فقط برای حفظ جان اشخاص خطرناک مفید میباشد ولی حالی کردن این مطلب با اشخاص متفرقه که اینجا جمع شده اند بسیار مشکل میباشد و در عین حال افکار متشتی در میان همین جمعیت کم نیز دیده میشود که جمع آوری آنها هم آسان نمیشود و همه یأس آور است خلاصه روز چهارشنبه آخر ماه جمادی الثانیه باصرار سفارت انگلیسی که اینجا جمعیت زیاد نباشد



### شرح حال نگارنده در مدت هفتاد و پنج روز

و هم بملاحظات دیگر بعضی درصدد میشوند که جمعی هم بسفارت عثمانی رفته آنجا متحصن گردند روز پنجشنبه و جمعه یکصد نفر علاوه بر آنچه در قلهک بوده اند از طهران آمده هر نه نفر آنها را بیک نفر میسپردند و بعد از ظهر روز جمعه این جمع در اطراف تجریش با هم وعده شده یکمرتبه بسفارت بیلاقر عثمانی وارد میشوند سفیر کبیر دوسه نفر از عقلای آنها را خواسته میبرسد مطلب شما چیست جواب میدهند ما امنیت نداریم پادشاه ما مکرر قسم بقرآن خورد و مخالفت کرد مجلس ما را بر هم زد علمای ما را تبعید کرد مسجد ما را خراب نمود جمعی از ما را کشت بایبها را اطراف خود جمع کرده است و مسلمانان را که غیر از عدل و داد چیزی نمیخواهند با اسم بایب تهمت میزنند و میکشند برادران ما را در آذربایجان گرفتار قتل و غارت کرده است عفو عمومی داده و باز در طهران و ولایات مشروطه خواهانرا گرفتار و معذب میسازد از اینجهت ما پناه بشما آورده ایم که بواسطه شما عرایض ما بشاه برسد سفیر کبیر قبول میکند که عاجلاً بممانند تا جواب از استانبول برسد سفیر کبیر عثمانی در اینوقت نصوحی بیک است اینمرد تازه بطهران آمده است بجای شمس الدین بیک که شرح حال او را در اول این کتاب نوشته ایم اینمرد هنوز اخلاق و عاداتش معلوم نیست در روز اول ملاقات شاه برخلاف رسم و عادت مدت طولانی با شاه خلوت داشته و هنوز معلوم نیست آنمذاکرات چه بوده و عاقبت این اقدام ملتخواهان چه خواهد شد عاجلاً فایده صوری که دارد اینست که سفارت انگلیس ازین المعذورین که بود خلاص شد و تحصن در سفارتخانه اجنبی از انحصار خارج گشت ولی از طرف دولت فوراً در راه شمران و در اطراف سفارت عثمانی سوار قزاق میگذارد که نگذارند دیگر کسی بسفارت وارد گردد و هم از طرف سفارت انگلیس بمتحصنین قلهک بیغامی میبرسد که باید در ظرف مدت ۲۴ ساعت متفرق شوید و پس از اصرار و الحاح متحصنین مقرر میدارند که بیش از اینکه هست در قلهک اجتماع نشود اجتماع سفارت عثمانی که بیش از قلهک موجب نگرانی شاه است و روز جمعه نهم رجب با دادن امان نامه از طرف شاه بآنها و وعده اصلاح کار آذربایجان و آزادی محبوسین طهران کار آنها خاتمه یافته متفرق میشوند روز یکشنبه ۱۱ رجب

فصل چہلم

باز از طرف شاه بر نگارنده سخت گرفته میشود که باید از ایران خارج شوی و دستخطی  
بوزارت خارجه نموده برای من فرستاده میشود دستخط بخط خود شاه و بمضمون ذیل است:

در این باب  
 از شاه  
 حضرت شاه و در این باب  
 مردان این است در این باب  
 در این باب  
 در این باب  
 در این باب  
 تمام این است در این باب  
 در این باب

www.ketabfarsi.com

### شرح حال نگارنده در مدت هفتاد و پنج روز

«وزیر خارجه از قراریکه میگویند جمعیت زیاد بقوليك رفته است و در باغات آنجا جمعیت پر شده نمیدانم راست است یا دروغ یا وجود آن قرار داد و نوشتجات رسمی دیگر نمیدانم سفارت چرا از اجتماع قوليك ممانعت نمیکند تمام این بازیهای امیدیهی است و حالا تکلیف چه چیز است نگارنده جواب میدهد که بنخودم و خانوادهم امنیت بدهند از تبعید برادرم که ناچار است بواسطه کسالت پدرم در طهران باشد صرف نظر کنند رفتن منم از روی اجبار نباشد خواهم رفت مفتاح السلطنه اندکی سختی میکند چون اطمینان دارم که جبراً مرا نمیتوانند تبعید کنند او را از منزل خود بیرون میکنم ولی بعد از ساعتی برگشته اظهار میکند دستور داشتم اول با شما سختی کنم که بروید و اگر نپذیرفتید بروم از سفارت انگلیس تقاضا کنم شما را خارج نمایند رفتم سفارت دیدم میگویند کسی بر فلانی حق ندارد حکمی کند میل دارد برود و میل ندارد در خانه خودش نشسته و آزاد است در اینصورت مجبور نیستید بمسافرت میگویم حالا که مجبور نیستیم بعضی اینکه خاطر شاه ایندرجه مشوش نباشد حرکت خواهم کرد نوشته امنیت برای خود و خانوادهم بیاورید و مرا آزاد بگذارید روانه میشوم فرستاده وزارت خارجه میرود دستخطی از شاه بمضمون ذیل میآورد:

«وزیر خارجه بسیدیچی دولت آبادی و برادرش و پدرش لازمه اطمینانرا بدهید و خودش هم که میخواسته مسافرتی بکند ضرری ندارد برود شهر رجب ۱۳۲۶»  
بعد از رسیدن این دستخط و تأمین نامه ها که اصلش در سفارت میماند سوادی دریافت میشود وسائل مسافرت را فراهم کرده بوعده غیر معلوم ترک وطن کرده عزیمت مینمایم صاحب منصب سفارت انگلیس چرچیل نام از نگارنده میپرسد کی حرکت خواهید کرد جواب میدهم همین در روز میگوید یک هفته دیگر بمانید برای چه میگوید چون شاه گفته است تا این شخص در ایران است من خواب ندارم بگذارید یک هفته دیگر هم نخواهد بپدر حال با رعایت احتیاط که در راه آسیبی نرسانند مصمم مسافرت میگردم شرح مسافرت یا تبعید مرا خوانندگان در جلد سوم این کتاب مطالعه خواهند کرد.

و الحمد لله اولاً و آخراً رجب ۱۳۲۶



## فهرست اعلام جلد دوم

اجلال السلطنه، حسن خان ۱۲۳، ۱۶۰  
 احتشام السلطنه، میرزا محمود خان ۴۱، ۴۳،  
 ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲،  
 ۵۳، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۴،  
 ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۶،  
 ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۷۲، ۱۷۷، ۱۸۰،  
 ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴،  
 ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۰۸،  
 ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۱،  
 ۲۲۲، ۲۲۳  
 احمد میرزا ۲۶۰  
 اسدآبادی، سید جمال ۲  
 اسدالله خان (میرزا) ۳۰۰  
 اسدالله خان ۳۰۰  
 اسکوئی، حاج عبدالرزاق ۷۵  
 اسمعیل (میر) ۲۲۲، ۲۲۳  
 اسمعیل سلطان ۱۷۶، ۱۸۹  
 اصفهانی، سید عبدالرحیم ۲۹۸  
 اصفهانی، سید عبدالوهاب — معین القلم  
 اصفهانی، میرزا محمود ۲۷۴  
 اصطهباناتی، حاج شیخ باقر ۲۱۱  
 اعتضاد السلطنه ۳۱۰  
 اعتماد السلطنه ۱۳۰

۶

آجودان باشی، اللهیارخان ۱۶۷  
 آشتیانی، حاج میرزا حسن ۸۰۷، ۱۲۰، ۱۵۰، ۲۲۰،  
 ۲۳  
 آشتیانی، میرزا عباسعلی ۳۱۸  
 آشتیانی، شیخ مرتضی ۷، ۱۶  
 آشتیانی، میرزا مصطفی ۳۰  
 آشتیانی، میرزا یحیی خان ۳۱۸  
 آصف الدوله شاهسون، غلامرضا خان ۱۴۹،  
 ۱۵۲، ۱۷۱، ۱۷۶، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۶  
 آقا، حاج میرزا ۲۷۵  
 آقاخان کرمانی (میرزا) ۲  
 آتش ۲۰۱، ۲۲۳  
 آملی، ملا محمد ۱۶، ۱۶۹، ۳۵۷  
 ابراهیم خان (میرسید) ۲۰۲  
 الف  
 ابوالحسن (حاج) ۲۳۰، ۲۳۱  
 ابوالحسن خان ۲۸۷  
 ابرالسادات ۲۰۲  
 اردبیلی، سید جلیل ۳۰۸  
 ارشدالدوله ۲۷۱

۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۲۴  
۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۳۳، ۱۳۲، ۱۳۱  
۱۴۲، ۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۷  
۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۴۵، ۱۴۴، ۱۴۳  
۱۵۴، ۱۶۰، ۱۶۰، ۱۸۰، ۲۲۰

امین السلطنه ۱۲۵

امین الضرب، حاجی حسین آقا ۴۱، ۴۲، ۷۵  
۳۰۳، ۲۷۴، ۱۸۰، ۱۷۵، ۱۲۵، ۱۱۸  
۳۱۳

امین الملك، حسن خان ۲۳۴، ۲۵۰، ۳۰۵  
۳۰۹

ب

بروجردی، نعمت الله ۲۱۱  
بروجردی، شیخ محمد ۱۲۱  
یسکرویل ۳۵۲  
بشارتخان ۳۱۸

بشکدار، حاج محمد حسن ۷۲  
بهاء السلطنه ۲۵۱

بهاء الدین بیگ ۵۸

بهاء الراعظین ۱۳۵، ۲۲۳، ۲۳۴، ۲۶۸  
۳۰۸، ۳۱۱، ۳۴۳

بهبهانی، سید عبدالله ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۱۱، ۹  
۱۲، ۱۴، ۲۱، ۲۲، ۲۲، ۲۵، ۲۶، ۲۹  
۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۷، ۴۳، ۴۴، ۴۷، ۵۸، ۶۰  
۶۱، ۶۲، ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۷۰، ۷۱، ۸۳  
۸۵، ۸۷، ۸۸، ۹۲، ۹۵، ۱۰۵، ۱۰۶  
۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۶  
۱۱۸، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱  
۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۰  
۱۴۱، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۴

افجه ای، سید جمال الدین ۱۷، ۲۶، ۲۶، ۱۰۹، ۳۲۲  
۳۶۷، ۳۶۴، ۳۲۹

اقبال الدوله کائناتی ۵۲، ۱۰۴، ۱۴۹، ۱۵۳  
۱۶۱، ۱۶۲

اللهیارخان، حسن ۳۱۸

ام الخاقان ۹۶، ۹۷

امام جمعه، ابوالقاسم (حاج میرزا) ۳، ۴، ۶  
۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۱۰۹، ۱۴۰  
۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۹

امام جمعه، میرزا زین العابدین ۱۵

امام جمعه، سید محمد ۲۹۲، ۲۸۳، ۲۸۲  
امجد الملك ۳۲۵

امیر بهادر جنگ، حسین پادشاهان ۲۵، ۲۶

۲۸، ۳۳، ۳۲، ۵۲، ۵۴، ۵۵، ۵۶

۵۷، ۸۲، ۸۷، ۱۰۴، ۱۲۹، ۱۵۳

۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۷۶، ۲۰۱، ۲۲۹

۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۶، ۲۵۰، ۲۵۳، ۲۵۲

۲۵۸، ۲۶۲، ۲۶۸، ۲۷۱، ۲۷۶، ۳۰۴

۳۱۳، ۳۳۳، ۳۷۰

امیرخان سردار ۲۹، ۳۰، ۳۵، ۱۰۴، ۱۲۹

امیر کبیر، میرزا تقی خان ۹۹

امین الدوله، میرزا علی خان ۲، ۱۲۷، ۳۳۲

امین الدوله، میرزا محسن خان ۳۳۲

امین السلطان، میرزا علی اصغر خان (اتابک اعظم)

۳، ۴، ۹، ۱۵، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹

۳۰، ۳۲، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰

۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸

۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۵، ۵۶، ۵۷

۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷

۶۸، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۷۷، ۷۸، ۱۰۴

۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳

تبریزی، میرهاشم ۱۵۹	۱۸۱، ۱۸۰، ۱۷۸، ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۵۵
تفرشی، مشهدی حسن ۳۱۸	۱۹۲، ۱۹۱، ۱۹۰، ۱۸۹، ۱۸۵، ۱۸۲
تفرشی، سیدعلی اکبر ۳	۲۱۲، ۲۱۱، ۲۰۵، ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۹۳
تنی زاده، آقا سید حسن ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۸	۲۱۹، ۲۱۷، ۲۱۶، ۲۱۵، ۲۱۴، ۲۱۳
۱۵۴، ۱۶۳، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۶	۲۲۰، ۲۲۱، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۴۷، ۲۴۸
۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۵۷، ۲۷۵	۲۵۷، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴
۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۹، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۷۲	۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱
۳۴۴	۲۹۲، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳
تنگابنی، محمد ولی خان ۶۸، ۶۹، ۸۲، ۲۵۲	۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۷
۳۶۹	۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۵۶، ۳۶۴، ۳۶۷
	۳۷۵

ث

ثقة الملك گیلانی، میرزا اسمعیل خان ۱۸  
 ۲۴۱، ۲۵۰، ۲۵۴

بهبهانی، سید علاء الدین ۳۰  
 بهبهانی سید محمد ۲۴، ۲۶۳  
 بهرام خان خواجه ۳۱۸  
 بهمن، میرزا علی اکبر خان ۱۱۱

ج

جلال الدوله ۱۴۱، ۲۴۴، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۴  
 ۲۵۵، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۶، ۲۷۰  
 ۲۷۹، ۲۸۰، ۳۰۷  
 جمشید، ارباب ۲۷۴

پ

پرویز، حسین آقا ۲۵۷  
 پطرس ۲۰۸

ت

تاجری، میرزا محمود ۲۹۸  
 تاجر اصفهانی، میرزا آقا ۶۵  
 تاجر تبریزی، حاج محمد اسمعیل ۱۹۶  
 تبریزی، حاج میرزا ابراهیم آقا ۱۵۴، ۱۸۶  
 ۲۵۴، ۲۵۷، ۳۱۱  
 تبریزی، حاج محمد اسمعیل ۷۵، ۱۲۵، ۱۸۱  
 ۲۷۴، ۳۱۸  
 تبریزی، پری خان ۳۱۸  
 تبریزی، حاج میرزا حسن ۱۲۹  
 تبریزی، غلامحسین خان (صودا سرافیل) ۳۱۸  
 تبریزی، میرزا قاسم خان ۳۰۸، ۳۳۵

چ

چرچیل ۱۷۲، ۳۸۵  
 چلیپانلو، رحیمخان ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۵۹، ۲۶۷  
 ۳۵۱

ح

حاجب الدوله، مصطفی بحان ۳۲، ۵۲، ۵۳  
 ۸۲، ۱۰۴، ۱۷۱، ۱۷۲، ۲۰۵، ۲۲۲  
 حاج میرزا آقا ۱۵۴  
 حامد الملك، میرزا احمد خان ۳۱۸

دولت آبادی، حاج میرزا علی محمد ۱۹، ۷۱، ۳۰۸

۲۵۰، ۲۵۶، ۳۷۶

دولت آبادی، مجدیہ ۱۵۶

دولت آبادی، یحیی ۳۸۵

دهخدا، میرزا علی اکبر خان ۳۰۰، ۳۰۸

۳۴۲، ۳۴۲

دهخدا، یحیی خان ۳۰۰، ۳۰۸

ر

رزاق، حاج محمد حسین ۲۵۸

رستم آبادی، ملا محمد علی ۱۶۹، ۱۷۰، ۳۵۷

رسول، مهدی ۳۱۸

رشدیہ، میرزا حسن ۶۵

رضت الملك ۳۱۸

رکن الدولہ، محمد تقی میرزا ۳۷۸

روح القدس ۳۷۰، ۳۷۳

روسی خان ۱۴۳

ز

زرتدی، شیخ علی ۲۱۶

زنجانی، حاج میرزا ابوطالب ۶۱، ۱۶۹

۱۷۰، ۳۵۷

زین العابدین (شیخ) ۲۶۸

س

سادات اخوی، حاج سید نصرالله ۱۲۵، ۳۱۳

ساغراصفهانی، میرزا ابراهیم ۳۱۰

سالار الدولہ ۳۱، ۹۶، ۹۷، ۱۵۸، ۱۵۹

سپه دار اعظم - تنکابنی، محمدولی خان

سپه سالار، میرزا حسین خان ۳۳۰

سردار اسعد بختیاری، علی قلی خان ۶۸

جل المتین، میر سید حسن ۳۴۴

حیب (حاج) ۲۷۲

حسام الملك همدانی ۱۵۸

حسن ۲۰۱، ۲۲۳

حسن (میرزا) ۳۷

حسن (میرزا سید) ۱۶۸

حسین خان (میرزا) ۳۱۸

حشمت الدوله ۲۶۱

حشمت نظام ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۴۰

حکاک، میرزا عبدالرزاق خان ۳۱۸

حکیم الملك، میرزا ابراهیم خان ۱۹۶، ۲۲۶

۳۲۷، ۳۳۲

حکیم الهی، میرزا فضل الله ۲۲۸

چلدرخان - عمراوغلی

خ

خراسانی، میرزا محمد ۳۰۰، ۳۰۸، ۳۳۱

خراسانی، آخوند ملا محمد کاظم ۳۶۵، ۳۶۶

۳۶۹

خلخال، سید ابوالقاسم ۳۱۸

خلخال، میرزا عبدالرحیم ۳۴۴

خلیل (میرزا) ۳۶۵، ۳۶۹

خوئی، حاج امام جمعه ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۵

۲۸۶، ۳۲۷، ۳۳۳

د

داودخان (میرزا) ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۵۰، ۲۵۷

۲۵۸، ۲۸۰، ۲۸۲، ۳۰۰، ۳۱۴، ۳۳۲

۳۳۵، ۳۴۱

دبیر الملك ۲۳۸، ۲۵۰، ۲۵۸

دواساز، میرزا محمد علی خان ۳۱۸



سردار افخم، آقا بالاخان ۱۵۹

سردار گل ۲۴۱

سردار منصور رشتی ۲۴۱، ۲۵۰، ۱۵۱، ۲۵۴

۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۶، ۲۷۰

۲۷۹، ۲۸۰، ۳۱۸

سردار نصرت، رحیمخان ۱۲۸

سعدالدوله، میرزا جواد خان ۵، ۹، ۱۳۶

۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰

۱۶۲، ۱۶۳، ۱۷۶

سید السلطنه، میرزا فتح الله خان ۱۶۰

سید الممالک تبریزی ۳۴۴

سقط فروش، شیخ حسین ۲۸۶

سلطان المتکلمین، حاج شیخ مهدی ۸۲

سلطان علی خان ۱۲۴

سلیمان خان، میرزا ۳۰۵

سمنار، آقا جواد ۳۱۸

سید بحرینی ۶۴

سید کمال ۱۸۶، ۱۸۹

سید محمد ۱۱۱

سید محمد (حاج) ۳۰۹

سید محمود (آقا) ۳۱۸

سید مصطفی (آقا) ۱۳۶

سید مطهر ۲۴۲

سید ولی الله ۱۱۱

سید ولی الله خان دکتر نصر (میرزا) ۱۹۶، ۲۹۲

سید یعقوب ۳۰۸

سیف الدوله، سلطان محمد میرزا ۱۱۰، ۱۵۸

۲۶۸

سیف الدین (شیخ میرزا) ۳۶، ۳۹

سیف الملک ۳۲۰

ش

شاپشال ۱۰۰، ۱۵۲، ۱۶۲، ۲۵۰، ۲۵۲

۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۸، ۳۳۲، ۳۳۶

شالچی، حاج محمد علی ۷۵

شاهرودی، حاج محمد تقی ۷۵

شجاع لشکر ۱۷۱، ۳۱۹

شریعتدار ۲۱

شریف خان ۳۰۰

شماع السلطنه ۴۴، ۸۷، ۹۶، ۹۷

شفیع (میرزا) ۳۱۸

شمس الدین بیگ ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۳۸۳

شوشتری، سید حسن ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۲۷۱

شیخ الرئيس، ابوالحسن میرزا ۳۳۴

شیرازی، سید محمد رضا ۱۶۸، ۲۲۵، ۲۵۰

۲۵۸-۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۳۰۰

۳۰۸

شیرازی، سید یحیی ۲۱۵

شیرازی، سید یعقوب ۳۸۳

ص

صاحب اختیار - فقاری غلامحسین خان

صارم الدوله ۱۶۸

صالح خان (میرزا) ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۵۳، ۳۲۲

۳۲۹، ۳۳۰، ۳۵۷

صدر السلطنه ۳۱۳

صدرالعلماء، میرزا محمد جعفر ۱۷، ۱۱، ۳۰

۳۷، ۵۸، ۶۸، ۹، ۱۰، ۱۳۰، ۲۱۴

۲۱۵، ۲۱۶، ۳۳۱

صدرالمحققین اصفهانی، سید جمال الدین ۶

صلح الملک ۲۲۳

طباطبائی، محمدصادق ۹۳، ۹۵، ۲۸۰، ۲۸۳  
طهرانی، سید محمدعلی ۳۲۱، ۳۳۳  
طهرانی، شیخ محمدعلی ۱۷، ۱۸

### ظ

ظفرالسلطنه (حاکم طهران) ۶، ۱۷۵، ۱۷۶  
۱۸۳، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۵  
ظل السلطان، مسعود میرزا ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۵۵  
۱۶۵، ۱۶۸، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۹۹، ۲۰۰  
۲۱۲، ۲۴۱، ۲۴۶، ۲۶۰، ۲۸۴، ۳۰۷  
۳۲۰، ۳۲۱، ۳۳۰، ۳۳۱  
ظہیرالاسلام، سید جواد ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۶۷  
۲۸۳، ۲۹۲، ۳۱۲  
ظہیرالدوله صفا علی شاہ ۱۵۸، ۱۶۸، ۳۷۵  
ظہیرالسلطان ۱۶۷، ۳۴۱

### ع

عباس آقا ← صراف تبریزی  
عباس قلی (میرزا) ۱۶۰  
عباس قلی ۳۳۹  
عبدالسرب آبادی قزوینی، حاج شیخ مہدی  
۱۲۹  
عبدالله میرزا ۱۴۳  
عسگر کاریچی ۷، ۲۲، ۲۳  
عضدالملک قاجار، علی رضاخان ۹، ۶۳، ۸۱  
۸۳، ۱۱۱، ۱۶۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۲۲۲  
۲۲۶، ۲۲۷، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۴، ۲۴۵  
۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱  
۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹  
۲۶۰، ۲۶۱، ۲۷۳، ۳۲۰

صراف، حاج سید محمد ۷۵

صراف تبریزی، عباس آقا ۱۴۲، ۱۴۳  
۱۴۴، ۱۴۵  
صنیع الدوله ۳۷، ۸۶، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۲  
۱۴۷، ۱۵۲، ۱۵۷، ۱۷۱، ۱۷۶، ۲۰۵  
۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸  
۲۶۲، ۲۷۹، ۳۰۵، ۳۱۳  
صنیع حضرت، سید محمد خان ۱۵۹، ۱۶۰  
۱۶۵  
صویر اسرافیل، میرزا جهانگیرخان ۱۶۸  
۲۳۲، ۲۵۰، ۲۵۴، ۲۵۸، ۲۸۰، ۲۸۱  
۳۰۰، ۳۰۵، ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۳۲  
۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۴۰، ۳۷۵

### ض

ضیاءالسلطان تبریزی، امان اللہ خان ۱، ۵۶، ۲۰  
۲۲۲، ۲۲۳، ۳۴۰

### ط

طباطبائی، میرزا ابوالقاسم ۳۰  
طباطبائی، سید احمد ۷، ۲۵، ۱۲۹  
طباطبائی سید محمد ۹۱۷، ۱۱، ۱۲، ۱۴، ۱۹  
۲۲، ۲۶، ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۷، ۴۴  
۳۵، ۳۶، ۳۷، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۰، ۵۱، ۵۷، ۶۰  
۶۱، ۶۲، ۶۶، ۶۸، ۷۰، ۷۷، ۸۷، ۸۸، ۱۰۵  
۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۲۷، ۱۲۹  
۱۳۰، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۵۰، ۱۷۸، ۲۱۱  
۲۱۲، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۳۳، ۲۴۷، ۲۸۲  
۲۸۵، ۲۹۲، ۳۰۱، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۵  
۳۲۰، ۳۲۷، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۶۲، ۳۶۷  
۳۷۵

غلام خان ۱۸۸، ۲۳۳  
 غلام رضا خان ۱۶۸  
 غلام رضا خان ۱۸۸، ۲۳۳  
 غلام رضا خان ۲۸۸  
 غلام سیاه ۱۸۸

ف

فانشکوف ۱۸۵  
 فارسی، فریدون ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۰۱، ۲۲۳  
 ۲۳۳، ۲۳۲، ۲۴۳، ۲۶۸، ۲۷۲، ۲۷۲  
 ۲۸۷، ۳۱۱، ۳۵۷  
 فراشباشی، محمد باقر خان ۲۵۷  
 فرمانفرما، عبدالحسین میرزا ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷  
 ۱۲۸، ۱۳۲

ق

قاجار غلامعلیخان ۱۳۶  
 قاسم آقا خیاط ۳۱۸  
 قاضی قزوینی ۱۹۰، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۲۷  
 ۲۵۵، ۲۵۷، ۳۰۸، ۳۲۰، ۳۳۲، ۳۳۵  
 ۳۴۰، ۳۴۱  
 قجر، غلامعلیخان ۲۱۷، ۲۲۷  
 قرچکی، حسنخان ۲۶۸  
 قرچه داغی، ستارخان ۳۵۱  
 ققازی، شیدا اف ۲۰۰  
 قمی، حاجی میرزا سید حسین ۱۰۹  
 قمی، ملا محمد رضا ۲۱۵  
 قوام الدوله ۱۴۷  
 قوام الملك شیرازی ۱۶۳، ۱۱۱، ۲۱۲، ۲۶۷  
 قهرمان خان ۳۱۸

عطار، مشهدی عبدالله ۳۱۸

علاء الدوله ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۲۲  
 ۲۳، ۲۴، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴  
 ۱۶۵، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۷  
 ۱۷۸، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۹، ۲۳۹  
 ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۰  
 ۲۵۴، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۶، ۲۷۰، ۲۷۳  
 ۲۷۹، ۲۸۰

علاء السلطنه، میرزا محمد علی خان ۵۲، ۱۲۴  
 ۱۲۸، ۱۴۸، ۲۳۸، ۲۶۲، ۲۷۹، ۳۱۳  
 ۳۴۳، ۳۷۹

علاء الملك ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۲۲، ۱۴۷

علی (حاج) ۲۷۴

علی آبادی، میرزا داودخان ۳۰۸

علی اف ۱۶۹

علی بیک ۲۵۰، ۲۶۸، ۳۳۶

علی قلی خان ۳۱۸

عمو اوغلی، حیدر خان ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۳۴  
 ۲۳۵

عنایت الله ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۷۴

عین الدوله، عبدالمجید میرزا ۳، ۴، ۵، ۸، ۹

۱۱، ۱۴، ۲۴، ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۳۳، ۳۶

۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۷

۵۲، ۶۶، ۷۱، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۱

۹۰، ۱۰۴، ۱۲۳، ۳۶۹

عین السلطان ۱۶۸

غ

غفاری، غلامحسین خان وزیر مخصوص ۱۰۵

۱۲۰، ۱۲۴، ۱۴۹

مازندانی، شیخ عبدالنبی ۲۸۹

مجددالاسلام کرمانی ۶۵

مجددالدوله ۱۰۴

مجلد السلطان ۱۸۸

محتشم السلطنه، حاج میرزا حسن خان ۵۲،

۷۴، ۷۵، ۸۶، ۱۲۸

محسن، (آقا میرزا) ۳۰، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵

۲۵۰، ۲۸۹

محقق الدوله ۸۲

محمدخان (میرزا) ۲

محمدتقی (حاج) ۷۲

محمد رضا (میرزا) ۲۲

محمدصادق خان ۲۵۰

محمد علی میرزا (شاه) ۵، ۳۲، ۸۱، ۹۶

۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۴، ۱۲۴، ۱۳۲

۱۳۵، ۱۳۶، ۱۵۱، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۷۰

۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۸، ۲۵۲، ۲۶۲، ۲۶۵

۲۷۹، ۲۸۲، ۳۲۲، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۵

۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۹، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۲

۳۶۶، ۳۷۰

محمود ۱۷۲

محمود (شیخ) ۲۶۸

مخبرالدوله ۲۶۳

مخبر السلطنه، مهدی قلی خان ۳۷، ۴۱، ۸۶، ۸۹

۹۱، ۹۴، ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۸

۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۷

۱۵۲، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۶

۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۳۷

۳۵۰

مدیرالدوله ۲۴۱

مدیرالصنایع ۳۰۸

ک

کاشانی، حسین آقا ۳۰۸، ۳۳۱، ۳۴۴

کاشانی، سید عبدالرحیم ۲۵۸

کاشانی، سیدعلی محمد ۳۲۰

کاشانی، سید محمد باقر ۷۵

کاشانی، شیخ محمدصادق ۲۱۲، ۲۱۵

کاشانی، میرزا مهدی خان ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۲۸

۱۵۳، ۱۶۰، ۱۷۳، ۱۷۶

کامران میرزا ۴۵، ۸۲، ۸۸، ۱۰۴، ۱۱۴

۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۳۴

۱۳۷، ۱۳۹، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۹

۱۶۱، ۲۷۱، ۳۲۲

کتابفروش، اسدالله ۳۰۸

کحال، دکتر حسین خان ۱۶۳

کرمانشاهی، میرزا حسین ۳۱۸

کرمانی، میرزا رضا ۶، ۲۳۰

کشیکچی باشی ۲۲۰

کلهر، داودخان ۱۵۸

گ

گرانلوف ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۲۵۴

گرگانی، میرزا حسین خان ۳۱۸

ل

لیاخوف ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۳۳، ۳۳۶، ۳۳۹

۳۲۹، ۳۵۶، ۳۲۹

م

مازندانی، حاج شیخ عبدالله ۳۶۵، ۳۶۶

۳۶۹

مصباح السلطنة، ميرزا حسين خان ۱۹  
مصطفى خان ۲۳۱  
مظفرالدين شاه ۵، ۱۵، ۴۲، ۶۱، ۸۱، ۹۶  
۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۴، ۱۲۲، ۱۳۵  
۱۵۳، ۱۵۷، ۲۳۱، ۲۳۷، ۲۶۶  
مظفرالملك، ميرزا محسن خان ۱۶۸، ۳۷۱  
۳۷۳، ۳۷۲  
مظفرقلي خان ۳۱۸  
معاذالسلطنة نائيني ۱۷۰، ۳۳۴، ۳۰۱  
معاون الدوله ۲۵۷، ۲۵۰  
معتمد خاقان، شکرالله خان ۴۰، ۲۲۱، ۲۳۹  
۲۴۱، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۰، ۲۵۴، ۲۵۶  
معرب، حاج سيدحسن ۶۹، ۷۰  
معصوم (حاج) ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۰  
معظم السلطنة ۳۲۱  
ممين الاسلام ۲۱۱  
معين النجار بوشهري، حاج آقا محمد ۷۵، ۷۶  
۱۲۵، ۱۸۰، ۲۱۸، ۲۷۴، ۳۰۳  
معين الدوله ۱۶۴، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۷  
۱۷۸، ۲۷۳  
معين العلماء ۱۹  
معين حضور ۱۲۲  
مفاخر الملك ۲۵  
مفتاح السلطنة ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۵  
مفتاح الملك ۳۷۹  
مقتدر نظام، خسرو خان ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۵  
۱۶۹، ۱۸۶، ۱۸۹  
ملك المتكلمين، حاج ميرزا نصرالله ۱۸، ۲۳  
۳۱، ۳۷، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۴۹، ۵۷  
۶۱، ۶۲، ۶۶، ۶۸، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴  
۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۸۱، ۱۹۰، ۱۹۲  
۱۹۴، ۲۰۲، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۲۲  
۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۷  
۲۳۸، ۲۳۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۷  
۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱  
۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۹، ۳۰۰

مرتضوي، (سيد) ۲۷۴، ۱۸۱  
مساوات - محمد رضا شيرازي  
مستشارالتجار ۲۹۸  
مستشار الدوله تبريزي، صادق خان ۱۵۴  
۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۷۵، ۲۸۹، ۲۹۷  
۳۱۳، ۳۲۷، ۳۳۱  
مستشار الدوله تبريزي، ميرزا يوسف خان ۲  
مستشار السلطان، ميرزا علي نقی خان ۱۱۰  
۳۰۱، ۳۰۴  
مستشار الملك گرگاني، ميرزا شفيح خان  
۸۸، ۸۱  
مستوفي الممالك، ميرزا احسن خان ۱۳۷، ۱۴۷  
۱۵۲، ۱۶۲، ۱۷۱، ۲۶۲، ۲۷۹، ۳۱۳  
مستوفي الممالك آشتياني، ميرزا يوسف خان  
۱۳۷  
مندان الملك، ميرزا زين العابدين خان ۳۱۸  
مسيب خان (ميرزا) ۳۱۹  
مشار الدوله شيرازي ۱۲۲، ۳۲۹  
مشير الدوله، ميرزا احسن خان - مشير الملك  
مشير الدوله، ميرزا حسين خان ۸۳، ۱۲۷  
۲۹۲، ۲۹۳  
مشير الدوله، ميرزا نصرالله خان ۲۷، ۲۸، ۲۹  
۳۰، ۵۲، ۵۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸  
۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۹، ۱۰۴، ۱۱۴، ۱۱۵  
۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۴، ۱۳۷، ۱۷۱  
۱۷۶، ۲۰۵، ۲۳۸، ۲۷۹، ۳۱۳، ۳۱۴  
۳۱۵  
مشير السلطنة، ميرزا احمد خان ۱۰۴، ۱۲۷  
۱۲۸، ۱۵۱، ۲۳۸، ۲۳۱، ۲۳۷، ۲۴۸  
۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۶۲، ۲۷۹، ۲۸۲  
۳۱۳، ۳۵۵، ۳۷۰  
مشير الملك، ميرزا حسن خان ۳۷، ۵۲، ۸۰  
۸۶، ۸۷، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۱۵۲  
۲۶۲  
مشير ديوان خراساني ۳۱۸

نائب الصلح شیرازی ۲۹۰  
 نجم آبادی، شیخ محسن ۱۲۱، ۳۰۸  
 نجفی، شیخ محمد تقی ۳۳۸، ۳۳۹  
 نصر السلطنه — تنکابنی، محمد ولی خان  
 نصیر الملک ۲۱۱  
 نظام السلطان ۴۰  
 نظام السلطنه، حسین قلی خان مافی ۱۷۶، ۱۷۸،  
 ۲۰۵، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۳۶، ۲۴۱، ۲۴۶،  
 ۲۴۷  
 نظام الملک، میرزا کاظم خان ۳۷، ۱۳۲، ۹۰،  
 ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۴۶  
 نصره السلطان، میرزا محمد علی خان ۱۹، ۳۱  
 نقیب السادات شیرازی ۱۱۳، ۱۶۹  
 نوری، حاج شیخ فضل الله ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۵، ۳۴،  
 ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۳۳، ۶۵، ۷۰، ۷۱، ۸۲  
 ۹۵، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹،  
 ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵،  
 ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۶۱  
 ۱۶۲، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۵،  
 ۱۸۶، ۱۹۱، ۲۳۱، ۲۶۸، ۲۷۰، ۳۳۱،  
 ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۷۰  
 نوز (مسیو) ۳، ۵، ۲۲، ۲۳، ۲۸  
 نیرالدوله ۴۱، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۶۱، ۲۳۸، ۲۵۰،  
 ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۶۰  
 نیر الملک ۵۶

و

واعظ، سید جمال الدین ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵،  
 ۱۸، ۱۶۸، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۲۷، ۳۰۸،  
 ۳۲۰، ۳۷۰، ۳۷۱  
 واعظ، شیخ مهدی ۱۷۰  
 واعظ تهرانی، حاج شیخ محمد ۸، ۶۶، ۶۸،  
 ۲۹۷  
 واعظ یزدی، شیخ محمد ۶  
 وثوق الدوله ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷

۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۱۴،  
 ۳۳۲، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۴۰، ۳۷۵  
 ملک خان ۲  
 ممتاز الدوله، میرزا اسمعیل خان ۱۹۶، ۲۱۹،  
 ۲۲۰، ۲۳۴، ۲۷۳، ۲۸۵، ۲۸۹، ۳۳۲  
 متصرف الدوله ۳۱۸  
 موتمن الملک، میرزا حسین خان ۳۷، ۸۰،  
 ۱۵۲، ۱۶۲، ۱۷۱، ۲۰۵، ۲۶۲، ۲۷۹،  
 ۳۱۳  
 موثق السلطنه ۳۱۸، ۳۳۹  
 موثق السلطنه ۲۵۰  
 مؤبد، شیخ عبدالعلی ۳۰۸  
 مؤبد الدوله ۱۶۰  
 مؤبد السلطنه، محمد حسین میرزا ۲۲۵،  
 ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۱  
 مؤبد السلطنه گرانمایه، میرزا رضا خان ۲۰۵،  
 ۲۱۳، ۲۴۶  
 مهدی آقا ۳۱۸  
 مهدی قلی خان ۳۱۸  
 مهندس الممالک، میرزا نظام الدین خان ۱۲۲،  
 ۱۲۸  
 مهندس باشی، میرزا عباس خان ۱۲۰

ن

ناصر الدین شاه ۱۵، ۴۲، ۶۳، ۸۶، ۱۲۲،  
 ۱۳۰، ۱۶۸، ۲۳۰، ۲۳۸، ۳۱۰  
 ناصر السلطنه طباطبائی ۱۶۱  
 ناصر الملک، میرزا ابوالقاسم خان ۵۲، ۵۳،  
 ۵۴، ۵۵، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳،  
 ۱۶۲، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۸  
 ۱۸۲  
 ناصر الممالک ۳۴۰  
 نائب ۳۰۸  
 نائب السلطنه — کامران میرزا

وجیه‌الله میرزا ۲۹

درامینی، شیخ محمود ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۸۷،

۳۵۷

وزیر افخم، حسن خان ۱۶۵

وزیر افخم ← یزدی، سلطان علی خان

وزیر نظام، حسن خان ۱۶۷

وزیر همایون ← کاشانی، میرزا مهدی نوحان

وکیل السلطنه ۱۳۸

ی

یحیی (میرزا) ۱۳۸، ۲۸۰، ۳۴۱

یزدی، سید احمد ۲۳۳

یزدی، سلطان علی خان ۱۲۴، ۱۶۵

یزدی، سید علی آقا ۱۵۵، ۱۴۶، ۱۶۲، ۱۶۹

۲۳۱، ۲۶۸، ۳۵۷

یزدی، آقا سید کاظم ۳۵۷

یزدی، سید محمد ۱۳۰، ۱۶۹، ۲۳۰، ۲۳۱

۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۸۷، ۳۵۷